



دانشکده افسری

تاریخ نظامی ایران

افسری احتیاط

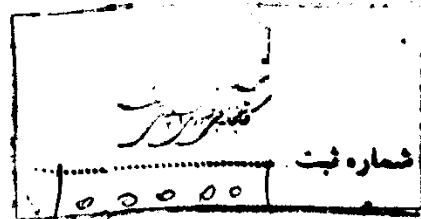
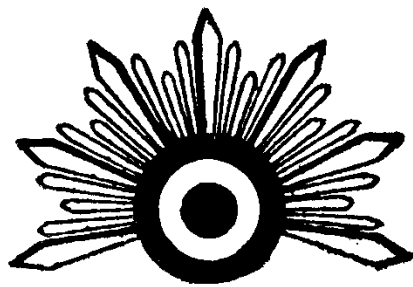
سرتیگ علاءالدین قنبر

سال تحصیلی ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱

چاپ سوم

چاپخانه بهار





دانشکده افسری

تاریخ نظامی ایران



افسری احتیاط

سرتیگ غلامین مقدر

سال تحصیلی ۱۳۴۰-۱۳۴۱

چاپ سوم

چاپخانه بهار



فهرست مطالب بخشها

شماره برگ

۱

دیباچه

بخش ۱

جنگ ایران ولیدی

۴

مدارك ابن جنگ

۵

علل جنگ

۷

نبرد پتریوم

۸

نبرد تمبره

۱۵

گشایش سارد

بخش ۲

جنگهای مدیک

۱۶

مدارك جنگهای مدیک

۲۰

موجبات جنگهای مدیک

۲۴

نبرد ماراتن

۲۸

تعرض خشایارشا بیونان

۳۰

فتح آتن

۳۶

نبرد دریائی سلامین

بخش ۳

ارتش کشی اسکندر به خاور

۵۴

مدارك جنگ اسکندر بادیوش

۵۷

نبرد گرانیک

۵۸

نبرد ایسوس

۶۳

۶۷

نبرد گوگمل

بخش ۴

جنگهای ایران و روم

۷۶

مدارك این جنگها

شماره برگ

۷۸	ارتش کشی کراسوس به آسیا
۸۲	نبرد کاره
۸۶	ارتش اشکانی
۹۱	تعرض ژولیین بایران
۹۸	نبرد مرنکا
۱۰۲	ارتش ساسانی

بخش ۵

ارتش کشی عرب بایران

۱۰۶	مقدمه
۱۰۹	آغاز حمله بایران
۱۰۹	نبرد زنجیر
۱۱۰	نبرد پل
۱۱۲	نبرد قادسیه
۱۱۵	نبرد جلولا
۱۱۶	نبرد نهاوند

بخش ۶

ارتش کشی مغول به ایران

۱۲۱	مختصری از اوضاع آسیای مرکزی
۱۲۳	پیدایش چنگیز
۱۲۴	حمله چنگیز به ماوراء النهر
۱۲۷	فتح شهرهای ساحل شمالی سیحون
۱۳۰	طرح حمله به خوارزم
۱۳۱	پیدایش سلطان جلال الدین
۱۳۴	مراجعت چنگیز به مغولستان
۱۳۸	سرنوشت سلطان جلال الدین
۱۳۹	اثرات استیلای مغول
۱۴۲	

بخش ۷

جنگهای شاه عباس

۱۴۵	اوضاع دنیا در آغاز سلطنت صفویه
۱۴۶	اوضاع باختر و تأثیرات آن نسبت بایران
۱۴۸	اوضاع خاور
۱۵۰	اوضاع داخلی ایران
۱۵۰	زد و خورد با ازبک ها
۱۵۳	سازمان جدید ارتش
۱۵۹	جنگهای شاه عباس با عثمانیها
۱۷۳	تصرف قلاع گرجستان و شیروان
۱۷۵	جنگ با پرتغالیها

بخش ۸

جنگهای نادرشاه

۱۸۳	اوضاع ایران در زمان شاه سلطان حسین
۱۹۰	جنگ با اشرف
۱۹۵	جنگهای با عثمانیها
۲۰۱	ارتش کشی به کرکوک و بغداد
۲۰۵	نبرد کرکوک
۲۰۸	نبرد لیلان
۲۱۲	نبرد آرباچای
۲۲۳	لشکر کشی به قندهار
۲۲۷	ارتش کشی به هندوستان
۲۳۶	نبرد کرنال
۲۴۵	تعرض به ترکستان

بخش ۹

جنگهای ایران و روس

۲۵۹	رقابت دول روسیه و انگلیس و فرانسه
-----	-----------------------------------

شماره برگ

۲۶۴	سازمان نظامی ایران
۲۷۱	جنگ اول ایران و روس
۲۸۳	معاهده گلستان
۲۸۸	جنگ دوم ایران و روس
۲۹۱	مرحله اول جنگ
۲۹۴	نبرد شمشور
۲۹۶	محاصره شوشی
۲۹۷	نبرد گنجه
۳۰۷	مرحله دوم جنگ
۳۱۲	نبرد جوان بلاغ
۳۱۰	معاهده ترکمن چای

بخش ۱۰

جنگ ایران و انگلیس

۳۲۳	رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی
۳۲۴	محاصره اول هرات
۳۲۵	محاصره دوم هرات
۳۲۶	محاصره سوم هرات
۳۲۹	تعرض نیروی انگلیس به بوشهر
۳۳۲	رزم خوشاب
۳۳۵	تعرض انگلیسها به محمره
۳۳۹	وقایع پس از تسخیر محمره
۳۴۱	قرارداد صلح پاریس

بخش ۱۱

ایران در جنگ بین المللی ۱۹۱۴-۱۹۱۸

۳۴۷	مختصری از اوضاع ایران در آغاز جنگ بین المللی
۳۴۹	پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس
۳۵۳	عملیات ارتشهای خارجی در منطقه آذربایجان
۳۵۶	عملیات نیروهای بیگانه در مرکز و مغرب و جنوب ایران
۳۶۴	تغییر نظریه آلمانها و عملیات متقابل انگلیسها

فهرست نقشه ها و طرح ها

شماره برگ	
۸	نقشه تاریخی آسیای غربی در آغاز کار کورش بزرگ
۱۴	طرح شماتیک نبرد تمبره
۳۲	نقشه قسمت غربی آسیای صغیر و شرقی یونان راجع به ارتش کشی خشایارشا به یونان نقشه اتیکا و جزیره سالامین
۴۰	راجع به نبرد سالامین
۶۴	نقشه ارتش کشی اسکندر به خاور
۷۰	منظره نبرد گوگمل نقشه تاریخی بین النهرین
۸۲	راجع به نبرد کاره نقشه تاریخی بین النهرین
۹۶	راجع به خط سیر سپاه ژولین نقشه بین النهرین و ایران باختری
۱۱۸	راجع به خط سیر ارتشهای عرب نقشه ترکستان و ماوراء النهر و ایران
۱۳۶	راجع به خط سیر لشکرهای چنگیز
۱۶۳	نقشه تاریخی قفقازیه
۱۷۶	نقشه خلیج فارس در زمان تسلط پرتغالیها
۱۸۱	منظره بندر کامبرون آورد گاه نادرشاه با توپال عثمان پاشا
۲۰۹	(نبرد لیلان)
۲۱۸	نقشه تاریخی قفقازیه
۲۲۶	نقشه تعرض نادرشاه به افغانستان و هندوستان و ترکستان
۲۳۱	طرح دورنمای تنگه خیبر
۲۳۹	طرح شماتیک نبرد کرنال
۲۵۱	نقشه ترکستان - خط سیر نادرشاه

- ۲۸۰ آوردگاه ایران و روس
- ۲۸۴ نقشه ولایاتی که مطابق پیمان گلستان بروسها داده شد
- ۲۹۵ طرح تعرض قوای ایران
- ۳۰۳ طرح شماتیک نبرد گنجه
- ۳۱۶ طرح تعرض پاسکویچ
- نقشه ولایاتی که مطابق پیمان ترکمن چای
۳۲۰ بروسها داده شد
- ۳۲۸ نقشه شهرستان هرات
طرح تعرض نیروی دریائی انگلیس
- ۳۳۸ به بوشهر و محمره
نقشه دورنمای هرات ترسیم میرزا باقر مهندس
در ۱۲۷۵ قمری
- ۳۴۳
- ۳۵۰ نقشه منطقه نفوذ روس و انگلیس مطابق پیمان ۱۹۰۷
- ۳۵۲ نقشه منطقه عملیات ارتشهای اجنبی در خاک ایران

دو پیاچہ

تاریخ بہترین معرف ہر ملتی است . قومی کہ تاریخ ندارد مانند فردی است کہ چگونگی حال او ناشناس باشد .

تاریخ عمومی ہر ملتی راجع بہ چگونگی تمدن و فرهنگ و وقایع برجستہ ای گفتگو میکند کہ در دورہ زندگی برای اورخ نمودہ - تاریخ نظامی وی مربوط بساز و برگ و سازمان ارتشہا و شیوہ های رزمی و گزارش جنگہا و کشمکش ہائی است کہ در طول زمان با سایر ملل داشته است .

پس تاریخ نظامی از تاریخ عمومی سرچشمہ میگیرد و برای پی بردن بآن باید این را بخوبی فرا گرفت .

از طرف دیگر چون زمین ہموارہ بر جنگ و وسائل آن حکمفرمائی دارد و اصول جنگ نیز ہمیشگی و تغییر ناپذیر است ، از اینرو برای واقف شدن بہ کیفیات استراتژیکی و تاکتیکی جنگہائی کہ در سرزمین ایران رخ نمودہ جز بررسی تاریخ نظامی این کشور و پند گرفتن از وقایع گذشتہ وسیلہ دیگری نمیتوان پیدا کرد .
« حقایق جنگ را جز در کتابہای تاریخ در جای دیگر نمیتوان یافت .
بررسی نبردہای گذشتہ و درک رموز آنها ، اینست راہ آموختن صنعت جنگ و رسیدن بہ مقام فرماندہی » (ناپائون)

گذشتہ از اینہا همانطوریکہ تاریخ عمومی یکی از عوامل مهم ایجاد و پرورش حس خود شناسی و غرور ملی است ، تاریخ نظامی ہم موجود خصائل سلحشوری و صفات مردی و مردانگی است کہ ہر ملت زندہ ای نیازمند آنها میباشد .

در بیان اهمیت تاریخ برای پرورش احساسات سلحشوری و تقویت غرور ملی لودندورف اینطور مینویسد:

«شاه پرستی، میهن خواهی و عقیده باینکه هر فردی باید برای خانواده و زاد و بوم خویش زندگانی کند، اینها چیزهایی بود که من از خاندان پدر به ارث برده بودم.»

«اما در روزهای جوانی که درجه ستوانی داشتم اوقات فراغت من بیشتر بخواندن و بررسی تاریخ کشورم میگذشت. از روی همین بررسیها بود که عظمت میهن و مردان بزرگ آنرا بزودی دریافتم و نسبت بهردو علاقه و افتخار افزونتری در خود احساس کردم.»

«همت بلند و اراده توانای پادشاهان ما در راه ترقی و سعادت کشور در حافظه من بطور وضوح نقش بست و آن سوگند وفاداری که در آغاز خدمت سر بازی یاد کرده بودم به ایمان راسخ مبدل گردید.»

«اهمیت ارتشهای بری و دریائی خودمان را برای سلامت و سعادت میهن بخوبی درک کردم و بهر اندازه که کتاب های تاریخ را بیشتر برگ میزدم و در نوشته های آنها دقیق تر میشدم، این اهمیت در نظرم بزرگتر می شد.»

برای نشان دادن فایده تاریخ جهت نظامیان «بوسوئه» اینطور بیان عقیده میکند:

«اگر هم تاریخ برای سایرین سودمند نباشد باید نظامیان را وادار بخواندن آن نمود

چه کتابهای تاریخی دارای مطالبی هستند که بویژه بدرد نظامیان میخورد و مثل این است که برای استفاده ایشان تدوین شده باشند.»

سرلشگر «کلان گران کور» راجع بفایده تاریخ نظامی برای همه مردم چنین اظهار نظر میکند:

«تاریخ نظامی جامع نمایشات هر اسناک و شگفت انگیزی است که بازیگران صحنه پهناور آنها منحصر به اشخاص معین نبوده بلکه عبارت از ملل و اقوام

مختلف هستند. از اینرو برای کسانی که بخواهند در کیفیات روحی انسانها و اقوام بررسیهای دقیقی نمایند، فایده خواندن تاریخ نظامی بیش از تاریخ عمومی است. »

کشور شاهنشاهی ایران از لحاظ تاریخ نظامی، گذشته پر افتخاری دارد و تاریخ نظامی ایران را از حیث چگونگی جنگهایی که با ملل متمدن و ارتشهای منظم عالم کرده ایم و همچنین از نظر پایداری در مقابل حوادث گوناگون و هجوم قبایل وحشی که عبورشان از سرزمین ما بوده میتوان بچند بخش تقسیم نمود.

اما تقسیم آن در اینجا به یازده بخش طوری در نظر گرفته شده که راجع به هر يك بتوان کتاب جداگانه ای گرد آورد. چنانکه برای بخش اول آن کتابی بنام « نبرد تمبره » و برای بخش چهارم آن کتابی بنام « جنگهای هفتصد ساله ایران و روم » چاپ و منتشر شده است. باین ترتیب تاریخ نظامی مفصل ایران دست کم شامل یازده کتاب خواهد شد و برای تهیه آنها مدارك تاریخی معتبری داریم که در هر يك از بخشهای این کتاب نیز باین مدارك اشاره خواهیم نمود.

بخش ۱

جنگ ایران و لیدی

(۵۴۷ - ۵۴۶ پیش از میلاد)

نبرد پتریوم - نبرد تمبره - کشایش سارد

مدارک این جنگ

از بین نویسندگان عهد قدیم کسانی که راجع به جنگ ایران و لیدی قلم فرسایی کرده‌اند هرودت یونانی معروف به پدر تاریخ و بعد گزنفون سردار و مورخ آتنی و کتزیاس از اهالی مستعمرات دوریانی یونان است که مدتی بعنوان پزشک در دربار داریوش دوم خدمت مینموده.

نویسندگانی که بعد از گفته‌های این سه مورخ را در باب جنگ ایران و لیدی با هم سنجیده‌اند بر این عقیده هستند که اعتبار روایات گزنفون بیش از دو نفر دیگر است. چنانکه «لوئی دوبو» نویسنده مشهور فرانسه در کتاب تاریخ ایران خود چنین بیان عقیده میکند:

« بایک نظر دقیق بگفته‌های این سه مورخ باسانی میتوان در یافت که روایات گزنفون خیلی ساده‌تر و بی آرایش‌تر از روایات افسانه‌ای هرودت و کتزیاس است. گفتار و کرداری که گزنفون برای کورش قائل شده از هر حیث برارنده ابن پادشاه بزرگ میباشد. اما دلیل دیگری که بر درستی گفتار گزنفون میتوان ذکر نمود توافق کامل بین مندرجات کتاب او و مطالبی است که سایرین راجع بکورش ذکر کرده‌اند »

از این گذشته گزنفون شخص نظامی است و ۱۴۵ سال پس از واقعه این جنگ جزو ده هزار نفر اجیر یونانی بكمك كورش كوچك به سارد آمده و در جزو سپاه او از جلگه تمبره گذشته و عرصه عملیات را بازدید و در خود محل بازجوئیهای نموده است (۴۰۱ پ . م) و از اینجهت نوشته‌های او بیشتر مورد توجه میباشد .

نویسندگان نظامی قرون اخیر هم که در اطراف جنگ ایران و لیدی بررسیهایی کرده اند بیشتر از روی نوشته های گزنفون بوده چنانکه سرتیپ « ارتور بوشه » فرانسوی در مجموعه نفیسی که راجع بفنون جنگی قدیم گرد آورده و در ۱۹۲۳ بعنوان « اصول ابدی جنگ » انتشار داده ، نبرد تمبره را بویژه از روی روایات گزنفون بررسی نموده است .

اما از خود پارسیان نوشته‌هایی راجع بوقایع این جنگ در دست نیست تنهادر کتیبه مقبره داریوش در نقش رستم در جزو کشورهای تابع شاهنشاهی ایران از « سپردا » یا شهر سارد پایتخت لیدی اسم برده شده . در جعبه‌های سنگی محتوی الواح زرین و سیمین تخت جمشید هم که بتازگی کشف شده چند سکه از لیدی وجود بوده و از کجا که قصد دارای بزرگ هخامنشی از گذاشتن این سکه ها در این دو جعبه چنین نموده است که پس از سالیان دراز بیرون آمدن این سکه‌ها از پی کاخ « پادانا » فتح سارد را در خاطر ایرانیان یاد آور بشود !

علل جنگ

در پایان قرن هفتم پیش از میلاد حکمرانی آسیای غربی با سه دولت مادی ، بابل و لیدی بود .

دو دولت مادی و بابل در ۶۰۸ پیش از میلاد بكمك یکدیگر دولت آشور را

منقرض و خاک آندولت را بین خود تقسیم کرده بودند. سیاکسار پادشاه مادی خاک کاپادوس و ولایات شمال دجله را بسهم برده و « نابوپولاسار » سلطان بابل قسمتی از بین‌النهرین و شامات و فلسطین را تصاحب نموده بود.

سیاکسار پادشاه مادی در اثربسط خاک خود بطرف مغرب به رود هالیس (قزل ایرماق) در رسید و در آنجا بدولت لیدی بر خورد نمود.

کشور لیدی در اینموقع از حاصل خیزترین و غنی‌ترین کشورهای آسیای صغیر بود و از حیث سوار نظام و نیروی دریائی بر دو دولت دیگر برتری داشت.

بر خورد ناگهانی دولتین مادی و لیدی منجر بجنک شد و پس از ۶ سال زد و خورد طرفین باهم صلح نموده و رود هالیس (قزل ایرماق) را سرحد رسمی خود شناختند (۵۸۵ پیش از میلاد).

اوضاع این دو کشور که آسیای صغیر را بین خود تقسیم کرده بودند پس از این قرار داد قرین آرامش بود. در کشور مادی بعد از فوت سیاکسار ، پسرش آستیاز (آزی دهاک یا ضحاک) بتخت نشست و در کشور لیدی هم بعد از آلیات فرزندش « کرزوس » بیادشاهی رسید (۵۶۰ پیش از میلاد)

کرزوس بر آبادی کشور همت گماشت و دارائی و شکوه شهر ساردرا بجائی رسانید که شهره آفاق شد و یونانیان این شهر را « سارد طلائی » نام نهادند.

اما دیری نگذشت که واقعه تازه ای رخ نمود و بنیان این دو کشور را متزلزل ساخت :

کورش پسر کامبیز پادشاه پارس که از خاندان هخامنش و دودمان پاسارگادیانی و تابع دولت مادی بود بر آستیاز پادشاه مادی بشورید و طرفین در حوالی پاسارگاد

با هم مصاف دادند. آستیاژ کشته شد و کورش فاتح گردید و اکباتان پایتخت مادی را تصرف نمود (۵۵۰ پ. م.)

با سقوط دولت مادی قرار داد صلح بین مادی و لیدی بخودی خود ملغی شد و باین ترتیب دولت لیدی در سرحد شرقی خود متحد بزرگی را مانند آستیاژ از دست داد. باری انتشار خبر سقوط دولت مادی و بزرگ شدن پارس باعث نگرانی دول همسایه شد.

کرزوس پادشاه لیدی که از احوال پارسیان بی خبر بود بیش از سایرین در اندیشه شد و برای جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی نسبت به مرز خاوری خویش تصمیم گرفت هرچه زودتر بر کورش بتازد و تا کار او رونقی نگرفته رقیب تازه نفس را از بین بردارد. در اجرای این تصمیم از دولتین بابل و مصر که بنوبه خویش از پارسیان میپراسیدند کمک خواست. در همانوقت نمایندگان با پول زیاد بشهرهای یونان فرستاد که هرچه ممکن باشد سرباز یونانی اجیر نموده بسارد بیاورند.

خلاصه هرودت و گزنفون هر دو در این مطلب متفق هستند که کرزوس در تعرض پیشدستی کرده و بین او و کورش دو نبرد رخ نموده است :

فصل پنجم

(۵۴۷ پ. م.)

بنا بگفته این مورخ نخست کرزوس از رود هالیس تجاوز نموده در کاپادوس بتاخت و تاز می پردازد. از این طرف کورش باستقبال دشمن شتافته و در محل « پتریوم » که از سخت ترین نواحی کاپادوس است طرفین برای نخستین بار با هم رو برو میشوند و با اینکه هر دو طرف در جنگ مردانه میکوشند نتیجه قطعی بدست نمی آید و کرزوس

چون دشمن را زورمند می بیند و کامیاب نمیشود ناچار عقب نشینی اختیار میکند . کورش چون در این نبرد بارزش سوارهای لیدی واقف شده بود و سوارهای خود را در برابر ایشان ناچیز می شمرد ، بهمین اندازه اکتفا نموده از تعاقب کرزوس چشم میپوشد ، بخصوص که نسبت بخط بازگشت خویش هم اطمینان زیادی نداشته . باین ترتیب نخستین مرحله جنگ ایران و لیدی بانبرد پتریوم پایان میرسد و در زمستان آنسال طرفین بتکمیل نیروهای خود می پردازند که در بهار آینده یکمرتبه دیگر طالع خویش را بمعرض آزمایش بگذارید .

نبرد نهمین

(۵۶۶ پ . م .)

چون سرتیپ ارتور بوشه وقایع این نبرد را از روی نوشته های گزنفون بدقت بررسی و بصورت مرتبی در آورده بدینجهت ما گزارش این نبرد را بیشتر از روی نوشته های وی نقل میکنیم .

وضعیت :

کرزوس برای جنگ با کورش با چند دولت متحد شده و ارتشی در حدود سیصد هزار نفر از کشورهای مختلف گرد آورده است که از بین آن پیاده نظام مصری بتعداد ۱۲۰ هزار نفر از حیث اسلحه و ارزش جنگی بر سایرین برتری دارد . کورش در جلو این دشمن بیش از سی هزار پیاده و دو هزار سوار پارسی و هفتاد هزار پیاده و سوار متحدین چیز دیگری ندارد و ازین اینها تمام اعتماد او به پیاده نظام پارس است که افراد آن دارای تعلیم و تربیت و خصائل نظامی شایسته ای هستند .

پس موضوع مسئله ای که کورش باید حل کند پیروزی یافتن بر دشمنی است که نیروی اوسه برابر نیروی کورش و بهترین عناصر آن یعنی تیپ های پیاده مصری مساوی باتمام ارتش کورش و دارای ارزش جنگی ممتازی است .

برای جبران کمی عده خویش کورش بتدابیر پائین متوسل میگردد :

- ارزش جنگی و نیروی روحی افسران و سربازان خود را بالا میبرد .

- صورت بندیها و حرکات واحدها را ساده و روان میکند .

- در اسلحه افراد پیاده تغییراتی داده و بیشتر آنان را برای رزم تن به تن

مسلح مینماید .

- عده سوار نظام پارسی را از دو هزار نفر بده هزار نفر میرساند .

- بامر او سیصد ارابه داسدار جدید میسازند که چرخهای آنها محکم تر و

محورشان درازتر از ارابه های قدیمی و از خطر واژگون شدن بیشتر محفوظ میباشند .

در دو انتهای محور چرخها دو داس آهنی به پهنای دو ارش و درست در زیر آنها دو

داس دیگر از همان نوع کار گذاشته اند که نوکشان رو بزمین برگشته است . در موقع

حرکت سریع ارابه ها ، این داسها بهر چیزی که برخورد کنند آنها را ازهم میشکافند .

- یکصد گردونه چوبی یا برج متحرك تهیه میکنند که هر يك دارای هشت مال

بند و با هشت جفت گاو میش کشیده میشود و درهر برجی بیست کماندار قراردارند .

در همان حینی که مشغول انجام این کارها است بهر وسیله که میشود از نیات

جنگی دشمن و طرح عملیات وی واقف میگردد . بدین معنی که در اثر باز پرسی از

اسراء و فرستادن مأمورین مخصوص برای جاسوسی و کسب اطلاعات معلوم میشود که

دشمن در آرایش جنگی خویش جبهه ای را بطول ۴۰ استاد (تقریباً ۶ کیلو متر)

اشغال وعده های خود را اعم از پیاده و سوار بعمق سی صف قرار خواهد داد سواى

مصریها که در قلب آرایش او واقع و تیپهای خویش را در عمق یکصد صف قرار داده اند و جبهه هر تیپی با یکصد نفر اشغال گردیده است. سوار نظام ممتاز لیدی هم در جناح راست دشمن قرار خواهد گرفت.

نیت اصلی دشمن در اتخاذ چنین آرایشی اینست که با جناحین و قلب آرایش خود ارتش کورش را از سه طرف احاطه و نابود سازد.

محل تجمع قوای دشمن در کنار رود « پاکتول » معین شده و از آنجا بطرف جلگه تمبره خواهند رفت و بتمام شهرستان اطراف امر شده است که هر کس آذوقه‌ای برای فروش دارد باینجا حمل بکند.

پس از کسب این اطلاعات کورش آرایش جنگی و طرح مانور خود را بدین قرار در نظر میگیرد:

آ) چون دشمن کامیابی خود را در اجرای حرکت احاطه جناحین آرایش خویش میداند، کورش تدبیری می اندیشد که همین مانور بشکست دشمن منجر بشود بدین معنی که جناحین آرایش قوای خود را باندازه‌ای عقب میکشد تا عمود بجمبه واقع شده و بشکل سه طرف مربع کوچکی درآید. در این صورت دشمن مجبور خواهد شد بحرکت احاطه‌ای جناحین خود اینقدر توسعه بدهد که جناحین وی از قلب آرایش او دور افتاده و نتوانند بیکدیگر کمک برسانند.

ب) مصریها که بیشتر مورد بیم هستند چون برای صورت بندی خود عمق زیادی قائل شده اند باین ترتیب بیشتر افراد آنان نخواهند توانست در رزم شرکت جسته بهم‌دیگر کمک بنمایند. بعلاوه پیاده نظام مصری فقط دارای اسلحه تعرضی و رزم تن بتن بوده (سپر بزرك، نیزه بلند و شمشیر) از پشتیبانی اسلحه پرتابی محروم میباشد. با اینحال تیپ‌های پیاده مصری نیرومندترین عناصر دشمن محسوب و باین

- واسطه کورش عمده قوای خود را در جلو آنها تمرکز خواهد داد و باین ترتیب :
- در جلو جبهه ۱۰۰ ارابه داسدار در يك خط بفرماندهی آبرادات پادشاه شوش با مأموریت تاختن بروی پیاده نظام مصری ، شکافتن جبهه دشمن و باز کردن راه پیاده نظام حمله .
 - در خط یکم عده حمله مرکب از ۱۴۰۰۰ نفر پیاده نظام ممتاز پارس بعمق ۱۲ صف و بفرماندهی « ارسام » در پهلوی راست این خط ۴۰۰۰ سوار پارسی به فرماندهی « کریزانت » در پهلوی چپ بهمان اندازه سوار بفرماندهی « گشتاسب » و این سه نفر از افسران رشید پارسی و مورد اعتماد کامل کورش هستند .
 - در خط دوم پیاده های سبك زوبین انداز .
 - در خط سوم کمانداران .
- نفرات این دو خط زوبین ها و تیرهای خود را از بالای سر نخستین خط بروی دشمن خواهند ریخت و مأموریت آنها پشتیبانی عده حمله است .
- در خط چهارم بقیه پیاده نظام پارس بعنوان احتیاط قرار داده خواهد شد .
 - در خط پنجم گردونه های یابرجهای متحرك در يك صف تشکیل سد محکمی خواهند داد که از پشت سر بجلو زور آور شده و همه را به پیش میرانند . مداخله گردونه ها در رزم یا برای تکمیل موفقیت و یا پناه دادن بعهده ای است که احیاناً از جلو دشمن عقب رانده بشود .
- با این رویه سازمان قلب آرایش جنگی کورش دارای قدرت تخریبی و ضربتی خوبی است و صورت بندیها طوری تنظیم شده که تمام عناصر ارتش بسهولت میتوانند در رزم شرکت جسته و بیکدیگر کمک نمایند . چون در این آرایش رشید ترین و مطمئن ترین عناصر ارتش برضعیف ترین آنها احاطه دارند باینواسطه هیچیک از افراد

قادر بر فرار یا روگردان شدن از دشمن نخواهد بود.

اما برای آرایش جناحین خود، کورش بیش از ۲۰۰ ارابه داسدار، دو هنگ سوار و دو هنگ پیاده پارسی ندارد. این عده را بین جناحین تقسیم، نصف آنها را بفرماندهی «اریاداتاس» و «اردوان» در جناح راست و نصف دیگر را بفرماندهی اردشیر و فارنا کوس در جناح چپ قرار میدهد. در هر جناح صد ارابه بحال ستون پشت سر یکدیگر و عمود به جبهه واقع شده بمنزله پرده پوششی بیش نخواهند بود. در انتهای هر یک از جناحین و پشت سر ستونهای بنه که در میان این مربع واقع میشوند یک هنگ سوار و یک هنگ پیاده گذاشته خواهد شد.

نظر باینکه دشمن سوار نظام لیدی را که از بهترین قسمت‌های اوست در جناح راست خویش قرار خواهد داد باین واسطه کورش برای رم دادن اسبهای لیدی دو اسواران جماز در انتهای جناح چپ خود قرار میدهد و مأموریت اینها حرکت کردن در پیشاپیش عده حمله است تا اسبهای لیدی از دیدن شترها رم خورده باعث اختلال صفوف خودی بشوند.

چون عده های جناحین دشمن بغیر از سوار نظام لیدی ارزش جنگی زیادی ندارند کورش امید دارد که از راه مانور و حمله ناگهانی با همین عده های کوچک هر دو جناح دشمن را پراکنده ساخته و بعد با تمام قوا بکمک قلب بشتابد.

ج) با این تفصیل کورش معتقد است که تمام اهمیت کار بسته با اجرای درست نقشه جنگی وی میباشد. بدینجهت بدو روحیه افسران و سربازان خویش را بیپایه ای میرساند که تمام آنان اوامر فرماندهی را از صمیم قلب و با علاقه تام بموقع اجرا می گذارند.

بعد آرایش جنگی و طرح مانور خود را طوری برای فرماندهان واحدها بیان

میکنند که همه برنیات فرماندهی ووظائف خویش واقف شده اطمینان حاصل میکنند که اگر طرح مانور فرماندهی بخوبی اجرا شود شکست دشمن مسلم خواهد بود .
د) برای اینکه قبل از دشمن بجنگه تمبره رسیده و با حمله ناگهانی انبارهای خوار بار و وسائل جنگی او را تصرف نماید زودتر فرمان حرکت میدهد .



قوای طرفین بطرف جنگه تمبره حرکت مینمایند . کورش همینکه از نزدیک شدن کرزوس با خبر میشود آرایش جنگی خود را منظم نموده شخصاً از انتهای پهلوی راست جبهه شروع به باز دید مینماید و وقتی بجلو هر قسمتی میرسد با بیانات مهیج خویش تمام افسران و افراد آن قسمت را تشجیع نموده بویژه بفرماندهان گوشزد میکنند که هر کس موفق بانجام مأموریت خودش در ننگ بکمک قسمتهای دیگر بشتابد .
به آبرادات فرمانده ارابه های داسدار دستور میدهد همینکه جناحین دشمن پراکنده شده بی درنگ و با کمال سرعت بصفوف مصری بتازد . پیاده نظام حمله دردم بدنبال او حرکت خواهد کرد .

پس از باز دید تمام عده پاسگاه فرماندهی خود را در انتهای جناح راست که باید حمله از آنجا شروع بشود قرار میدهد . به فارناکوس و اردشیر امر میکند که بمحض بلند شدن آهنگ سرود جنگی ، شترها را بجلو انداخته بجناح راست دشمن حمله نمایند .

رفته رفته قوای کرزوس ازدور نمودار میشود و دشمن مطابق همان اطلاعاتی که بکورش رسیده بود با جبهه پرتولی مشغول به پیشروی میباشد .
کرزوس بمشاهده ظاهر آرایش جنگی کورش بجناحین خود امر میدهد که باجرای مانور احاطه ای بپردازند . جناحین او بشکل « گاما » در آمده و مانند نیم

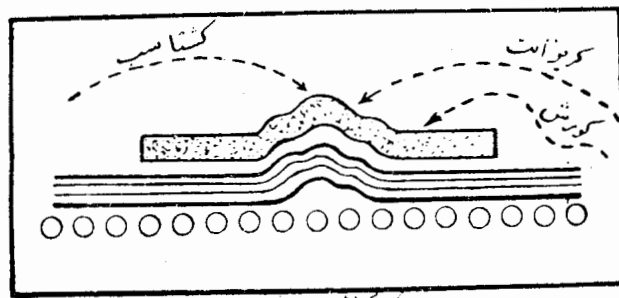
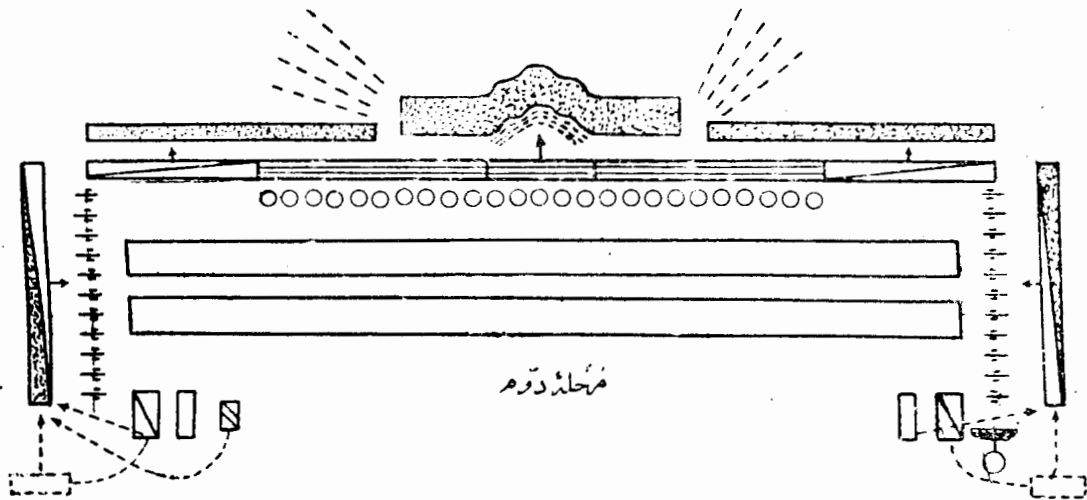
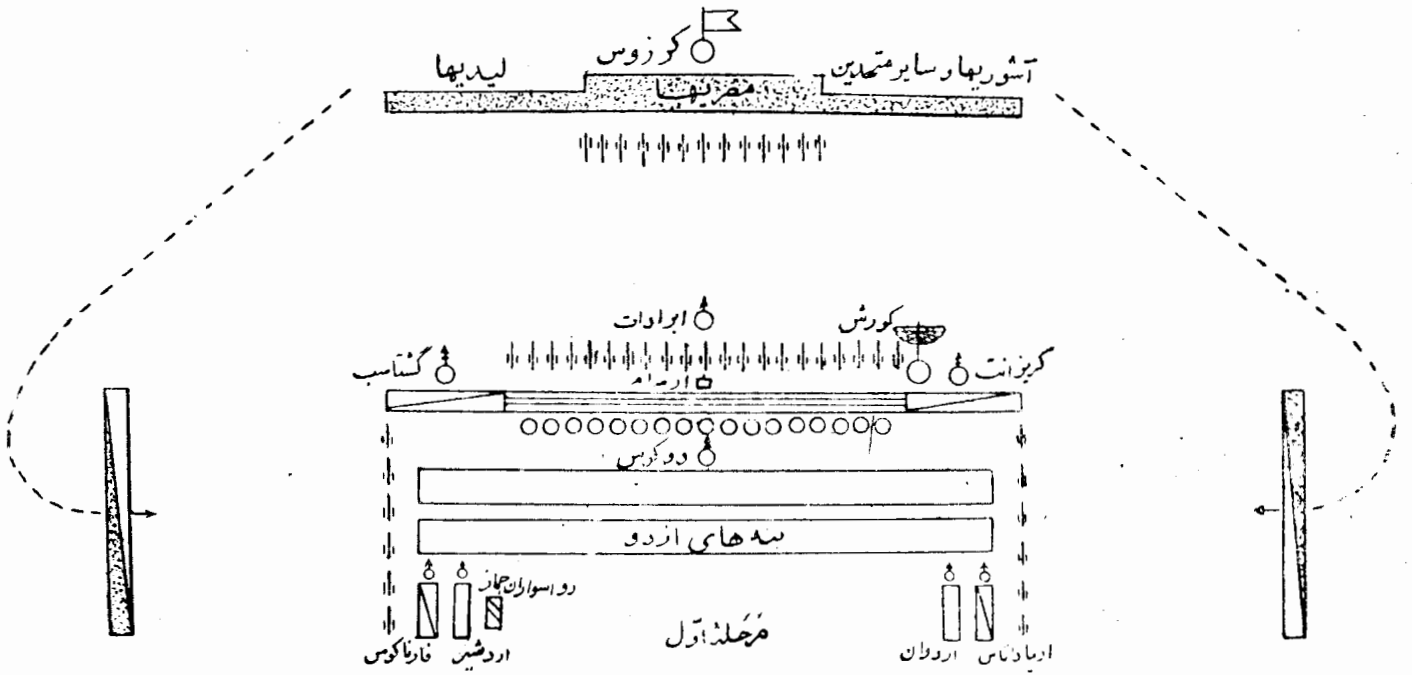
دائره از هر طرف بارتش کورش نزدیک میشوند. اما بطوریکه کورش پیش‌بینی کرده بود جناحین کرزوس بمانور احاطه خود اینقدر بسط میدهند که از قلب او دور می‌افتند. کرزوس هم بزودی ملتفت میشود که قلب او نزدیک بدشمن گردیده در حالیکه جناحین وی دائماً دورتر میشوند. از اینرو بوسیله علامت بجناحین خود امر میدهد که متوقف شده باگردش بچپ و براست رو بجناحین کورش قرار بگیرند. سپس بجبهه و جناحین فرمان پیشروی میدهد و ارتش او بشکل سه سپاه مجزی از سه طرف رو بآرایش کورش بحرکت می‌آید.

کورش این حرکت دشمن را مطابق آرزوی خود دیده سرود جنگی را که علامت قراردادی حمله است میخواند و تمام ارتش او بصدای بلند آنرا تکرار میکنند و بی‌درنگ بهردو جناح دشمن از پهلو حمله برده آنها را از هم میشکافد.






آبرادات فرمانده اراابه‌های جنگی همینکه جناحین کرزوس را پراکنده میبینند فرمان حمله میدهد و باین فرمان تمام راننده‌های اراابه‌ها مهاری اسبها را رها کرده بتاخت بقلب دشمن هجوم آور میشوند. صفوف جلو مصریها تحمل این حمله را ننموده عقب میزنند، اما اراابه‌ها در اثر برخورد باجساد کشتگان اغلب واژگون شده و آبرادات پس از رزم متهورانه ای کشته میشود. صفوف عقب مصریها که سالم مانده بودند از هر طرف در جلو پیاده نظام پارس بمقاومت می‌پردازند و رزم صورت خونین و دهشت آوری بخود می‌گیرد. مصریها بحال تیپ و در پناه سپرهای بزرگ خود بجلو فشار آورده و با نیزه‌های بلند خویش پارسیان را مجبور به عقب نشینی میکنند.

در همین گیرودار کورش باسوار نظام خود در رسیده و بمحض مشاهده وضعیت بطرف عقب مصریها برگشته ناگهان از پشت سر بآنها حمله میکند. کریزانت و گشتاسب هم که عده دشمن را در جلو خود مغلوب نموده اند بکمک کورش میرسند

طرح نبرد تمبره



علامات

-  قوای کورس
-  قوای کرزوس
-  ارابه های داسدار
-  دسته های جماز
-  برجهای متحرك

مصریها چون خود را از پشت سر در خطر می بینند بشکل دایره ای درآمده با سپرهای بزرگ و نیزدهای بلند خود بحال دفاع بیحرکت می ایستند .

کوروش بر دلاوری مصریها آفرین خوانده و کشتن آنها را روا نمی داند و امر میدهد از دور قسمت های مصری را در محاصره نگاه دارند . سپس سرکردگان آنها را احضار و امر بتسلیم شدن میدهد . مصریها تسلیم میشوند و چند شهر برای اقامت آنها تعیین میگردد بطوریکه گزنون می نویسد بعدها در موقعیکه او با سیای صغیر آمده اعقاب مصریها هنوز در این شهرها اقامت داشته اند .

گشایش مبارد

کرزوس که درگیر و دارجنک از معرکه بدر رفته بود با شتاب بشهر سارد فرار میکند ، کوروش بواسطه خستگی افراد و رسیدن شب از تعاقب دشمن چشم پوشیده و امر باستراحت میدهد .

روز بعد بطرف سارد حرکت کرده و شهر را محاصره میکند و قسمتی از برج و باروی آنرا خراب و وارد شهر میشود . کرزوس که در ارک شهر بکاخ سلطنتی پناهنده شده بود باسارت درمی آید و تمام خزائن و اشیاء گرانبهای دربار خود را تسلیم میکند کوروش نسبت به کرزوس بطوری که شایسته مقام پادشاهان است رفتار نموده و او را همراه خود بایران می آورد (۴۵۶ پیش از میلاد) .

نتیجه

امتیاز و اهمیت این جنگ نسبت به سایر جنگهای کوروش در این است که دولت لیدی از حیث تمدن ، تجارت و ثروت در ردیف تواناترین دول آن عصر بشمار بود . در دریا نوردی بین اقرا ن خود ممتاز و سوار نظام او در مشرق زمین شهرتی

بسزا داشت . بعلاوه باداشتن پول فراوان و نفوذ زیاد در بین ملل همسایه خود هنگام جنگ میتوانست از افراد سلاحشور آنان نیروی بزرگی را بنفع خود تهیه نماید .
راه دریا هم برای رسیدن هر نوع کمک خارجی از سه جانب بروی لیدیها باز بود .
از اینرو در آویختن با چنین دشمن برومندی آنهم برای ارتش جوان کورش کمتر گمان بهره مندی داشت . بهمین جهت مورخین معتبر فتح لیدی را کلید سایر پیروزی های کورش میدانند و کامیابی او را در ریختن اساس شاهنشاهی ایران مرهون همین فتح میپندارند .

خلاصه ارتش جوان کورش با وجود فزونی عده دشمن در نبرد تاریخی تمبره فاتح میشود برای اینکه بفرماندهی سردار بزرگی میجنگد که شیوه کارزار و مانورهای وی بهترین نمونه اصول اساسی جنگ است و نیز بعلت اینکه قوای روحی و ارزش رزمی ارتش او برتر و بالاتر از آن دشمن میباشد .

چه بطوری که دیدیم تمام افسران و سربازان کورش جز وفا داری و فداکاری بشاه و میهن خویش سودای دیگری در سر نداشتند و نیایش پادشاه و اجرای او امر او را نخستین فریضه ملی خود میدانستند . بیلاخره روح پیوستگی ، انضباط محکم و حس همکاری و وظیفه شناسی که شرط اصلی فتح و ظفر است در سرتاسر این ارتش حکمفرمایی مینمود . چنانکه در نبرد تمبره تمام افسران و سربازان او در اجرای نیات فرماندهی منتهای کوشش و فداکاری را بخرج دادند و طرح مانور کورش با همان مهارت و دقتی که تهیه شده بود مجری گردید و این نبرد بزرگ بفتح ارتش ایران خاتمه یافت اما نتایج استراتژی یکی و تاکتیکی نبرد تمبره نیز شایان کمال اهمیت است زیرا پیروزی کورش در این نبرد نه تنها فرمانروائی آسیای صغیر را بر او مسلم ساخت بلکه کلید فتح آسیای غربی و قسمتی از آسیای مرکزی را بدست وی داد چنانکه پس

از این کامیابی بزرگ دولت کهن سال بابل را بسهولت منقرض نمود و اساس شاهنشاهی ایران را پا برجا ساخت و مرز آن را از سمت باختر تا دریای اژه توسعه داد .
غنایم یربهایی که از سارد طلائی نصیب ارتش جوان کورش گردید برای تهیه وسائل ارتش کشیهای بعد او مورد استفاده شد .

پند بزرگی که از بررسی این نبرد میتوان بدست آورد این است که در جنگ همیشه توده ارتش و تفوق عددی ما را بفتح و ظفر نمیرساند بلکه شرط اصلی در برتری نیروی روحی و بالاتری ارزش جنگی عده و بویژه کفایت و لیاقت کادر فرماندهی برای هدایت و اداره کردن قسمت‌های خود در میدان نبرد است و کورش بزرگ هم در یرتو همین شرایط بر دشمنی که سه برابر از او قوی‌تر بود فایق و غالب آمد .



بخش ۲

جنگهای مدیک

(۴۹۰ - ۴۸۰ پیش از میلاد)

موجبات جنگهای مدیک - نبرد ماراتن - تعرض یونان - فتح آتن - نبرد دریائی سالامین
بازگشت خشایارشا بایران - نبرد پلاته - نتایج این ارتش کشی

۱ - مدارك جنگهای مدیک

یکی از وقایع نظامی مهم قرن پنجم پیش از میلاد که در اثر داستان سرائی هرودت در تاریخ انعکاس بزرگی پیدا کرده ، جنگهای ایران و یونان است . چون یونانیها از احوال پارسیان که تازه قدم بصحنه تاریخ گذاشته بودند اطلاعی نداشتند ومادیهارا بهتر از آنان میشناختند باین واسطه این جنگها را اشتبهاً بنام « جنگهای مدیک » خوانده اند و در تاریخ هم باین اسم معروف شده است . گرچه ارتش کشی خشایارشا بیونان یگانه مرحله مهم این جنگهاست ، اما برای بر رسی آن باید علل وموجبات این جنگها را اجمالاً متذکر بشویم .

مدارکی که راجع باین جنگ ها در دست است تمام از منابع یونانیها یعنی یکطرفی است . نخستین مورخی که وقایع را ضبط نموده همانا هرودت یونانی است ونویسندگان بعد از او جز تکرار گفته های وی باافزودن بعضی شاخ و برگ بی اساس چیز تازه ای بمانمی آموزند .

چون دوره زندگانی هرودت نزدیک بزمان این جنگها بوده (۴۸۴ - ۴۲۵ پیش

از میلاد) البته حس دشمنی و بغض هم میهنان وی نسبت بایرانیان هنوز بشدت خود باقی و در تحت تأثیر این احساسات و تعصب ملی و مذهبی خود نویسنده، کتابهای او پر از افسانه‌ها و معجزات شگفت‌آوری شده است که بیشتر آنها اغراق آمیز و باور نکردنی است چنانکه در توصیف ارتشهای زمینی و دریائی خشایارشا برای اینکه با تهاجم چنین نیروی بزرگی فتح آتن را بی‌اهمیت جلوه بدهد، شماره قوای ایران را در حدود پنج ملیون و دویست و هشتاد و چهار هزار نفر و مرکب از هفتاد و دو ملت قلمداد کرده و بنا بگفته خودش تازه شماره زنان و خواجه سرایان و نفرات بینه را که در اردوی ایران بوده‌اند جزو این پیکره بحساب نیاورده است!

تصور می‌رود در اغراق بودن پیکره بالا هیچ تردیدی نباشد، زیرا بخوبی میدانیم که حتی با وسائل جور بجور امروزه و بودن خطوط آهن و جاده های بی شمار، حرکت دادن چنین ارتش معظمی از يك قاره دنیا بقاره دیگر و تأمین احتیاجات نظامی و لوازم زندگانی آن در خط استراتژیکی پر طولی از کاپادوس تا آتن البته محال است، چه رسد با وسائل محدود و ناچیز دنیای آنروز!

مورخین معتبری هم که بعدها در تاریخ ملل مشرق و ایران باستان بیشتر تحقیق و غور کرده‌اند این پیکره را اغراق میدانند و وقتی که وسائل عهد قدیم را درست در نظر میگیرند شماره ارتشهای زمینی و دریائی ایران را بیش از سیصد هزار نفر (گوبینو) و بلکه زیادتیر از یکصد و هشتاد هزار نفر (مون رو) نمیدانند.

آیا ایرانیان هم راجع باین جنگها چیزی نوشته‌اند و بعد از بین رفته یا اینکه اصلا چیزی ننوشته‌اند؟

پاسخ این پرسش برای ما و دیگران مجهول است مگر خشت های نبشته ای که تازه از تخت جمشید کشف شده و مشغول ترجمه آن هستند این معما را برای همه حل بکند. چیزی که معلوم است نه در کتیبه های دوره هخامنشی، نه در نوشته های دوره ساسانی، نه در داستانهای ملی و نه در کتابهای تاریخی دوره اسلامی خبری از این جنگها دیده نمیشود. فرماندهان بزرگی هم که در قرون اخیر در وقایع این جنگها بررسی کرده اند راجع به نوشته های یونانی از اظهار تردید خودداری ننموده اند چنانکه ناپلئون در یادداشتهای خود^۱ «صریحاً مینویسد: «راجع بفتوحاتی که یونانیها برای خودشان و شکست هائی که برای ارتش خشایارشا قائل شده اند، البته نباید فراموش کرد که این گفته ها همه از ناحیه یونانیها و یکطرفی است و درگزارف گوئی و لاف زنی یونانیها هم تردیدی نداریم. اما از ناحیه خود پارسیها هنوز نوشته هائی بدست نیامده که بتوان مدارك طرفین را باهم سنجیده و مأخذ قضاوت قرار داد.»

خلاصه با اینکه غالب مورخین مغرب زمین و حتی فرماندهان آنجا گفته های هرودت را اغراق آمیز میدانند و نسبت بآنها تردید دارند، با این حال وقایع این جنگهای افسانه ای را امروزه هم دردانشگاههای خارجی با آب و تاب مخصوصی بدانش آموزان خود تدریس میکنند و حتی اصرار دارند که تمام گفته های هرودت را با همان پیکره دروغی که راجع به ارتش خشایارشا ذکر نموده درست و حسابی جلوه بدهند و از این نبردهای افسانه ای پنندهای نظامی بگیرند!

۴ - موجبات جنگهای مدیک

فتوحات پیاپی پارسیان در زمان کورش بزرگ و توسعه و ترقی شاهنشاهی ایران

در عصر داریوش اول تمام شهرها و جزایر یونانی کرانه آسیای صغیر را تابع دولت هخامنشی نمود. یونانیها که ملت سلحشور، دریانورد و سوداگری بودند از دیرزمانی در آسیای صغیر، شامات، مصر، بابل و حتی نواحی باختری ایران آمد و شد داشتند و برای خود شهرها و بنادر تجارتنی ساخته بودند. مردم یونان پرجنب و جوش، سرآزاد، مغرور، مستعد قیام و حتی در داخله خود همیشه در زدو خورد بودند. موقعی که شهرهای یونانی آسیای صغیر بتصرف ایران در آمد، بنا بر اصول حکومت دوره هخامنشی این شهرها همان آداب و رسوم خود را حفظ کردند و روابط آنان بایونان برقرار ماند و همواره تحت تأثیر تحریکات برادران اروپائی خود بودند. در زمان داریوش که سرتاسر کشور منظم شده بود، بواسطه مداخله یونان در کار کوچ نشینهای آسیای صغیر، ساتراپهای آنجا در حفظ امنیت و نظم شهرهای یونانی دچار اشکال میشدند. البته تحمل این رویه برای شاهنشاهی ایران که از «ترابیزون» تا «برقه» بیش از يك سوم عالم یونانی را در تصرف داشت ناگوار بود. از طرف دیگر حکام یونانی این شهرها و بعضی از بزرگان خود یونان که بدربار ایران پناهنده شده بودند، همواره دولت ایران و مأمورین آنرا و ادار بمداخله در کار یونان مینمودند تا بدستگیری ایران دوباره بیونان مراجعت و مقام سابق خویش را بدست بیاورند.

چنانکه در پایان سلطنت داریوش بزرگ انقلابی در «آتن» رخ نمود و در نتیجه آن «هیپیس» از دودمان «پزیسترات» که در آتن حکومت اشرافی برقرار نموده بود، از یونان رانده شد و برای اینکه بکمک ایران دوباره بحکومت آتن برگردد، به اردوان ساتراپ لیدی توسل جست و او را وادار کرد که از شاهنشاه هخامنشی برای وی درخواست کمک بنماید.

مقارن همین اوقات اختلافی بین آتن و اسپارت رخ نمود و اسپارتنیها بآتیک تعرض کردند. آتنیها از اردوان کمک خواستند و اردوان بایشان جواب داد انجام این درخواست بسته باین است که حکومت سابق خود را دوباره بپذیرند.

چنانچه این شرط را آتنیها میپذیرفتند، هیپیس دست نشانده دولت ایران میشد اما این گفتگوها نتیجه نبخشید و جنگهای داخلی یونان ادامه پیدا کرد و اگر دولت ایران راستی قصد جنگ بایونان را داشت هیچ موقعی مناسبتر از این بدست نمیآمد. ولی مورخین معتبر بر این عقیده هستند که دولت ایران در خاک اروپا مایل بجهانگیری و بسط حدود نبود و شاهنشاه هخامنشی و درباریان او اردو کشی بیونان را صلاح نمیدانستند. اما بعد بطوریکه خواهیم دید شورش «ایونیها» در سال ۵۰۰ پیش از میلاد بر ضد اردوان و کمک رسانیدن آتنیها و ارتربها بشورشیان، تصمیم شاه را برای نشان دادن ضرب دستی بیونان راسخ نمود.

این شورش بزودی از «ایونی» تجاوز کرد و دامنه آن از طرف جنوب تا سیلیسی، کاری و جزیره قبرس توسعه یافت و از جانب شمال به تراکیه (تراس) و مقدونیه سرایت کرد و این دو کشور کوچک را که از زمان ارتش کشی داریوش بر ضد سیتها و سکاها تابع ایران شده بودند بر آن داشت که سر از فرمان ایران برتافتند.

شورشیان بکمک آتنیها و ارتربها ناگهان بشهر سارد مرکز ساتراپی لیدی تاخته و قسمتی از شهر را غارت کردند و معبد آنرا آتش زدند. اما از تصرف ارك که توسط پادگان پارسی حفظ می شد عاجز مانده باز گشت نمودند.

همینکه دولت ایران از این جسارت یونانیها با خبر شد بلادرنگ از ساتراپیهای نزدیک کمک به لیدی فرستاد و چند سال وقت لازم شد که دوباره ایونی، سیلیسی، کاری،

جزیره قبرس و بعضی از بنادر مهم را مانند « میلِت » تحت اطاعت در آورند (۵۰۰ - ۴۹۶ پیش از میلاد) .

پس از فراغت از این کار ماردونیوس بامر شاه با لشگری عازم تراکیه و مقدونیه شد که آنها را دوباره تحت اطاعت در آورد .

نیروی ایران جزیره « تاسس » و خاک تراکیه و مقدونیه را از نو تسخیر نمود . اما بگفته هرودت قسمتی از کشتیهای بار کشی اودر اثر طوفان بدمناغه « آتوس » برخورد ناپود گردید و پس از اینواقع ماردونیوس با آسیا برگشت .

گرچه باین ترتیب آتش شورش خاموش شده بود ، اما شاهنشاه هخامنشی برای تلافی جسارتی که یونانیها در سوزانیدن معبد شهر سارد ابراز داشته بودند ، بفکر افتاد که آتنی ها و ارتربها یعنی مسببین اصلی این شورش را تنبیه کند .

برای اینکه اطلاعاتی از اوضاع یونان بدست بیاورد و قوه مقاومت یونانیها را تشخیص بدهد پیش از وقت نمایندگان بشهرها و جزایر یونان فرستاد و مطالبه آب و خاک نمود . بطوریکه هرودت روایت میکند خیلی از شهرها و جزایر سر تسلیم فرود آوردند . ولی آتن و اسپارت بنمایندگان ایران توهین کردند و حتی چند نفر از اینها را بچاه انداختند .

شاهنشاه هخامنشی از این حرکت ناهنجار یونانیها بیشتر بر آشفت و تصمیم بچنگ گرفت تا حدی که از نوشته های مورخین یونانی بر می آید ، علل این جنگها اجمالا همین وقایع بوده است و گرنه دولت هخامنشی از ابتدا اعتنائی بیونان نداشت و مردم یونان را هم درست نمیشناخت و یونانیها را فقط بعنوان قومی سوداگر و بازرگان میدانست چنانکه کورس بزرگ در مورد تحقیر یونانیان گفته است : « پارسیان نباید از مردمی بترسند که در بازارها بدور هم گرد می آیند برای اینکه یکدیگر را بفریبند »

نبرد مارا تین

(۴۹۰ پ . م .)

نخستین ارتش کشی ایران بیونان در زمان داریوش بزرگ واقع شد و بنا بر گفته هرودت بامر شاه اشگری بفرماندهی « داتیس » از سرداران مادی و « اردوان » از سرداران پارسی مامور شدند که گردن کشان « ارتری » و « آتن » را گرفتار نموده بحضور شاه بیاورند .

برای ارتش کشی بیونان دوراه موجود بود : یکی از دریای اژه و ازین جزایر سیکلاد مستقیماً بجزیره « اوبه » و ساحل آتیک - دومی از راه خشکی یعنی از طریق هلس پن ، تراکیه ، مقدونیه ، تسالی ، آتن که خیلی دورتر از راه اولی بود .

راه دریا با وجود نزدیکی آن به هدف ، برای ارتش کشی محتاج بکشتیهای زیادی بود که بایستی از اقوام دریا نورد تابع ایران تهیه میشد ، در صورتیکه نیروی دریائی دشمن برومند و در آبهای ساحلی و جزایر تسلط کامل داشت .

راه دومی با وجود دوری آن تقریباً بروی ارتش ایران بازبود و مطمئن ترین خط استراتژیکی محسوب میشد .

فرماندهان ایران راه اولی را اختیار کردند و با ۶۰ کشتی از مردمان گوناگون که بعضی کشتیهای بارکشی و برخی سواری بود از راه دریای اژه عازم مقصد شدند . نیروی ایران در خط سیر خود جزایر یونانی را متصرف و بجزیره « اوبه » رسید و مشغول محاصره شهر « ارتری » شد . مردم ارتری پس از ۶ روز مقاومت تسلیم شدند و پارسیها بشهر درآمده بتلافی کمک ارتریها در سوزانیدن معبد شهر سارد ، معابد ارتری را آتش زدند و بنا بامر شاه قسمتی از مردم آنجا را اسیر و همراه بردند .

بنا بگفته هرودت نیروی ایران پس از تسخیر جزیره اوبه و تصرف ارتری به آتیک تعرض نمود و در نبرد افسانه‌ای «ماراتن» مغلوب شد.

اما کیفیت این مغلوبیت چگونه بوده بدرستی معلوم نیست آنچه که از گفته‌های هرودت بر می‌آید (کتاب ۶ بند های ۱۰۳ تا ۱۱۷) یونانیها در دشت ماراتن ارتفاعاتی را اشغال کرده حاضر بمقاومت شده بودند و همینکه ایرانیها در مقابل آنها صف آرایی نمودند، یونانیان بی مها با و شتابان بصفوف ایرانی هجوم آور شدند. لشکر ایران در مقابل این هجوم مقاومت سختی بخرج داد و رزم بین طرفین بطول انجامید تا اینکه پارسیها وسکاها که در قلب آرایش لشکر ایران بودند بقلب یونانیها حمله شدیدی نموده صفوف آنها را از هم شکافتند و فراریان یونان را تا مسافتی تعاقب کردند. تا اینجا نوشته های هرودت و مورخین دیگر راجع بچریان این نبرد تا اندازه ای روشن است اما بعد چه میشود که دوباره یونانیها بر ایرانیان فایق می‌آیند؟ در اینجا اختلاف زیادی بین تاریخ نویسان دیده میشود. هرودت مدعی است که آتنیها و مردم پلاته که در جناحین لشکر یونان بودند بر جناحین ایران غالب آمده سپس بکمک قلب خودی شتافته و ایرانیها را با وارد ساختن تلفات زیادی تا کنار دریا تعاقب کردند و حتی هفت کشتی آنها را گرفتند.

هرودت ضمناً میگوید هنگام تعاقب در اثر پافشاری پارسیها چند نفر از سرکردگان نامی یونانی کشته شدند و ایرانیها بکشتیهای خود در آمده بطرف دریا رفتند بقصد اینکه یکسره به آتن بروند و این شهر را که در اینموقع پادگانی نداشت مورد حمله قرار بدهند آتنیها قصد ایرانیان را دریافته بی درنگ خود را بشهر رسانیدند و مانع حمله ایرانیان شدند.

اگر شکست لشکر ایران و فرار پارسیان راست باشد، پس چگونه توانستند

در زیر فشار دشمن فاتح مرتباً عقب‌نشینی نموده و در طی این عقب‌نشینی یاقول هرودت فرار بطرف دریا، اینقدر پافشاری کنند که حتی چند نفر از سرکردگان یونانی را بکشند و عاقبت بکشتیهای خود سوار شده در کمال آزادی بطرف دریا بروند؟

لشگر شکست خورده و منهزمی که بگفته هرودت بیش از شش هزار نفر تلفات داشته چطور میشود که از دست دشمن رهائی یافته بسهولت بکشتیها نشسته و بلافاصله بقصد حمله به آتن حرکت میکند و اسراء ارتتری را هم در همین کشتیها با خود به شوش می‌آورد؟

زیرا خود هرودت مینویسد که اسراء ارتتری را بایران بردند و داریوش از تمبیه آنان چشم‌پوشید و محل آدریکا (یا آذرگاه) هفت فرسخی شوش را که از املاک سلطنتی و متعلق بخود داریوش بود برای سکونت آنها معین نمود. بعد اضافه میکند که این محل بمسافت يك فرسخ و کسری از جاههائی واقع بود که از آنها قیرو روغن بدبو استخراج میکردند (شاید در حدود مسجد سلیمان امروزه بوده است).

گزنفون هم که تقریباً يك قرن بعد از این واقعه بایران آمده در نوشته‌های خود ذکر میکند که «از جانب داریوش چهار شهر در حوالی شوش به اسراء ارتتری اعطاء شده بود و فرزندان ایشان تا این زمان - یعنی زمان اردشیر دوم - هنوز در این شهرها زندگانی میکنند و رعیت ایران هستند».

راجع به نیروی ایران در این ارتش کشتی‌گرچه هرودت ساکت است، اما «کورنلیوس» عده پیاده ایران را ۲۰۰۰۰۰ نفر و سوارها را ۱۰۰۰ نفر ذکر می‌کند و «ژوستن» عده کل آنها را ۶۰۰۰۰۰ نفر میداند. این پیکره‌ها نیز مسلماً اغراق است. زیرا هرودت شماره کشتی‌های ایران را ۶۰۰ فروند نوشته و این کشتی‌های قدیمی که

قسمتی از آنها برای بار کشتی بوده البته گنجایش اینهمه نفرات و اسبها را نداشته . چنانکه محققین بعد از روی حسابهای دقیقی که کرده‌اند تعداد لشکر ایرانرا بیش از ۴۰۰۰۰ نفر (گروندی) و بلکه ۲۶۰۰۰ نفر (من رو) و حتی ۲۰۰۰۰ نفر (ادواریمیر) نمیدانند . حساب ادواریمیر بنظر صحیح‌تر میرسد زیرا اگر گنجایش هر کشتی را مطابق گفته هرودت سی نفر بگیریم تعداد نفراتی که با ۶۰ کشتی میتوانستند حمل کنند از ۱۸۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد .

از روی همین ضد و نقیض گوئی هرودت و سایر مورخین یونانی ، تاریخ نویسان دوره های بعد در درستی روایات ایشان تردید میکنند ، چنانکه « نی‌بور » میگوید : « نوشته های یونانیها راجع به نبرد ماراتن و سایر نبردهای ایران و یونان بافسانه گوئی نزدیک تر است تا تاریخ نویسی . آتنی‌ها بطور غیر مترقب فاتح میشوند بدون اینکه کیفیات آن بر ما معلوم باشد ! » .

باری بنابر روایت هرودت پس از بازگشت این قوا قسمتی از جزایر یونانی در تصرف ایرانیان باقی میماند و داریوش تصمیم میگیرد دوباره ارتش نیرومندی تهیه دیده شخصا به یونان تعرض بکند (کتاب ۷ بند ۱) .

تهیه این ارتش که برای حمل آن از آسیا به اروپا به تدارکات زیاد و کشتی‌های بیشماری احتیاج بود ، مدت سه سال بطول می‌انجامد و در سال چهارم لشکر کشیمانی در داخله ایران پیش می‌آید که توجه شاه بآنها معطوف میگردد و پس از فراغت از این کارها شاه بیمار شده در میگذرد و موفق باین ارتش کشتی نمیشود (۴۸۶ پیش از میلاد) با اطلاعی که از سایر کارهای بزرگ شاهنشاه هخامنشی داریم اگر اجل فرصت میداد و به یونان تعرض میکرد ، سرنوشت یونانیان هم مانند ملل دیگری که زیر فرمان ایران در آمده بودند پیش از وقت معلوم بود .

تعرّض خشایارشا به یونان

پس از مرگ داریوش زمام امور شاهنشاهی ایران بدست خشایارشا افتاد و وی در سن ۳۵ سالگی بجای پدر براریکه سلطنت نشست (۴۸۶ پیش از میلاد). در آغاز فرمانروائی این پادشاه در مصر و بابل و سایر نقاط شورشپائی بر پا شد و او اول بدفع این شورشها پرداخت و تمام قسمت‌های کشور را دوباره تحت نظم در آورد.

بنا بر روایت هرودت (کتاب ۷ بند ۷) از آغاز سلطنت خشایارشا برخی از رجال یونانی که در دربار ایران بودند این پادشاه جوان را همواره بتجدید جنگ با یونان بر می‌انگیختند. از جمله «دمارات» پادشاه سابق اسپارت بود که در زمان داریوش بدربار ایران پناه آورده و در نزد خشایارشا قرب و منزلتی داشت. همچنین افراد خانواده «پزیسترات» که همیشه در صدد بودند حکمرانی خود را در آتن از سر بگیرند.

در اثر این تحریکات خشایارشا مایل بجنگ شد و انجمنی از بزرگان گرد آورد که رأی آنان را راجع باین جنگ بداند. از بین سردارانی که در این انجمن بودند ماردونیوس (یامردنیا) طرفدار جنگ با یونان بود و بایبانات مهیج خود، شاه را تشویق باینکار میگرداما اردوان عموی شاه مخالف این امر بود و ارتش کشی بکشور ناشناس و دور دستی را مانند یونان صلاح نمیدانست.

با اینحال چون خشایارشا رأی ماردونیوس را پسندید سایرین هم بر این رأی شدند و دستور تهیه وسایل ارتش کشی صادر گردید. اجرای این دستور چهار سال بطول انجامید (۴۸۴ - ۴۸۱ پیش از میلاد).

از جمله اقدامات مهمی که برای این ارتش کشی بعمل آمدن ترعه کوه

آتس بود که نیروی دریائی ایران بتواند از آن عبور کرده از آسیب طوفان در امان باشد و اینکار سه سال طول کشید .

هرودت راجع بطرز کندن این ترعه شرح مفصلی مینویسد (کتاب ۷ بند های ۲۳ و ۲۴) و در پایان آن اقدام خشایارشا را در شکافتن دل کوه ناشی از غرور او میداند که باینوسیله خواسته است آثاری از قدرت خود باقی بگذارد و الا بخوبی ممکن بود کشتی ها را از اینطرف دریا بآنطرف بگذرانند .

« لوئی دو بو » مورخ فرانسوی در کتاب « تاریخ ایران » خود مینویسد که تا قرن نوزدهم آثار ترعه خشایارشا هنوز باقی و بعضی قسمتهای آن روی سطح دریا نمودار و با چندین ماه کار ممکن بود این ترعه دوباره قابل کشتی رانی بشود .

موضوع دیگر تهیه انبارهای خوار بار در نقاط ساحلی تراکیه تا مقدونیه بود که در طی چند ماه مقدار زیادی گندم و جو باین نقاط حمل گردید و آذوقه ارتش تأمین شد .

از کارهای دیگر خشایارشا ساختن جاده بزرگی در خاک تراکیه برای عبور نیروی زمینی ایران است که تا زمان هرودت هم هنوز این جاده باقی بوده و مردم آنجا باین جاده بنظر احترام مینگریستند و از شخم زدن و کشتن آن احتراز مینمودند محل تمرکز نیروی زمینی ایران در جلگه کریتال (کاپادوس) و نیروی دریائی در بندرهای « سیم » و « فوسه » واقع در کرانه ایونی معین شده بود .

پس از اینکه عده های پیاده و سوار و ارابه ها از اطراف و اکناف کشور در جلگه کریتال تمرکز یافتند خشایارشا به کریتال آمد و از آنجا با ارتش زمینی بسارد رفت و زمستان را در آنجا بتکمیل قوا پرداخت . از سارد هم نمایندگان برای طلب

آب و خاک بشهرها و جزایر یونان فرستاده شد، سوای آتن و اسپارت، زیرا مردم این دو شهر سابقاً به نمایندگان ایران توهین کرده بودند.

در مدت اقامت در سارد دستور داده شد از شهر آبیروس در کرانه جنوبی هلسین دوپل بساحل آنطرف بکشند. یکی برای عبور پیاده نظام و سوار نظام دیگری برای گذشتن ارابه ها و ستونهای بنه.

راجع بخرابی پل ها در اثر طوفان و خشم گرفتن خشایارشا بآب دریا و شلاق زدن بآن هرودت افسانه هائی گفته است که ذکر آنها را خالی از فایده میدانیم.

در آغاز بهار که این پل ها حاضر گردید قوای ایران از سارد بجانب آبیروس رهسپار شد و نیروی دریائی نیز از ساحل ایونی بجانب هلسین بحرکت آمد.

در آبیروس پیش از عبور از پل ها خشایارشا نیروی زمینی و دریائی را بازدید کرد و در حضور او يك مانور دریائی هم داده شد که به کامیابی فنیقیهای صیدا خاتمه یافت.

هرودت ترکیبات ارتش زمینی و دریائی خشایارشا را مفصلاً شرح داده، چگونگی لباس و اسلحه و ساز برك و شیوه های رزمی پنجاه ملت و مردمی را که بقول او از آنطرف جیحون گرفته تا همیشه و از سواحل دریای هند تا حوالی یونان در این ارتش کشتی شرکت نموده اند، جزء بجزء توصیف کرده است (کتاب ۷ بندهای ۶۱ تا ۹۹).

نیروی دریائی ایران مرکب از ۱۲۰۰ ناو جنگی و بهمان اندازه کشتی بار کشتی حامل خوار بار و اسباب بوده که بوسیله ملل دریانورد مختلف تهیه شده بود. راجع باسلحه ایرانیان آنچه که از گفته های هرودت برمیآید بطور کلی

سلاح جنگی پارسیها و مادیهها و سکاها که بهترین قسمت‌های ارتش بشمار بودند، برای مبارزه از نزدیک و رزم تن بتن مناسب نبوده و اسلحه یونانیان از این حیث بهتر از ایرانیان بوده است.

عبور نیروی زمینی از روی پلها بگفته هرودت هفت روز طول کشیده و پس از تمرکز در ساحل آنطرف نیروی زمینی بطرف خاور پیچیده و نیروی دریائی از هلس پن مستقیماً بجانب بندر دوریسک حرکت کرده است.

دوریسک بزرگترین جلگه تراس است که از زمان ارتش کشی داریوش برضد سیت ها دژ محکمی در کرانه این جلگه ساخته شده و در این دژ پادگان ایرانی برقرار بوده است.

نیروی زمینی هم پس از عبور از «کرسونز» و «آگورا» دوباره بجانب باختر تغییر سمت داده و از خاک تراس بطرف «دوریسک» متوجه میشود.

در دوریسک مدتی امر توقف داده میشود و کشتیها را بکنار میکشند که قوای دریائی و زمینی از زحمت راه بیاسایند و بعد ارتش ایران در حضور خشایارشا رژه میدهد و بر حسب فرمان شاهانه صورت بندی راه در سه ستون معین میگردد:

ستون ۱ بفرماندهی ماردونیوس و «مزبست» از راه کناره بموازات نیروی دریائی است.

ستون ۲ در داخل خشگی بفرماندهی تریتان تخام و گرگیس.

ستون ۳ بفرماندهی مکابیز و اسمرد و هلس در میان این دو ستون. موکب

شاهانه نیز با همین ستون از جاده تازه حرکت میکند.

نیروی دریائی هم بفرماندهی هخامنش و آریابین پس و مگاباز بموازات

ستون اول در امتداد ساحل بحرکت میآید.

تا شهر « آکانت » واقع در « کالسیدیک » نیروی ایران با همین صورت بندی پیشروی میکنند. اما بواسطه کوهستانی بودن ساحل نیروی زمینی از اینجا دیگر نمیتواند در امتداد کناره پیشروی کند ازین رو بفرمانده نیروی دریائی امر میشود با کشتیها از کانال کوه « آتوس » به بندرگاه « ترم » (سالونیک امروزه) برود. نیروی زمینی هم از آکانت از جاده داخل خشگی بطرف « ترم » اعزام میگردد.

پس از ورود به « ترم » نیروی زمینی از مقدونیه پیشروی میکند و بواسطه جنگل زار بودن راه مدتی برای انداختن درخت ها معطل میشوند.

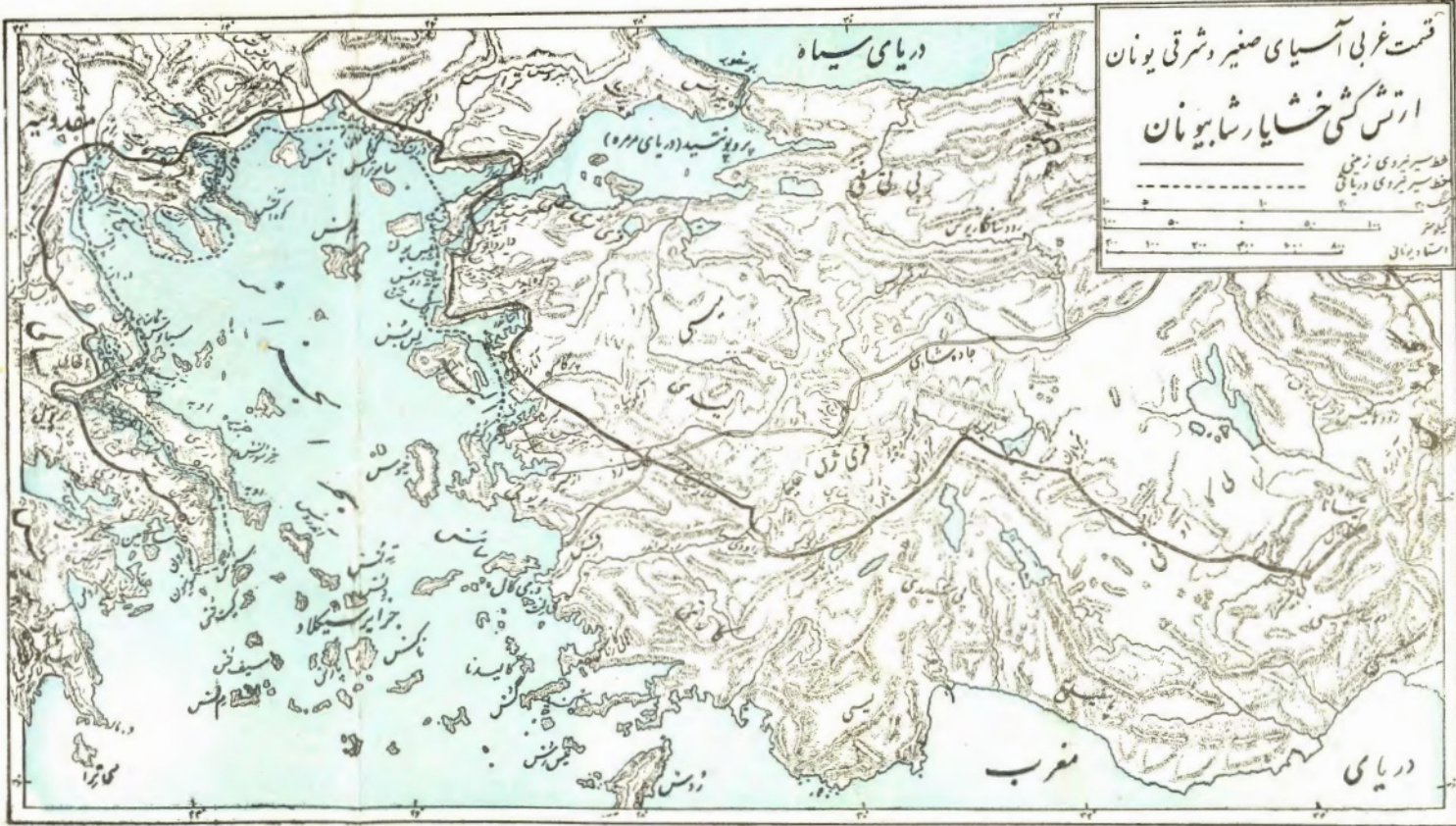
وقتی که اردو بخاک « تسالی » وارد میشود ، شهرهای اینجا یکی بعد دیگری تسخیر میشوند و نمایندگان که از سارد بشهرها و جزایر یونان فرستاده شده بودند مراجعت نموده در تسالی نتیجه مأموریت خود را بخشایارشا گزارش میدهند و معلوم میشود بیشتر از شهرها و جزایر حاضر باطاعت شده اند و برخی از شهرها نیز در جزو متحدین آتن و اسپارت وارد گردیده اند.

در مدت توقف نیروی زمینی در خاک تسالی ، نیروی دریائی نیز یازده روز بعد از تاریخ حرکت نیروی زمینی از بندرگاه ترم رو بجنوب حرکت نموده در امتداد ساحل « تسالی » بین شهر « کاستانه » و بندرگاه « سپیاس » لنگر میاندازد .
نیروی زمینی هم در تحت پوشش نیروی دریائی از تسالی بطرف تنک « ترموپیل » بحرکت می آید .

پیشروی نیروی زمینی و دریائی ایران از هلس پن تا اینجا چهار ماه بطول میانجامد و جز حادثه طوفان ساحل تسالی با هیچگونه آسیب و زیان دیگری مواجه نمی شوند .

قسمت غربی آسیای صغیر و شرقی یونان از ترکیب خشایارشا و یونان

خط سبز سردی زمینی
خط سبز سردی دریایی
کیلومتر
مستاد برآورد





اما یونانیها از آراگس، سیسیل و شهرهای دیگر کمک خواسته مصمم میشوند تا رسیدن قوای امدادی در تنک ترموپیل جلو ارتش ایران را بگیرند و برای این منظور لشگری در حدود هفت هزار نفر از شهرهای مختلف بفرماندهی «لئونیداس» پادشاه اسپارت مأمور حفظ تنک ترموپیل میشود. نیروی دریائی هم مرکب از ۳۷۰ کشتی بفرماندهی «اوری بیاد» در «آرتمیزیوم» تمرکز مییابد تا بواسطه نزدیکی این دو محل نیروی زمینی و دریائی بتوانند در صورت لزوم بیکدیگر کمک کنند. جناح چپ نیروی دریائی یونان با اشغال ترموپیل تأمین میگردد.

ترموپیل تنک باریک و سختی است که از خاک اخای جنوب تسالی یونان مرکزی سر درمیآورد و بین رشته کوه دشوار رس «آپوند» و کرانه خلیج مالیاک امتداد دارد. مغرب این تنک بارتفاعات سخت این کوهستان متکی و مشرق آن بزمینهای باتلاقی ساحل منتهی میشود. درازی این تنک از شمال بجنوب ۷ کیلومتر و پهنای آن از مغرب بمشرق ۵۰ متر و در بعضی جاها باندازه ای باریک میشود که یک ارابه بزحمت میتواند از آن عبور کند.

موقعیت استراتژیکی این تنک از لحاظ دفاع یونان بینهایت مهم و با اشغال ارتفاعات اطراف آن احتمال عبور دشمن از اینجا محال بنظر میرسید.

«آرتمیزیوم» هم که نیروی دریائی یونان در آنجا تمرکز یافته بود شامل بغازبین جزیره سیاتس و کناره جنوبی شمالی و تمام کرانه شمالی جزیره اوبه میشود.



ارتش زمینی ایران از اخای عبور و در ولایت ملیان نزدیک بتنک اردومیزند.

باین ترتیب نیروهای طرفین نزدیک یکدیگر قرار می‌گیرند، یعنی نیروی ایران از ترموپیل بطرف شمال و نیروی یونان از ترموپیل بطرف جنوب.

بنا بگفته هرودت خشایارشا چهار روز در جلوی تنک معطل می‌شود که شاید مدافعین آن بخودی خود تسلیم شوند. در نتیجه اکتشافات این چند روز معلوم می‌گردد که مدافعین تنک در انجام مأموریت خود راسخ و پایدار هستند. روز پنجم فرمان حمله داده می‌شود.

حمله متوالی مادیها و پارسیها و سکاها یعنی عده ممتاز ارتش ایران بواسطه سختی تنک و رشادت و فداکاری لاسه دهنیها دفع می‌شود و خشایارشا برای عبور از تنک دچار اندیشه می‌گردد. در این بین یک نفر یونانی «افیالت» نام بطمع پاداش بزرگی نزد شاه آمده گزارش می‌دهد که از دامنه آنطرف کوه راه باریکی است که بآخر تنک ترموپیل سر در می‌آورد.

فرمان خشایارشا «هیدارن» یکی از سرداران پارسی با هزار نفر پیاده مامور می‌شود براه نمائی افییالت شبانه از این کوره راه حرکت و ناگهان از پشت سر بمدافعین تنک حمله نماید و قرار می‌دهند در وقت معین که این حمله اجرا خواهد شد از جبهه نیز مبادرت بحمله بشود و باین ترتیب مدافعین را از دو طرف احاطه و نابود کنند. هیدارن شبانه براه نمائی افییالت و بازحمت زیاد از این کوره راه عبور نموده سپیده دمان بقله کوه میرسد و با استفاده از پوشش جنگلهای دامنه آنطرف بداخل تنک سرازیر می‌شود. هزار نفر از اهالی فوسید که در انتهای تنک مامور پاسبانی راه بودند بمشاهده پارسیان مقاومت مختصری نموده فرار میکنند و این خبر وقتی به لئونیداس میرسد که حمله جبهه ای ارتش ایران هم شروع شده است. یونانیها چون ازدو طرف

خود را در معرض خطر می بینند جمعی بکوه زده پراکنده میشوند و عده ای بالئونیداس تصمیم میگیرند تا آخرین نفر در دفاع تنک پافشاری کنند و این تصمیم خود را مردانه بموقع اجرا میگذارند .

رزم ترموپیل بشکل خونین جریان پیدا میکند و رشادت و فداکاری لئونیداس و همراهان او در دفاع این تنک معروف است . بنا بگفته هرودت تنک وقتی بتصرف ارتش ایران در میآید که همه مدافعین و حتی خود لئونیداس کشته میشوند .

در همان روزی که در ترموپیل طرفین باهم درگیر میشوند نیروی دریائی ایران هم در ارتمیزیوم با نیروی دریائی یونان وارد مبارزه میگردد . اما در اثر برتری و فزونی کشتی های ایران پافشاری یونانیان در مبارزه بی نتیجه میماند و روز سوم که بواسطه رسیدن شب طرفین از هم جدا میشوند ، یونانیها چون خود را قادر بر مقابله با نیروی دریائی ایران نمی بینند شبانه از ارتمیزیوم بطرف سالامین فرار میکنند . نیروی دریائی ایران به ارتمیزیوم درآمده از آنجا بطرف شهر « هیس تیه » متوجه شده و اطراف آنرا تسخیر میکند و در امتداد ساحل غربی جزیره « اوبه » یعنی از تنگه اورپ بطرف جنوب پیشروی مینماید .

مقارن همین وقت نیروی زمینی ایران فاتحانه از ترموپیل عبور و با دو ستون بطرف آتن حرکت و در سر راه خود ولایت « دورید » و بعد « فوسید » را تسخیر نموده از راه « بتوسی » رو بآتن میرود .

فتح آتن

راجع بفتح آتن هرودت میگوید همینکه اهالی آتن از عبور نیروی ایران از تنک ترموپیل با خبر میشوند ، عده زیادی شهر را تخلیه نموده و با کشتی بطرف سالامین

میروند و جماعتی بمعبد شهر پناهنده میشوند و برخی از خزانه داران با بقیه مردم ناچیز که قادر بر حرکت نبودند در خود شهر باقی میمانند. بعد میگویند همین مردم برای دفاع خود ارگ را سنگر میکنند و ایرانیان پس از ورود بشهر ارگ را محاصره و با زد و خورد تصرف مینمایند. از اینرو معلوم میشود که شهر آتن بدون مدافع نبوده و در اینجا هم بین طرفین زد و خورد هائی شده است و بفتح ایرانیان خانمه یافته منتها هرودت باز هم در اثر تعصب ملی برای اینکه فتح آتن را توسط ارتش ایران بی اهمیت جلوه بدهد مدافعین شهر را از مردم ناتوان و بیچاره قلمداد کرده است. چنانکه بعد هم میگوید رسیدن خبر تصرف ارگ آتن بسالامین یونانیها را دچار وحشت و هراس نمود. پس معلوم میشود که تصرف ارگ بدون جنگ مقدور نبوده و یونانیهای مقیم سالامین انتظار نداشته اند که ارگ باین زودی از طرف ارتش ایران فتح بشود. بعد از تسخیر شهر و آتش زدن آن، بنا بگفته هرودت از جانب خشایارشا چاپاری به شوش فرستاده میشود که خبر این فتح را به اردوان نایب السلطنه ایران برساند و پس از وصول این خبر بشوش در ایران جشنهای مفصلی بر پا میگردد (۴۸۰ پیش از میلاد).

نبرد دریائی سالامین

(۴۸۰ پیش از میلاد)

بطوری که در بالا دیدیم نیروی دریائی یونان از آرتمیزیوم به سالامین آمد و فراراً باین جزیره پناهنده شد.

جزیره سالامین بمسافت چهار کیلومتری سواحل جنوبی آتیک در خلیج اژین واقع و بغازی که این جزیره را از خاک آتیک جدا میکند از حیث فضا خیلی تنگ

و برای عملیات دریائی بهیچوجه مناسب نیست . در این جزیره از سابق اژینها سکونت و مدتی با استقلال زندگی میکردند .

بنا بگفته هرودت پس از عبور نیروی زمینی ایران از تنگ ترموپیل و حرکت بطرف آتن عده زیادی از یونانیها که از همه طرف بهمین جزیره پناه آورده بودند وقتی از تسخیر آتن خبردار میشوند بطوری دچار وحشت و هراس میگرددند که بعضی از سران ایشان منتظر رأی انجمنی که برای شور در امور یونان تشکیل شده بود نگردیده و بکشتی نشسته از سلامین فرار میکنند . جمعی دیگر که بیشتر از مردم پلوپونس بودند بر این عقیده میشوند که باید در برزخ « کورنت » جلو نیروی دریائی ایران را گرفت . اما « تمیستوکل » فرمانده نیروی دریائی آتن مخالف این عقیده شده و به « اوری بیاد » سردار اسپارتی گوشزد میکند اگر در « کورنت » با ایرانیان روبرو بشویم مثل ابن است که در دریای آزاد خود را بخطر انداخته باشیم . زیرا در جلو نیروی دریائی معظم ایران قادر بمقاومت نیستیم و محکوم بشکست خواهیم شد . اما چنانچه کشتی های ایران را به بغاز تنگ سلامین بکشانیم برتری آنها را چه از حیث تعداد و چه از لحاظ سرعت سیر از بین خواهیم برد و کشتیهای بزرگ ایرانی دیگر قادر بر مانور نخواهند شد . مزیت دیگری که جنگ در سلامین دارد این است که با جلب نیروی دریائی ایران باینجا ، پلوپونس را از خطر تهاجم ایشان خواهیم رهانید اوری بیاد گفته های تمیستوکل را پذیرفته و تصمیم میگیرد در سلامین جنگ کند اما نیروی دریائی ایران پس از تصرف « هیس تیه » و اطراف آن از آرتمیزیوم بجانب تنگ « اوریب » بین جزیره اوبه و آتیک سرازیر شده و پس از سه روز به بندر فالرون جنوب آتن میرسد . نیروی زمینی هم بعد از فتح آتن بسوا حل جنوبی آتیک رسیده و در آنجا برقرار میشود .

هرودت میگوید در اینجا خشایارشا بطرف نیروی دریائی متوجه و فرماندهان کشتیها و سرکردگان ملل مختلفی را که در جزو ارتش او بودند بخدمت خویش خواند تا رأی آنان را در اقدام به نبرد دریائی بداند. مدعوین بنا بر مقامی که در نزد شاه داشتند اجازه جلوس یافتند، پادشاه صیدا جای اول و پادشاه صور جای دوم را گرفتند و سایرین در جاهای خود برقرار شدند.

خشایارشا توسط ماردونیوس از آنها پرسید که آیا صلاح است در دریا به یونانیها حمله بکنیم یا خیر؟

همه بر این عقیده شدند که باید به نیروی دریائی یونان حمله نمود و آن را نابود ساخت.

تنها آرتمیز ملکه هالیکار ناس که با کشتیهای خود در این ارتش کشتی شرکت نموده بود چنین عقیده داشت که اقدام بچنگ دریائی صلاح نیست « زیرا یونانیها در دریا قویتر هستند و بیم آن میرود که در این نبرد به نیروی دریائی ایران آسیبی وارد بشود و در نتیجه آن تسلط خشایارشا در خشگی هم دچار تزلزل گردد. »

« از طرف دیگر مقصود شاه از ارتش کشتی به یونان تصرف آتن بود و چون این مقصود حاصل شده دیگر چنگ دریائی لزومی ندارد. شهرهای دیگر یونان هم که مقاومت کردند بجزای خود رسیدند و همه در تصرف ارتش ایران هستند. اگر در چنگ دریائی شتاب نکنید و کشتیهای خود را در همین ساحل نگاهداشته و با نیروی زمینی بطرف پلوپونس تعرض نمائید، یونانیها نمیتوانند مدت زیادی در جزیره سلامین پافشاری بکنند و ناچار پراکنده شده بشهرهای خود خواهند رفت. زیرا گذشته از اینکه در این جزیره آذوقه ندارند، چون خبردار شوند که نیروی ایران به پلوپونس

تعرض میکنند هر گز باین فکر نخواهند افتاد که برای خاطر « آتن » بجنگ دریائی بپردازند. بالاتر از همه بعنصری هم که در جزو نیروی دریائی ایران هستند اعتماد زیادی نیست و شاید از جان و دل در رزم پافشاری نکنند در صورتیکه یونانیها همه باهم متحدند » (کتاب ۸ بند ۶۸)

بر خلاف انتظار همه ، خشایارشا رأی آرتمیز را درست تشخیص داد و وی را مورد نوازش قرار داد اما چون اکثریت به جنگ رأی داده بودند، تصمیم بجنگ گرفته شد در اجرای این تصمیم به نیروی دریائی ایران فرمان حرکت داده شد و کشتیها بجانب سالامین بجنبش در آمدند . خشایارشا مایل شد که این نبرد در برابر چشم او انجام بشود و در تپه بلندی بر روی دماغه کوه « آگاله » مقابل سالامین تختی زدند که شاه از آنجا این نبرد دریائی را تماشا کند ، چند نفر دبیر هم در حضور شاه بودند تا از هر يك از فرماندهان ابراز رشادتی بشود نام وی و طایفه او را ثبت نمایند^۱ کشتیهای ایران پس از ورود به بنادر سالامین در امتداد ساحل شمالی آن به آرایش جنگی در آمدند ، ولی چون دیر وقت بود و هوا تاریک میشد حمله بصبح روز بعد محول گردید. بنا بر روایت هرودت یونانیهایی که در سالامین بودند و بویژه مردم پلوپونس دچار وحشت و هراس شدند . چه اینها میدانستند اگر ایرانیان در دریا فاتح بشوند ، جزیره سالامین محاصره خواهد شد و دیگر نخواهند توانست بکمک مدافعین پلوپونس بروند اتفاقاً در همین شب عده ای از کشتیهای ایران بطرف پلوپونس بحرکت آمدند. تمیستوکل چون ملتفت شد که حرکت این کشتیها بیشتر یونانیها را بوحشت خواهد انداخت و ممکن است باعث تفرقه آنها بشود ، درخفایکی از گماشتگان خود را نزد فرمانده نیروی

(۱) از همین روایت هرودت معلوم میشود که وقایع این جنگ را ایرانیان نوشته اند و بعدها از بین رفته.

دریائی ایران فرستاد و باو پیغام داد که یونانیها از شدت ترس مہیبای فرار شده اند و اگر مایل بفتح هستید باید از فرار ایشان جلو گیری کنید و اطراف سالامین را محاصره نمائید. در اثر این پیغام فرمانده نیروی دریائی ایران تمام شب را مشغول محاصره سالامین شد و عده ای از کشتیهای ایران که در جزیره «سئوس» و دماغه «سونیون» بودند لنگر کشیده و بغاز سالامین را تا «مونیخی» پوشانیدند و قسمتی از نیروی زمینی خود را در جزیره کوچک «پسیتالیا» پیاده نموده و این جزیره را هم اشغال کردند (کتاب ۸ بندهای ۶۵-۶۶).

فردا صبح که دقارن با روز بیستم سپتامبر ۴۸۰ پیش از میلاد بود نیروی دریائی طرفین در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند و نبرد دریائی شروع شد.

اما راجع بجریان وقایع این نبرد هرودت و پس از او پلوتارک روایاتی نقل کرده اند که بیشتر آنها آمیخته به افسانه و معجزه است و آنچه که از این روایات میتوان استنباط نمود بطور خلاصه این است: دستانی که تمیستوکل بکار زده بود مؤثر واقع شد و کشتیهای ایران به بغاز سالامین در آمدند و بواسطه تنگی فضا و زیادی و بزرگی کشتیها اغلب اینها بیکدیگر خورده سبب خرابی هم شدند. در صورتیکه کشتیهای یونانی کوچکتر و چالاکتر از آنها بودند و همین قضیه باعث پایداری یونانیها و شهرت تمیستوکل گردید چنانکه هرودت میگوید: «بفاصله کمی بعد از آن کشتیهای یونانی بطرف دریا حرکت کردند. ایرانیان بمحض مشاهده این حرکت بکشتیهای یونان حمله بردند، یونانیها اول خواستند بساحل برگردند ولی یکی از کشتیهای آنان با کشتیهای ایران در گیر رزم شد و سایرین بکمک او رفتند و نبرد شروع شد. در نتیجه این نبرد غالب کشتیهای ایران دچار آسیب شدند، زیرا یونانیها صف خود را بخوبی

حفظ کرده و در جاهای خود می‌جنگیدند، اما پارسیها بواسطه تراکم کشتی‌های خویش اصلاً فرصت صف آرائی پیدا نکردند و بطور در هم و برهم داخل نبرد شدند با وجود این در نبرد سلامین پارسیها بیش از آرتهمیز یوم رشادت بخرج دادند زیرا همه خیال میکردند که خشایارشا آنها را میبندد و از این رو دلیرانه مبارزه میکردند . . .

بعد هرودت اعتراف میکند « عده جنگیان اینقدر زیاد بود که من نمیتوانم بگویم پارسیها یا یونانیها چگونه جنگیدند » سپس بشرح رشادت بعضی از آتنیها و ملکه آرتهمیز پرداخته عاقبت می‌گوید که چون هوا تاریک شد و جدال با آخر رسید یونانیها پاره‌های کشتی‌های خورد شده خودشان را بسلامین کشیدند و در تهیه نبرد جدیدی برآمدند زیرا بیم آن داشتند که خشایارشا با باقیمانده کشتیهای خود دوباره حمله کند. نیروی دریائی ایران هم به بندر فالرون عقب‌نشینی کرد.

راجع بمیزان تلفات طرفین هرودت بر این عقیده است که تلفات یونانیها خیلی زیاد نبوده زیرا یونانیها در شناوری ماهر بودند و وقتیکه کشتیهای ایشان میشکست خود را بدریا انداخته و با شنا بساحل سلامین میرسیدند. اما ایرانیها نمی‌توانستند شنا بکنند و بیشتر آنان غرق می‌شدند!

از طرف دیگر کشتی‌های صف اول ایرانی وقتی میخواستند از جلو یونانیها بگریزند به کشتیهای پشت سر خود آسیب میزدند و کشتیهای صفوف بعد کوشش میکردند جلوتر بروند و در رزم شرکت نمایند و بواسطه شتاب در حرکت به کشتیهای جلو برخورد و یکدیگر را از کار می‌انداختند (کتاب ۸ - بند ۹۹).

پلوتارک هم در شرح حال تمیستوکل جریان نبرد سلامین را تقریباً در همین زمینه روایت میکند: « بعد جنگ سختی در گرفت و در اثر تنگی فضا کشتی‌های پارسی قادر

بر مانور نبودند مگر اینکه یکی بعد از دیگری بحرکت بیایند. نیروی دریائی ایران به تنگنائی افتاده بود که همه ناوهای آن نمی توانستند در رزم شرکت نمایند و جبهه ناوهای یونانی باجبهه ناوهای صف اول ایرانی مساوی شده بود. در این بین به یونانیها کمک رسید و اینقدر پافشاری کردند تا شب در رسید و کشتی های ایران بطرف فالرون فرار کردند پس از خاتمه نبرد، خشایارشا امر کرد بغاز سالامین را پر کنند تا نیروی زمینی خود را از اینجا بجزیره برساند و راه نجات یونانیان را ببندد.

پلوتارك اضافه میکند « شب بعد از نبرد تمیستوکل بر این عقیده شد که یونانیها بجلدی خود را به هلس پین برسانند و پلها را خراب کنند و راه بازگشت خشایارشا را با آسیا قطع نمایند. اما « آریستید » سردار دیگر آتنی مخالف بود و اظهار داشت اگر خشایارشا را در اروپا نگاهداریم با ارتش بیشماری که دارد آسوده نخواهد نشست و بخطرناك ترین کارها تن در خواهد داد و خیلی از ملل هم باو خواهند گروید. پس بهتر است که پل دیگری هم بسازیم و او را هرچه زودتر به آسیا برگردانیم!

تمیستوکل رأی « آریستید » را پذیرفت و برای اینکه خشایارشا را وادار به بازگشت کند در خفایکی از نزدیکان خود را پیش شاه فرستاد و باو پیغام داد: « یونانیها قصد دارند به هلس پین رفته پلها را خراب کنند و چون من همیشه طرفدار شاه بوده ام پیشنهاد میکنم هرچه زودتر خود را با آب هائی که هنوز در تحت تسلط ارتش ایران است برسانی و از آنجا بسهولت با آسیا برگردی!

اما راجع بتعداد ناوهای طرفین که در این نبرد شرکت نموده اند بنا بر روایت پلوتارك ایرانیها هزار ناو داشته اند که دویست و هفتاد تای آن تندرو بوده و یونانیها در ابتدا یکصد و هشتاد ناو داشته اند و بعد با آنها کمک رسیده.

هرودت تعداد ناوهای ایران را بیش از هزار میدانند و تعداد ناوهای یونان را سیصد و هشتاد ذکر میکند .

بهر صورت هر دو مورخ در این قسمت اتفاق دارند که از این تعداد ناوهای ایران هم جز ناو های صف اول ، سایرین نتوانسته‌اند بواسطه تنگی فضای بغاز عملا در رزم شرکت جویند .



این بود خلاصه مطالبیکه پس از چشم پوشی و از افسانه ها و داستانها راجع به نبرد سالامین از نوشته‌های هرودت و پلوتارک بدست می‌آید و از روی آنها بخوبی معلوم است که موفق نشدن ایرانیان در این نبرد علتی جز تنگی فضای آوردگاه نداشته و نیروی دریائی ایران در بغاز سالامین نه تنها از برتری و فزونی کشتیهای خود استفاده نکرده بلکه تراکم این همه کشتی در این فضای تنگ باعث بهم خوردن و خرابی آنها گردیده است .

بخصوص که تمیستوکل موقعی را برای نبرد انتخاب کرده که در اثر وزش باد هلس پن دریا معمولا طوفانی میشده و این طوفان هم کشتیهای ایران را که بهم چسبیده بودند بیشتر دچار زحمت نموده است .

بعلاوه اختلاف بین طوایف و مردم جور بجوری که جزو نیروی دریائی ایران بودند مانند ایونیهائی که اصلا یونانی بودند یا سیلیسی‌ها ، کاریها و غیره در بهره‌مند نشدن ایرانیها دخالت داشته است . فرماندهان پارسی هم در جنگ‌های دریائی بی تجربه و تازه کار بوده‌اند .

اما در باب شکستی که هرودت در اینجا برای ایرانیان قائل میشود و افتخار

آنها به تمیستوکل نسبت میدهد، بطوری که از روی نوشته های خود او و پلوتارک معلوم میشود، رسیدن شب طرفین را از یکدیگر جدا نموده بدون اینکه هیچیک به نتیجه قطعی نائل شده باشند. حتی روز بعد هم یونانیها با کمال اضطراب انتظار حمله جدیدی را از طرف نیروی دریائی ایران داشته اند. در صورتیکه اگر یونانیان بقول هرودت فاتح بودند چه شد که روز بعد جرأت نکردند به نیروی دریائی شکست خورده ایران حمله نموده و کار آنها بسازند؟

ناپلئون که وقایع نبرد سلامین را از روی همین نوشته های هرودت و پلوتارک بررسی نموده در یاد داشتهای خود می نویسد:

« یونانیها از این جهت بخود می بانند که در نبرد سلامین يك باره نابود نشده اند! »

بهترین دلیل اینکه یونانیها بفتح قطعی نائل نشده اند اینست که تا بودن نیروی دریائی ایران در سواحل جنوبی آتیک کشتیهای یونان هنوز در سلامین محصور مانده و جرأت نمیکردند از آنجا خارج بشوند.



واقعه تازه ای که پس از نبرد سلامین رخ می نماید تصمیم خشایارشا ببازگشت بایران است. هرودت و پلوتارک مدعی هستند که تصمیم خشایارشا ناشی از واهمه و هراس او از کامیاب نشدن نیروی دریائی ایران بوده و بعقیده ایشان شاه در اجرای این تصمیم خود شتاب کرد برای اینکه مبادا یونانیها پل های هلس پن را خراب و راه بازگشت او را قطع کنند. اینهم در واقع نتیجه همان افسانه ایست که راجع به پیغام تمیستوکل به خشایارشا در بالا ذکر نمودیم.

اما چون از خود پارسیها مدرکی در دست نیست از کجا معلوم که تصمیم شاه

برای بازگشت در اثر حادثه جدیدی در داخله ایران نبوده، بویژه که می دانیم اردوان نایب السلطنه ایران از ابتدا نظر خوبی باین ارتش کشی نداشت و با خشایارشا در این باب آشکارا مخالفت میورزید؛

یا اینکه خشایارشا که از ارتش کشی خود بیونان جز گرفتن آتن و تنبیه آتنی ها قصد دیگری نداشته، وقتی که این مقصود حاصل شده طول اقامت خویش را در خارج ایران لازم ندانسته و دنباله کار را به ماردونیوس واگذار و خود بازگشت نموده است؛

بهر حال چون نیروی زمینی ایران در این موقع بکلی سالم بوده و باقیمانده نیروی دریائی او هم هنوز بر نیروی دریائی یونان برتری داشته هیچ علتی ندارد که خشایارشا از بهره مند نشدن در نبرد دریائی سلامین ترسیده باشد. از طرف دیگر بیم او هم از اینکه یونانیها بتوانند پلهای هلس پن را خراب کنند بکلی بی مورد بوده زیرا باقی مانده نیروی دریائی یونان هنوز در سلامین محصور و توانائی این کار را نداشت و بطوریکه بعد خواهیم دید تا مدتی پس از مراجعت او بایران در غالب جزایر بین راه هم پادگان ایرانی موجود بوده است. مگر اینکه واقعاً خشایارشا دچار واهمه بیجائی شده باشد.

باری چنانکه هرودت می گوید تا چندی پس از نبرد سلامین هم خشایارشا در آتیک بماند و بعد بواسطه نزدیک شدن زمستان از همان راهی که آمده بود بایران بازگشت و ماردونیوس را بفرماندهی قسمتی از قوای خود مأمور نمود که بعد بتسخیر سایر شهرهای یونان پردازد.

چون زمستان در پیش بود و ماردونیوس نمی توانست عملیات نظامی را ادامه

بدهد در رکاب شاه به تسالی آمد و در آنجا بامر او قسمتی از عده های پارسی، مادی، باختری و سکائی را از پیاده و سوار با خویش نگاهداشت که باتفاق متحدین یونانی مأموریت خود را انجام دهد.

آرتاباز پسر فارناس از سرداران پارسی با چند هزار نفر از ارتش ماردونیوس مأمور شد که موکب خشایارشا را تا هلس پین مشایعت نموده بعد مراجعت کند و ماردونیوس بانتظار بازگشت او زمستان را در تسالی ماند.

از نیروی دریائی هم سیصد کشتی همراه خشایارشا بایران برگشت و بنا بر روایت هرودت پس از رسانیدن شاه و همراهان او از کرسونز به آیدوس زمستان را در بندر «سیم» لنگر انداخته و در آغاز بهار بجزیره ساموس آمدند که در آنجا مراقب عملیات یونانیها باشند.

اما ماردونیوس در موقع اقامت در تسالی نمایندگان نزد آتنیها فرستاد و بآنها پیغام داد که خشایارشا از سر تقصیرشان گذشته و بوی دستور داده است تمام شهرها و زمین هائی را که از آتنیها گرفته اند بایشان پس بدهد و اینها جزو متحدین ایران بشوند.

هرودت می گوید آتنیها در این باب با اسپارتیها مشورت کردند و بنمایند ماردونیوس جواب رد داده متحداً حاضر بمقاومت شدند بطوریکه دیده می شود مراجعت نابهنگام خشایارشا یونانیها را بیشتر جری نموده و بفکر مقاومت انداخته است ماردونیوس در بهار سال ۴۷۹ از تسالی به بئوسی آمد، در اینجا اهالی تب به ماردونیوس پیشنهاد کردند در پیشروی خود عجله نکنند و در همین جا که برای اردوگاه از هر حیث مناسب است بماند و از راه سیاست و دادن پول ببعضی از متنفذین

شهرها، بین یونانیان تولید نفاق نموده و بکمک آنهائی که طرفدار او خواهند شد بمطیع ساختن سایرین پردازد و باین ترتیب بدون جنگ و جدال می تواند بر باقی مانده یونان غالب گردد.

اما بگفته هرودت ماردونیوس چون عجله داشت دوباره بآتن برود و فتح جدید آتن را به خشایارشا که در آنموقع در شهر سارد بود خبر بدهد ازاینرو پیشنهاد مردم تب را نپذیرفت و بطرف آتن شتافت و این شهر را که پس از فتح خشایارشا بحال خرابی باقی مانده بود دوباره بتصرف درآورده بعد به بموسی مراجعت کرده و در آنجا مشغول تهیه اردو گاه مستحکمی برای خود شد. ماردونیوس فتح جدید آتن را بوسیله علائم ارتباط با آتش که در تمام جزایر بین راه برقرار شده بود بزودی به خشایارشا گزارش داد.

از این جا معلوم می شود که در این موقع هنوز تمام جزایر یونانی در تصرف ارتش ایران بوده و در هر جزیره پادگان ایرانی برقرار و بوسیله آنها با آتش مخابره میشده.

در موقع اقامت ماردونیوس در بموسی یونانیان از روی کمال فرصت در جنوب آتیک تمرکز یافتند و تعداد ارتش متحد یونانی تدریجاً به ۱۱۰۰۰۰ نفر رسید و ارتفاعات جنوب آتیک را از « مگار » تا « پلاته » اشغال کردند (کتاب ۹ بندهای ۲۸ تا ۳۰).

چون یونانیها نمیخواستند سنگرهای خویش را خالی نموده و در جلگه تن برزم بدهند ماردونیوس سوارنظام خود را بفرماندهی « مزیست » (یامهست) مأمور کرد که با عملیات ایذائی و نمایشات سواره یونانیها را از روی ارتفاعات بجلگه بکشاند.

بطوریکه هرودت می گوید سوارنظام ایران تلفات زیادی به یونانیان وارد ساخت و « مزیت » که در پیشاپیش اسوارانهای خود با کمال رشادت به یونانیان حمله می نمود آنها را زن خطاب کرد .

اتفاقاً در طی یکی از حملات متهورانه سوار ، مزیت که جلو تر از همه بود از ران خود زخم سختی برداشت و از اسب بزمین افتاد و سوارهای پارس با کمال شدت به صفوف یونانیان تاخته و کوشیدند که جسد فرمانده خود را از زمین بردارند رزم خونینی بین طرفین درگیر شد و بواسطه کمکی که به یونانیان رسید سوارهای پارسی که فرماندهی نداشتند پس از مقاومت شدیدی بطرف اردوگاه ماردونیوس عقب نشینی نمودند البته کشته شدن این سردار رشید هم بتشجیع یونانیان کمک نموده است پس از این واقعه ماردونیوس با قوای خود بطرف خطوط یونانیها حرکت کرد و طرفین چند روز در مقابل یکدیگر ماندند تا اینکه ماردونیوس امر بحمله داد و در جلگه « پلاته » نبرد بزرگی بین طرفین درگیر شد . بنا باعتراف هرودت حمله ایرانیان در این روز باندازه ای شدید و دلیرانه بود که نیزه ها را از دست یونانیان گرفته خورد میکردند و بسر ایشان مینواختند و از حیث رشادت و دلآوری بهیچ وجه کمتر از یونانیان نبودند .

اما آرتاباز پسر فارناس چون از ابتدا مخالف ماردونیوس و از این که خشایارشا فرماندهی قوای ایران را در یونان به ماردونیوس محول کرده بکلی ناراضی بود و نمی خواست رقیب خود را فاتح به بیند ، باین واسطه با چهل هزار نفری که در تحت امر خود داشت ابتدا در حمله ماردونیوس شرکت کرد و اینطور نشان داد که او هم بقسمتی از یونانیان تهاجم می کند . ولی در بحبوحه نبرد با قوای تحت امر خویش از میدان خارج شد که سریعاً بطرف هلس پن بر گردد (کتاب ۹ - بند ۶۵) .

«ماردونیوس شخصاً بر اسب سفیدی سوار و با هزار نفر از افراد ممتاز پارسی باینطرف و آنطرف تاخته و ایرانیان را تشجیع می نمود. ماردونیوس با این عده کوچک خود طوری یونانی ها را در فشار قرار داده بود که تا زمانی که این سردار پارسی بر خانه زین قرار داشت سربازان او با نهایت شجاعت حملات متوالی یونانیان را از هر سو دفع میکردند و عده زیادی از دشمن را می کشتند. ولی در گیر و دار نبرد ماردونیوس هم کشته شد و کشته شدن او باعث تفرقه و پراکندگی ایرانیان گردید و عده ای از آنها به اردوگاه خود عقب نشینی کردند. چیزیکه در این موقع بحال پارسیان مضر بود این بود که جز لباس بلند و دست و پاگیر خود اسلحه دفاعی قابلی نداشتند و در واقع بدون حفاظ با مردمی می جنگیدند که سراپا غرق آهن و پولاد بودند.»

این گفته هرودت در اینجا هم تأیید میشود: «پس از کشته شدن سردارشان باز هم دلیرانه مقاومت کردند اما از شدت کشتار مجبور به عقب نشینی شدند» (کتاب ۹ - بند ۶۲)

پس از کشته شدن ماردونیوس باقیمانده نیروی ایران بواسطه نداشتن فرمانده لایقی که رزم را اداره بکند در واقع پراکنده و متواری میشوند و از ایرانهم کمکی نمی رسد و ولایات و جزایر متصرفی ارتش خشایارشا یکی بعد دیگری از تحت تسلط و نفوذ شاهنشاهی ایران خارج میگردند. چه نبرد «پلاته» در واقع آخرین نبردی است که بین قوای فرماندهی شده ایران با یونان انجام گردیده است و زرد و خورد های بعد با عده پراکنده ایرانی است که شهر های متصرفی را تدریجاً تخلیه و عقب نشینی می کنند.

نتیجه

اگر از گفته های هرودت و پلوتارک و نویسندگان دیگر یونانی قسمت افسانه‌ای و اغراق آمیزشان را کنار بگذاریم و نکات برجسته آنها را با هم بسنجیم باین نتیجه میرسیم که ارتش کشی خشایارشا از لحاظ استراتژی بزرگترین ارتش کشتیهای عهد قدیم است. زیرا با تدابیری که برای اجرای این ارتش کشی اتخاذ شده بود (تهیه انبارهای خوار بار در سواحل تراکیه تا مقدونیه - ساختمان جاده بزرگی در خاک تراکیه برای عبور قوا - کندن کانال کوه آتس - حمل مقدار زیادی آذوقه و لوازم با کشتیها و تکیه دادن بنیروی زمینی به نیروی دریائی و غیره) نیروی زمینی و دریائی ایران با وجود نامساعدتی دریا و موانع و مشکلات خشکی در طول خط استراتژیکی وسیعی از کریتال تا آتن ، مسافتی را متجاوز از ۲۰۰۰ کیلومتر ، در همه جا با بهره مندی پیموده پس از تسخیر تسالی خط دفاعی مستحکم و غلبه ناپذیر یونانیها را در ترموپیل از هم شکافته - بوسی ، تب و شهرهای دیگر یونان را متصرف و فاتحانه به هدف اصلی خود یعنی شهر آتن می‌رسند و آتن را فتح میکنند و بتلافی سارداش میزنند پس چه می‌شود که این ارتش کشی بی نتیجه میماند ؟

۱ - بطوریکه معلوم است یکی از اصول اساسی جنگ در ارتش کشی خشایارشا

منظور نبوده و آن جنبه سیاسی این ارتش کشی است :

« جنگ همیشه برای انجام مقاصد سیاسی معین بعمل می‌آید . عملیات

ارتش باید تابع این مقاصد و سازمان ارتش نیز باید بنا بر همین مقاصد در

نظر گرفته شده باشد . هر کشوری وقتی که از راه سیاست بهره مند نشد باید

بجنگ متوسل شود . اما مقصد این جنگ باز همان مقصد سیاسی آن کشور

خواهد بود . »

پس باید گفت از لحاظ سیاست مقدمات صحیحی برای این ارتش کشی تهیه نشده بود و مقصد سیاسی آن بهیچوجه معلوم نبود. در حالی که داریوش کبیر رویه سیاسی بخصوصی را برای اضمحلال یونان در نظر گرفته بود و عقیده داشت که اول باید از راه سیاست اختلاف بین یونانیان را توسعه داد و با تولید نفاق کامل هر قدر ممکن است دشمن را ضعیفتر نمود، چنانکه خود او ابتدا با تراکیه و مقدونیه روابط محکمی ایجاد کرد و حتی اهالی کارتاژ را بر ضد یونانیهای سیسیل برانگیخت که اینها در موقع لزوم نتوانند به یونان کمک برسانند.

در صورتیکه خشایارشا بواسطه بی‌اعتنائی بامور سیاسی به یونانیها فرصت داد که از همه جا کمک بطلبند و با هم متحد بشوند. حتی بعد از مراجعت خشایارشا بایران ماردونیوس هم به پیشنهادات اهالی تب در تشبث به عملیات سیاسی برای جلب بعضی از متنفذین یونان و برانگیختن اینها بر ضد سایرین اعتنا و توجهی ننمود.

۲- اصل دیگری که در این ارتش کشی رعایت نشده بود لزوم بکار افتادن تمام ارتشهای زمینی و دریائی تحت فرماندهی و اراده واحدی بود. در صورتی که مخصوصاً در ارتش دریائی خشایارشا بواسطه اختلاف مللی که در آن شرکت داشتند وحدت فرماندهی موجود نبود و حتی بعضی از آنها مانند ایونیها بنا بگفته هرودت در باطن با یونانیها همراه بودند و عده‌ای از آنها در اثر تحریکات تمیستوکل در روز نبرد سلامین بطوری که باید در رزم پافشاری نکردند و بعلت همین اختلافات خیلی از کشتی‌های ایران دچار آسیب و خرابی شد. فرماندهان نیروی زمینی هم با یکدیگر توافق نظر نداشتند و حرکت آرتاباز نسبت به ماردونیوس در نبرد پلاته بهترین دلیل آنست.

۳- اسلحه ایرانیان بطور کلی برای جنگ نزدیک و رزم تن بدن مناسب نبوده

و با کلاه‌های نمدی و نداشتن زره محکم و سپرهایی که از تر که بید بافته بودند و نیزه‌های سست در جلو سربازان سنگین اسلحه یونانی هر قدر هم رشادت و فداکاری میکردند عاقبت ناتوان می‌شدند.

گذشته از این نواقص اگر گفته‌های هرودت و دیگران را راجع به پایان کار صحیح بدانیم از طرف فرماندهی ایران اشتباهات چندی دیده می‌شود که شایان تذکر است:

(آ) تن دادن به نبرد دریائی در محل نامناسبی مانند بغاز تنگ سالامین و باین ترتیب تسلیم شدن به اراده و داخواه دشمن. چه بدایلی که در بالا گفتیم همین اشتباه بزرگ باعث شد که برتری و تفوق نیروی دریائی ایران بِنفع یونانیها از بین برود، در حالیکه بنا بگفته خود تمیستوکل اگر این نبرد در دریای آزاد واقع می‌باشد اضمحلال نیروی دریائی یونان امری ناگزیر و مسلم بود.

(ب) نگاه نداشتن نیروی دریائی یونان بحال محاصره در جزیره سالامین و تعرض نکردن به پلوپونس از راه خشکی، زیرا اگر این اقدام میشد بطوریکه خود یونانیها پیش بینی می‌کردند پلوپونس هم مانند آتیک بسهولت تسخیر میگردد بخصوص که بنا بر روایت هرودت بیشتر از اهالی پلوپونس از اسپارته‌ها ناراضی بودند و بمحض پیدایش نیروی ایران در پلوپونس بر ضد اسپارته‌ها قیام و به بهره‌مندی ارتش ایران کمک می‌کردند. پس از این موفقیت یونانیهایی که بجزیره سالامین پناهنده شده بودند در اثر بی‌آذوقگی خود بخود متفرق و بیشتر آنان طبعاً بارتش ایران تسلیم میشدند.

(ج) عجله خشایارشا در مراجعت بایران و بلا استفاده گذاشتن نخستین کامیابی در صورتی که نیروی زمینی ایران بکلی سالم مانده بود و نیروی دریائی ایران هم پس

از واقعه سالامین هنوز بر نیروی دریائی یونان برتری داشت چه همین مراجعت ناگهانی و بی موقع بیشتر باعث تجری یونانیها و بالا بردن روحیه دشمن گردید بعلاوه بقدرت و نفوذی که خشایارشا پس از فتح آتن در یونان پیدا کرده بود لطمه جبران ناپذیری وارد ساخت .

از طرف دیگر اگر ارتش کشی خشایارشا را به یونان با ارتش کشی فرماندهان بزرگ عالم بکشورهای دور دست بسنجیم مانند ارتش کشی آنیبال به ایتالیا ، ژولین به ایران و ناپلئون بروسیه ، خواهیم دید که کامیابی خشایارشا خیلی بیش از اقران خود بوده چه شاهنشاه هخامنشی پس از فتح آتن با قوای عمده خود به ایران باز گشت ، در صورتی که فرماندهان نامبرده در اثر این اردو کشی ها با ارتشهای خویش بکلی از بین رفتند . بعلاوه قوای مختصری هم که در یونان باقی ماند تا وقتی که مردنیا و مهست سرداران رشید ایران کشته نشده بودند بنابر اعتراف خود یونانیان باز هم تلفات سنگینی بایشان وارد ساختند و خون خود را بقیمت گزافی بدشمن تحمیل کردند .

بخش ۳

ارتش گشی اسکندر به خاور

(۳۳۴ - ۳۳۰ پیش از میلاد)

نبرد گرانیك - نبرد ایسوس - نبرد گوگمل - پایان کار دولت هخامنشی

از زمان سلطنت خشایارشا به بعد در اثر بی کفایتی و شهوت رانی پادشاهانی که پشت سر هم بروی کار آمدند رشته امور کشور از هم گسیخت ، ساتراپها سر از فرمان دولت مرکزی برتافته بنای تعدی را گذاشتند و در نتیجه بد رفتاری ایشان در غالب نقاط شورش و نا امنی رواج یافت .

آن ارتش نیرومندی که بفرماندهی کورش و داریوش بزرگ تا آن طرف سند ، سیحون ، دانوب ، نیل ، برقه و حبشه را در زیر پرچم شاهنشاهی ایران در آورده بود طوری دچار رخوت و ناتوانی گردید که در زمان اردشیر دوم ده هزار یونانی در مدت ۱۵ ماه از ساحل فرات تا کنار دریای سیاه به تانی و کندی عقب نشینی کردند بدون اینکه در هیچ کجا از ایشان جلوگیری شده باشد .

آن دربار با عظمتی که در زمان دارای بزرگ دست نیاز ملل برای طاب قانون باستانه آن دراز بود ، در زمان پادشاهان آخر هخامنشی قسمی دچار هرج و مرج شد که امور مهم دولتی دستخوش دسیسه کاری وهوا و هوس زنان و خواجه سرایان گردید . در همین اوانی که دولت هخامنشی در خاور رو بزوال میرفت ، در باختر دولت جوان مقدونی بسرپرستی فیلیپ دوم قدم بشاهراه ترقی می گذاشت .

بطوریکه میدانیم کشور مقدونیه در موقع ارتش کشی دارای بزرگ بخاک سیتها یا سکاها تابع شاهنشاهی ایران شد و تا زمان خشایارشا نیز مطیع دولت ایران بود. اما پس از بازگشت او از یونان مانند سایر ممالک اروپای شرقی سر از اطاعت ایران پیچید. تا اینکه در سال ۳۵۹ پیش از میلاد فیلیپ دوم بتخت سلطنت آنجا رسید و وی پادشاهی با کفایت و با عزم بود. فیلیپ که در داستانهای ملی ما معروف به «فیلقوس» است ابتدا ارتش نیرومندی تشکیل داد و بوسیله آن حدود کشور خود را از طرف شمال تا تراکیه رسانید و بعد در نبرد «کرونه» بر آتن و متحدین او فایق آمد و تمام شهرستانهای یونانی را معناً تحت نفوذ خویش درآورد.

ارتشی که فیلیپ تهیه کرد از حیث انضباط محکم، اسلحه و سازمان خود بر ارتش یونانی برتری داشت. افسران و سربازان این ارتش در اثر مانورهای زیاد، راه پیمائیهای طولانی و مبارزات داخلی همه رزم آزموده و ورزیده بودند. پایه سازمان پیاده نظام سنگین اسلحه مقدونی بر روی «فالانتر» قرار داده شد که همانند فالانتر یونانی ولی خیلی قوی تر از آن بود. هر فالانتری مرکب از ۴۰۹۶ نفر بود که صورت بندی آن بعمق ۱۶ صف و با جبهه‌ای به پهنای ۲۵۶ نفر تشکیل میشد. سرباز پیاده مقدونی دارای خود، زره، زانوبند آهنی، شمشیر و نیزه بلندی بود که بیش از چهار متر طول داشت. در این صورت بندی شش صف اول پیاده نیزه‌های خود را طوری نگاه میداشتند که نیزه‌های صف آخر باندازه یک متر از سینه نفرات صف اول تجاوز میکرد. باین ترتیب فالانتر مقدونی بشکل یک دژ متحرکی بود که شش صف آن باتیغه‌های آهنی پوشیده میشد و در زمین هموار همه چیزها را از جلو خود میروفت چهار فالانتر تشکیل واحد بزرگی را میداد که شامل ۱۶۳۸۴ نفر و هر صف آن دارای ۱۰۲۴ سرباز بود (فالانتر بزرگ).

در عقب و جناحین این واحد عده پیاده نظام سبک قرار میگرفت . پیاده سبک مقدونی فقط دارای سپر کوچک و نیزه کوتاه کم وزنی بود و با منتهای چالاکی و روانی بروی پهلو های دشمن مانور میکرد .

هنگام پیشروی بطرف دشمن فلانژ مقدونی با پرده ای از تیر اندازان و فلاخن داران پوشیده میشد . بعلاوه سوار نظام پر قدرتی داشت که افراد آن مانند شوالیه های دوره ملوک الطوائفی سراپا غرق آهن و پولاد بودند . قسمت ممتاز سوار نظام فیلیپ از سوارهای مشهور تسالی تشکیل می یافت . ماشین های مخصوص قلعه کوب نیز که نظیر ماشین آشوری و دریونان بی سابقه بود در ارتش فیلیپ معمول گردیده است .

فیلیپ پس از بزرك کردن دولت خود از کینه و خصومت یونانیان نسبت بایران استفاده کرد و خویشان را فرمانده کل نیروی یونان بر ضد ایران معرفی نمود و در صدد تهیه اردوی بزرگی برآمد که بتلافی جنگهای مدیک بایران بتازد . برای این منظور قبلا دو نفر از سرداران نامی خود را (پارمنیون و اتالوس) با آسیای صغیر فرستاد تا شهرهای یونانی آنجا را از اطاعت ایران خارج کنند . در سال ۳۳۶ پیش از میلاد که مقدمات اردو کشی بایران از هر حیث فراهم شده بود فیلیپ در ضمن یکی از جشنها کشته شد و این فکر بلند را با خود بخاک برد .

پس از کشته شدن فیلیپ پسر بیست ساله او « اسکندر » به سلطنت مقدونیه رسید . اسکندر بواسطه خوبی پرورش ، رشادت و مهارت خویش در سواری و فنون رزمی در میان لشگریان مقدونی سر شناس و در نبرد « کرونه » شایستگی خود را برای فرماندهی ابراز داشته بود . اسکندر دارای خوی تند ، هوش سرشار ، افکار بلند و حس افتخار و جاه طلبی بود . باینواسطه همواره خیال کارهای بزرگی را در کله خویش می پخت و اراده نیرومند او هم برای اجرای آنها آماده و مستعد بود .

اسکندر در آغاز کار خویش دچار شورش یونانیها شد و مدتی برای برقراری تسلط و نفوذ خود در یونانستان صرف همت نمود و بعد از فراغت از این مهم ب فکر اجرای تصمیم پدر افتاد. داستان بازگشت ده هزار نفره گزنفون هم که آوازه آن در سرتاسر یونان پیچیده بود تصمیم اسکندر را برای ارتش کشی بایران بیشتر تقویت میکرد خلاصه در بهار ۳۳۴ پیش از میلاد، مقارن دومین سال سلطنت داریوش سوم، اسکندر با سپاهی مرکب از ۴۰۰۰۰ پیاده و ۶۰۰۰ سوار عازم ایران شد و بنا بگفته «آرین» سپاه اسکندر از بهترین عده های مقدونیه و یونان تشکیل شده بود و همه از مردان جنگ آزموده و رشید و پر طاقت بودند و از هیچگونه خطر روگردان نمیشدند و اسکندر را بحد پرستش دوست میداشتند.

مدارک جنگ اسکندر باداریوش سوم

از بین نویسندگان تاریخ اسکندر، کسانی که بیشتر مورد توجه اهل تحقیق هستند عبارت از پلوتارک و آرین مورخین یونانی میباشند که نوشته های آنان ب غالب زبانها ترجمه شده است. سایر مورخین مانند «کالیس تنس» و «کنت کورس» باندازه این دو نفر مورد اعتماد نیستند. اما از خود پارسیها راجع باین جنگ هم مانند جنگ مدیک اسنادی در دست نیست و اگر در داستانهای ملی ما آثاری از اسکندر باقی مانده (در شاهنامه، خمسه نظامی و اسکندرنامه) از روی افسانه های خود یونانیها و بخصوص داستان های «کالیس تنس» گرفته شده و با افسانه های عرب هم مخلوط گردیده است. این نوشته ها باندازه ای بی اساس است که حتی اسکندر را پسر داراب پادشاه ایران معرفی میکند؛ از اینرو میتوان گفت مدارکی که راجع باین جنگ در دست است مانند مدارک جنگهای مدیک باز هم یک طرفی یعنی از ناحیه نویسندگان یونانی و رومی است.

علل جنگ

بطور خلاصه علل این جنگ ناشی از عشق و علاقه اسکندر به کشور گشائی و نام آوری است منتها اسکندر هم مانند پدر از کینه و خصومت یونانیان نسبت بایران استفاده نموده و به بهانه تلافی جنگهای مدیك تقریباً تمام عالم یونانی را در اجرای نیت خویش شرکت داده است گذشته از اینها نظر بخرابی کار و ناتوانی دولت هخامنشی در این زمان ، فاتح جوان مقدونی هیچ میدانی را برای آزمایش طالع خود مناسب تر از ایران نمیتوانست پیدا بکند؟

فیرد گرانیک

(ماه ژوئن ۳۳۴ پیش از میلاد)

داریوش سوم از موقعی که بقصد فیلیپ در تعرض بایران پی برد قسمتی از یادگان ساتراپی های آسیای صغیر را بفرماندهی چند نفر از سرداران خود مأمور جلو گیری از ارتش مقدونی نمود و موقعی که اسکندر با چنین سپاهی از هلس پن گذشت قوای ایران در شهر « زلی » نزدیک به گرانیک یعنی در فریژی پائین تمرکز داشت و بگفته آریین مرکب از بیست هزار پیاده اجیر یونانی و بیست هزار سوار ایرانی بود . وقتی خبر ورود اسکندر بمرز ایران رسید ، سرداران ایرانی انجمنی تشکیل دادند که تکلیف خود را در جنگ با اسکندر معلوم کنند . از بین این سرداران ممن یونانی که از چندی پیش در خدمت دولت ایران و فرماندهی شایسته و با تجربه بود عقیده داشت که چون ارتش اسکندر از حیث پیاده نظام بر نیروی ایران برتری دارد و داریوش هم فعلاً در اینجا نیست ، صلاح ما در این است که از درگیر شدن با اسکندر احتراز کنیم و از جلو او منظمآ عقب نشینی نموده ،

شهرها و دهات خط سیر ارتش اسکندر را خالی کرده و تمام انبارهای خواربار را از بین ببریم. باین ترتیب ارتش اسکندر را بتأنی و تأخیر بداخله ایران بکشانیم و در اثر قحطی و بی آذوقگی و اجرای دستبردهای سواره در اطراف اردوی او تدریجاً یونانیان را ضعیف و ناتوان سازیم. در عین حال بانبروی دریائی خود یکسره بمقدونیه تعرض کرده و بعضی از شهرهای یونانی را که از تسلط اسکندر ناراضی هستند بر او بشورانیم تا اسکندر مجبور بشود با قوای فرسوده خویش برای دفاع مقدونیه از خاک ایران باز گردد و عرصه جنگ ب خاک دشمن انتقال یابد» (۱)

اما آرسیت ساتراپ فریژی این رویه را نپسندید و به بهانه اینکه شهرها و کشتزارهای منطقه حکمرانی او دچار خرابی و زیان می شود پیشنهاد ممن را رد کرد. سایر سرداران ایرانی هم بتصور اینکه ممن با این رویه قصد دارد جنگ را طولانی نموده و نیازمندی شاه را بوجود خود بیشتر محسوس سازد، همه با آرسیت همراه شدند و تصمیم گرفتند در کرانه راست رود گرانیک صف آرائی نموده و حاضر بجنگ بشوند. در اجرای این تصمیم سوار نظام ایران در امتداد ساحل صف مقدم را اشغال و پیاده نظام اجیر یونانی در دامنه پشت سر سوار موضع گرفت. اسکندر وقتی که خبردار شد لشگر ایران در کرانه راست رودخانه حاضر بمقاومت شده است، بسرعت پیشروی نموده در کرانه چپ برقرار شد. فردا صبح طرفین در دو کرانه رودخانه مدتی در مقابل یکدیگر ساکت ماندند تا اینکه اسکندر بسوار نظام تسالی که در جناح چپ او بود فرمان عبور داد، ولی بعوض اینکه مستقیماً به کرانه آن طرف پیشروی کنند دستور داد در امتداد جریان آب بطور منحرف جلو بروند. همینکه سوارهای تسالی وارد رودخانه شدند تمام سوار نظام ایران باینطرف متمایل شد و

(۱) نقشه‌ای که ممن در نظر گرفته بود همان نقشه‌ایست که سییون مشهور به «افریقائی» برضد آنیبال بکار زد و فرمانده کارتاژی را از ایتالیا بافریقای شمالی کشانید و در نبرد «زاما» مغلوبش نمود و دولت روم را از این خطر بزرگ نجات داد.

ایرانیان طوری دشمن را زیر باران تیر گرفتند که تسالی‌ها مجبور به عقب نشینی شدند. در اینحال اسکندر با سوار نظام زبده مقدونی از جناح راست به کمک تسالیها شتافت و شخصاً بقلب سوار نظام ایران حمله برد و رزم خونینی بین طرفین درگیر شد. بنا بگفته آرین با اینکه طرفین سواره بودند باندازه‌ای بهم فشار می‌آوردند که مثل پیاده رزم تن به تن میکردند. درگیر و دار جنگ اسکندر بطرف مهر داد داماد داریوش حمله برد و با ضربت نیزه او را از اسب بزمین افکند. امارزاسس برادر مهر داد باشمشیر چنان ضربتی بسر اسکندر نواخت که کلاه خود او پرید و از پیشانی زخمی شد. رزاسس میخواست با ضربت دیگری کار اسکندر را بسازد که کلیتوس یکی از دوستان اسکندر در رسید و دست او را که بطرف اسکندر بلند شده بود بسختی مجروح کرد و اسکندر را از خطر مرگ نجات داد. در این بین تمام عده های مقدونی از آب گذشته و با اسکندر ملحق شده بودند و با وجود رشادت و پافشاری سوارهای ایران، مقدونیها در اثر مهارت جنگی و برتری اسلحه بر سوارهای ایران تفوق یافته و ایشان را متواری ساختند.

پس از انجام کار سوار نظام، اسکندر با تمام قوای خود به پیاده نظام اجیر یونانی که در دامنه ارتفاعات پشت سر موضع گرفته بودند حمله برد. با اینکه یونانیها دلیرانه پافشاری کردند اما بواسطه فزونی عده مقدونی‌ها تمام آنها بجز دو هزار نفر کشته یا زخمی شدند. بنابر روایت آرین آرسیت ساتراپ فریژی که از جنگ سالم بدر رفته بود چون خویشتن را نخستین مسبب شکست ارتش ایران میدانست باین واسطه خود کشتی کرد.

نتیجه

بطوریکه تمام مورخین یونانی شرح میدهند در این نبرد سوار نظام ایران دلیرانه جنگید و تا وقتی که سرداران ایران کشته یا زخمی نشدند، مقدونیها بهره‌مندی نداشتند. پس علل شکست چنانکه از گفته‌های این مورخین بر میآید اجمالا بدینقرار

بوده است : ۱ - سرداران ایران فقط سوار نظام را در این نبرد شرکت دادند و پیاده نظام اجیر یونانی را در پشت سر سواربیکار گذاشتند تا اینکه تحت تاثیر کیفیات میدان رزم مرعوب شدند . ۲ - گرچه پیاده نظام یونانی دلیرانه مقاومت کرد اما چون اسکندر طوماره سوار نظام ایران را از هم گسیخته و با تمام قوای خود باین پیاده ها حمله برد ، مقاومت آنها هم بی نتیجه ماند . تصور میرود سرداران ایرانی به یونانیها اعتماد زیادی نداشته اند و از اینرو مسئولیت نبرد را بتمنهائی بعهده گرفته اند . ۳ - پافشاری و فداکاری مقدونیها گذشته از داشتن فرماندهی مانند اسکندر بیشتر ناشی از این بوده که در این طرف رود میجنگیدند و میدانستند که اگر قدمی بعقب بگذارند دشمن آنها را برودخانه خواهد ریخت و نابود خواهند شد . بنا بر این تصور میرود اگر لشکر ایران در آنطرف رودخانه با مقدونی ها مصادف میداد راه عقب نشینی و فرار مقدونیها باز بود و شاید در همان وهله اول که زیر فشار سوار نظام ایران واقع شدند رشته نظم آنها از هم گسیخته میشد و اجباراً پافشاری نمیکردند . ۴ - موضعی که نیروی ایران در اینطرف رودخانه گرفته بود برای دفاع مناسب تر بود تا حمله و میبایستی توسط پیاده نظام اشغال میشد نه سوار . ولی از قرار معلوم سرداران ایرانی به فالانترهای مقدونی اهمیت نمیدادند و به سوار نظام خود زیاد مغرور بودند .



پس از این فتح اسکندر برای فریژی حکمران جدیدی معین نمود و بتمام شهرهای یونانی آسیای صغیر آگهی فرستاد که از قید اطاعت ایران آزاد هستند و از آنجا بطرف شهر «سارد» متوجه شد و بدون برخورد بمقاومتی تا کشور کاری پیشرفت و در اینجا مجبور شد شهر «هالیکارناس» را محاصره کند . ممنن که از طرف داریوش بحکمرانی ولایات ساحلی آسیای صغیر و فرماندهی نیروی دریائی معین شده بود شهر هالیکارناس را

بواسطه اهمیت موقع آن قبلا مستحکم و بحال دفاع در آورده بود و پس از شکست گرانیك تصمیم گرفت در جلو این شهر اسکندر را معطل کند. اسکندر چون کار محاصره را سخت دید دستور داد خندق دور شهر را بپر کنند و ماشین های قلعه کوب را از هر طرف به برج و باروی شهر متوجه سازند. در اثر این اقدام خرابی زیادی بحصار شهر وارد شد و ممن که از هیچ طرف امید رسیدن کمکی نداشت ناچار شهر را آتش زد و با عده ای بکشتی نشسته تصمیم گرفت نقشه خود را برای تعرض بمقدونیه بموقع اجرا گذارد. ممن با چند کشتی جزیره «خیوس» را متصرف و از آنجا عازم جزیره «لس بس» گردید و چون اهالی شهر «می تیلن» حاضر بتسلیم نشدند بدو اسایر قسمت های جزیره را تسخیر و بعد بمحاصره این شهر پرداخت اما در حین محاصره بیمار شد و در گذشت.

پس از فوت ممن اسکندر از دست یگانه رقیب زبردستی که در جلو او قادر بر مقاومت بود رهائی یافت و با خیالی فارغ به کاپادوس رفت و از آنجا بجانب سیلیسی سرازیر شد، بقصد اینکه بشامات و مصر تعرض بکند. برای عبور از آسیای صغیر بشامات اسکندر مجبور بود از تنگه سیلیسی بگذرد. موقعیت استراتژیکی این تنگه خیلی مهم و در بعضی جاها باندازه ای باریك میشد که چهار نفر نمیتوانستند پهلو به پهلو حرکت بنمایند. اسکندر بتصور اینکه مبادا این تنگه های مهم از طرف لشکر ایران اشغال و دفاع شده باشد باجرای يك حمله غافلگیر پرداخت اما همینکه به مدخل تنگه ها رسید عده ای که در آنجا بودند بدون مقاومت فرار کردند. ارتش اسکندر بسهولت از این تنگه ها عبور نموده بشهر «تارس» رسید و ارسام فر مانده پادگان شهر از جلو اسکندر عقب نشینی کرد. اسکندر بشهر در آمد و برای استراحت دادن بقوای خود و بدست آوردن اطلاعات بیشتری از داریوش در این شهر توقف نمود و مدتی بیمار و بستری شد.

فبره ایسوس

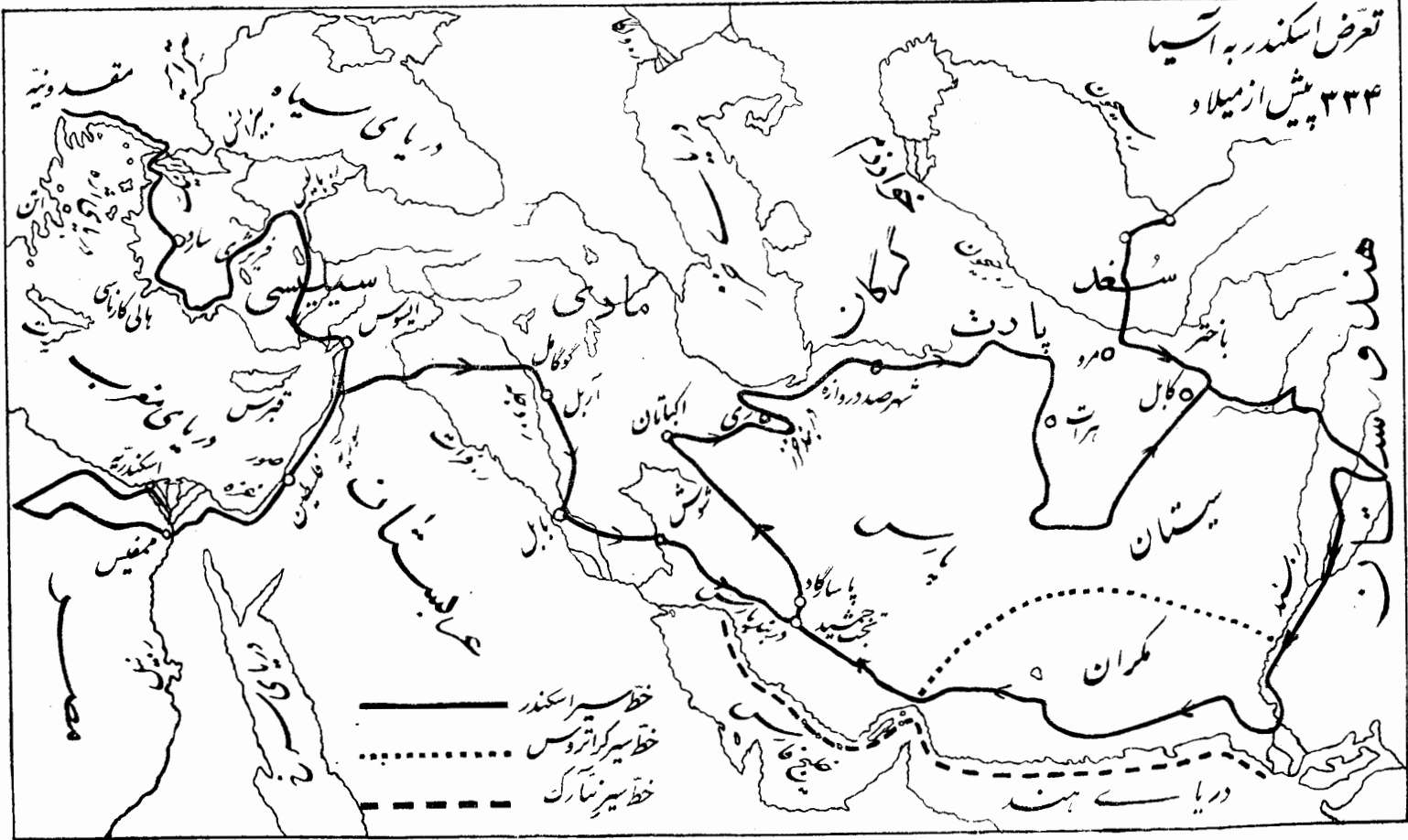
(اوکتنبر ۳۳۳ پ . م .)

اما داریوش همینکه از خبر فوت مومن آگاہ شد دچار اندیشه و اندوه گردید و ناچار تصمیم گرفت فرماندهی سپاه ایران را شخصاً عهده دار بشود. در اثر این تصمیم تمام شهرستانها امر صادر شد که پیاده و سوار زیادی جمع آوری و سریعاً بمابل که برای تمرکز قوا معین شده بود اعزام دارند. قوای ایران از بابل بطرف شمال حرکت و چون در بین راه خبر ناخوشی اسکندر به داریوش رسید تصمیم گرفت بعجله خود را بفرات رسانیده و ناگهان در سیلیسی به قوای اسکندر بتازد. داریوش از فرات گذشته و به کماژن وارد شد. در اینجا آمن تاس یونانی که از مخالفین اسکندر و به داریوش پناهنده شده بود به شاه پیشنهاد کرد بیش از این جلو نرود و در همین جلاگه های باز که برای مانور سوار نظام بی شمار او مناسب بود بانتظار اسکندر بماند. داریوش ابتدا رأی آمن تاس را پسندید اما چون حرکت اسکندر از « تارس » بتأخیر انجامید شاه دچار تردید شد و در اثر تشویق درباریان متملق از کماژن حرکت کرد و از تناک « امانیاک » عبور و بطرف ایسوس متوجه شد. ایسوس واقع در کنار خلیج اسکندرون امروزه، یکی از شهرهای سیلیسی بود که نبرد طرفین در دشت نزدیک بانهارخ داده است. این دشت از سمت شمال خاوری برشته تپه ها و از سمت جنوب باختری به اسکندرون محدود و مساحت آن بنا بگفته مورخین تقریباً دو کیلومتر بوده است. اسکندر که تازه بهبودی یافته بود در اثر این خبر از دربند سوریه گذشته به ایسوس در آمد و شورای نظامی تشکیل داد که در اینجا بادشمن درگیر نبرد بشود یا منتظر رسیدن عدهای باشد که از مقدونیه خواسته است. پارمنیون با اسکندر پیشنهاد کرد در « همین معبر سخت که میان

دریا و کوه واقع است و داریوش نمیتواند تمام قوای خود را در آنجا بکار بیندازد اقدام بچنگ بکنیم. زیرا اگر در دشت باز و وسیعی با ایرانیان روبرو بشویم داریوش بواسطه سوار نظام زیاد خود میتواند باسانی پشت سر ما را بگیرد و ما را بین دو جبهه احاطه نماید» اسکندر و سایرین رأی پارمنیون را پذیرفتند و قرار بر این شد که در دشت کوچک ایسوس منتظر داریوش باشند. اتفاقاً همان شبی که اسکندر از دربند سوریه گذشته بود، داریوش هم از تنک آمانیک عبور کرده و پشت سر ارتش اسکندر واقع شده بود و در اثر این اتفاق داریوش تصور میکرد که مقدونیه با داشتن ارتش ایران در پشت سر و دریا در جلو رو، خود بخود عقب نشینی خواهند کرد، اما همینکه بدشمن نزدیک شد بر خلاف انتظار خویش قوای اسکندر را حاضر بمقاومت دید.

آرایش جنگی طرفین - طرحی که داریوش برای نبرد در نظر گرفته بود این بود که شخصاً با قسمتی از سپاه ایران ارتفاعات را اشغال نموده و با اجرای حرکات دورانی بوسیله سوار نظام از پهلوهای دشمن گذشته پشت سر او را بگیرد و با قسمت دیگر سپاه خود از جانب دریا یعنی طرف مقابل به مقدونیه حمله نموده و از هر سو آنها را محاصره کند. بنابر این طرح نبرد، آرایش جنگی خود را باین ترتیب اتخاذ نمود که سی هزار یونانی اجیر را در مرکز بر ضد فالانژهای مقدونی گماشته در جناح راست آن بیست هزار فلاخن دار و تیر انداز و یک قسمت از سوار نظام را قرار داده در جناح چپ سوار نظام پارسی و مادی و گرگانی را گذاشته خود شاه با گارد جاویدان در وسط جناح چپ و مرکز قرار گرفت. باین ترتیب ارتش ایران سرتاسر معبر را گرفته بود چنانکه یک جناح آن بارتفاعات تکیه داشت و جناح دیگر به دریا. اسکندر بهترین عده خویش یعنی فالانژهای مقدونی را در مرکز قرار داد و جناح راست خود را با سوار

تعرض اسکندر به آسیا ۳۳۴ پیش از میلاد



نظام تسالی و مقدونی و جناح چپ را باسوار نظام بلویونز تشکیل و این آرایش جنگی را از جلو بوسیله فلاخن اندازان و کمانداران و سر بازان سبک اسلحه پوشانید و خود در سر جناح راست قرار گرفت. وقتیکه ارتشهای طرفین بمسافت تیررس یکدیگر رسیدند پارسیمها اول ارتش اسکندر را زیر باران تیر گرفتند، سپس سوار نظام طرفین بهم دیگر حمله بردند و بنابگفته «دیودور» طرفین باندازه ای در رزم دلیری بخرج دادند که تلفات هر دو طرف زیاد شد. اسکندر بایک نظر از اربه داریوش را پیدا کرده باسوار نظام زبده خود به آن طرف هجوم آورشد و با اینکه عده جاویدان در جلو اربه شاه نهایت رشادت را بخرج داده و اسکندر را طوری احاطه کردند که زخمی به ران او وارد آمد اما اتفاقاً اسبهای اربه شاه زخمی شده و از جا کنده و اربه واژگون شد. داریوش از اربه بزمین جسته و بر اسبی سوار و بواسطه فشار دشمن هر اس بر وی غلبه کرد و از میدان خارج شد. سوار نظام ایران بمشاهده این وضعیت رو بهزیمت گذاشت. با وجود فرار سوارها پیاده نظام پارسی باز مدتی با فالانتر مقدونی مقاومت کرد ولی عاقبت پارسیمها هم عقب نشستند و به تعاقب آنان پیاده های یونانی هم از میدان نبرد خارج شده و عده خود را بطرف کوه کشیده و ارتفاعات را اشغال کردند.

در این هزیمت نا بهنگام بواسطه تنگی محل تلفات زیادی به ارتش ایران وارد شد و پارمنیون اردوگاه ایران را با خیمه های سلطنتی متصرف گردید و چند نفر از اعضاء خانواده داریوش با مادرش اسیر شدند.

نتیجه

بطوریکه آمن تاس پیش بینی کرده بود در این نبرد بواسطه تنگی فضای آوردگاه از بهترین قسمتهای ارتش ایران که عبارت از سوار نظام باشد، هیچ استفاده ای

نشد وعده زیادی از افراد دلیر و رشید ایرانی در اثر نداشتن فرماندهان لایق خون خود را بهدر دادند. بعلاوه واهمه بیجا و فرار داریوش فداکاری و جانفشانی پارسیان دلیر را بی حاصل نمود و ارتش ایران را دچار شکست کرد.

بنا بگفته «آرین» داریوش بعد از این شکست نامه ای به اسکندر نوشت و پیشنهاد صلح کرد یعنی حاضر شد ده هزار تالان (۱۲۰ میلیون ریال بیول امروز) بابت خسارت جنگ پرداخته و تمام ممالک بین دجله و دریای مغرب و دریای «اژه» را بوی واگذار کند و اسکندر اسراء خانواده داریوش را مسترد دارد.

اسکندر این شرائط را نپذیرفت و از ایسوس عازم تسخیر شامات گردید. علت توجه اسکندر را به شامات و فلسطین و مصر اینطور می گویند که او خیال داشت ارتباط فرماندهی ایران را با مدیترانه قطع کند تا مبادا از طرف نیروی دریائی ایران نسبت به مقدونیه و یونان تعرضی بشود.

تنها شهرهائی که در اینجا ابراز مقاومت کردند شهر «صور» بود که پس از هفت ماه محاصره تسلیم شد. بعد شهر «غزه» که بمسافت چهار کیلومتری ساحل دریا واقع و «به تیس» فرمانده پادگان ایرانی آن مدت دو ماه با نهایت رشادت اسکندر را در زیر دیوارهای قلعه شهر معطل نمود و وقتی که حصار دژ با ماشین های قلعه کوب اسکندر واژگون شد و مقدونی ها بداخل دژ ریختند «به تیس» با عده باقی مانده خود اینقدر با مقدونی ها جنگیدند تا آخرین نفر کشته شدند.

اسکندر از شامات بمصر رفت و مصریها مقدم او را با آغوش باز پذیرفتند و برای او مقام خدائی قائل شدند. اسکندر امر کرد بندر اسکندریه را بنام او بنا کردند و در موقع حرکت از مصر دو نفر از سرداران خود را بفرماندهی پادگان و ریاست دارائی مصر تعیین نمود (۳۳۱ پیش از میلاد).

نبرد گوگمل

(۱ اکتبر ۳۳۱)

در بهار ۳۳۱ اسکندر از مصر بطرف فرات حرکت کرد و در « توپساک » از رود مزبور گذشته وارد بین‌النهرین شد و در آنجا اطلاع پیدا کرد که داریوش دوباره قوای معظمی جمع آوری و در « اربیل » تمرکز داده است. اسکندر چند روز در کنار فرات به ارتش خود استراحت داده، بعد در ظرف چهار روز با کمال عجله خود را بساحل دجله رسانید و در نزدیکی « گردوان » در حالی که کوه‌های گردوان را در طرف چپ و دجله را در طرف راست داشت از رودخانه عبور کرد. ارتش اسکندر در موقع عبور از دجله باشکالات و زحمت زیادی دچار شد و اگر « مازه » فرمانده سوارهای ایران که مأمور حفاظت رود بود در این موقع به مقدونیه‌ها حمله میکرد تلفات زیادی بآنها وارد میساخت و شاید مانع عبور اسکندر میشد. اما « مازه » پس از زدو خورد مختصری با عده خود فرار کرد و معبر رودخانه را آزاد گذاشت.

اسکندر پس از عبور از دجله دو روز به ارتش خود استراحت داد و روز سوم بجانب گوگمل حرکت کرد.

گرچه اغلب مورخین نبرد سوم اسکندر را با داریوش در اربیل فرض میکنند اما محققین گفته پلوتارک را راجع بوقوع نبرد در گوگمل صحیح میدانند. گوگمل در کنار رود « بوماد » بمسافت ۱۹ فرسخی « اربیل » واقع بوده (پنج فرسخی شمال شرقی موصل امروزه).

در آغاز کار بواسطه فزونی ارتش داریوش و وجود ارابه‌های داسدار و فیل

های جنگی، اردوی اسکندر دچار وحشت گردید و از قرار گفته مورخین یونانی و رومی خود اسکندر هم راجع به سرنوشت این نبرد خیلی بیمناک بود. ناپائئون که شرح وقایع این نبرد را از روی نوشته های یونانی بررسی نموده در یادداشت های خود مینویسد: «گرچه اسکندر شایسته نام بافتخاری است که در قرون متمادی جاویدان مانده، اما اگر در گوگمل شکست میخورد با داشتن دجله و فرات و صحاری بین النهرین در پشت سر خود و فقدان استحکامات و قلاع در این نواحی و بخصوص دور بودن از مقدونیه، معلوم نیست چه میکرد!» اسکندر برای تهییج سربازان خود و رفع واهمه و هراس آنها در نزدیکی گوگمل امر توقف داد و در جلونفرات خطابه مؤثری ایراد نمود و فتوحات گذشته آنان را یادآوری کرد. ضمناً به پیاده نظام مقدونی دستور داد در موقع حمله ارابه های داسدار ایرانی سپرهای خود را بیکدیگر چسبانیده نیزه ها را محکم بروی سپرها بنوازند که در اثر صدای آنها اسبهای ارابه های ایرانی رم خورده بروی صفوف خودی برگردند.

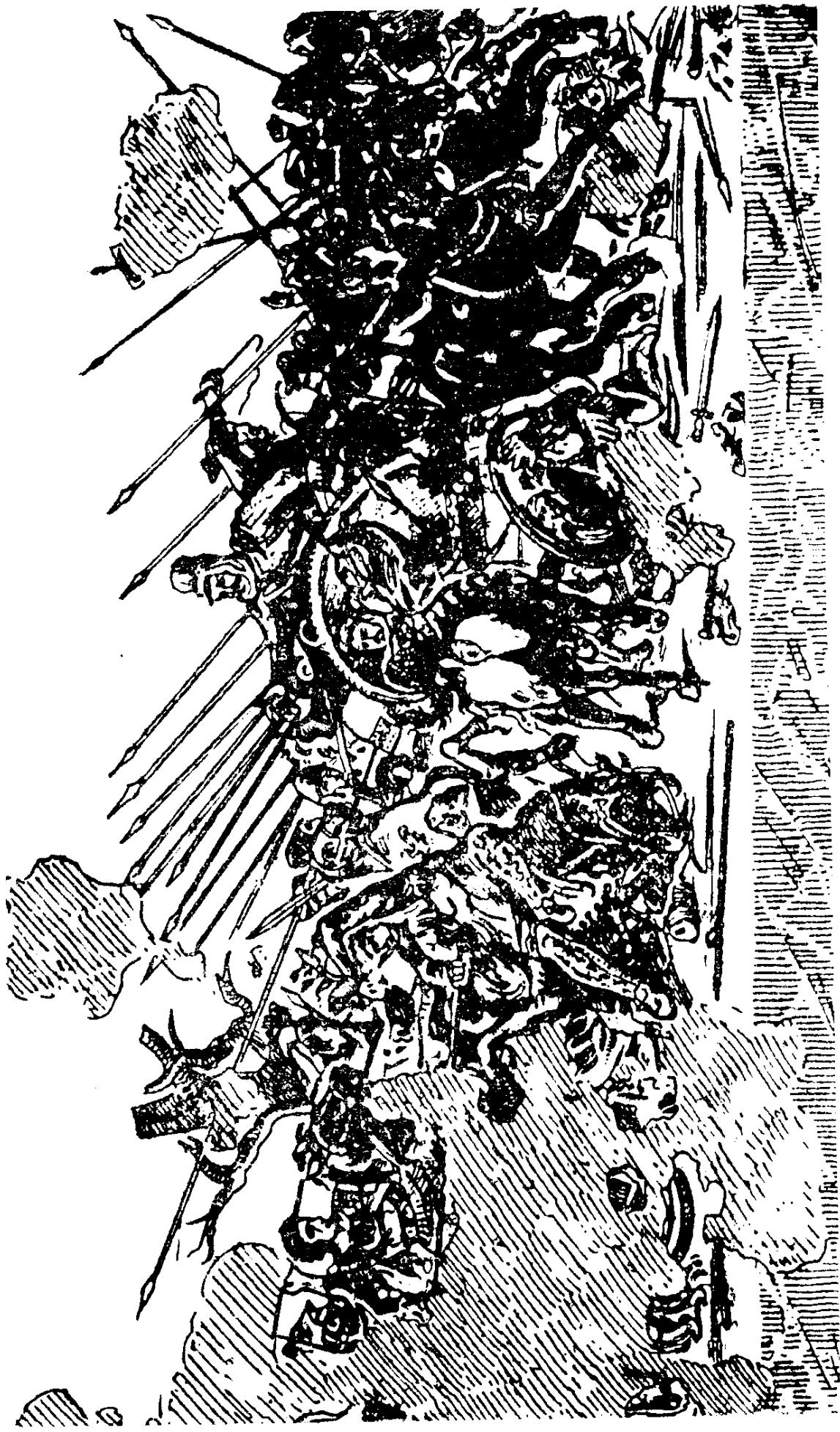
داریوش که در جلگه گوگمل اردو زده بود بنا بگفته مورخین رومی و یونانی این دفعه از تمام ملل تابع ایران قوای زیادی جمع آوری و بعلاوه دارای دو بیست ارابه داسدار و پنجاه فیل جنگی بود.

خلاصه همینکه ارتشهای طرفین در گوگمل جلو بیکدیگر صف آرائی کردند و امر حمله داده شد ارابه های داسدار ایرانی بتاخت بروی صفوف مقدونی هجوم آورده و سوار نظام هم بتقویت آنها از جا کنده شد. گرچه مقدونیهها مطابق دستور اسکندر عمل نموده و عده زیادی از ارابه ها را بروی صفوف ایرانی برگردانیدند اما باز هم چندین ارابه داسدار خود را بصفوف مقدونی رسانیده و شکافهای بزرگی در

آنها ایجاد نمود. «دیو دور» میگوید برش داسهای این ارابه ها باندازه ای سریع بود که پیاده های مقدونی را از کمر بدونیم میکرد. به تعاقب حمله ارابه ها طرفین بهم در آویختند و رزم تن بتن بشکل مهیبی شروع شد. جناح راست مقدونی باخود اسکندر بجناح چپ ایرانی که ارابه داریوش در آنجا قرار داشت حمله نمود و اسکندر در اینجا هم مانند ایسوس با گارد مخصوص خویش بطرف ارابه داریوش هجوم آور شد و همینکه بنزدیک ارابه رسید زوبین خود را بروی داریوش پرتاب نمود و زوبین براننده ارابه اصابت کرد و او را سرنگون ساخت. افتادن راننده ارابه در میان افراد گارد سلطنتی داریوش تولید همهمه نمود و جماعتی تصور کردند این ضربت بخود شاه وارد آمده است. قسمتی از سربازان بخیمال اینکه شاه کشته شده رو بهزیمت گذاشتند و فرار آنان از صف جلو به صف عقب سرایت کرد و در نتیجه صفوف جنگی ایران از هم متفرق و پراکنده شد و چون داریوش وضعیت را اینطور دید دچار وحشت شد و رو بهفرار گذاشت. اسکندر قوای فراری داریوش را تا اربیل تعاقب کرد و تلفات سنگینی بآنها وارد ساخت. در اربیل که مرکز تدارکاتی اردوی ایران بود آذوقه و غنائم زیادی بتصرف مقدونیها در آمد. اسکندر از اربیل به بابل رفت و از آنجا بجانب شوش رانده خزائن این شهر را در حدود پنجاه هزار تالان پول طلا (پول امروز ششصد ملیون ریال) بغنیمت برد و دو مجسمه ای را که خشایارشا از آتن بشوش آورده بود بشهر آتن پس فرستاد (دسامبر ۳۳۱). بعد از رود کارون گذشته از راه اهواز و بهبهان بطرف تخت جمشید و پاسارگاد متوجه شد. «اری برزن» سردار رشید ایرانی در دربند پارس «۱» مدت دو ماه جلو اسکندر را گرفت و حملات مکرر مقدونیها

(۱) - دربند پارس را مورخین یونانی دروازه پارس یا دروازه شوش نوشته اند و آن معبر تنگی است که راه شوش پارس از میان آن میگردد و بطوریکه مورخین یونانی توصیف کرده اند باید در کوه گیلویه امروزه باشد و گویا اسم این معبر حالا «تنک تکاب» است.

را با وارد ساختن تلفات سنگین دفع کرد. در اینجا هم واقعه ترموپیل تکرار شد اما ایندفعه بضرر ایرانیها. بدینمعنی که اسکندر از کوره راهی که یکنفر از اسراء سیلیسی بوی نشان داد به پشت سر «اری برزن» سر در آورد. پس از اطلاع از وجود این کوره راه اسکندر اردو را بفرماندهی «کراتر» گذاشته و بوی دستورداد همینکه او از بیراهه پشت سر عده های ایران سر در آورد و هیاهو بلند شد او هم از جبهه شروع بحمله نماید. بعد آذوقه سه روزه را همراه برداشته با قسمتی از عده ممتاز پیاده شبانه براهنمائی آن شخص بطرف کوره راه حرکت کرد. مدت دو شبانه روز با کمال سختی این راه را پیموده روز سوم بقله کوه رسید و در آنجا بدسته ای از پاسداران اری برزن بر خورد و طرفین با هم درآویختند. مقدونیها مطابق دستور اسکندر شروع بهیاهو و فریاد نمودند. کراتر چون این صداها را شنید از آنطرف شروع بحمله کرد اری برزن همینکه خود را از دو طرف محصور دید بی پروا بصف مقدونیها زده و تلفات زیادی بآنها وارد ساخت و متهورانها از محاصره بیرون جست تا بكمك پایتخت بشتابد و قبل از رسیدن مقدونیها آنجا را اشغال و دفاع کند. اما لشگری که اسکندر قبلا بفرماندهی «آمن تاس» از راه جلگه بطرف پایتخت فرستاده بود در اینموقع بحوالی شهر رسیده بود و اری برزن با قوای کوچک خود بین قسمت های مقدونی گیر افتاد و با وجود این وضعیت خطرناک راضی بتسلیم نشد و اینقدر با مقدونیها بجنگید که خود و رفقاییش در میدان افتخار بخاك و خون غلطیدند. در تفصیل مقاومت مردانه اری برزن سردار فداکار ایرانی مورخین عهد قدیم مانند آربین، دیودور، کنت کورس و پولین همه متفق هستند و در تمام این جنگها فقط در دربند پارس بود که اسکندر بیک مقاومت جدی و حسابی بر خورد نمود.



منظره ای از نبرد گوگمل

این تابلو خاتم کاری که در سال ۱۸۳۱ از شهر پمپه ای کشف و بعضی قسمت های آن هم ریخته امروز در موزه ملی ناپل است و منظره یکی از نبردهای داریوش سوم را با اسکندر مقدونی نشان می دهد که بنا بر روایت «کلمان هوار» باید مربوط به نبرد گوگمل باشد (از کتاب تاریخ ایران کلمان هوار)

باری اری برزن مدافع در بند پارس و به تیس فرمانده پادگان شهر غزه دو سردار وظیفه شناس و میهن پرستی هستند که جان خود را بقیمت خیلی گرانی در راه دفاع میهن نثار کرده اند و برای ما سربازان بهترین سر مشق مردی و مردانگی بشمار می آیند .

اسکندر از دربند پارس گذشته بتخت جمشید در آمد و ابتدا در کاخهای بلند پادشاهان هخامنشی جشن ها بر پا کرد اما بعد بعنوان انتقام آتن عمارات سلطنتی را آتش زد و سربازان مقدونی اجازه قتل و غارت داد .

بطوری که کنت کورس می نویسد در طی این غارتگری لباسهای فاخر و اثاثیه پر قیمت سلطنتی بدست سربازان تکه تکه شد و ظروف قشنگی که شاهکار صنعت بود بضرر تبر خورد گردید و حتی غارتگران وحشی مجسمه های پر شکوه را در هم شکستند و هر کس قطعه ای از آنها را بچنگ آورده با خود میکشید . وقتیکه اهالی پایتخت این وحشیگری را دیدند برای رهائی خویش از چنگال دشمن بعضی بازن و بچه از بالای بامها خود را بزیر افکندند و جماعتی بخانه ها آتش زده جان خود و عائله خویش را طعمه آتش ساختند . در اینجا علاوه بر ذخایر بی حساب سلطنتی یکصد و بیست هزار تالان (پول امروز ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال) بتصرف اسکندر در آمد و آنها را بوسیله ده هزار قاطر و پنج هزار شتر با خود حمل نمود .

چون در تخت جمشید اسکندر با خبر شد که داریوش به مادی رفته تا شاید در آنجا تهیه قوایی ببیند ، از اینرو در بهار ۳۳۰ بطرف اکباتان حرکت و خزائن گرانبهای خود را در اکباتان تحت حفاظت شش هزار سرباز مقدونی گذاشته باقوای زبده بجانبری رفت . در آنجا اطلاع پیدا کرد که داریوش در حدود دامغان است لذا

از دربند خزر (سردره خوار) گذشته به تعاقب داریوش رفت . در نزدیکی دامغان شنید که دو نفر از همراهان داریوش (بسوس حکمران باختر و برزانیس حکمران رخیج) داریوش را گرفته اند . اسکندر در حرکت خود شتاب کرد اما بسوس همینکه از نزدیک شدن قوای اسکندر مطلع شد زخم مهلکی به داریوش زد و فرار کرد . اسکندر موقعی به بالین داریوش رسید که او فوت کرده بود . بامر اسکندر جسد شاه را با تشریفات و احترامات به پاسارگارد بردند و در آنجا بخاک سپردند و بنا بگفته بعضی از مورخین قائل او را هم اعدام کرد . فردوسی هم باین واقعه اشاره میکند و اسم این دو نفر را « جانوسیار و ماهیار » ذکر می نماید .

با کشته شدن داریوش در سال ۳۳۰ پیش از میلاد سلطنت دودمان هخامنشی خاتمه یافت و کشور ما برای مدتی جزو دولت اسکندر شد .

اسکندر از دامغان به خراسان و سیستان و قندهار رفته و زمستان را در هرات بقوای خود راحت باش داد و بگفته برخی از مورخین حصار هرات را مرمت کرد . در بهار ۳۲۹ از دره پنج شیر هندوکش را عبور نموده باختر را تصرف و از جیحون گذشته سغد را تسخیر و دوباره به باختر مراجعت و فصل سرما را در آنجا بسر برد و سال بعد هم به تسخیر کامل آن نواحی پرداخت . در بهار ۳۲۷ از دره کابل و پنجاب بطرف هندوستان متوجه شد . در بین راه با ایلات و طوایف آن حدود زد و خوردی نموده و زخم مختصری برداشت و پای بر روی سند بسته بطرف پنجاب حرکت نمود . در موقع ورود به پنجاب پادشاه آنجا تسلیم شد و فیل های متعدد و هدایای گرانبهایی به اسکندر داد . اسکندر از پنجاب به جام رفت و « پروس » پادشاه آنجا با او مردانه جنگید ولی در ضمن جنگ اسیر شد و قوای وی متواری گشت . اسکندر

خیال داشت باز جلو تر برود اما مقدونیها از متابعت او سرباز زدند. اسکندر به جلم مراجعت و در آنجا دستور داد کشتیهائی بسازند و همینکه این کشتیهها حاضر شد هشت هزار نفر را بفرماندهی « نه آرک » مأمور کرد از رود سند به دریای هند در آمده وسواحل این دریا را تا انتهای خلیج فارس پیموده و راجع بصفحات مجاور دریا تحقیقاتی بنماید. شش ماه بعد ارتش او به سند امروزه رسید و در پاتالا (محل انشعاب رود سند) قسمتی از قوای فرسوده خود را با فیلها و بنه های سنگین تحت فرماندهی « کراتر » از راه قندهار و سیستان و بم بجانب ایران حرکت داد و قرار شد در شمال هرمز با اسکندر ملحق بشود.

خود اسکندر با قوای زبده ای تا مصب رود سند با کشتیهها همراهی نموده و از آنجا از جنوب مکران بایران معاودت کرد. در این بازگشت ارتش او در ریکزارهای گرم آنجا بواسطه بی آبی و بی آذوقگی بصدمات زیادی دچار شد (۳۲۵ پیش از میلاد). خلاصه قوای « کراتر » و اسکندر در شمال هرمز بیکدیگر پیوسته و از جنوب کرمان و فارس عازم شوش شدند. در همین موقع « نه آرک » هم پس از ۷۵ روز مسافرت دریائی به تنگه هرمز رسیده و با امر اسکندر از آنجا داخل خلیج شده و در فوریه ۳۲۴ با قسمتی از کشتیههای خود به اهواز رسید.

پس از ورود به شوش جشن های مفصلی برپا گردید. و در بهار ۳۲۳ اسکندر به بابل رفته در آنجا به تب شدیدی مبتلا شد و در سن سی و سه سالگی در گذشت و پس از فوت وی امپراتوری با عظمتی که او خیال بنیاد آنرا داشت از هم متلاشی شد (۳۲۳ پ. م.)

« از تمام گزار فاتحانه یونان به آسیا ملت ایران جز اسم پر صدا ولی پوچ

اسکندر چیزی در خود نگاه نداشت » (دارمستتر)

نتیجه

با بررسی اجمالی کیفیات جنگهای داریوش و اسکندر از روی نوشته های مورخین یونانی اینطور استنباط میشود که فرماندهی ایران در این جنگها خبط های زیادی را مرتکب شده و همان خبطها بیشتر بفتح و پیروزی اسکندر کمک نموده است :

۱ - در موقعی که اسکندر از هلس پن عبور میکرد فرماندهی ایران با داشتن نیروی دریائی کافی و نیروی زمینی که قبلاً در فریژی سفلی تمرکز یافته بود بهیچوجه از عبور اسکندر ممانعتی ننمود .

۲ - در نبرد گرانیک از وجود بیست هزار پیاده اجیر یونانی که باطناً مخالف با تسلط اسکندر بودند بواسطه عدم لیاقت سردارانی که این نبرد را اداره میکردند استفاده ای نشد . در صورتیکه برای مقابله با فالانترهای مقدونی این عده یونانی ارزش و اهمیت زیادی داشت و بدتر از همه پیشنهاد ممن در تخلیه شهرها و دهات و اجرای عملیات تأخیری و کشانیدن قوای فرسوده اسکندر بداخله ایران بواسطه جهالت سرداران ایرانی مورد توجه نگردید .

۳ - در موقع حرکت اسکندر از آسیای صغیر بطرف شامات از گردنه ها و تنگه های دشوار رس سیلیسی و سوریه که بواسطه وضعیت طبیعی خود محکمترین سد ها را در جلو ارتش مقدونی تشکیل میدادند . فرماندهی ایران بکلی غافل بود . در حالی که با اشغال و مدافعه این گردنه ها و تنگه ها ممکن بود مدتی اسکندر را معطل و تلفات زیادی بقوای او وارد نمایند .

۴ - در نبرد ایسوس بواسطه بی اعتنائی فرماندهی به نامناسب بودن محل سوار نظام ایران قادر بر مانور نشد و فرار بیموقع داریوش از میدان نبرد کلید فتح را بدست اسکندر داد

۵ - در موقع ورود اسکندر ب صحاری بین النهرین و مخصوصاً عبور پر اشکال او از دجله، فرصت خوبی برای عملیات تأخیری و عملیات ایذائی بدست آمده بود که ابداً از آنها استفاده نشد. در صورتیکه سه قرن بعد در همین صحاری سوار نظام پارت اثریونهای منظم و فاتح امپراتوری روم را چندین مرتبه نابود ساختند

۶ - در نبرد گوگمل با وجود برتری قوای ایران از حیث عده و وسائل مخصوصاً ارابه‌های داسدار و فیل‌های جنگی باز بواسطه واهمه بیجا و فرار داریوش از میدان نبرد ارتش ایران بشکست خونینی دچار شد.

۷ - بالاتر از همه این علل، آن انضباط محکم، آن روح صمیمیت و فداکاری، آن احساسات شاه پرستی و میهن دوستی که در ارتش کورش بزرگ هخامنشی وجود داشت در این دوره از بین رفته بود.

سرداران داریوش همه باهم مخالف و کمتر بفکر دفاع میهن و خدمتگذاری بشاه بودند و داریوش هم لیاقت و کفایت فرماندهی و هدایت ارتش را نداشت باین واسطه با وجود رشادت و فداکاری عده‌ها بعلت بی انضباطی و نافرمانی و بی قابلیتی کادر فرماندهی، ارتش داریوش در هر سه نبرد مغلوب شد - بزرگترین پندی که از بررسی وقایع این جنگها بدست می‌آید این است که همیشه فزونی عده و قدرت و وسائل ما را بفتح و ظفر نائل نمیسازد بلکه داشتن روحیه قوی، انضباط محکم، کادر فرماندهی لایق و کار آزموده نخستین شرط موفقیت است.

« در ارتشی که افسران و افراد آن فاقد روح شهامت و فداکاری و از

زیر بار وظیفه و مسئولیت گریزان باشند، چنین ارتشی هر قدر هم از حیث اسلحه و ساز و برگ جنگ قوی باشد معنأ محکوم بشکست است. » (کورش بزرگ)

بخش ۴

جنگهای ایران و روم

اوضاع دولت اشکانی و امپراطوری روم - ارتش کشی کراسوس به آسیا - نبرد کاره

ارتش اشکانی - تعرض ژولین بایران - نبرد مرنگا - ارتش ساسانی

بزرگترین جنگهایی که در تاریخ دنیا میتوان سراغ نمود جنگهای هفتصد ساله

ایران و روم است که هم از حیث طول مدت (۵۴ پیش از میلاد تا ۶۴ پس از میلاد)

و هم از نظر عملیات درخشان و تاخت و تاز دور و دراز سوار نظام ، بی مانند است .

چون این جنگها در دوره اشکانیان شروع شده و تا پایان عصر ساسانیان دوام داشته در

اینجا از جنگهای هر دوره تنها يك نبرد معروف آن را بررسی مینمائیم . کسانی که

هایل بدانستن تمام وقایع این جنگها باشند باید بکناب « جنگهای هفتصد ساله

ایران و روم » گرد آورده مؤلف مراجعه نمایند .

مدارك این جنگها

راجع باین جنگها خوشبختانه مدارك زیاد و معتبری در دست است که در آغاز

کتاب جنگهای هفتصد ساله بآنها اشاره شده . اما وقایع لشکر کشی کراسوس و ژولین

بایران و نبرد « کاره » و « مرنگا » که در اینجا شرح خواهیم داد بیشتر از روی کتاب

« گزارش حال مردان نامی یونان و روم » تألیف پلوتارک مورخ یونانی و کتاب « تاریخ

روم تألیف « امی ین مارسلن » مورخ لاتینی است . نویسنده اخیر افسر سوار و خود

در ارتش کشی ژولین شرکت داشته و وقایع جنگهای او را با شاپور بزرگ ساسانی بشکل

روزنامه عملیات ضبط و برای ما بیادگار گذاشته است .

علل این جنگها

در اواسط قرن سوم پیش از میلاد طوایف رشید و تازه نفس پارت ساکن خراسان امروزه که از آرینهای ایرانی بودند قدم بصحنه تاریخ میگذارند و ارشک یا اشک یکی از بزرگان ایشان بر ضد پادشاهان سلوکید که پس از اسکندر مقدونی بر قسمتی از آسیای مرکزی و غربی حکمرانی می نمودند قیام میکنند و در سال ۲۵۰ پیش از میلاد اساس دولت تازه ای را در مشرق ایران میریزد که در تاریخ بنام دولت اشکانی معروف می شود. نخستین پادشاهان اشکانی چندین مرتبه با سلاطین سلوکید مصاف میدهند و عاقبت به « آنتیوکوس سیده » شکست قطعی داده و سلوکیدها را از ایران میرانند و مرز کشور خود را از سمت باختر تا فرات بسط میدهند. (۱۲۹ پ. م.)

درست مقارن همان اوقاتی که دولت جوان اشکانی در آسیا رو بتوسعه میرفت در اروپا هم دولت روم بافتوحات پیاپی خود کارتاژ، اسپانیا، گل، مقدونیه و یونان را متصرف و برای اینکه حکمرانی خویش را در دریای مدیترانه مسلم سازد بطرف آسیای صغیر متوجه گردید. ارتشهای روم در آسیای صغیر ابتدا کشور «یرگام» را مسخر نموده سپس مهرباد هفتم پادشاه «ین» را شکست داده، عاقبت با تصرف انطاکیه دولت سلوکید را منقرض و فاتحانه بساحل رود فرات میرسند. بر خورد ناگهانی این دو دولت بزرگ که یکی بطرف باختر جلو میراند و دیگری بجانب خاور می تاخت اشکالات بزرگی را برای عالم آنروز تولید نمود و در موقعیکه «یمپه ای» سردار معروف رومی در آسیای غربی بر ضد دولت ین و دولت سلوکید مشغول جنگ بود بین او و فرهاد چهارم پادشاه اشکانی بر سر ارمنستان گفتگوهای پیش آمد ولی بواسطه احتیاط کاری سردار رومی از بروز جنگ موقتاً احتراز شد. اما بقرائن معلوم گردید که جنگ بین دولتین امری ناگزیر است و دیر یا زود آتش آن شعله ور خواهد شد.

ارتش کشتی کراسوس به آسیا

نخستین جنگ بین دولتین در زمان «ارد» اشک سیزدهم و بفرماندهی «مارکوس کراسوس» یکی از رجال سه گانه روم واقع شد.

در آن تاریخ سه نفر از سرداران معروف روم زمام امور آن دولت را بدست گرفته بودند: یکی از آنها «پمپه‌ای» بود که پس از شکست پادشاه پن و انقراض دولت سلوکید از طرف مجلس سنای روم بحکومت اسپانیا معین شد.

دومی «ژولسزار» بود که حکمرانی او در کشور گل برای پنج سال دیگر تجدید گردید. سومی «مارکوس کراسوس» بود که بحکمرانی سوریه و فرماندهی نیروی خاوری روم معین و از طرف سنا باو تأکید شد که از جنگ بادولت اشکانی اجتناب کند. اما کراسوس چون مردی خود خواه و پر طمع بود قبل از حرکت از روم گزاف گوئی هائی میکرد و بهمه میگفت «در مقابل کار هائیکه من در مشرق خواهم کرد جنگ لوکولوس با تیگران پادشاه ارمن و فتح پمپئی نسبت بمهر داد پادشاه پن بهیچ خواهد بود» خلاصه او ادعا میکرد که پس از ورود بسوریه از آنجا بایران تاخته باختر و هند را دریای خارجی متصرف خواهد شد.

کراسوس با این افکار بلند در سال ۵۴ پیش از میلاد از روم حرکت و بورود بسوریه دستور داد بر روی فرات بل کشیدند و از آنجا به بین النهرین تعرض نمود و دست بتاراج بعضی از شهرهای متعلق بایران گشود و با آنکه ممکن بود بطور ناگهان به سلوکیه یا بابل بتازد و «ارد» را غافلگیر نماید، از شهرهای متصرفی قدمی فراتر نگذاشت و زمستان را بسوریه مراجعت کرد ولی هفت هزار نفر از قوای خود را بعنوان پادگان در شهرهای مزبور باقی گذاشت.

در این بین پوبلیوس پسر کراسوس که در گل تحت فرماندهی سزار خدمت میکرد و بواسطه رشادت خود با افتخاراتی نائل شده بود با هزار نفر سوار جنگ آزموده گلوآ که همه از مردمان دلیر و پر طاقت بودند بکمک پدر بسوریه ورود نمود .

اما کراسوس تمام مدت زمستان را درسوریه باهمال گذرانید و «ارد» از این غفلت دشمن استفاده نموده با جدیت هر چه تمامتر مشغول جمع آوری قوا شد .

ضمناً برای اینکه از نیت کراسوس و استعداد جنگی او واقف شود سفرائی نزد وی فرستاد و باو پیغام داد که : «اگر این لشکر را دولت روم بر علیه ایران فرستاد است ما البته داخل جنگ خواهیم شد و بکسی امان نخواهیم داد ، ولی بطوری که شنیده ایم چنانچه این تجاوزات شما بر خلاف اراده دولت روم و فقط از نظر منافع شخصی خودتان باشد ، برای احترام روابط دوستانه خود با دولت روم و رعایت پیری شما برومیپائی که در شهرهای ما گذاشته اید و آنان را جزو اسراء خود میدانیم اجازه می دهیم سالمأ از خاک ایران خارج بشوند .»

کراسوس از این پیغام سخت بر آشفت و از روی درشتی و تکبر به نمایندگان ایران گفت که : « پاسخ این پیغام را در سلوکیه خواهم داد ! »

«ویزیگس» مسن ترین نماینده ایران با خنده بازوی خود را بطرف کراسوس دراز کرد و کف دست را بوی نموده در پاسخ او چنین گفت :

«کراسوس ، هر وقت از کف دست من موئی بروید ، تو هم سلوکیه را خواهی دید ! پس از آگاهی از قصد کراسوس شاهنشاه اشکانی مصمم بجنگ شد و بلاد رنگ لشگری به بین النهرین فرستاد و شهرهای متصرفی رومیان را با وارد ساختن تلفات زیادی پس گرفت . جمعی از سربازان رومی که موفق بفرار شده بودند نزد کراسوس آمده ،

از دلاوری سوارهای ایران و مهارت ایشان در تیر اندازی و نیزه زنی سخنپاراندند . این خبرها باعث هراس سربازان رومی شد ، زیرا تا آنوقت گمان میکردند ایرانیان مانند ارمنیان یا مردم کاپادوس هستند که لوکولوس ایشان را عاجز و زبون ساخت و از آنان اینقدر تاراج گرفت که خود بتنگ آمد . در این صورت البته ایرانیان هم در جلو لژیونهای منظم و جنگ آزموده رومی تاب مقاومت نخواهند داشت . اما حالا ملتفت شدند که برخلاف این تصور با دشمن پرزور و قوی پنجه‌ای سروکار دارند .

از اینرو جمعی از سرداران کراسوس بر این عقده شدند که پیش از تحقیق احوال دشمن و اوضاع سرزمین ناشناسی که در جلو داریم نباید دورتر رفت . اما کراسوس باین حرفها اعتنائی نداشت و فقط بگفته کسانی گوش میداد که طرفدار پیشروی سریع بودند . واقعه تازه‌ای که بیشتر باعث امیدواری کراسوس شد آمدن « ارتاباز » پادشاه ارمن بود که با ۶۰۰۰ سوار باردوی کراسوس ورود نمود و قصد فرمانده رومی را در جنگ با اشکانیان تحسین و تقویت کرد .

ارتاباز به کراسوس وعده کرده که ده هزار سوار و سی هزار پیاده بخرج خود حاضر نموده بکمک ارتش روم خواهد فرستاد و با نصیحت کرد که از راه ارمنستان بکشور پارت تعرض کند زیرا بواسطه فراوانی آذوقه و علیق در این صفحات سپاه روم از حیث تدارکات دچار تنگدستی نخواهد شد و بعلاوه بعلت کوهستانی بودن این نواحی سوار نظام پارت کاری از پیش نخواهد برد و ستونهای رومی از گزند این سوارها محفوظ خواهند بود . کراسوس پیشنهاد او را نپذیرفت و گفت چون عده زیادی از رومیان دلیر در بین‌النهرین مانده اند باید از همانراه بطرف ایران تعرض بکند . پادشاه ارمن پس از اینجواب سردبکشور خود مراجعت کرد و کراسوس راه بین‌النهرین را پیش گرفت .

اردوی روم که مرکب از ۴۰۰۰۰ پیاده (هفت لژیون) و ۴۰۰۰ سوار و همانقدر از سپاهیان سبک اسلحه بود، به فرات رسید و از پلی که در نزدیکی شهر «زوگما» ساخته شده بود گذشته در طول فرات مشغول پیش روی شد. پس از مدتی حرکت دیدوران سوار که در جلوستون مأمور اکتشاف و شناسائی محل بودند برگشته خبر دادند که در صحرا بکسی برنخورده اند ولی آثاری دیده اند که دلیل بر عبور عده زیادی سوار است. کراسوس بخیال اینکه سوار نظام ایران از شنیدن خبر حرکت سپاه روم فرار کرده تا اندازه ای خوشحال شد. ولی کاسیوس که یکی از سرداران مجرب او بود از این خبر در اندیشه شد و باو پیشنهاد کرد در یکی از شهرها که دارای پادگان رومی است چند روزی متوقف شده، به سربازان راحت باش بدهد تا اطلاعات صحیحی از دشمن بدست بیاید - یا اینکه تا سلوکیه در طول ساحل فرات پیشروی نماید و آذوقه و علیق را از کشتیهائی که روی فرات بمتابعت اردو می آیند تأمین کرده و در صورت وقوع جنگ با استفاده از این مانع طبیعی از خطر احاطه شدن محفوظ باشد.

پلوتارک می گوید: «کراسوس انجمن کرده راجع به پیشنهادات «کاسیوس» مشغول شور بود. در این بین «اریامنس» از شیوخ عرب پیش او آمد و بوی اظهار نمود که پارتیها از مقاومت باسپاه روم منصرف و بخاک خود عقب نشینی کرده اند و باید سریعاً بتعاقب ایشان پرداخت. در نتیجه این اظهارات «کراسوس» فریب خورده ساحل فرات را ترک گفت و باسپاه خود وارد صحرای ریک زار و بی آب و علف بین النهرین شد».

اما از آنطرف اردشاهنشاه اشکانی قوای خود را بدوستون تقسیم کرد: ستون اصلی را که شامل سوار نظام سبک اسلحه و سنگین اسلحه بود بفرماندهی «سورنا» سپهسالار ایران مستقیماً بجلو «کراسوس» فرستاد. فرماندهی ستون فرعی را شخصاً

بعهده گرفت و بطرف ارمنستان حرکت کرد بدین منظور که ضمن گوشمالی «ارتاباز» پادشاه ارمن برای پیوستن او به رومیان، در طول مدت جنگ از کمک رسانیدن وی به «کراسوس» مانع بشود.

نبرد گاره

(حران)

پس از چند روز راه پیمائی قسمت‌های جلودار روم در کنار نهر «بلیخ» و نزدیک شهر «گاره» که در تصرف پادگان رومی بود باطلیعه‌های ایرانی مصادف شدند. «کراسوس» تمام لژیونهای پیاده را بشکل یک فالانژ مربع در آورد که دارای عمق زیاد و از هر طرف با دشمن مواجه می‌شد. هر یک از اضلاع این مربع را با یک قسمت سوار بطور تساوی تقویت نمود و فرماندهی یکی از جناحین را به «کاسیوس» و جناح دیگر را به پسر خود «پوبلیوس» واگذار نموده شخصاً در قلب قرار گرفت و با همین صورت بندی بطرف دشمن حرکت در آمد.

اما «سورنا» جبهه ستونهای خود را با سوار نظام سبک اسلحه پوشانیده، سوار نظام سنگین اسلحه را که قسمت عمده نیروی او را تشکیل می‌دادند طوری در پشت این پرده حفاظ مستور ساخت که قوای او در نخستین برخورد بر خلاف انتظار رومی‌ها بنظرشان زیاد و مهیب جلوه نکرد.

در آغاز نبرد بدو سوار نظام سبک اسلحه ایران با نواختن طبلهائی که بجلو زین آویخته بودند و فریادهای سهمگین شروع به مانور و تیر اندازی نمودند. سپس بفرمان «سورنا» این پرده پوشش از جلو بر طرف شد و سوار نظام سنگین اسلحه از جا

کنده با نیزه‌های بلند و محکم خود با نهایت شدت بخط اول رومیان حمله بردند. ولی چون آرایش پر عمق رومیها با این حمله شدید شکافته نشد، سوار نظام ایران باشیوه جنگی مخصوص بخود شروع بجنگ گریز یا مانور عقب نشینی کرد. «کراسوس» بمشاهده این احوال بقسمت های سبک اسلحه فرمان حمله متقابل داد. اما در اثر شدت تیراندازی دشمن رومیان قادر بپیشروی نگر دیده بجانب صفهای پیاده سنگین اسلحه بازگشتند. عده پیاده نظام رومی هم وقتیکه سختی و قدرت تیرهای دشمن را دیدند چار و حشت شدند. سپس «سورنا» شروع بمانور احاطه‌ای نموده از هر طرف عده های پیاده رومی را زیر باران تیر گرفت.

در ضمن اجرای این مانور موقعی که یکی از جناحین سوار نظام ایران از جبهه «پوبلیوس» تجاوز کرده و می خواست پشت سر او را بگیرد، «پوبلیوس» با ۱۳۰۰ سوار و ۵۰۰۰ کماندار و قسمتی از پیاده از جا کنده و خواست دشمن را در حین اجرای مانور دورانی او احاطه کند. اما «سورنا» که شخصاً فرماندهی این جناح را داشت بزودی ملتفت این حرکت شده دستور جنگ گریز داد و عده دشمن را اینقدر بدنبال خود کشانید تا ارتباط ایشان با «کراسوس» قطع شد. آن وقت دفعه بر گشته از هر طرف باحاطه دشمن پرداخت.

نظر بر شادت و پافشاری سوارهای «گلو» رزم خونینی در گیر شد و در نتیجه اکثر سواران «گلو» کشته شدند و خود «پوبلیوس» هم زخم مهلکی برداشت. بقیه سوارها پوبلیوس را برداشته بطرف قوای خودی عقب نشینی کردند و به تپه کوچکی از ریکروان پناهنده شده، اسبها را در وسط جمع کردند و با سپرهای خود حصاری ساختند بامید اینکه بهتر بتوانند در جلو دشمن مقاومت نمایند. ولی «سورنا» فرصت نداده بزودی تپه را محاصره و عده‌ای از رومیان را نابود و بقیه را اسیر نمود.

در این گیر و دار «پوبلیوس» از شدت درد زخمی که به پهلو داشت بمیراخور خود امر کرد باشمشیر کارش را بسازد.

«سورنا» پس از اتمام کار «پوبلیوس» با تمام قسمت‌های سوار سنگین اسلحه خود بجانب «کراسوس» برگشت و نبرد سختی بین طرفین در گیر شد که تا شب دوام یافت و تلفات زیادی برومیان وارد آمد.

همینکه هواتاریک شد طرفین دست از یکدیگر برداشته بمسافتی از هم استنقرار یافتند. «کراسوس» با استفاده از تاریکی شب زخمیان و اثاثیه اردوی خود را جا گذاشته با عده سالم مانده بطرف کاره عقب نشینی کرد.

«سورنا» سپیده دم بتعاقب او پرداخت و در اثر سرعت حرکت سوار بعضی از واحدهای عقب مانده رومی را در بین راه گرفتار نمود. ولی «کراسوس» خود را بشهر رسانیده در آنجا حصارى شد.

«سورنا» از اینکه رومی‌ها در کاره حصارى شده و نمیتوانند از محاصره بیرون بیایند شاد شد و بانهایت شدت با مر محاصره پرداخت. در این ضمن برومیان پیغام فرستاد که اگر «کراسوس» را تسلیم کنند پیمان صالحی با آنان بسته میشود و میتوانند سالمآ عقب نشینی نمایند. رومیها حاضر بتسلیم «کراسوس» نشدند و او را وادار کردند که فرار کند و چون پارتی‌ها بنابر عادت خود شبها جنگ نمیکردند، قرار شد در تاریکی شب «کراسوس» با جمعی از همراهان از کاره بگریزد.

صبح روز بعد «سورنا» از فرار «کراسوس» آگاه شد و به تعاقب وی پرداخت و در بین راه باو رسید. رومیانی که همراه «کراسوس» بودند مردانه پافشاری کردند و عاقبت «کراسوس» کشته شد و باقیمانده قوای روم تار و مار گردید. فقط «کاسیوس» توانست با ۵۰۰ نفر سوار فراراً خود را بانطاکیه برساند.

نتیجه

نبرد کاره برای دولت جوان اشکانی اهمیت حیاتی داشت، زیرا نخستین بار بود که ایرانیان با رومیهای عالم گیر دست و پنجه نرم میکردند و اگر نبرد کاره رامیباختند دیگر نمیتوانستند در جلو لژیونهای فاتح روم دوام بیاورند، پس میتوان گفت که فتح کاره در واقع بجهانگیری روم در اینطرف فرات خاتمه داد و رومیان را طوری مرعوب ساخت که در جنگهای بعد هم بهره مندی پیدا نکردند و نتوانستند این شکست فاحش را جبران نمایند. اما نتایج تاکتیکی و استراتژیکی این فتح نمایان برای شاهنشاهی ایران بدینقرار بود:

۱ - بین النهرین تا رود فرات بکلی از دست رومیها خارج و دوباره بدولت اشکانی تعلق یافت.

۲ - ارمنستان تامدتی از زیر نفوذ روم بیرون آمد و کاملاً تابع ایران گردید.

۳ - ضایعات اردوی روم بنا بر قول «پلوتارک» و سایر مورخین به ۲۰۰۰۰

نفر کشته و زخمی و ۱۰۰۰۰ نفر اسیر بالغ شد و تمام اسلحه و ادوات و حتی پرچمهای ارتش روم بتصرف اردوی ایران درآمد و از این حیث لطمه بزرگی به حیثیت رومیان وارد گردید.

۴ - تمام مشرق از این فتح تاریخی بهیجان آمد و دولت شاهنشاهی ایران

بزرگترین حریف امپراتوری روم شناخته شد. با اینکه در آن موقع برای دولت

روم قوای مهمی در سوریه و آسیای صغیر باقی نمانده بود و مردم آن سامان عموماً

از بد رفتاری مامورین روم بستوه آمده بودند و زمینه مساعدی برای بریدن پای رومیان

از صفحه مشرق فراهم بود، با این وصف ارد نتوانست از این موفقیت بزرگ چنانکه

باید استفاده کند و جز تاخت و تاز مختصری در آن طرف فرات کار دیگری نکرد

(۵۳ پ. م.).

ارتش اشکانی

گرچه راجع به سازمان و ترکیبات ارتش اشکانی مدارك صحیح و کاملی در دست نیست ولی بنا بر شرحی که مورخین مغرب بخصوص رومیها، از رشادت و چابکی و مهارت سوار نظام پارت در تیر اندازی و نیزه زنی ذکر کرده اند و مطابق آنچه که از وقایع جنگهای دولتین برمیآید، میتوان گفت که شاهان اشکانی فتوحات خود را مدیون عملیات درخشان و دلاوریهای این رسته میباشند و در واقع شهرت و افتخار تاریخی سوار نظام ایران از همین دوره شروع میشود. پس در اینکه رسته اصلی ارتش ایران در دوره اشکانی سوار نظام بوده هیچ محل تردید نیست و اطلاعاتی هم که نویسندگان غربی داده اند بیشتر راجع بسوار است.

۱ - برخی رسوم و آداب لشگری

از روی نوشتههای مورخین بطور کلی اینطور معلوم میشود سوای قوای پادگان مرکز و بعضی از شهرهای معتبر دیگری که در فصول مختلف اقامتگاه سلطنتی بود و همچنین نگهبانان برخی از دژها و دربندهای مهم نظامی، لشگریان پارت بصورت ارتش دائمی در مراکز معین جمع نبوده و فقط در موقع جنگ احضار و بشکل چریک اداره میشدند. ترتیب احضار آنها این بوده که در موقع لزوم از طرف دولت پیکهای سواره باطراف کشور فرستاده میشد و بامراء و بزرگان پارت و پادشاهان دست نشانده و حکام ولایات دستور میدادند که هر يك عدهای حاضر نموده بمرکز معین اعزام دارند. تمام این عده ها بایستی با اسب و اسلحه و ساز و برگ خود حاضر بشوند.

اکثر عده های ارتش از طرف نجباء و بزرگان پارت داده میشد و خود آنها

شخصاً در جنگ شرکت می‌جستند. چنانکه « ژوستن » میگوید در جنگ پارتیها با کراسوس چهار صد نفر از بزرگان پارت حضور داشتند شماره لشکریان ایشان بچهل تا پنجاه هزار نفر میرسید. سربازان پارت از حیث زندگانی خیلی ساده و قانع بودند و بنا بعبادت طایفگی خود غالباً در پشت اسب بسر میبردند. در سواری و تحمل سختیهای جنگ و گرما و تشنگی تاب و توان ایشان بحدی زیاد بود که رومیها تصور میکردند سواران پارت با استعمال بعضی ادویه رفع تشنگی مینمایند.

پارتیها از جنگهای شبانه احتراز داشتند و همینکه هوا تاریک میشد دست از رزم کشیده، دور از دشمن اردو میزدند. زیرا عادت بخندق کنی و استحکام اردوگاه خود نداشتند و چون عمده قوای ایشان سوار بود و حاضر کردن اسب برای سواری در تاریکی شب کار دشواری مینمود باین واسطه بمسافت دوری از دشمن توقف میکردند که مورد حمله ناگهانی نشوند. بعلاوه سواران پارت باسبهای خود علاقه داشتند و استراحت آنها را در شب لازم میدانستند. پارتیها از فن محاصره و قلعه گیری بی بهره بودند و اگر هم اسباب و آلات محاصره رومیان بدستشان میافتاد بواسطه آشنا نبودن بطرز استعمال آنها، خراب و منهدم میکردند.

از ارابه های جنگی و گردونه های داسدار دوره هخامنشیان در ارتش پارت اثری دیده نمی شد.

اما برای حمل اثاثیه اردو و مخصوصاً مقدار زیادی تیر هزارها شتر و ارابه بکار میبردند و بطوریکه رومیها تعریف میکنند در هیچیک از جنگها سواران پارت از حیث تدارکات تیر در مضیقه نمانده اند.

سواران پارت در موقع حمله بدشمن بصدای بلند رجز خوانی وهیاهو میکردند

و طبلمهای کوچکی بجلوزین اسبانشان آویخته بود که بادسته جلو بروی آنها مینواختند و بطوریکه « پلوتارک » میگوید این صداها در تزلزل روحیه رومیان بلا تاثیر نبود. در موقع مذاکره صلح رسم پارتیها بر این بود که زره کمانها را میکشیدند و بدشمن نزدیک شده بیان مقصود میکردند.

۲ - سوار نظام

سوار نظام ایران در دوره اشکانیان بدو قسمت تقسیم میشود :

۱ - سوار نظام سبک اسلحه

۲ - سوار نظام سنگین اسلحه

سوار نظام سبک اسلحه عامل حرکت و مانور بود. اسلحه این سوارها منحصراً

به تیر و کمان و بیشتر برای تاخت و تاز سریع سواره، عملیات تاخیری، دستبرد اکتشاف و پوشش بکار میرفتند.

مهارت و زبردستی سوارها در تیراندازی بحدی بود که در موقع تاخت بچابکی

روی زمین برگشته و بطور قیقاج تیر می انداختند و با این وصف تیرشان کمتر بخطا

میرفت. در آغاز جنگ دسته‌های سوار سبک اسلحه از هر طرف بدشمن حمله میبردند

و تیرهای خود را بشدت بر سر دشمن می باریدند و تلفاتی باو وارد میساختند. اگر

دشمن مبادرت بحمله میکرد اینها از در آویختن باوی و مبارزه تن بتن احتراز نموده

مانور عقب نشینی میکردند. ولی در عین حال دست از تیراندازی و آزار دشمن

برنمیداشتند. در جنگ با رومیان عقب نشینی سوار نظام سبک اسلحه پارت چون در

ظاهر بشکل فرار مینمود باین واسطه قسمتهای سبک رومی با سرعت و حرارت بتعاقب

ایشان میپرداختند ولی بواسطه سرعت و چابکی سواران پارت بآنان نمیرسیدند. در

نتیجه صفوف منظم رومی بهم میخورد و افرادشان پراکنده و فرسوده میشد. سواران سبك سیر پارت بمشاهده این احوال ناگهان برگشته با تیراندازیهای پیاپی و حملات نا منظم خود، رومیان را عاجز و زبون میساختند. همینکه اینکار بانجام میرسید از جلو دشمن پراکنده شده جای خود را بسوار نظام سنگین اسلحه میسپردند و اینها با وارد ساختن ضربتهای قطعی عده فرسوده رومی را بکلی درهم می شکستند.

بنا بر گفته بعضی از مورخین کار دیگر این سوارها بلند کردن گرد و غبار بود تا دشمن قادر بر تشخیص میزان استعداد و یا سمت عقب نشینی آنان نشود.

سوار نظام سنگین اسلحه - عامل ضربت و جنگ نزدیک بود این سوارها سراپا

غرق آهن و پولاد میشدند. اسلحه تدافعی ایشان عبارت از جوشن چرمی بلندی بود که تازانو میرسید و روی آن قطعاتی از آهن و پولاد میدوختند. کلاه خودشان طوری بود که پشت گردن و قسمتی از صورت را محفوظ میداشت. شلوارشان چرمی و تقریباً تا روی پا میرسید. اسبهای خود را با برگستوانی از چرم شتر میپوشانیدند که روی آنهم قطعاتی از آهن و پولاد بشکل پر مرغ دوخته شده بود و تمام این قطعات صیقلی و براق بودند. اما راجع باینکه این سوارها سپر هم داشته اند یا خیر تنها «پلوتارك» اسمی از سپرهای پوست یا آهنی میبرد^۱ ولی در جای دیگر دیده نشده است. اسلحه تعرضی این سوارها عبارت از يك نیزه بلند خیلی محکم بود که طول آن بدو متر میرسید و قدرت بازوی برخی از سوارها در نیزه زنی باندازه ای بود که غالباً بایک ضربت

۱) پلوتارك در کتاب «کراسوس» موقعی که از حمله پسر او به سورنا سخن میراند اینطور مینویسد: «پوبلیوس نه از حیث تعرض و نه دفاع با ایشان یارای برابری نداشت چه نیزه کوچک و ناتوان خود را به سپرهای میزد که از پوست خام یا از آهن خیلی محکم بود.»

دو نفر را بهم میدوختند . يك شمشیر کوتاه دو دمه بایك کاردهم بکمر میآویختند که در مبارزه تن‌بتن استعمال میشد . بعضی از این سوارها تیرو کمان هم با خود داشتند . اسلحه وساز وبرك پارتیها در جلو آفتاب باندازه‌ای درخشان و باشکوه بود که چشم‌ها را خیره میکرد و باین واسطه بعضی اوقات برای اینکه توجه دشمن را از دور بخود جلب نمایند رو پوش بلندی تن میکردند .

۳ - پیاده نظام

در ارتش پارت به پیاده نظام زیاد اهمیت نمیدادند و عده این رشته نسبت بسوار نظام خیلی کم و فقط برای حراست اردو گاهها و حفظ دژها و در بندها و خدمات اردوئی بکار میرفت .



ژوستن مورخ رومی درتوصف سلاحشوری پارتیها اینطور مینویسد :

« باید باحیرت و تحسین به دلآوری و مردانگی پارتیها نگریست . پارتیها در اثر رشادت و جنگ آوری خود نه تنها مردمانی را که بر ایشان سیادت داشتند تابع خویش ساختند بلکه دولت روم را هم در زمانی که باوج قدرت خود رسیده و سه مرتبه با بهترین سردارانش بایران حمله کرده بود شکست دادند و در نتیجه معلوم شد پارتیها یگانه مردمی هستند که نه تنها با رومیها برابرند بلکه فاتح رومی ها بشمار می آیند . »

تعرض ژولیین بایران

از مراحل شایان توجه جنگهای دوره ساسانی تعرض ژولیین امپراتور و سردار نامی روم بایران و شکست خوردن او از شاپور بزرگ است .

ژولیین سرداری جوان ورشید و باعزم بود . قبل از رسیدن بمقام امپراتوری حکمرانی گل را داشت و مدت چهار سال باطوایف جنگجوی ژرمن مصاف داده مرزهای شمالی روم را از تاخت و تاز آنان ایمن ساخته بود . بعلاوه در اثر لیاقت و قابلیت خود در فرماندهی و اداره کردن ارتش بین سپاهیان روم شهرت و احترامی بسزا داشت . ژولیین همینکه بامپراتوری روم رسید بخیال افتاد شکستهای خفت آور رومیان را از ایران تلافی کند ، از اینرو در دسامبر ۳۶۱ میلادی به بیزانس آمد و پس از چند ماه توقف در آنجا و تنظیم امور در بار خود در مارس ۳۶۲ با ارتش بزرگی که اکثریت آن از لژیونهای جنگ آزموده مغرب بود بعطرف انطاکیه حرکت کرد .

بنابر روایت بعضی از مورخین در مدت اقامت ژولیین در انطاکیه از دربار ایران سفرائی نزد او فرستاده شد و پیشنهاد گردید که معاهده صلحی بین طرفین بسته شود ولی ژولیین از فرط غرور جواب داد : « لازم نبود پادشاه ایران با فرستادن نامه و نماینده باما گفتگو کند خودمان بزودی با ایشان ملاقات خواهیم نمود » .

نمایندگان شاپور برگشته شرح واقعه را بعرض شاه رسانیدند و شاپور یقین حاصل نمود که ژولیین مصمم به جنگ است .

در همین اوقات سلاطین جزء نواحی بین النهرین که تابع دولت روم بودند و همچنین ارشک پادشاه ارمنستان نمایندگان نزد ژولیین فرستاده و باو پیغام دادند که در جنگ بادولت ایران به وی کمک خواهند نمود .

ژولین به نماینده ارمنستان امر کرد که بزودی قوای زیادی تجهیز و در سرحد ایران تمرکز داده منتظر دستور باشند.

ارتش روم بفرماندهی ژولین در سوم مارس ۳۶۳ از انطاکیه حرکت و از راه « هیراپلیس » بساحل فرات رسید. پس از عبور از فرات به باتنه حکومت نشین خسروئن آمد و از آنجا متوجه شهر مستحکم « کاره » شد.

در « کاره » ژولین مشغول بررسی راههای استراتژیکی شد. مطابق تجربیاتی که رو میان از جنگهای گذشته داشتند برای ارتش کشی به ایران دو راه مناسب وجود داشت: یکی در سمت چپ در امتداد دامنه کوه « مازیوس » بطرف دجله و آدیابن دیگری در سمت راست یعنی در امتداد ساحل فرات بطرف خاک آشور و بینالنهرین جنوبی، همان راهی که کراسوس انتخاب کرده بود.

موقعی که ژولین در « کاره » مشغول این بررسیها بود، خبر دادند عدهای از سوار نظام ایران از سرحد دجله گذشته بعضی از شهرهای اینطرف را بباد غارت دادهاند. این دستبرد جسورانه در نزدیکی اردوگاه روم، ژولین را دچار حیرت نمود و مطابق نقشه‌ای که از سابق در نظر گرفته بود اعزام یکقسمت از قوای خود را باین حدود لازم دانست. سی هزار نفر از قوای روم بفرماندهی « پروکیپ » و « سباستین » حکمران مصر از « کاره » بسرحد دجله حرکت داده شد. مأموریت این ستون اینطور معین گردید که در ساحل چپ دجله مانور هائی بکند ولی کاملاً مراقب تأمین خود باشد زیرا بنابر تجربه جنگهای گذشته ایرانیان در غافلگیری مهارت زیادی دارند و کراراً ارتشهای رومی را بدام انداخته اند. سپس باید با قوای ارشک ارتباط پیدا کرده باتفاق او در منطقه « خیلو کموم » (کرمانشاه) که حاصلخیزترین نواحی مادی است تاخت و تاز نموده از

راه کردوان (کردستان) بطرف آشور سر ازیر شده در عملیات آتیه ژولیین شرکت نمایند.
پس از مدتی توقف در «کاره» ژولیین در ۲۶ مارس با بقیه قوای خود که بالغ بر ۱۵۰۰۰۰ نفر بود از راه «داونا» و کنار رود بلیخ به بکالینیکوس^۱ رفت. در آنجا رؤسای قبائل عرب نزد او آمده اظهار فرمانبرداری کردند. ژولیین ایشان را مورد نوازش قرار داد و عده زیادی از سوارهای عرب را جزو اردوی خود پذیرفت. نیروی دریائی ژولیین مرکب از هزار کشتی حامل آذوقه، اسلحه و ماشینهای محاصره و ۵۰ ناو جنگی و ۵۰ کرجی بزرگ پل سازی بود که با حضور بزرگان عرب از جلو ژولیین رژه دادند. فرماندهی اینها بعهده «تریبون کنستاتین» و «کنت لوسین» بود. ارتش روم در اوائل آوریل بشهر مستحکم سیرسیوم رسید. این شهر در ملتقای رود خابور و فرات واقع و بواسطه موقعیت آن در سر راه انطاکیه از طرف امپراتور دیو کلسین براستحکام حصار و وسائل تدافعی آن افزوده شده بود. ژولیین چند روز در این شهر معطل شد تا پل بزرگی بر روی رود خابور کشیدند و ارتش خود را از روی این پل عبور داد و بعد امر کرد پل را خراب کنند تا فکر عقب نشینی از کله رومیان خارج شود. از آنجا بشهر «زیته» آمد. تا اینجا ارتش روم در واقع در خاک خودی حرکت می کرد و از دشمن بیمی نداشت اما از این ببعد وارد قلمرو ایران می شد و لازم بود برای تأمین تدابیر بیشتری اتخاذ بشود، لذا قسمتی از سوار نظام مأمور تأمین جلو و پهلوئی چپ ستون شد. در پهلوئی راست که متکی بفرات و نیروی دریائی بود از راه احتیاط عده ای از لژیونهای نیزه دار گماشته شد و یک قسمت مهمی برای عقب داری تعیین گردید. ارتش روم از اینجا بجزرت آمد و در طی راه به بعضی از دژهای ایرانی مانند «تیلوتا»

(۱) - این شهر را فردوسی در شاهنامه بنام «فالینیوس» خوانده است.

و «آخای خالا» بر خورد که چون مدافعین آنها حاضر به تسلیم نبودند ژولین صلاح ندید معطل محاصره بشود و آنها را در پشت سر خود سالم گذاشت و گذشت. پس از چند روز راه پیمائی از شهر «هیت» گذشته وارد زمینهای پست و رسوبی بابل شد، زیرا از شهر «هیت» بآنطرف خاک آشور بانتها رسیده بود. از اینجا ببعده رفته رفته بعضی از قسمت‌های سوارنظام سبک اسلحه ایران با سوارهای عرب در اطراف اردوی روم ظاهر شده باحملات مجزی و محلی بازار رومیان پرداختند. ژولین مجبور شد در راه پیمائیها قسمت عمده سوارنظام و تیراندازان خود را بدفع سوارهای ایران گماشته و با این پرده پوشش با کمال احتیاط پیشروی کند. ارتش روم باین ترتیب بشهر «پیروز شاپور» رسید که از شهرهای معتبر ایران و در میان رود فرات و یکی از نهرهای فرعی بشکل جزیره‌ای واقع و دارای حصار محکمی بود.

ژولین مصمم میشود این شهر را بمحاصره تصرف نماید. عملیات محاصره چند روز بطول میانجامد و در طی حمله متهورانه‌ای که بفرماندهی خود ژولین بیکى از دروازه‌های شهر اجرا میگردد، مدافعین شهر دلیرانه مقاومت میکنند و اینقدر تیر و سنگ بروی مهاجمین میریزند که خود ژولین هم در معرض خطر میافتد و عقب‌نشینی میکند. ناچار ماشین‌های بزرگ قلعه کوب را از کشتی‌ها پیاده میکنند و از هر طرف بحصار شهر متوجه مینمایند و چون به حصار خارجی صدمه وارد می‌آید مدافعین به قلعه شهر پناهنده میشوند و باز هم در قلعه پایداری میکنند. اما بواسطه شدت محاصره عاقبت حاضر بتسلیم میشوند مشروط بر اینکه تمام پادگان نظامی و اهالی شهر سالمأ بداخله ایران بروند. «امیین مارسلن» میگوید پس از امضاء قرارداد درهای قلعه گشوده شد و جمعیتی که از قلعه بیرون آمد از حیث مرد و زن بیش از دو هزار و پانصد نفر نبود و معلوم شد

بیشتر اهالی قبلا از شهر خارج شده‌اند. از اینجا ارتش روم وارد باغات و نخلستانهایی میشود که نهرهای متعددی در آنها جاری است و عبور از این نهرها بیشتر باعث اشکال و کندی حرکت میگردد. قسمت جلودار روم باز دچار حمله سوار نظام ایران میشود و عده‌ای کشته و اسیر میدهد. ناچار چند روز در اینجا به عده‌ها راحت باش داده میشود. همینکه راه پیمائی مجدداً شروع میگردد باز سوارهای ایران از اطراف نمودار میشوند و ارتش روم در حال زدو خورد با این سوارها به نهر ملك میرسد (این ترعه از سابق بین فرات و دجله حفر شده بود « تراژان » و بعد از او « سپتیم سور » آنرا وسعت دادند در اینموقع از طرف ابرانیها بکلی پر شده بود). ژولین دستور داد با کمال عجله ترعه را پاك کردند و بداخل آن آب بستند. بزودی آب بحدی رسید که توانستند قسمتی از کشتیها را باین ترعه وارد نمایند. پس از این عملیات ژولین امر داد بار چند کشتی بزرگ را که هر يك گنجایش هشتاد نفر را داشت خالی کردند. شبانه پیاده‌ها را در آنها سوار نموده در سه خط بطرف ساحل دجله جلوراند. در موقع نزدیک شدن کشتیهای خط اول بساحل، ایرانیها مواد مشتعلی روی آنها انداخته و چند کشتی دچار حریق شد ولی در اثر پافشاری و ترغیب ژولین کشتیهای دیگر خود را بساحل رسانیدند و قسمتی از قوا در آنطرف ساحل پیاده شده خط دفاعی تشکیل داد که بقیه عده در پناه آن بساحل آنطرف رسیدند. مقارن صبح قسمتی از سوار نظام سنگین اسلحه ایران با پیاده‌های تیر انداز و فیل‌های جنگی برومیان حمله نموده پس از مدتی زدو خورد بطرف تیسفون عقب نشینی کردند. چون تا اینجا سپاه روم باقوای اصلی ایران روبرو نشده بود و خطر بزرگی در پیش داشت، باینواسطه ژولین پس از استقرار اردو فرماندهان قسمت را احضار و شورای نظامی تشکیل داد برای اینکه به بیند آیا صلاح است تیسفون را محاصره کنند یا خیر؟

در نتیجه تبادل افکار همه بر این عقیده شدند که اگر لشگریان را برای محاصره شهر پراکنده کنند و معطل اینکار بشوند شاپور باقوای سالم مانده خود میرسد و اردوی روم بین ساخلو شهر و قوای شاپور بمخاطره بزرگی دچار میشود.

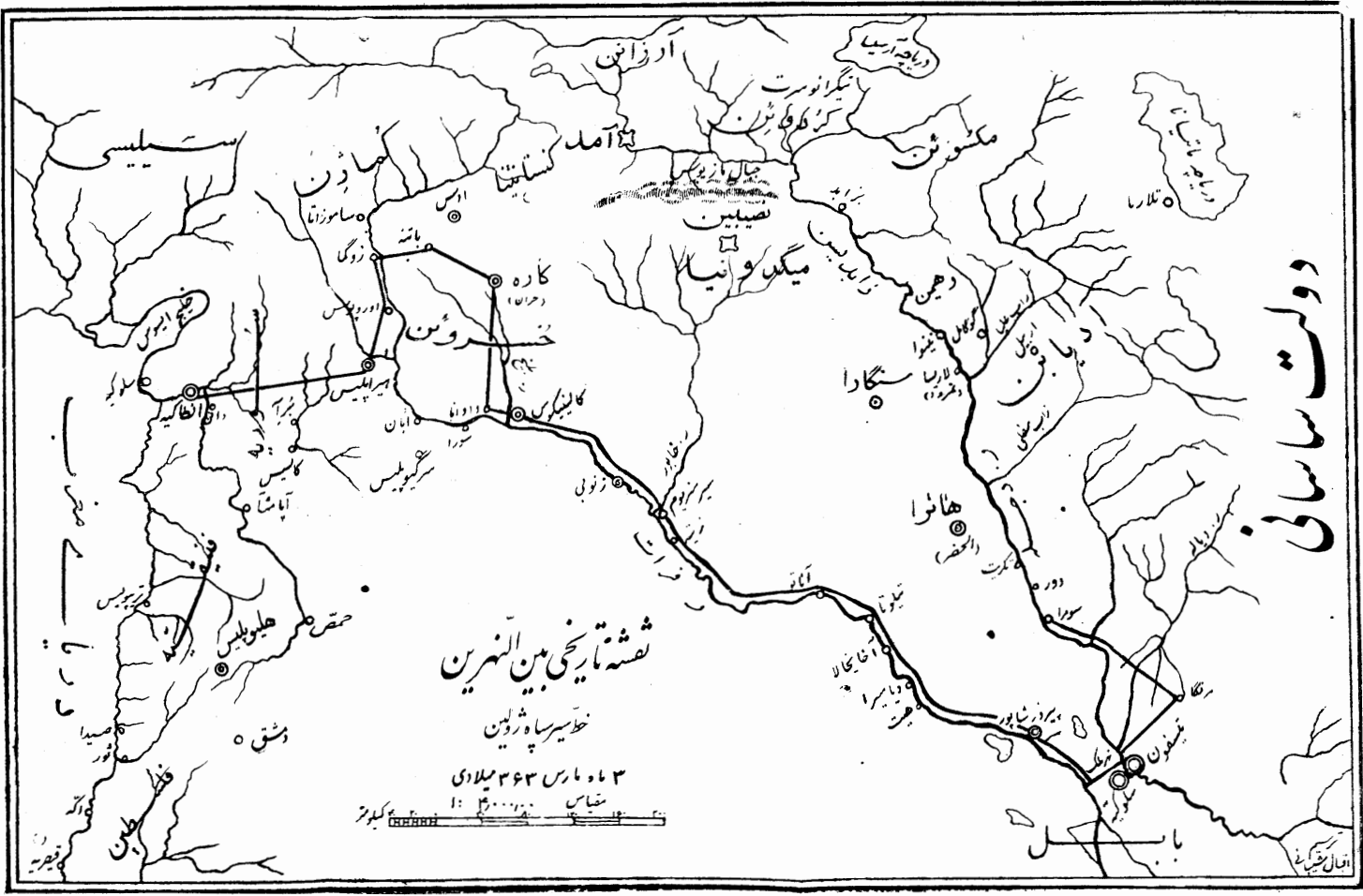
باینواسطه از محاصره تیسفون صرف نظر شد و ژولیین دجله را در دست چپ گذاشته از داخل خاک ایران بطرف شمال متوجه گردید که از راه کردوان بازگشت نماید. در اینجا ژولیین ناگهان حکم داد تمام کشتیها را در دجله بسوزانند و فقط ۱۲ کرجی برای پل سازی در روی ارابه بدنبال ارتش حمل نمایند و این حکم فوراً بموقع اجرا گذاشته شد. بطوریکه حدس میزنند ژولیین از این تصمیم دو مقصود داشته یکی اینکه مبادا کشتیها بدست ایرانیان بیفتد، دیگر اینکه وقتی کشتیها از بین میرفت بیست هزار نفر از نیروی دریائی بقوای زمینی او افزوده میشد، اما چون رومیان مایل به پیشروی در خاک ایران نبودند خیلی احتمال میرود تصمیم ژولیین برای این بوده است که فکر عقب نشینی را از کله رومیان خارج نماید.

امیین مارسلان در شرح قضیه اینطور مینویسد:

« چیزی نگذشت که ژولیین از تصمیم بیجای خود پشیمان شد ولی کار از کار گذشته و تمام کشتیها بخاکستر مبدل شده بودند. دشمن همینکه از این خبر مطلع شد ودانست که سپاه مادیگر نمیتوانند برای تدارکات خود متکی بوسائل دریائی باشد و مجبور است از خود محل ارتزاق کنند برای اینکه مارا کاملاً دوچار قحط و غلا نماید دستور داد تمام دهات سر راه را تخلیه و محصول آنها را آتش بزنند. از طرف دیگر سوار نظام دشمن بر شدت عملیات ایدائی خود می افزود و دقیقه ای مارا راحت نمیگذارد. »

موضوع دیگری که بیشتر باعث نگرانی خاطر شده بود این بود که از کمک پادشاه

دولت ساسانی



انسان شناسان

ارمنستان و وضعیت ستونهای اعزامی بآن حدود نیز بهیچ وجه خبری نمیرسید .
خلاصه پس از طی چند منزل کاربی آذوقگی و فرسودگی قوای روم بجائی رسید
که افراد بسر و صدا در آمدند و ژولیین ناچار دو باره فرماندهان قوا را احضار
و راجع بسر نوشت ارتش روم با آنها مشورت نمود . اکثریت بر این عقیده بودند از همان
راهی که آمده اند برگردند . ولی ژولیین مدلل ساخت که بعلت خرابی شهرها و نبودن
آذوقه و علیق و طغیان رودخانه ها مراجعت از اینراه غیر ممکن است و باید از پشت
رشته کوهها دور زده غفلتاً به ولایت «خیلیو کموم» (کرمانشاه) بریزیم و آن ناحیه
پرحاصل را بباد غارت داده از راه کردوان بازگشت نمائیم .

با این تصمیم روز ۱۶ ژوئن سپاه روم دوباره براه افتاد و بهر فلاکتی بود خود
را به دهستان «مرنگا» رسانید .

در اینجائنا گهان ستون معظمی از قوای ایران از دور نمودار می شود و بنابگفته
«امیین مارسلن» این ستون مرکب از سوار نظام سنگین اسلحه ، کمان داران پیاده
و فیلهای جنگی بوده است «۱»

(۱) - ستون معظمی که بفرماندهی مهران بطرف ما می آمد یکپارچه از آهن و فولاد
بود . تکه های آهن که سراپای سربازان را می پوشانید طوری بهم جفت شده بود که
سربازان براحتی میتوانستند اعضاء بدن را حرکت بدهند . سواران نیزه دار طوری درخانه
زین جا گرفته بودند مثل این بود که سوار را با زنجیر به پشت اسب بسته باشند . پشت سر
سوارها تیر اندازان کمان ملی را بدست داشتند . همینکه تیرهای ایشان از چله کمان رها
می شد مرك را تا مسافت دوری منتشر می ساختند . دنبال اینها صف فیلهای جنگی دیده
می شد که رؤیت هیمنه آنها باخر طومهای دراز و دندانهای بلندشان وحشت آور بود .
(امیین مارسلن)

پس از اخذ تماس در خارج «مرنگا» طرفین با هم درگیر نبرد میشوند .
این نبرد ، بزرگترین نبردی است که ژولیین با ارتشهای ایران انجام داده
و رشادت و پافشاری طرفین در رزم‌های آن بحدی بوده که در پایان نبرد بواسطه کثرت
کشته و زخمی تا سه روز با یکدیگر کاری نداشته‌اند .

ژولیین پس از سه روز توقف در «مرنگا» ارتش خود را بطرف شمال حرکت
میدهد اما سوارهای ایران دست از تعاقب او بر نمی‌دارند و در بین راه دائماً به آزار
ستونهای رومی می‌پردازند . تا اینکه ناگهان به ژولیین خبر می‌رسد قسمت عقب داراز
طرف سوار نظام ایران مورد حمله شد . ژولیین بتاخت بآنطرف متوجه میشود
اما چیزی نمیگذرد که چند ستون سوار ایران دفعه‌اً از جلو و پهلوهای رومیان شروع
بحمله مینمایند و رزم سختی بین طرفین درگیر میشود که در طی آن ژولیین یک‌زخم
کاری برداشته از روی اسب بزمین می‌افتد . بمحض انتشار خبر، زخمی شدن امپراتور ،
رومیان بنخشم آمده از هر طرف بدفع حملات سوار نظام ایران می‌پردازند و طرفین طوری
باهم در آویز میشوند که فقط تاریکی شب آنان را از یکدیگر جدا میکند .

آنشب ژولیین در اثر زخمی که برداشته بود فوت میکند (۲۷ ژوئن ۳۶۳ میلادی)
روز بعد سران سپاه روم جمع می‌شوند که جانشینی برای امپراتور تعیین بنمایند .
پس از گفتگوی زیاد بالاخره «ژووین» رئیس گارد امپراتوری بفرماندهی کل قوا
انتخاب میشود . ژووین قوای فرسوده رومی را دوباره بطرف شمال حرکت میدهد که
شاید به گردوان برساند . اما سوار نظام ایران در همه جا بتعاقب آنها پرداخته و سربازان
رومی را طوری زبون میکند که بیشتر ایشان در صدد برمی‌آیند خود را بدجله انداخته
از این رنج و فلاکت نجات یابند .

باری در نزدیکی شهر سومرا (سامره امروزی) ژوویین چون از عهدهٔ جلو گیری سربازان بر نمی آید . از شاهنشاه ایران درخواست صلح میکند و طرفین وارد مذاکره صلح میشوند . امیین مارسلن در بند هفتم کتاب ۲۵ اظهارات نمایندگان ایران را برای مذاکره صلح اینطور بیان میکند :

« شاهنشاه با فتوت ابران از راه مروت و انسانیت به باقیمانده ارتش روم اجازه بازگشت خواهد داد بشرط آنکه قیصر باتفاق تمام افسران خود پیشنهادات او را قبول نمایند . » « شاه آنچه را که ما کسیمین از ایران گرفته بود مطالبه میکرد ، یعنی استرداد پنج ایالت ماوراء دجله (ارزانن ، زابدیسن ، مکسوئن ، رحیمن و کردوان) تسلیم پانزده قلعه رومی بین النهرین و بالاتر از همه شهرهای مستحکم نصیبین ، سنگارا و قلعه معروف به « اردوگاه مورها » که در جلو سرحد ما حصار مهمی محسوب میشدند . »

« ژوویین بزحمت توانست شاه را راضی کند که سکنه نصیبین و سنگارا اجازه داشته باشند یکی از دژهای رومی بروند . مطابق يك ماده الحاقی که حقیقتاً ناروا و شوم بود مقرر شد در آتیه ماحق نداشته باشیم به ارشك ، دوست قدیمی و صمیمی ملت روم ، برضد دولت ایران کمک نمائیم . »

« از افزودن ماده اخیر دشمن دو منظور داشت یکی اینکه شخص ارشك را برای قتل و غارتی که بامر ژولیین در خیلو کموم کرده بود سیاست و تنبیه نماید ، دیگر اینکه تصرف تمام ارمنستان در آتیه برای او آسان گردد . »

خلاصه پیمان صلح مطابق شرائط پائین بین طرفین امضاء ورد و بدل میگردد :

- ۱ - پنج ایالتی که در زمان نرسی بدولت روم واگذار شده مسترد گردد .
- ۲ - پانزده دژ رومی که در اطراف مرزهای ایران احداث شده با شهرهای

مستحکم‌نصبین، سنگارا و قلعه معروف به « اردو گاه مورها » بدولت ایران تسلیم شود ولی سکنه اینها اجازه داشته باشند بخاک روم مهاجرت نمایند.

۳ - ارتباط ارمنستان بادولت روم بکلی قطع شود و اگر نزاعی بین ایران و ارمنستان رخ دهد دولت روم ابداً حق پشتیبانی از ارمنستان نداشته باشد.

برای تأمین اجرای این پیمان طرفین چند نفر از بزرگان خود را بعنوان گروگان فیما بین رد و بدل میکنند و به ژووین اجازه داده میشود باقی مانده سپاه خود را از دجله گذرانده بخاک روم عودت بدهد (ژویه ۳۶۳ میلادی).

نتیجه

شاپور بزرگ ساسانی در مدت بیست و پنجسال جنگهای متعدد و معتبری که با امپراتوری روم کرد بواسطه مهارت و کفایت خود در امر فرماندهی و لشکرکشی تقریباً در تمام این جنگها فایق و مظفر شد.

مخصوصاً روشی که در جنگ آخر اتخاذ نمود بهترین دلیل بزرگی فکر و قریحه نظامی اوست. چه اگر در تعرض پیشدستی مینمود و در خاک بین النهرین بجلوگیری ژولیین می شتافت، با داشتن ارمنستان و ولایات مظنون دیگر در پشت سر خود و رویه مشکوک قبایل عرب که هر روز خود را باین و آن می بستند و قصدی جز نهب و غارت طرفین نداشتند، ارتباط سپاه شاه بامبدأ عملیاتش دائماً در معرض تهدید بود و بهیچوجه نمیتوانست بامنیت خط رجعت خویش اطمینان داشته باشد. بعلاوه طرف شدن با سپاه معظم دشمن که از بهترین لژیونهای مغرب و بویژه قوای جنگ آزموده گل انتخاب و سردار معروفی مانند ژولیین بآن فرماندهی می نمود، کمتر امید موفقیت داشت.

بجهت بالا شاپور از ریختن لشکریان خود بصحرای بی آب و علف بین النهرین احتراز

کرده و نیروی عمده خود را در پشت مانع طبیعی دجله تمرکز داده بانتظار دشمن نشست و باو اجازه داد که وارد قلمرو ایران بشود. آنوقت با عملیات تأخیری سوار نظام و مقاومت بعضی قلاع بین راه، دشمن خشمگین و کینه توز را بتانی و بطور غیر محسوس ضعیف نموده در عین حال بداخله ایران کشانید. در اینجا هم با اینکه دشمن از فرط استیصال نیروی دریائی خویش را سوزاند و از حیث تدارکات آذوقه و علیق دچار مضیقه شد، باز هم شاپور بدون اینکه تمام قوای خویش را بی مهابا بخطر بیندازد و تلفات بیهوده بدهد، بانواع وسائل دشمن را عاجز و زبون کرد: تخلیه آبادیهای معبر دشمن، سوزاندن محصولات، خرابی نهرها، عملیات ایدائی، حملات مجزی و دستبرد های پی در پی سوار نظام

همینکه دشمن بکلی بی پا شد و موقع مناسب در رسید دفعهً بحال تعرض در آمد و با سوار نظام سنگین اسلحه و فیل های جنگی خویش توده ارتش روم را در طی يك نبرد بزرگ طوری در هم شکست که چاره ای جز تسلیم شدن و پذیرفتن شرایط سنگین او نداشت. مطابق این شرایط دژها و شهرهای مستحکم بین النهرین که موانع مهمی در جلو ارتش ایران تشکیل میدادند و برای ارتش روم بهترین نقاط اتکاء بودند تماماً تسلیم دولت شاهنشاهی گردید. از این ببعده سوار نظام ایران می توانست با کمال آزادی خاک پهناور بین النهرین را جولانگاه خود قرار بدهد.

اما راجع بعقب نشینی ژولیین بعضی ها معتقدند که سردار رومی طرح عملیات صحیحی نداشته و گر نه قبل از تحلیل بردن قوای خویش، شاپور را وادار بچنگ میکرد و مخصوصاً آتش زدن کشتیها را خبط بزرگی برای او می شمارند. گر چه علت این اقدام ژولیین را مورخین رومی صریحاً نمی نویسند ولی بطوری که از نوشته های

امین مارسلن بر می آید ژولین هم مانند آنتوان و تراژان از روی بی احتیاطی تاقلب ایران پیش آمد و ارتباط او با مبدأ عملیاتش بکلی قطع شد و اگر میخواست باز هم جلو برود و اینقدر شاپور را تعقیب کند که وادار بجنگ بشود، فرماندهی ایران باتدایر جنگی (خالی کردن آبادیها و سوزاندن محصولات و عملیات ایذائی سوار نظام) تمام قوای او را معدوم می نمود.

ژولین تا موقعی که بحدود دجله نرسیده بود بطوری سرمست تهاجم بود که اشکالات آتیه را پیش بینی نمی کرد ولی وقتی بنزدیکی هدف رسید و ملتفت شد که سپاه او در اثر این مسافرت طولانی و مشقات بین راه بکلی فرسوده شده - در حالیکه قوای عمده دشمن سالم و تازه نفس مانده - دیگر جرأت محاصره تیسفون را در خود ندید و بفکر افتاد که از همین جا عقب نشینی نموده سپاه روم را از مهلکه نجات بدهد. اما موقعی این تصمیم را گرفت که کار از کار گذشته بود و باز مینه هائی که شاپور برای او تهیه دیده بود محکوم بشکست شد.

« درست است که فتح و ظفر در نتیجه تعرض بدست می آید و بس، اما تعرض

بموقع و بامید کامیابی، همانطوری که شاپور بزرگ بدان کار بست و فاتح شد. »

ارتش ساسانی

۱- سوار نظام

در ارتش دوره ساسانیان هم مانند عصر اشکانیان رسته اصلی ارتش همان سوار نظام است و اکثر فتوحات ایران در پرتو رشادت و جنگ آوری این رسته بدست می آید. شاهان ساسانی به تعلیم و تربیت سواران توجه تامی داشتند و استادان

مخصوص سوار نظام «اندرز بد اسب وارگان» موظف بودند که بشهرها و ولایات رفته بعده پادگان آنها فن سواری، تیر اندازی و نیزه زنی را بیاموزند.

سوار نظام این دوره هم بیشتر سنگین اسلحه و مثل سوار نظام دوره اشکانی مسلح میباشند. از سوار نظام سبک اسلحه دوره اشکانی در این زمان کمتر اسمی شنیده میشود. وظیفه این عده را در ارتش ساسانی اغلب سوارهای سبکبار عرب انجام میدهند. قسمت ممتاز سوار نظام ایران همان واحدهای گارد سلطنتی است که با اسم جاویدان و جان سپار معروف بوده است.

۲ - پیاده نظام

پیاده نظام در این دوره اهمیتی پیدا میکند و تیر اندازان زبردست پیاده در فن خود سرآمد آن عصر محسوب میشوند. بنا بر روایت غالب مورخین رومی سرعت و مهارت پیاده های ایرانی در تیر اندازی بعدی بود که کمتر اتفاق میافتاد تیرشان بخطا برود. پیاده های ایرانی در این زمان سپرهای بزرگ مشبکی داشتند که از آشوریها اقتباس کرده بودند.

بعضی از پیاده های ایرانی هم مسلح به شمشیر و نیزه یا زوبین بودند و اینها در پشت سر تیر اندازان قرار میگرفتند و کمتر اسلحه دفاعی داشتند.

۳ - فیل سواران

رسته تازه ای که در زمان ساسانیان بوجود آمد رسته فیل سواران بود که تقریباً جانشین ارابه های جنگی دوره هخامنشیان بودند. رؤیت فیل های جنگی ایران در عده های رومی تولید راهمه وهراس زیادی مینمود و مورخین ایشان کراراً باین قسمت اشاره کرده اند.

تعداد فیلهایی که ارتش ایران در جنگ با رومیان بکار میبرد از دویست تا هفتصد زنجیر میرسیده. ایرانیها در جنگ باندازه ای علاقمند بحضور فیلها بودند که بعضی اوقات در رزم های کوهستانی هم فیلها را با خود میبردند و راهها را برای عبور آنها هموار میکردند. در موقع محاصره شهرها نیز از وجود فیلها استفاده میکردند. به پشت فیل برج چوبی بزرگی می بستند که چند نفر تیر انداز در این برج قرار گرفته از سوراخهای جدار آن تیر اندازی میکردند.

۴ - شیوه های رزمی ارتش دوره ساسانی

بر خلاف شیوه های رزمی دوره اشکانیان که غالباً بصورت جنگ و گریز یا مانور عقب نشینی اجرا میشد در دوره ساسانیان بواسطه تجربیات زیادی که در جنگهای متمادی با رومیان پیدا کرده بودند عملیات تاکتیکی و استعداد مانوری ارتش ایران پیشرفتی بسزا کرده، حمله از نزدیک و رزم تن به تن در آن دوره کاملاً معمول شده بود. ارتش ساسانی مخصوصاً در فن محاصره و قلعه گیری مهارت کامل داشت و برای محاصره دژها و استحکامات رومیان انواع ادوات قلعه کوب معمول آن دوره را مانند منجنیق، برج متحرك و ستونهای مخرب بکار میبردند. در موقع محاصره قلاع محکم رومی که دور آنها خندقهای عمیق کنده بودند، غالباً بوسیله نقب زنی تا پای برجهای قلعه پیش رفته و زیر آنها را خالی میکردند و بعد آتش زده خراب مینمودند.

در دفاع قلاع هم ورزیده و ماهر بودند و باریختن سرب آب کرده و بعضی مواد سوزان از بالای برجها، آلات محاصره دشمن را از کار می انداختند.

۵ - واحدهای ارتش

در ارتش ساسانی بزرگترین واحد را «گند» و فرمانده آن را «گند سالار» می خواندند. هر گندی مرکب از چند «درفش» و هر درفش شامل چند «وشت» می شد. اسلحه و ساز و برگ سربازان در موقع صلح در مخازن مخصوصی بنام «انبارك» یا «گنج» نگاهداری می شد و در موقع لشکر کشی به سربازان تحویل می گردید و در پایان جنگ پس گرفته می شد. پرداخت جیره و مواجب لشگریان بصورت منظمی انجام و در موقع پرداخت، اسلحه و ساو و برگ نظامیان بازدید می شد و بهر افسر یا سربازی که اسلحه او عیب و نقصی داشت مواجب نمی دادند تا اسلحه خود را تکمیل کند.

۶ - انضباط و روحیه

در ارتش ساسانی انضباط محکمی برقرار بود و برای جرم های مهم نظامی: خیانت بشاه، تمرد از اوامر فرماندهان، سرکشی یا فرار از جلو دشمن، کيفرهای شدیدی معمول می داشتند. حفظ اسرار نظامی و جلوگیری از اخباری که باعث تزلزل روحیه لشگریان می شد از وظایف مهم افسران بشمار می آمد.

امیین مارسلن در بند ۱۳ کتاب ۲۱ خود در این باب اینطور مینویسد:

« تمام اطلاعاتی که توسط دیدوران و پناهندگان به اردوی ما می رسید مخالف یکدیگر بودند. زیرا در ایران از نقشه های جنگ و تدابیر فرماندهی جز سران و سردگان ایشان هیچکس واقف نمیشود و از اینان هم کوچکترین خبری را نمیتوان بدست آورد، برای اینکه حفظ اسرار نظامی را از فرائض ملی و مذهبی خود میدانند.»

پاره ای قوانین مربوط به ارتش و وظایف فرماندهان و شیوه های رزمی در کتابهای مخصوص با اسم « ارتشتارستان و آئین نامک » ضبط بوده (به فصل پنجم کتاب « ایران در عصر ساسانیان » تألیف کریس تن سن مراجعه شود).

بخش ۵

ارتش کشی عرب با ایران

نبردهای زنجیر - بل - قادسیه - جلولا - نهاوند - پایان کار دولت ساسانی

مقدمه

در جنگهای هفتصد ساله گرچه فتح و پیروزی بیشتر با دولت ایران بود، اما در اثر ارتش کشی های پیایی و خسارات و خرابی هائی که بطرفین وارد آمد، هم شاهنشاهی ایران و هم امپراتوری روم طوری ناتوان شدند که دیگر قادر بر جلوگیری از سیل هجوم عرب نبودند.

در ایران بویژه جنگهای بیهوده و بی ثمر خسرو پرویز باعث شد که ارتش های او در نقاط دور دستی مانند فلسطین و مصر و انتهای آسیای صغیر پراکنده و فرسوده شدند. بعلاوه سرداران رشید و کار آزموده ای مثل شهر براز و شاهین و دیگران از بین رفتند. از طرف دیگر در اثر این ارتش کشیها امور پیشه وری و کشاورزی و بازرگانی یکسره مختل و پیریشان شد. همین اوضاع اسف آوری که در زمان خسرو پرویز فراهم و اختلافات مذهبی سربار آن شد، عاقبت به هرج و مرج بزرگی منجر گردید که در طی آن دوازده نفر در مدت چهار سال به توالی هم بتخت سلطنت ایران نشستند و هیچ کدام قادر بر چاره جوئی نشدند. آخرین این پادشاهان یعنی یزدگرد

سوم که میخواست تا اندازه‌ای این خرابیها را ترمیم کند دچار نهضت مسلمین و تهاجم ارتشهای تازه نفس عرب گردید.

اعراب که مانند سایر مردم سامی نژاد از دیر زمانی در شبه جزیره عربستان و شامات و عراق بطور پراکنده میزیستند اصلا قومی صحرا کرد، چادر نشین، پر طاقت، قانع و سلاحشور بودند.

برخی قبائل شهرنشین عرب در قسمت جنوب غربی و باختر عربستان در معبر کاروانهایی که بین هندوستان - مصر - فنیقیه - بابل و سوریه رفت و آمد داشتند مراکز بازرگانی و سلطنت های کوچکی مانند حضر موت - معین - سبا و قتبانو (در حدود یمن و قسمت شرقی و غربی آن) تشکیل دادند که هر یک چند قرن دوام یافته و آثار تمدنی از آنها بجا مانده است. حمیریها که بعد این سلطنت ها را منقرض و خود دولتی بوجود آوردند بواسطه رقابت سختی که در سر بازرگانی با حبشیها پیدا کردند عاقبت از ارتش حبشی شکست خوردند و چون رومیها به حبشیها یاری میکردند، حمیریها هم از انوشیروان کمک خواستند و در ۵۷۰ میلادی لشگری بفرماندهی «وهریز» دیلمی از ایران به یمن فرستاده شد. فرمانده نیروی ایران حبشیها را شکست داد و یمن جزء مستملکات ایران شد و تا آغاز اسلام سرداران ایران به توالی هم در یمن حکمرانی داشتند. حمیریها در تاریخ ایران با اسم «هاماوران» معروف هستند.

در جنوب فلسطین شعبه دیگری از اعراب بنام نبطی ها دولتی بوجود آوردند که کرسی آن با اسم «پترا» (در شمال شبه جزیره سینا و نزدیک بمحل العقبه امروزه) در تاریخ معروف است. بعلاوه اعراب دولت تدمر (پالمیر) را در شمال خاوری دمشق

دولت کننده را در نجد و یمامه تشکیل دادند که اینها هر دو تحت نفوذ رومیها در آمده و در جنگهای هفتصد ساله رومیان را بر ضد ایران یاری میکردند.

از دول نیمه متمدن عرب حضری در حدود فرات و سوریه که در جنگهای پادشاهان ساسانی با امپراتوری روم زیاد از آنها اسم برده میشود یکی دولت حیره در ساحل جنوبی فرات و نزدیک بمدا این است که سلاطین آنجا دست نشانده ساسانیان بودند. دولت حیره بویژه در جلو تاخت و تاز اعراب و حشی بادیه بمرزهای ایران سد محکمی بشمار می آمد و تازمانی که نعمان بن منذر آخرین پادشاه حیره بدست خسرو پرویز کشته نشده بود این سد پابرجا بود. دیگری دولت غسانیان در باختر بیابان شام و نزدیک به مرز سوریه و دمشق بود که ملوک آنجا دست نشانده امپراتوری روم و با سلاطین حیره دائماً در زد و خورد بودند. بطور کلی در جنگهای هفتصد ساله اغلب طوایف عرب و ملوک ایشان گاهی در ارتش روم بر ضد ایران و زمانی در ارتش ایران بر ضد روم میجنگیدند و بگفته امی بن ماریسلن در باطن مقصود دیگری جز غارت و تاراج طرفین نداشتند. خلاصه همین مردمان بادیه نشین و بیابان گرد که در اثر عادت بزندگانی پر مشقت صحاری سوزان عربستان و عراق و شام و شرکت در جنگهای ایران و روم ورزیده و کار آمد شده بودند، پس از تشریف بدین مبین اسلام با روحیه سرشاری بر ضد دو دولت معظم دنیای آنروز یعنی شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم شرقی که سالیان دراز اقوام عرب تابع و مطیع آنها بودند قیام کردند و دیری نگذشت که ارتشهای تازه نفس عرب به پیشرفت های شگفت آوری نائل آمده دولت پهناوری را بوجود آوردند که از سمت خاور تا پشت دیوار چین و از جانب باختر تا جبل طارق امتداد یافت.

آغاز حمله بایران

نبرد زنجیر - در اوائل قرن دوازدهم هجری (۶۳۳ - ۶۳۴ میلادی) یعنی هقارن خلافت ابوبکر بود که يك لشکر عرب بفرماندهی خالد بن ولید سردار نامی مسلمین از یمامه بجانب شمال حرکت و در طول ساحل جنوب غربی خلیج فارس به مثنی سردار دیگر عرب که در قطیف بود ملحق شد و از کنار شط العرب به مرزهای ایران هجوم آور گردید. خالد در ناحیه حفیر واقع در شمال کویت امروزه با هرمز مرزدار ایران در گیر رزم شد. هرمز در رزم تن به تن (مردا مرد) با خالد بقتل رسید و قوای تحت فرماندهی او پراکنده و منهزم شدند. خالد در امتداد شط العرب به پیشروی خود ادامه داده و تماموقع بصره امروزه را تسخیر کرد و مثنی را با ستون دیگری از فرات عبور داده به تعاقب ایرانیان فرستاد. مثنی در نزدیکی نهر ثنی در نقطه ای بنام مذار با لشگری از ایران که بفرماندهی قارن به کمک هرمز می آمد در گیر رزم شد و بواسطه رسیدن خالد به یاری مثنی ایرانیان شکست خورده از نهر ثنی بآنطرف عقب نشینی کردند. لشکر دیگری هم که از اعراب مطیع ایران در ناحیه ولجه نزدیک به ملتقای فرات و دجله تمرکز یافته بود بدست خالد مغلوب و منهزم گردید. پس از این کامیابی خالد از بیم آنکه مبادا ارتش دیگری از تیسفون برسد بعجله از فرات گذشته در امتداد ساحل غربی بطرف شمال پیشروی نمود. در آلیس که بین حفیر و موقع بصره در کنار فرات واقع بود با لشگری از ایرانیان مصادف و رزم بسیار شدیدی بین طرفین در گرفت که هر دو طرف تا آخرین نفس پافشاری کردند ولی در این نوبت هم مسلمین غالب آمدند. خالد بواسطه سوگندی که یاد کرده بود تمام اسراء ایرانی را

بکشت و از خون آنان نهری جاری ساخت که بعد هم معروف به «نهر خون» گردید. از آنجا خالد متوجه شهر حیره شد و این شهر را که فرمانده ایرانی آن باعهده خود از آنجا عقب نشینی کرده بوده محاصره نمود. مردم حیره از در تسلیم درآمدند و جزیه قبول کردند و خالد آنجا را مبدأ عملیات خویش در جبهه فرات قرارداد. سپس بانظار رسیدن قوایی که از مدینه حرکت کرده بود بطرف شمال پیشروی و برای قطع ارتباط ایران و روم شهر انبار و عین تمر را تصرف نموده تا حدود فراض جلو راند. این شهر متعلق به رومیها بود که قسمتی از ایرانیان و اعراب هم بکمک ایشان بانجا آمده بودند. خالد این شهر را هم پس از جنگ سختی فتح کرد و از آنجا به حیره مراجعت نمود و از طرف خلیفه مأمور جبهه شام شد. مثنی با قسمتی از ارتش عرب در حدود فرات بماند. از قرار گفته اعراب در نخستین برخوردی که بین خالد و هرمز رخ داده بود چون ایرانیان بعضی از صفوف خود را بازنجیر بیکدیگر بسته بودند از اینرو در تاریخ عرب این نبرد به نبرد زنجیر (ذات السلاسل) معروف شد.

نبرد پل - نخستین رزمهای لشکریان عرب با مرزداران ایران بیشتر در ساحل غربی فرات انجام یافته و اگر هم ستونهای عرب اتفاقاً بساحل شرقی فرات تجاوز کرده اند بزودی مراجعت نموده و هنوز جرأت حمله بخاص ایران رانداشته اند. در اثر تمرکز قوای عرب در ساحل غربی فرات و فتوحات پی در پی ایشان یزدگرد رستم فرخ زاد را بفرماندهی نیروی ایران معین و بوی دستور داده هر چه زودتر قوایی بسیج نموده بجلو اعراب برود. رستم بعجله دو ستون تهیه نموده یکی را بفرماندهی جابان بسمت حیره و دومی را بفرماندهی نرسی به سمت کسکر روانه ساخت. در اینموقع که عمر تازه بخلافت رسیده بود بنا بر وصیت ابوبکر لشکر دیگری گردآورده بفرماندهی ابو عبیده ثقفی به جبهه فرات فرستاد. مثنی بانظار رسیدن این لشکر موقتاً

حیره را تخلیه و عقب نشینی کرده بود. اما همینکه ابو عبیده بالشکر خود در رسید اعراب دوباره بحال تعرض در آمده جابان و نرسی را در طی دو رزم خونین شکست دادند. رستم از شنیدن این خبر بخشم آمده ستون بزرگی را بفرماندهی بهمن با چند فیل جنگی بجلو سرداران عرب حرکت داد. لشکر عرب در مقابل این لشکر بزرگ ایران باز عقب نشینی نموده در ساحل غربی فرات صف آرائی کرد. اما چون بهمن در ساحل شرقی موضع گرفته بود سرداران عرب ناچار از پل قایقی گذشته و در ساحل اینطرف با ایرانیان وارد نبرد شدند. این نبرد که به نبرد پل (جسر) معروف است باندازه ای شدید بوده که در طی آن قسمت عمده ارتش عرب و سرکردگان ایشان کشته و غرق و منهزم شده اند بگفته مورخین در این نبرد ابو عبیده چون فیلهای جنگی ایران را عامل مهم پیشرفت ایشان تشخیص داد بانیزه خود بیکى از فیلهای حمله بردولى فیل او را زیر پا گرفته لگد کوب کرد و مثنی هم زخمی شد. باقیمانده لشکر عرب در اثر شجاعت و پافشاری مثنی بزحمت از پل گذشته یکسره به آلیس فرار کردند. با اینکه شیرازه ارتش عرب در این نبرد بکلی از هم پاشیده بود و اگر بهمن بیدرنک از پل گذشته به تعاقب فراریان عرب می پرداخت ممکن بود لشکرهای اسلامی را بکلی از آن صفحات براند. ولی چون خبردار شد انقلابی در تیسفون رخ نموده شتابان بانجا برگشت و این فرصت مناسب را از دست داد. وصول خبر این شکست و ورود فراریان به مدینه عمر را مشوش نموده دعوت جدیدی برای جهاد در سرتاسر عربستان منتشر ساخت و از هر طرف بجمع آوری لشکر مشغول شد. مثنی هم با قوای خود در خفان از اعراب بادیه یاری طلبید و رفته رفته جمعیتی از اعراب بدور او گرد آمدند و او بدون اینکه منتظر رسیدن لشکر جدیدی از مدینه بشود بطرف بویب (نزدیک بمحل کوفه) پیشروی و در آنجا پهلوی پلی از پلهای فرات اردو زد و ایندفعه از عبور از پل احتراز

نمود. لشکریان ایران از پل گذشته با مثنی در گیر رزم شدند. بقول مورخین عرب تا آنروز سخت تر از این رزم در اسلام رزمی پیش نیامده بود و ایرانیان باندازه‌ای رشادت بخرج دادند که به تلفات زیادی دچار سرداران ایشان هم گشته شدند ولی عاقبت اعراب بواسطه فزونی عده بر ایشان فایق آمدند. پس از این فتح لشکرهای اسلامی بساحل شرقی فرات تجاوز کرده و تا حدود تیکریت را بباد غارت دادند. مثنی در اثر همان زخمی که در نبرد پل برداشته بود در ماه صفر سال ۱۴ هجری در گذشت.

نبرد قادسیه - سپاهی که عمر در مدینه جمع آوری میکرد در آغاز سال ۱۴ هجرت به سی هزار نفر رسید و بفرماندهی سعد بن ابی وقاص بجانب ایران حرکت داده شد. ولی سعد وقتی به حدود فرات رسید که مثنی فوت کرده بود. از این رو چندی بآرایش لشکر پرداخت و همینکه از نزدیک شدن قوای ایران باخبر شد بطرف قادسیه پیشروی نمود و در آنجا اردو زد. قادسیه در جنوب نجف و بمسافت ۳۰ کیلومتری جنوب غربی کوفه و میان یکی از نهرهای فرات و خندق شاپور واقع بود.

از آنطرف رستم فرخ زاد بفرماندهی ارتشی در حدود هشتاد تا یکصد هزار نفر و چندین فیل در کنار بابل از فرات گذشته پهلوی نهری از فرات مقابل ارتش عرب اردو زد. طرفین چندی رو بروی یکدیگر بانتظار گذراندند تا اینکه در رمضان سال ۱۴ هجرت در صحرای قادسیه در گیر جنگ شدند. نبرد قادسیه بنا بر قول مورخین مدت سه تا چهار روز بانهایت شدت دوام یافت. روز اول در اثر وحشتی که اسبان عرب از رؤیت فیلهای داشتند کامیابی با ایرانیان بود، روز دوم لشکر دیگری بفرماندهی «قعقاع بن عمرو» به کمک سعد رسید و با این لشکر تازه وارد اعراب توانستند سوار نظام ایران را که عامل اصلی جنگ بود شکست بدهند. تلفات سوارهای ایران بواسطه رشادت و بی باکی ایشان در آن روز بوده است.

روز سوم قعقاع بن عمر چون تشخیص داد که تا کار فیل‌های جنگی ساخته نشود باین سهولت نمیتوانند بر قوای ایران فایق بشوند، دستور داد با نیزه چشم فیل‌ها را کور کنند و خود او یکی از فیل‌ها حمله برد و چشم فیل را با نیزه کور کرد، چند نفر عرب دیگر همین کار را کردند و در نتیجه فیل هارم خورده بطرف صفوف پشت سر بر گشتند و اختلال بزرگی در بین قسمت‌های ایرانی تولید نمودند. با اینحال ایرانیان در رزم مردانه کوشیدند و اعراب موفقیتی پیدا نکردند.

شب چهارم سعد و قاص دستور داد چند دسته از قوای عرب از چند جهت نیمه شب به اردوی ایران شبیخون بزنند. گرچه عملیات شبانه اعراب بواسطه هوشیاری ایرانیان از هر طرف دفع شد اما حملات متوالی آنان باعث شد که ایرانیان تا صبح بیدار بمانند. روز چهارم رزم خیلی سختی بین طرفین درگیر شد و در بحبوحه رزم تند بادی وزیدن گرفت و چون سمت وزش باد رو بصفوف ایرانی بود شن‌های ریز و خاک زیادی بروی ایرانیان فروریخت بطوریکه دیگر قادر بر دیدن نبودند. اعراب از این پیش آمد استفاده کرده با حمله شدیدی قلب آرایش جنگی ایرانیان را شکافتند. رستم فرخزاد چون شکست قوای ایران را حتمی دید خود را بآب انداخت که شناکنان از رودخانه بگذرد اما « هلال بن علقمه » که نزدیک رودخانه بود این حرکت فرمانده ایرانی را مشاهده نموده بلا درنگ خود را بآب افکند و با خنجری کار رستم را روی آب بساخت و او را بطرف ساحل کشانید و سر او را از تن جدا ساخت و به نیزه زد و فریاد بر آورد که بخدای کعبه رستم را کشتم!

با این وصف ایرانیان باز دست از مقاومت برنداشته و اینقدر در جلو حملات عرب پایداری کردند اما قوای کمکی دیگری بمسلمین رسید و ایرانیان شکست خورده

بطور پریشان عقب نشینی نمودند .

در این نبرد تلفات زیادی بهر دو طرف وارد شد و درفش کاویانی ، پرچم ملی ایران بدست اعراب افتاد . (رمضان سال ۱۴ هجری) . سعد وقاص مطابق دستور خلیفه بعد از این فتح هم بطرف تیسفون رفت و مدت دو ماه بارتش خود استراحت داد و بتصرف هدفهای کوچک بین فرات و دجله پرداخت .

در این بین یزدگرد بافر مانده نیروی عرب وارد مذاکره صلح شد که تمام کشورهای آنطرف دجله را با اعراب واگذار کند و دجله سرحد رسمی بین طرفین شناخته شود . سعد این تکلیف را با استهزاء رد کرد و مطابق دستوری که از طرف خلیفه رسیده بود دو ستون بطرف تیسفون حرکت داد .

یزدگرد همینکه از حرکت قوای عرب بطرف دجله خبردار شد بدون اینکه در پناه و پوشش این مانع طبیعی و سائل دفاع پایتخت را فراهم نموده از عبور مسلمین از رود دجله جلوگیری کند ، از تیسفون بداخله ایران فرار کرد .

سعد وقاص با قوای خود بشهر « وه اردشیر » که در محل سلوکیه سابق ساخته شده بود نزدیک شد و این شهر را که پادگان مهمی برای آن نگذاشته بودند بسهولت تسخیر نمود . سپس در کنار دجله محلی را که عمق رودخانه زیاد نبود از روی فرصت گمانه کرده و قوای خود را بدون برخورد بهیچ مانعی عبور داد و متوجه تیسفون شد .

پایتخت با عظمت ساسانیان که در این موقع قوایی برای دفاع نداشت دروازه های خود را تقریباً بدون مقاومت بروی اعراب باز کرد و اعراب صحراگرد به تاراج کاخهای سلطنتی دست گشودند . پس از وضع تخت طلا و جواهرات گرانبها و اشیاء نفیسی که برای خلیفه فرستاده شد ، در موقع تقسیم غنائم بهر عرب ۱۲۰۰۰ درهم (بیول امروز ۲۵۰۰۰

ریال) سهم رسید و تعداد ارتش عرب در اینموقع متجاوز از شصت هزار نفر بود. از جمله غنائم، بهارستان کسری بود که بدست اعراب تکه تکه شد. بهارستان کسری فرشی بود که از جواهرات رنگارنگ بشکل باغ و بوستان مرصع شده بود و از اشیاء گرانبهای دربار سلطنتی ایران محسوب میشد و بگفته مورخین یکی از پاره‌های این فرش را به ۲۰۰۰۰ درهم فروختند این واقعه در سال ۱۶ هجرت رخ نمود.

نبرد جلولا

فرمانده نیروی عرب پس از تصرف تیسفون ب فکر تعاقب یزدگرد می افتد اما عمر باو دستور میدهد که تابستان را در تیسفون بقوای خود استراحت بدهد و ضمناً مراقب حال یزدگرد باشد. پس از چندی سعد وقاص اطلاع حاصل میکند که یزدگرد در حلوان (سر پل زهاب امروزه) قوایی تمر کزداده و در صدد حمله بتیسفون است. سعد پس از کسب اجازه از خلیفه اردوئی مرکب از ۱۲۰۰۰ نفر بفرماندهی « هاشم ابن عتبّه » و « قعقاع بن عمر » بطرف حلوان حرکت میدهد.

مهران که فرماندهی قوای ایران را در اینجا عهده دار بود تا جلولا که دژ استواری در محل قزل رباط امروزه بود پیش رفته در آنجا بانتظار قوای دشمن مینشیند. طرفین در جلولا با هم مصاف میدهند. مهران کشته میشود و اعراب فاتح میگرددند و قوای ایران را منهزم میکنند و حلوان را متصرف میگرددند

پس از این کامیابی تازه سعد دوباره از خلیفه اجازه میخواهد که یزدگرد را تعاقب کند. لیکن عمر باو مینویسد که فعلاً تصرف بین النهرین برای اعراب کافی است و کاش در میان بین النهرین و کشورهای آنطرف، کوهها سد محکمی تشکیل میدادند که نه ایرانیها میتوانند از آن بگذرند و نه اعراب.

سعد وقاص مدت چهار سال بنا بر دستور خلیفه به تصرف سایر شهر های بین النهرین میپردازد و بامر او در نزدیکی حیره شهر کوفه و بر روی خرابه های ابله شهر بصره ساخته میشود و پس از بنای این دو شهر از اهمیت مداین و حیره کاسته شده و اینها رو بخرابی و انحطاط میروند.

تعرض مسلمین ولایت بحرین به فارس و خوزستان - اعراب مقیم ولایت بحرین در ساحل جنوبی خلیج فارس که امروزه معروف به « احسا » است همینکه آوازه فتوحات سعد وقاص را میشنوند باین فکر میافتند از راه دریا به فارس و خوزستان حمله کنند. قوای عرب پس از پیاده شدن بساحل تا مدتی در خاک ایران با بهره مندی پیشروی میکنند ولی بعد از قوای محلی شکست خورده و با وجود دوازده هزار نفر کمک تازه ای که بانان میرسد مجبور میشوند به بصره عقب نشینی کنند. هر زمان حکمران خوزستان از این بهره مندی استفاده نموده اعراب را از اهواز بیرون میکند. اعراب مجدداً قوای فراهم کرده به اهواز حمله میکنند و آنجا را پس میگیرند و بقصد گرفتن شهر جندی شاپور میروند. محاصره این شهر هیچده ماه بطول می انجامد و هر زمان مردانه بدفاع این شهر مبادرت میکند ولی بواسطه نرسیدن کمک پس از هیچده ماه مقاومت شهر جندی شاپور بتصرف اعراب در میآید و هر زمان باسارت بمدینه فرستاده میشود (سال ۱۹ هجری)

نبرد نهاوند

دولت عرب پس از فتح سوریه و بین النهرین چندی از ادامه لشگر کشی بخارج خودداری نموده و سرداران عرب بدستور خلیفه مشغول تنظیم امور داخلی کشورهای متصرفی و ترتیب اداره کردن آنها میشوند. منظور اصلی خلیفه از این اقدام

این بود که اول تمام نواحی این کشورها را کاملاً تحت اطاعت و نفوذ مذهبی درآورده و پس از اطمینان از پشت سر، ارتشهای اسلامی را امر به پیشروی بدهد یعنی کشورداری را مقدم بر کشور ستانی بدارد.

یزدگرد از توقف طولانی ارتش عرب در بین النهرین و اشغال آنان بامور داخلی خودشان استفاده کرده از هر طرف کمک خواست که بعجله قوایی تهیه و به نهاوند بفرستند. نهاوند در سر راه شهرستانهای مغرب بمرکز ایران واقع و اهمیت استراتژیکی بسزائی داشت و با تجمع قوای کافی در اینجا ممکن بود از تعرض آینده اعراب به مرکز کشور جلوگیری شود.

فرماندهی اردوی نهاوند از جانب یزدگرد به فیروزان محول شد و قوایی که تدریجاً از اطراف میرسید در آنجا تمرکز مییافت.

همینکه خبر تمرکز این قوا به خلیفه رسید «نعمان بن مقرن» را بفرماندهی سی هزار نفر مأمور نمود که سریعاً به حلوان رفته پس از کسب اطلاعات صحیحی از وضعیت ارتش ایران در صورت اقتضا به ری تعرض کند.

نعمان وقتی بحدود کرمانشاه رسید اطلاع پیدا کرد که ارتش ایران در نهاوند تجمع پیدا میکند و بلادرنك بدان صوب حرکت نمود.

فیروزان قبل از وقت در تپه های نزدیک به قریه معروف به «سعدوقاص» واقع در ۱۲ کیلومتری مغرب نهاوند سنگرهای محکمی برای لشکر خود تهیه نموده آرایش تدافعی گرفته بود که هرچه بیشتر ممکن باشد اعراب را در جلو این سنگرها معطل و فرسوده نموده، پس از تحلیل بردن قوای دشمن بحال تعرض در آید.

نعمان وقتی بحوالی سنگرهای ایرانیها رسید صف آرائی کرد و مدتی منتظر شد که ایرانیان از پشت سنگرها خارج شده در دشت وارد رزم شوند و چون از طرف

ایرانیان حرکتی مشاهده نشد امر حمله داد. حمله اعراب با تلفات سنگین دفع شد روزهای بعد اعراب دوباره حمله کردند ولی قادر بر گرفتن سنگرهای ایرانی نشدند نبرد بین طرفین چندین روز بهمین منوال دوام یافت و فیروزان با سوار نظام خود دستبردهای مختصری باعراب میزد ولی بیشتر توجه او به رزم تدافعی بود. اعراب در اثر طولانی شدن نبرد و تلفاتی که بآنها وارد میآمد تدریجاً فرسوده شده و از حیث آذوقه هم دچار تنگدستی گردیدند. نعمان که از این وضعیت بستوه آمده بود قوای خویش را در خطر میدید برای وادار نمودن فرمانده ایرانی باینکه از سنگرها خارج شده و در دشت تن به رزم بدهد دستانی بکار زد که مؤثر واقع شد. بنا بدستور او اعراب شروع به عقب نشینی نموده و اینطور شهرت دادند که بواسطه فوت خلیفه مجبور هستند سریعاً بمدینه برگردند. نعمان پس از اینکه بمسافتی از جلو سنگرهای ایرانی دور شد کمینگاه مناسبی در نظر گرفته در آنجا بانتظار ایرانیان مخفی شد. فیروزان وقتی که از عقب نشینی سریع قوای عرب باخبر شد بالشگریان خود از سنگرها برون تاخته شتابان به تعاقب اعراب پرداخت و چون ارتش ایران بجائی که نعمان میخواست در رسید، وی ناگهان از پهلو و جلو حمله شدیدی بایرانیها نمود و رزم سختی بین طرفین درگیر شد. گرچه سرداران هر دو طرف در این رزم کشته شدند ولی ایرانیها در اثر غافلگیر شدن بالاخره بادادن تلفات سنگین عقب نشینی کردند و اعراب از این بهره مندی غیرمنتظره خود جری شده با کمال شدت بتعاقب قوای منهزم ایران پرداختند و بازهم عده زیادی از ایشان را کشته و بقیه را متواری ساختند. باین فتح بزرگی که اعراب آنرا «فتح الفتوح» خواندند قوه مقاومت نظامی ایران پایان رسید و کلید فتح سایر نقاط کشور بدست اعراب افتاد و دولت ۴۱۵ ساله

ساسانیان در واقع با فتح نهاوند بدست عرب منقرض شد (سال ۲۱ هجری). یزدگرد پس از واقعه نهاوند باصفهان رفت و از آنجا بکرمان و بعد به بلخ عزیمت نمود و چون از داخله ایران مایوس بود ابتدا از فغفور چین کمک خواست و دولت چین بواسطه دوری ایران از انجام این تقاضا خودداری کرد. یزدگرد ناچار به خاقان ترك متوسل گردید و او ابتدا راضی شد به یزدگرد کمک بدهد اما بعد از دادن کمک امتناع ورزید. یزدگرد مدتی در حدود بلخ و مرو سرگردان شد تا اینکه آگاه شد «ماهوی» مرزبان مرو نسبت باسوء قصدی دارد و بدینجهت از مرو فرار کرد و بین راه به آسیابانی پناه برد و وی بطمع لباس فاخر و جواهرات یزدگرد او را بکشت (سال ۳۲ هجری - ۶۵۲ میلادی)

پس از نبرد نهاوند و فرار یزدگرد مدافعه شهرهای دیگر در مقابل ارتشهای عرب در واقع بخود مردم این شهرها محول شد و البته اینها هم در جلو ارتشهای فاتح عرب قادر بر مقاومت نبودند و یکی بعد از دیگری بدست عرب مفتوح شدند. فقط در بعضی قسمتهای ایران سپهبدان و مرزداران محلی تا چند قرن بعد از استیلای عرب استقلال خود را حفظ نمودند و حتی خلفای بنی امیه و عباسی هم نتوانستند ایشانرا مطیع مرکز خلافت بنمایند (طبرستان، گیلان، فارس و غیره).

نفوذ دولت عرب در قسمت شمال شرق و مشرق ایران هم پایه و اساسی پیدا نکرد و چیزی نگذشت که در آنجا سلاطین سامانی و بعد پادشاهان ترك غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی دولتهای بزرگی را تشکیل دادند ولی اینها هم به توالی یکدیگر از بین رفتند و دولت خوارزمشاهی که آخرین آنها بود در ۶۱۸ هجری بدست چنگیز منقرض شد.

نتیجه

از زمان استیلای عرب تاریخ کشور ما بدوره تازه ای وارد میشود که تا نه قرن تمام گرفتار هرج و مرج و کشتار و خرابی است .

در ابتدای این دوره اعراب هر چه توانستند در برانداختن آثار تمدن هزار و دویست ساله ماکوتاهی نکردند و پایتخت‌های پرشکوه و شهرهای آباد و پرجمعیت ایران را از بین بردند . در این مدت از ایرانیان جماعت زیادی پیرو دین مبین اسلام شدند و بقیه که در دین خود ثابت بودند بطرف هندوستان مهاجرت کردند . لسان عرب زبان رسمی و مذهبی ایران شد . زبان ملی با اینکه در بین توده مردم باقی ماند اما بیشتر با لغات عرب آمیخته شد و آثار رقیبت را در خود نگاهداشت .

لیکن با تمام جدیتی که عرب در تغییر ماهیت ایرانی بخرج داد خود در معنی محکوم ایران متمدن گردید ، بطوریکه میتوان گفت از تمام ملل تابع عرب تنها ایرانیان شخصیت ملی خود را حفظ کردند و دیری نگذشت که حکومت مرکزی عرب دست‌نشانده بزرگان ایران شد و در گوشه و کنار این کشور دولتهای کوچک مستقلی بوجود آمد که از حوزه خلافت مجزا شدند و باین ترتیب ایرانیان دوباره میخواستند رمقی پیدا کنند که ناگهان دچار سیل مهیب مغول گردیدند .

بعلاوه در اثر استیلای عرب سد محکمی که شاهنشاهی ایران از بد و پیدایش خود در جلو سیل هجوم طوایف وحشی آسیای مرکزی تشکیل و نه تنها تمدن خود بلکه تمدن دنیا را از دستبرد ایشان حفظ کرده بود ، با انقراض دولت ساسانی درهم شکست و طوایف مغول و تاتار که از دیر زمانی بایران چشم دوخته بودند میهن ما را در اوایل قرن هفتم هجری معرض تاخت و تاز و قتل و غارت وحشیانه خود قرار دادند و ایندفعه ایران باستان بصدماتی دچار گردید که در بخش ۶ بشرح آن خواهیم پرداخت .

بخش ۶

ارتش کشی مغول به ایران

تاریخچه مغول - پیدایش چنگیز و مناسبات او با سلطان محمد خوارزمشاه - فتح ماوراء النهر و خوارزم و خراسان - تاخت و تاز مغول در سایر نقاط ایران - پیدایش سلطان جلال الدین - بازگشت چنگیز به مغولستان - سرنوشت سلطان جلال الدین - تاثیرات شوم استیلای مغول .

شاید در مورد حمله طوایف وحشی و بیابان گرد مغول بایران قائل شدن عنوان « ارتش کشی » که تنها بر ازنده نیروی نظامی است ، در بادی امر بنظر درست نیاید . اما باید دانست که تعرض مغول بفرماندهی چنگیز شامل عملیات نظامی پیش بینی شده و تهیه دیده ای بود که بهیچوجه با هجوم قبایل وحشی دیگر مانند هونها به پیشوائی « آتیلا » شباهتی ندارد .

البته باید گفت که در دوره هیچ فاتحی باندازه دوره چنگیز خونریزی و خرابی نشده و چنگیز مسلماً خونخوارترین کشور گشایان عالم بوده اما در عین حال نمی توان منکر شد که فتح این همه کشورها و ایجاد و اداره کردن دولت پهناوری از دیوار چین تا روسیه جنوبی کار آسانی نبوده است .

از اینرو کسانی که در کارهای چنگیز دقیق شده اند همه بر این عقیده هستند که فاتح مغول قبل از شروع به جهان گشائی برای عملیات خود طرح صحیحی ریخته که چه از نظر سیاسی ، چه از جنبه مالی و چه از لحاظ نظامی منتهای مهارت ، زبردستی و دور اندیشی يك فرمانده با کفایتی را می رساند .

از نظر سیاسی چنگیز اول تمام طوایف بزرگ مغول و ترك را که در آسیای مرکزی بودند زیر فرمان خویش در آورد و قوانین آهنین و انضباط سختی (یاسا) را بآنان تحمیل نمود. از جنبه مالی از ابتدا نظر او با اهمیت تجارت بین چین، آسیای غربی و اروپا جلب شد و راه تجارتي معروف به «راه ابریشم» را طوری امن و منظم کرد که بازار سوداگری رواج کامل گرفت و بازرگانان در تحت حمایت او از تمام کشورها بقلمرو مغول متوجه شدند. چنگیز علاوه بر منافع مادی، هر چه اسلحه و آلات رزمی لازم داشت توسط همین بازرگانان از ممالک دور دست خریداری و تهیه نمود. ضمناً از اطلاعات این جهان گردان راجع باوضاع دول همسایه استفاده کرد و اغلب آنان را بجاسوسی واداشت. از لحاظ نظامی مخصوصاً ارتش خویش را بصورت مرتبی در آورد و واحدهای بزرگی نظیر لشکرهای امروزه (تومان) ایجاد کرد که هر یک با داشتن تمام وسائل زندگانی و رزم و بنه های جنگی کامل، بخودی خود قادر بر اجرای مأموریتهای مستقلی بودند و با همین واحدها مانورهای پروسعتی را انجام داد که نظیر آنها در تاریخ کمتر دیده شده است.

خدمت اطلاعات و جاسوسی او باندازه ای خوب بکار افتاد که از کیفیات روحی سازمان ارتشها، قلاع و استحکامات، جاده ها و راهها و سایر مسائل جنگی دشمنان احتمالی خود قبلاً باخبر گردید و حتی مطلع شد که در موقع جنگ از کدام راهها و چه معابری باید ارتش خود را حرکت بدهد و از بین خطوط سیر احتمالی او معایب و محسّنات هر یک از چه قرار است. چنانکه بعد خواهیم دید در موقع تعرض بماوراءالنهر و خوارزم خطوط پیشروی ستونهای چنگیز طوری درست انتخاب شده بود مثل اینکه فرمانده مغول تمام این نواحی دور دست را وجب بوجب میشناخته است. از هنر پیشگان

و مهندسين چيني عده زيادى را در ارتش خود وارد كرد كه كارهاى پل سازى و سدبندى و ساختن ماشينهاى محاصره و شهرسوز را بدست آنها انجام داد. خلاصه همين تدابير نظامى و هنرهاى فر ماندهى است كه مورخين را بتحقيق احوال مغول كه چنين سردارى از ميان آنها برخاسته ، و ادار كرده است و كتاب هاى متعددى بزبانهاى مختلف راجع باین قوم نوشته اند .

مختصرى از اوضاع آسياى مركزى

از دريائى خزر تا ديوار چين زمينهاى پروسعتى امتداد دارد كه داراى بيابانهاى خشك و ريگزار ، كوههاى دشوار رس ، دشتهائى پهناور و نچهدهائى پرا ارتفاع و در بعضى قسمتها اتفاقاً دره هاى سبز و خرم و علف زار هاى بيكران است . تمام اين ناحيه در معرض بادهائى شديدى قرار گرفته كه دم سوزان و امواج پرازريك آنها انسان و حيوان را از بين ميبرد . در اثر اين عوارض طبيعى و شدت اختلاف هوا ، اين زمينهاى پروسعت در دوره زندگاني خويش جز در بعضى نواحى محدود كمتر روى آبادى و عمران بخود ديده و همواره معبر طوايف صحراگرد و مأمّن اقوام جنگجو و غارتگر بوده است . اين منطقه از شمال بدشت وسيع سيبرى محدود ميشود كه بواسطه سرماى سخت و نداشتن آب و آبادى هيچوقت مورد توجه اين طوايف نبوده است . از سمت جنوب نيز به نجد مرتفع تبت و كوههاى عظيم هيماليا منتهى ميگردد كه داراى آب و هواى نامطلوب و معابر كم و سخت است . بهمين جهت از عهد قديم بين دو كشور متمدن و كهن سال چين و هندوستان هم از اين راه ارتباط زيادى برقرار نبوده ، چه رسد باینكه طوايف وحشى مغول را بطرف خود جلب نموده باشد . در نتيجه اين وضعيت طبيعى از زمانهاى خيلى قديم سير و سفر و مهاجرت طوايف اين ناحيه اجباراً از جانب

خاور یا باختر مسکن خویش یعنی طرف چین یا ایران بوده است و در طول تاریخ کراراً باین دو کشور هجوم آور شده و شهرهای آباد و پر جمعیت آنها را مورد تهدید قرار داده اند. افراد طوایف مغول و ترك ساکن این منطقه بنابر اقتضای محل همه زحمت کش، پر طاقت، سلحشور، درشت خو و از حیث زندگی ساده و قانع بار آمده و در واقع نژاد پولادین عهد قدیم را تشکیل میدادند.

پیدایش چنگیز

درست در نیمه قرن ششم هجری (۱۱۶۲ میلادی) در مراتع کنار رودهای انر و کرولن واقع در دامنه شمال کوههای قره قروم (یا بلونوئی امروزه) که مسکن طایفه کوچکی از مغول معروف به بوجقین بود، از «یسو کای بهادر» رئیس این طایفه پسری بوجود آمد که او را «تموچین» نام نهادند. همین تموچین بود که بایستی بکروزی بنام چنگیز فاتح دنیا بشود. یسو کای بهادر مردی دلیر و با کفایت بود و بر طوایف مغول اطراف یورت خود استیلا یافته و خویشتمن را از قید اطاعت امپراتور چین خارج نموده بود. تموچین سیزده ساله بود که پدرش در گذشت. برخی از طوایف مغول که تابع یسو کای بودند از فرمان تموچین سرباز زدند و او با تحمل سختی‌ها و صدمات زیادی توانست بردشمنان خویش فایق آید. سپس با خان طایفه «کرائیت» از طوایف بزرگ مغول در آویخت و او را بکشت و بعد از این موفقیت؛ بسیاری از طوایف دیگر مطیع وی شدند و تموچین معروف بچنگیز خان گردید.

چنگیز در اواخر سال ۶۰۰ هجری با خان قبیله ترك مشهور به «نایمان» که در دامنه‌های کوه التائی سکنی داشتند جنگ کرد و کشور او را هم مسخر نمود. خان این طایفه در جنگ کشته شد اما کوچک خان پسرش فراراً به گورخان قراختائی

پناهنده شد. در سمت خاور چنگیز با « اوبوتو » پادشاه ختا یا چین شمالی جنک کرد و شهر یکن پایتخت سلاطین « کین » را متصرف گردید و اوبوتو آخرین پادشاه این سلسله از فرط اندوه بمرد (۱۲۲۳ میلادی).

جبهه و سبتای دو نفر از سرداران چنگیز تا حدود کره جلو رانده آنجا راهم اشغال نمودند. در این موقع چون کوچلك خان در خاك قراختائی تسلط یافته و کاشغر را گرفته بود و طوایف ترك و مغول را بر ضد چنگیز تحريك مینمود، چنگیز جبهه را از کره احضار کرد و او را بفرماندهی قوایی مامور سرکوی کوچلك خان نمود. جبهه خاك قراختائی و کاشغر و ختن را متصرف شد و کوچلك از جلو او فرار کرد و به بدخشان پناه برد و در آنجا کشته شد. پس از منقرض شدن دولت قراختائی حدود متصرفات چنگیز از جانب باختر به مرز کشور خوارزمشاهیان رسید.

باین ترتیب یگانگی ترك و مغول که بزرگترین منظور سیاسی چنگیز بود عملی شد و موقع آن رسید که بسراغ ترکان مسلمان ماوراءالنهر و خوارزم برود.

نخستین مناسبات چنگیز با سلطان محمد خوارزمشاه

سلطان محمد خوارزمشاه وقتی از فتوحات چنگیز و استیلای او بر ختا و ترکستان شرقی با خبر شد هیئتی را بریاست یکی از ارکان دولت خویش بعنوان سفارت نزد وی فرستاد که در ضمن از استعداد و چگونگی ارتش مغول اطلاعاتی بدست بیاورند. چنگیز نمایندگان خوارزمشاه را با احترام پذیرفت و بایشان گفت که مایل است بین دولتین صلح و مسالمت برقرار باشد و از کشور های طرفین بازرگانان و کاروانهای تجارتی با آزادی بخاك یکدیگر رفت و آمد بکنند و با هم داد و ستد داشته باشند. چند نفر از رعایای خود را باتفاق فرستاده های سلطان محمد بخوارزم اعزام داشت

و هدایائی برای سلطان فرستاد و توسط اینها پیمان صلحی بین طرفین برقرار شد. پس از بسته شدن این پیمان جمعی از بازرگانان مغول با امتعه و اجناس گرانبھائی بعزم ماوراءالنھر و خوارزم حرکت و به شهر اترار که اول خاك خوارزمشاهیان بود رسیدند. غایر خان امیر اترار که به کالای سوداگران مغول چشم طمع دوخته بود، ایشان را پیش سلطان محمد جاسوس قلمداد کرد و از طرف سلطان به وی دستور داده شد که تجار مغول را تحت نظر بگیرد و مراقب ~~کار~~ ایشان باشد.

غایر خان تمام تجار مغول را بکشت و اموال ایشان را ضبط کرد. فقط یکنفر از آنان موفق بفرار شد و به مغولستان برگشته شرح واقعه را بچنگیز گزارش داد. چنگیز چند نفر نماینده نزد سلطان محمد فرستاد و ب حرکت و حشیانه غایر خان اعتراض کرد و تسلیم او را خواستار شد. سلطان محمد از تسلیم غایر خان خودداری نمود و دستور داد فرستادگان خان مغول را بکشند.

چنگیز از این رفتار توهین آمیز سلطان محمد سخت برآشفته و در پائیز ۶۱۶ هجری با قوایی در حدود ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ نفر با تمام پسران و سرکردگان خود بجانب ماوراءالنھر حرکت کرد و قوای خود را در فصل سرما از راهپائی که بنظر عبور از آنها غیر ممکن مینمود و شاید برای فرمانده دیگری غیر از چنگیز همینطور هم بود بسرعت جلو رانده و بحدود دریاچه بالخش که برای تمرکز قوا در نظر گرفته شده بود رسانید. در همان موقع به جبهه سردار مغول که در خاك قراختائی بود امر کرد از راه ~~کاشغر~~ بفرغانه تعرض کند.

سلطان محمد خوارزمشاه وقتی که از حرکت چنگیز خبردار شد انجمنی از بزرگان خوارزم تشکیل داد و برای جلوگیری از ارتش مغول با ایشان شور نمود. بعضی بر این عقیده شدند که در کنار مانع طبیعی سیحون و قلاع معتبری که در آنحدود

وجود دارد از عبور مغول جلو گیری بشود، اما بیشتر امراء که با این عقیده مخالف بودند گفتند که بهتر آنست مغول ها تا حدود ماوراء النهر بیایند و وقتی که بکوهها و معابر تنگ این حدود رسیدند بر سر چنگیز بتنازیم و کار او رایکسره بکنیم. جمعی معتقد بودند که در کنار رود سیحون باید مانع عبور مغول گردید.

سلطان محمد طرفدار عقیده دسته ای از امراء شد که راههای ورودی دشوار رس ماوراء النهر را برای جلو گیری از مغول پیشنهاد کرده بودند و ارتش خود را در شهرستانها و دژهای عمده ماوراء النهر متفرق ساخت و بانتظار مغول نشست با اطمینان باینکه سد طبیعی سیحون و قلاع آن حدود چنگیز را حتماً مجبور خواهد کرد که از حدود ماوراء النهر پیشروی نکند. اما غافل از اینکه باتعرض جبهه به فرغانه مثل این بود که مغول این مانع طبیعی را دور زده باشند.

حمله چنگیز خان به ماوراء النهر

چنگیز پس از اینکه در ناحیه بالخاش اطلاعات کافی از اقدامات تدافعی دشمن بدست آورد و از غفلت سلطان محمد در دفاع سیحون با خبر شد قوای خود را بسه ستون تقسیم کرد:

ستون اول بفرماندهی جوجی پسر بزرگ چنگیز مأمور تصرف قلاع بالای سیحون و شهرستان جند شد.

ستون دوم بفرماندهی دو پسر دیگرش جغتای و اگتای مأمور تصرف قلاع محکم اترار و شهرهای میانه سیحون گردید.

ستون سوم که مرکب از قوای عمده بود بفرماندهی خود او و پسر دیگرش قولی برای تعرض به بخارا کرسی ماوراء النهر معین شد، با این منظور که ارتباط

سلطان محمد را باقوای متفرق او که مأمور دفاع شهرهای ماوراءالنهر بودند قطع کند ستون کوچکی هم در حدود پنج هزار نفر بفرماندهی الاغ نویان مأمور شد که در قسمت پائین سیحون تاخت و تاز نموده قلاع خجند و بناکت را بگیرد و بعد با ستون جبهه در فرغانه ارتباط حاصل کرده و از مشرق وارد ماوراءالنهر بشود و یکسره بطرف بخارا پیشروی نموده بستون عمده ملحق گردد.

با این طرح تعرضی مانع طبیعی سیحون از هر طرف احاطه و عبور چنگیز از این رودخانه تأمین گردید. ستونهای مغول طبق همین طرح از ناحیه بالخاش به حرکت آمدند و پس از رسیدن بساحل شمالی سیحون هر يك بنا بر مأموریت خود مشغول محاصره شهرهای این ساحل شدند.

چنگیز چند روز در حوالی اترار متوقف و جمعی از امراء و بازرگانان را که فراراً به اردوگاه او پناهنده شده بودند پذیرفت و راجع باوضاع دربار سلطان محمد و اختلاف سرکردگان او و چگونگی راهها اطلاعات کاملتری از ایشان بدست آورد. پس از عبور دادن قوای خود از سیحون راهی را که نزدیکتر به هدف بود و بواسطه سختی آن بهیچوجه احتمال عبور از آنجا نمیرفت برای پیشروی انتخاب و ناگهان به حوالی قلعه زرنوق رسید و کس نزد اهالی قلعه فرستاده مردم را به ایلی خواند. مردم زرنوق تسلیم شدند و چنگیز جمعی از جوانان آنجا را بعنوان حشر جزو اردوی خود پذیرفته بلادرنگ عازم بخارا شد.

(حشر باصطلاح مغول عبارت از عده کمکی است که برای بیگاریها و بعضی کارهای سخت از قبیل پر کردن خندقها، سد بندی رودخانه ها، ایجاد تپه های خاکی سرکوب و مشرف بقلاع و غیره از اهالی محل همراه اردو بر میداشتند و پس از رفع احتیاج برای اینکه از حیث آذوقه سر بار عده مغول نباشند ایشان را میکشتمند.)

چنگیز از زرنوق بانهایت سرعت به حصار « نور » دوازده فرسخی شمال شرقی بخارا رسید. ورود او بانجا بطوری ناگهان بود که اهالی چاره جز تسلیم ندیدند. بامر چنگیز تمام مردم شهر با گاو و گوسفند خود بخارج رفتند و مغول شهر را یکسره بباد غارت دادند. از آنجا با راه پیمائی معجل به بخارا آمد و مشغول محاصره شهر شد. عده پادگان شهر بخارا را مورخین ازدوازده هزار تا سی هزار نفر ذکر کرده اند و فرماندهان آنها از سر کردگان ترك بودند. محاصره بخارا سه روز طول کشید و پس از زد و خورد مختصری که پادگان شهر در خارج با مغول نمود و شکست خورد مردم بخارا حاضر بتسلیم شدند و دروازه های شهر را بروی ارتش چنگیز گشودند.

چنگیز با قوای خود وارد شهر شد و سواره به مسجد جامع درآمد و پس از وارد ساختن اهانت زیادی دستور داد تمام مردم شهر را بصحرای نمازگاه راندند و جمعی از مردان و جوانان را بعنوان حشر گرفتند. پس از غارت شهر بامر چنگیز تمام خانه ها را آتش زدند و شهری بان عظمت که از حیث آبادی و اجتماع اهل فضل و ادب کمتر نظیر داشت مبدل به ویرانه شد.

چنگیز پس از خرابی بخارا بجانب سمرقند دومین شهر معتبر ماوراء النهر متوجه شد. عده پادگان سمرقند را مورخین باختلاف از پنجاه تا صد هزار نفر نوشته اند. اما ارتش سلطان محمد در اثر رعب مغول حاضر بجنك نشد، تا اینکه روز سوم محاصره عده ای از مردم سمرقند داوطلبانه از شهر خارج شده بمغول حمله نمودند. قوای مغول از جلو آنها عقب نشینی کرده تمام این جمعیت را به کمین گاهی کشیده و بکشتند. تعداد تلفات بخارا را از پنجاه تا هفتاد هزار نفر نوشته اند.

بعد از این واقعه ترکان خوارزمی تسلیم شدند و مردم شهر چند روز دیگر مقاومت

نموده سپس از چنگیز امان خواستند و دروازه ها را بروی مغول گشودند. چنگیز وارد شهر شد و ارکرا با جمعیتی که هنوز در آن مشغول مقاومت بودند خراب و نابود کرد. هر کس که در شهر بود بصحرا برده و عدد زیادی را بقتل رسانیدند و بقیه را بعنوان حشر گرفتند. سپس بامر چنگیز تمام شهر را غارت نموده آتش زدند.

فتح شهرهای ساحل شمالی سیحون

با اینکه شهر اترار را لشکریان چنگیز زودتر از سایر جاها محاصره کرده بودند، مدافعین اترار بیشتر از شهرهای دیگر مقاومت بخرج دادند و محاصره آنجا پنج ماه بطول انجامید. غایر خان که بفرماندهی پادگان اترار معین شده بود نظر به سابقه رفتار خود نسبت بتجار مغول نمیتوانست به ارتش چنگیز تسلیم شود و تصمیم گرفته بود تا آخرین حد امکان مقاومت نماید، مخصوصاً که ده هزار نفر دیگر هم بفرماندهی قراجه خاص از طرف سلطان محمد بکماک وی فرستاده شده بود. پس از دو ماه قراجه خاص پادگان شهر را قادر بر جلو گیری از ارتش مغول ندید و غایر خان را دعوت بتسلیم شدن نمود و چون غایر خان حاضر باینکار نشد، قراجه خاص با قوای خویش از یکی از دروازه های شهر خارج شده باردوی مغول پیوست. اما جفتای امر کرد او را بجرم خیانت به سلطان خود باتمام همراهانش کشتند و از همان دروازه ای که قراجه خاص بیرون آمده بود به شهر اترار حمله نمود. غایر جان مدت یکماه در داخل شهر با مغول زد و خورد کرد ولی بالاخره مغلوب شد و مغول تمام اهالی این شهر را از دم شمشیر گذرانیدند و جمعیتی را اسیر نموده باردو گاه چنگیز فرستادند در همین موقع جوجی هم قلاع سقناق و اشناس را متصرف و بشهر جندنزدیک میشد. فرمانده پادگان این شهر به محض رسیدن اردوی مغول بطرف خوارزم گریخت.

جوجی پس از چند روز محاصره شهر را گرفت و تمام اهالی آنرا بکشت . خود او در چند مانده و ستونی را بفرماندهی الش ایدی برای تاخت و تاز در صحرای قراقوم و مطیع ساختن طوایف آنجا حرکت داد . شهرهای بناکت و خجند هم توسط ستونی که بفرماندهی الاغ نویان بآنحدود فرستاده شده بود باتفاق ستون جبهه و کمکی که پس از فتح سمرقند بآنجا رسید یکی بعد از دیگری مفتوح شد .

تمرکز قوای چنگیز در ماوراءالنهر و طرح حمله به خوارزم

پس از فتح شهرهای ساحل شمالی سیحون و ماوراءالنهر ، چنگیز قوای خود را در ماوراءالنهر تمرکز داده دوباره بسه ستون تقسیم کرد :

ستون اول مرکب از سی هزار نفر بفرماندهی جبهه و سبتای مأمور تعاقب سلطان محمد شد . سرداران مغول دستور داشتند با هر سرعتی ممکن باشد سلطان محمد را تعقیب و دستگیر نموده و در بین راه بهیچوجه معطل گرفتن شهرها نگردند و اگر خود را قادر بر مبارزه با سلطان محمد ندیدند بحال دفاع درآمده و فوراً مراتب را بچنگیز گزارش بدهند .

ستون دوم بفرماندهی جغتای و اگتای مأمور تصرف اورگنج پایتخت خوارزمشاه گردید و به جوجی که در چند مانده بود دستور داده شد اوهم با قوای خود از طرف شمال بکمک ستون دوم بیاید .

ستون سوم بفرماندهی الاغ نویان مأمور تصرف و خش گردید .

خود چنگیز با قسمتی از قوا تابستان را در حوالی نخشب ماند تا سربازان او رفع خستگی نموده و اسبها برای حرکات پر وسعت جدید مهیا بشوند .

سلطان محمد که همواره از جلو چنگیز فرار میکرد در این تاریخ در بلخ بود

و بمصاحبت اندیشی اطرافیان خود عازم عراق شد که در آنجا تهبیه قوایی نموده بجلو گیری مغول پردازد. ستون جبهه و سبتای از جیحون گذشته و مطابق امر فرماندهی بدون اینکه در هیچ کجا معطل بشوند، شتابان بدنبال سلطان محمد حرکت کردند، درین راه هرات را غارت و از آنجا بطوس آمده و در طوس اطلاع پیدا کردند که سلطان محمد بجانب ری رفته است.

فرماندهان مغول در اینجا از دو راه مختلف حرکت کردند: سبتای از جاده دامغان و سمنان به ری متوجه شده و جبهه از طریق قوچان و بجنورد بطرف مازندران حرکت کرد و پس از غارت شهرهای آن حدود و رسیدن به آمل بجانب ری سرازیر شد. فرماندهان مغول در ری بهمدیگر ملحق شده و اطلاع پیدا کردند که سلطان محمد در همدان است و از آنجا خیال رفتن به مازندران را دارد. از این رو سریعاً بطرف همدان عزیمت و در بین راه تمام آبادیها را غارت کردند. در نزدیکی دولت آباد ملایر بجمعی از همراهان سلطان محمد بر خورده و عده زیادی از آنان را کشتند و حتی اسب خود سلطان محمد هم در اینجا تیر خورد و چون مغول او را نشناختند موفق بفرار شد و به گیلان گریخت و از آنجا به آمل رفت. فرماندهان مغول که تصور می کردند سلطان محمد بطرف بغداد فرار کرده است چند روزی در عقب او تجسس نمودند و بعد مطلع شدند که در مازندران است و بلادرنک بآنطرف متوجه شدند. سلطان محمد همینکه از نزدیک شدن مغول اطلاع پیدا کرد به آستر آباد رفت و چون قوای مغول در همه جا بتعاقب او می آمد بقایقی نشسته بطرف جزیره کوچک « ابسکون » واقع در دهانه رود گرگان پناهنده شد در همین موقع قوای مغول در رسیده و قایق او را از دور تیرباران کردند و حتی عده ای از ایشان بواسطه خشمیکه نسبت بسطان محمد

داشتند بخیال رسیدن بقایق او خود را در آب انداخته و غرق شدند . سلطان محمد که در این موقع سخت ناخوش بود در جزیره ابسکون در گذشت (ماه شوال ۶۱۷ هجری) **فتح خوارزم**

ستون دوم بفرماندهی جغتای و اگتای از جیحون گذشته ، برای محاصره اورگنج رفتند . اورگنج یکی از مهمترین و پرجمعیت ترین شهرهای خوارزم بود که « ترکان خاتون » مادر سلطان محمد در آنجا سکونت داشت و در واقع او بر خوارزم حکمفرمائی می نمود . ترکان خاتون همینکه از حرکت قوای مغول بطرف اورگنج مطلع شد باجمعی از همراهان خود از آنجا فرار کرد . لشکریان جغتای و اگتای از جنوب شرقی مشغول محاصره شهر اورگنج شدند و دیری نگذشت که جوجی هم با قوای خود از طرف شمال در رسید و شهر از هر جانب بمحاصره درآمد . گرچه فرمانده پادگان آنجا به اردوی مغول تسلیم شد ولی اهالی زیر بار این ننگ نرفتند و لشکریان مغول مجبور شدند مدتی برزم کوچه ای بپردازند . عاقبت چون جمعیت زیادی از مغول در این رزمهای کوچه ای کشته شدند ، جوجی باین فکر افتاد که سد جیحون را شکسته و آب آنرا بطرف شهر برگرداند . اما در این بین اهالی شهر از جوجی امان خواستند و جوجی در ظاهر بایشان امان داد و امر کرد تمام اهالی از شهر خارج بشوند . از بین مردم شهر جماعتی را در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر که جزو پیشه وران و صنعتگران بودند جدا کرده به مغولستان فرستاد و بقیه را امر بکشتن داد . زنها و بچه ها را اسیر و بین سپاهیان خود تقسیم کرد و بقراریکه نوشته اند بهر سرباز مغول ۲۴ نفر اسیر داده شد . بعد از اینکار دوباره بشهر زیخته و سرتاسر آنرا خراب و ویران کردند ، کثرت کشتگان این شهر معروف ، بحدی بوده که مورخین قادر بر تعیین تعداد صحیح آنها نشده اند .

تسخیر خراسان و پیدایش ساطان جلال الدین

در موقعیکه چنگیز در ماوراءالنهر اقامت داشت خبردار شد که جلال الدین پسر سلطان محمد از خوارزم فرار کرده است. چنگیز فوراً قسمتی از قوای خود را بحدود مرو و شهرستانه فرستاد که جلال الدین را دستگیر نمایند. جلال الدین در بین راه بیک عده ۷۰۰ نفری از مغول برخورد و آنها را مغلوب و متفرن کرد و آذوقه و اسلحه و اسبهای مغول را تصرف نموده بعجله به نیشابور رفت و چون در حدود خراسان نتوانست قوای کافی جمع آوری نماید از آنجا به هرات متوجه شد. چنگیز همینکه از این واقعه مطلع شد نخب و ترمذ را در ماوراءالنهر تصرف نموده، از حیچون گذشت و یکسره بطرف بلخ آمد. شهر بلخ که یکی از بزرگترین شهرهای خراسان آنروز بشمار بود، از درتسلیم درآمد. اما چنگیز خان چون ملتفت شد که پس از پیدایش جلال الدین مردم حدود خراسان باو متمایل شده اند تصمیم گرفت که در این حدود دیگر آبادی باقی نگذارد و این تصمیم خود را ابتدا در بلخ بموقع اجرا گذاشت و تمام اهالی این شهر را (۹۰۰۰۰ نفر) بکشت و شهر را ویران کرد.

بعد پسر خود تولی را بفرماندهی ستون بزرگی معجلاً بخراسان فرستاد و تولی در خراسان اول شهر مرو را که از حیث جمعیت و ثروت بزرگترین شهرهای خراسان بود محاصره کرد و بعد از پنج روز محاصره و زد و خورد های مختصری که اهالی با ارتش مغول نمودند شهر تسلیم شد و تولی هفتاد هزار نفر از اهالی شهر را بکشت و مرو را مانند سایر جاها به ویرانه ای تبدیل نمود. از مرو قسمت جلودار ارتش تولی به فرماندهی تغاجار داماد چنگیز مامور محاصره و تصرف نیشابور شد، شهر نیشابور در اینموقع از حیث آبادی و جمعیت اهمیتی بسزا داشت و در اطراف آن حصار محکمی برپا بود. تغاجار در رمضان ۶۱۷ بحدود این شهر رسید و مشغول محاصره

شد. روز سوم محاصره بر اثر تیری که از روی حصار شهر بطرف او انداختند کشته شد. در نتیجه کشته شدن تغاجار لشگریان مغول منهزم شدند و سردار دیگر مغول باعده خود بجانب شهر سبزوار متوجه شد و پس از سه روز زد و خورد این شهر را تصرف نموده بیاد غارت داد. بطوریکه مورخین می نویسند در این واقعه چندین هزار نفر از اهالی سبزوار کشته شدند. تولی وقتیکه از کشته شدن تغاجار باخبر شد فوراً بطرف نیشابور آمد و در بین راه تمام آبادیهای طوس و مشهد را گرفت و غارت و خراب کرد. وقتی به حصار نیشابور نزدیک شد اهالی چون دیگر قدرت مقاومت نداشتند حاضر به تسلیم شدند و نماینده ای پیش تولی فرستادند. تولی این تسلیم را نپذیرفت و نماینده اهالی را اجازه مراجعت نداد و امر کرد شهر را سخت محاصره نمایند.

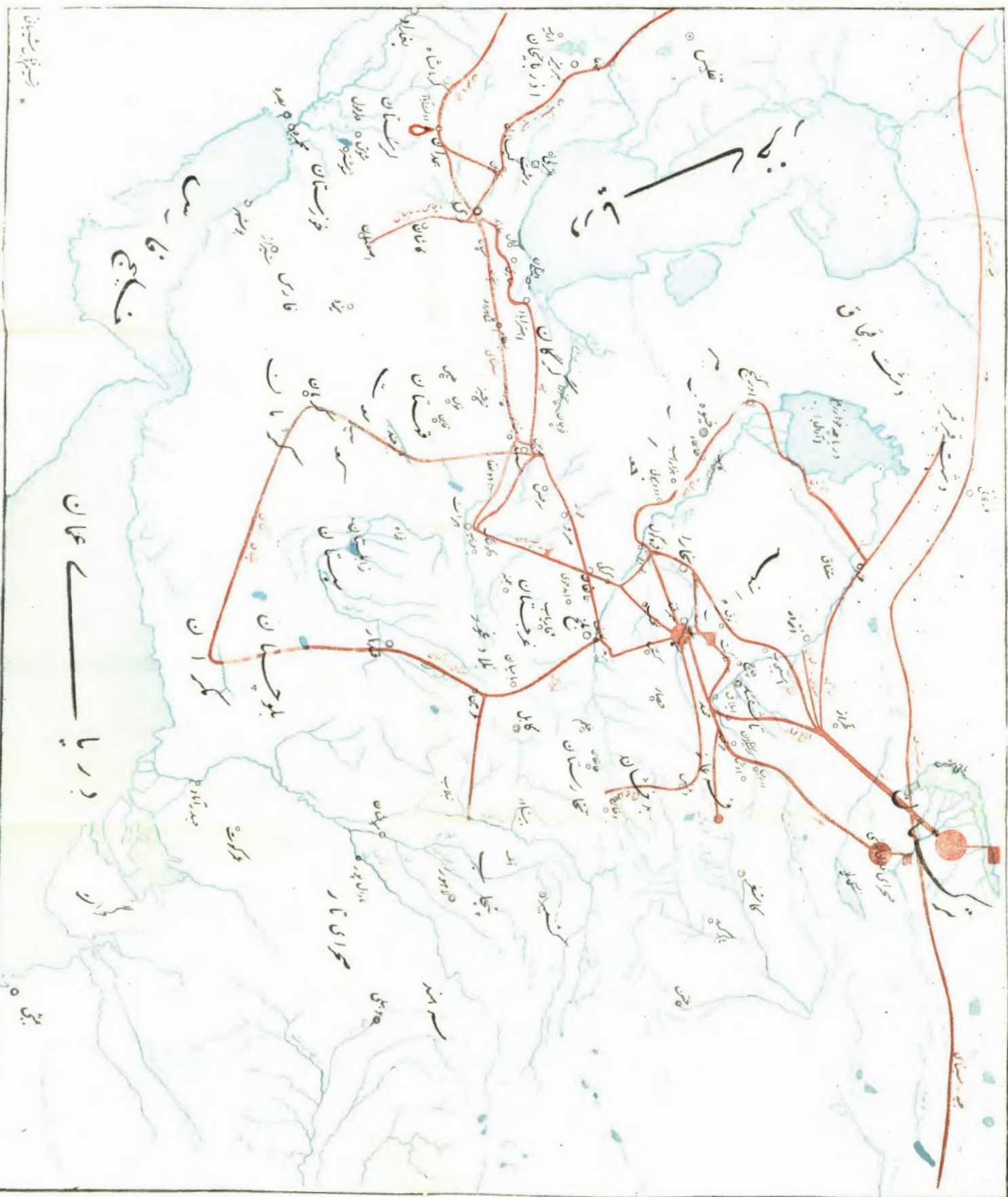
پس از سه روز محاصره نیشابور تسخیر شد و به تلافی کشته شدن تغاجار همه اهالی و حتی جانوران شهر را مغولان کشتند و تمام نیشابور را ویران کردند. عده کشتگان نیشابور را چندین صد هزار نفر نوشته اند (۱۹ صفر ۶۱۸).

پس از خرابی نیشابور تولی به هرات رفت و مدت هفت روز هرات را محاصره کرد. روز هشتم اهالی تسلیم شدند و تولی در مورد این شهر رأفت بخرج داده فقط به کشتن دوازده هزار نفر از اتباع جلال الدین اکتفا نموده پادگانی برای شهر معین کرد و از آنجا بطالقان که تحت محاصره ارتش چنگیز بود رهسپار شد. طالقان شهر مهمی بود که در بین راه مرو به بلخ واقع و قلعه بسیار محکمی داشت که نزد اهالی معروف به «نصرت کوه» بود. چنگیز مدت ده ماه برای محاصره طالقان معطل شد تا اینکه تولی و جغتای و اگتای پسران او از فتح خراسان و خوارزم فراغت یافته بکمک پدر آمدند. در طی این محاصره تلفات زیادی به مغولان وارد آمده بود و وقتی که در اثر کثرت جمعیت موفق بفتح قلعه شدند تمام عده پیاده و زن بچه را کشتند.

اما سوارهای طلقان با کمال رشادت خود را بعده مغول زده و جنگ کنان نجات یافتند . پس از فتح طلقان چنگیز به بامیان رفت و چون مردم آنجا حاضر به تسلیم نشدند شهر را محاصره کرد . در ضمن محاصره موتوجن پسر جغتای که پیش چنگیز گرامی و عزیز بود بر اثر زخم تیری کشته شد . چنگیز از این پیش آمد سخت بر آشفت و با چند حمله پی در پی شهر را متصرف گردید و دستور داد تمام مردم آنرا کشتند و شهر را با خاک یکسان کردند . عده تلفات مردم بامیان را چهل هزار نفر ذکر کرده اند .

تعاقب سلطان جلال الدین

سلطان جلال الدین از هرات به غزنین آمد و در غزنین قوایی جمع آوری نموده به دهستان پروان رفت و در آنجا خبر یافت که قسمتی از مغول در تخارستان بمحاصره قلعه و الیان اشتغال دارند بسرعت بدانجا متوجه و مغولان را مورد حمله ناگهانی قرار داد و بیش از هزار نفر از ایشان کشته بقیه را متفرق ساخت . همینکه این خبر به چنگیز رسید « قوتوقو » یکی از سرداران رشید خود را با ستونی مرکب از چهل و پنج هزار نفر به پروان فرستاد . در پروان طرفین با هم درگیر نبرد شدند و پس از دو روز رزم سخت « قوتوقو » از سلطان جلال الدین شکست خورد و با دادن تلفات سنگین فراراً نزد چنگیز آمد . خبر این فتح بزرگ بزودی در همه جا انتشار یافت و مردم ماوراءالنهر و خوارزم بهیجان آمده در غالب نقاط پادگان مغول را کشتند و در اثر شورش عمومی عده ای از قوای مغول که در تخارستان به محاصره قلعه « ولخ » مشغول بودند از ترس فرار کردند . فراریان مغول از هر طرف به اردوگاه چنگیز رسیدند و مراتب را به چنگیز گزارش دادند . چنگیز با قوای عمده خود از راه بامیان به غزنین آمد و ستونی را بسرعت جلو فرستاد که هر کجا بقوای جلال الدین برخوردند بلا درنگ



شیراز

دریا عمان

بغداد

با او درگیر رزم بشوند. جلال‌الدین چون از حرکت چنگیز مطلع شد و دانست که با قوای او قدرت مقاومت ندارد غزنین را خالی کرده مصمم شد از رود سند بگذرد و در آنجا قوای جدیدی تهیه دیده بمقابله چنگیز برگردد. در يك فرسخی مشرق غزنین به ستون جلودار مغول برخورد و این ستون را متلاشی کرده بکنار سند رفت.

چنگیز که به عجله در تعاقب او بود نزدیک معبر «نیلاب» در ساحل سند به قوای جلال‌الدین رسید و سلطان جلال‌الدین چون وضعیت را سخت دید با نهایت رشادت به قلب سپاه چنگیز حمله نموده و صفوف مغول را تا مسافتی بعقب راند و عده زیادی از مغولان را بخاك هلاك انداخت. بعد بطرف سند برگشته و با شتاب از رود خانه عبور کرد. چنگیز تمام همراهان جلال‌الدین را بکشت و اگتای و جغتای را با قوای زیادی در حدود سند گذاشت که اگر سلطان برگردد او را دستگیر نمایند. چنگیز چون خبر شورش بعضی از شهرها را شنیده بود معجلاً بطرف جیحون آمد و دوباره مرو و هرات و نیشابور را باخاك یکسان نمود و آتش شورش را بکلی خاموش کرد. بعد بطرف پیشاور رفت و تا حدود پنجاب جلوراند. از آنجا به کابل مراجعت و تابستان را در حدود با میان بسر برد و پائیز همان سال به بخارا آمد.

اگتای و جغتای را بفرماندهی ستون‌نهایی دوباره بحدود سند و مکران و کرمان فرستاد و دستور داد تمام این نقاط را طوری قتل و غارت کنند که اگر جلال‌الدین باین حدود برگشت هیچ‌نوع وسیله‌ای برای زندگانی و مبارزه نداشته باشد. پسران چنگیز تمام این ولایات را غارت کرده به بخارا برگشتند.

ستون جبه و سبتای

سرداران مغول پس از فرار سلطان محمد خوارزمشاه بجزیره آبسکون مدتی در آنحدود معطل شده و همینکه از فوت سلطان اطمینان یافتند از مازندران بهری

مراجعت و شهر را خراب نموده بقزوین رفتند و با قزوین هم همین معامله را کرده از آنجا بحدود آذربایجان متوجه شدند. بعد از تصرف و غارت کردن تبریز بجانب قفقاز حرکت و گرجیها را در جلگه «خونان» شکست داده از دربند عبور و بجلگه های روسیه جنوبی تاخته، طوایف وحشی و صحرانگردد ترك را که بین ولگا و دانوب متفرق بودند تحت اطاعت آورده، کریمه را متصرف و خوانین روس را در جلگه «کانکا» شکست دادند. چون مأموریت آنها فقط داخل کردن تمام طوایف ترك و تاتار آسیا و اروپا جزو اتحاد ترك - مغول بود از تسخیر روسیه چشم پوشیده برای مطیع ساختن بلغارهای «کاما» و اکوزهای «اورال» و ترکهای خانلیخ «تورگائی» بدانصوب متوجه شدند و پس از انجام این کار از راه «ایلی» و «نارباگائی» بمغولستان معاودت کردند. این تاخت و تاز پر وسعت دورادور دریای خزر مدت دو سال بطول انجامید و در نتیجه آن در روسیه جنوبی مستملکاتی بنام «خانات قپچاق» تشکیل یافت که حکمرانی آن از طرف چنگیز به جوجی محول گردید (۶۱۷ - ۶۱۹ هجری):

مراجعت چنگیز به مغولستان

چنگیز با پسران خود در بهار سال ۶۲۰ در صحرای قلان باشی (مغرب دریاچه ایسی گل) قوریلتای بزرگی تشکیل داد و پس از شور در امور کشورهائی که بتصرف مغول در آمده بود، جوجی را بدشت قپچان برگردانید و خود با تمام پسران دیگرش در ۶۲۱ به اردوگاه خاندان اصلی برگشت، در حالی که بواسطه اقامت در کنار سند ناخوش و ناتوان شده بود. در اردوگاه اجدادی چون خبر شد که پادشاه کشور تنگت در شمال تبت بر ضد او قیام کرده است باسپاه معظمی بآن حدود رفت و پادشاه تنگت را شکست داد و عده زیادی از سپاهیان او را بکشت. اما ناخوشی او رو بشدت گذاشت و در همین حدود در سن ۷۲ سالگی بمرد. (رمضان ۶۲۴ هجری)

شش ماه پیش از مردن چنگیز پسر بزرگ او جوجی هم در دشت قپچاق جان سپرده بود. چون چنگیز پیش از مردن، اکتای را بجانشینی خود معین نموده بود دو سال بعد یعنی در بهار سال ۶۲۶ در همان اردوگاه اصلی مغول قوریلتای بزرگی تشکیل گردید و اکتای بنام اکتای قاآن بجای چنگیز نشست. در این قوریلتای تصمیم گرفته شد که برای خاتمه عملیات مشرق و مغرب و مخصوصاً از بین بردن سلطان جلال‌الدین که دوباره از هند بایران مراجعت کرده بود دو اردوی بزرگ بطرف چین شمالی و ایران فرستاده شود. فرماندهی اردوی مأمور ایران به جرماغون نویان محول گردید و او با سپاهی مرکب از ۵۰۰۰۰ نفر سوار بهمراهی چند نفر سوار از سرداران مغول به ترکستان آمد و با جمع آوری عده‌های کمکی از خوارزم و خراسان با اردوی بزرگی از راه اسفرائن و ری بطرف عراق متوجه شد.

سر نوشت سلطان جلال‌الدین

پس از اینکه سلطان جلال‌الدین خویشتن را از چنگ لشکر مغول نجات داد و از رود سند گذشته به هندوستان فرار کرد، در آنجا دوباره بکار خود رونقی داده دختر یکی از راجه‌های هندی را بزنی گرفته، بتهیبه قواپرداخت و از راه مکران بطرف ایران مراجعت و به کرمان رسید. مراجعت ناگهانی سلطان جلال‌الدین از هند دوباره هیجان بزرگی را در ایران تولید نمود و اتابکانی که در نقاط مختلف حکمرانی داشتند بامردم شهرهای کرمان شیراز، اصفهان، همدان، ری و لرستان بطرفداری او برخاستند و همه امیدوار بودند که کشور ایران بدست او از چنگال مغول نجات پیدا خواهد کرد. اتفاقاً در این موقع ارتش‌های مغول هم در طرف چین و تبت بجنگهای دور و درازی اشتغال داشتند و کمتر بفکر ایران بودند.

سلطان جلال‌الدین از کرمان به خوزستان آمد و در آنجا جمعی از خوانین لر

باطاقت او درآمدند و پس از جمع آوری قوای کافی نماینده‌ای پیش ناصر خلیفه فرستاد و از خلیفه خواست که با وی برضد مغول متحد شود. خلیفه بواسطه رنجشی که از سلطان محمد داشت از انجام این تقاضا خودداری نموده و جمعی را بدفع جلال‌الدین فرستاد. سلطان جلال‌الدین عده‌های اعزامی خلیفه را شکست داده بصره را متصرف شد و از آنجا تا هفت فرسخی بغداد جلو راند. ولی از حمله به بغداد احتراز کرده بطرف آریل متوجه شد و در آنجا هم جنگهایی نموده باذربایجان آمد. اتابک اوزبک که در اینموقع بر آذربایجان و اران حکمفرمائی داشت همینکه از آمدن سلطان باخبر شد از تبریز بگنجه فرار کرد.

سلطان در ۶۲۳ وارد تبریز شد و از آنجا برای تعاقب اتابک به اران و گرجستان رفته، تفلیس را تسخیر و بباد غارت داد. از آنجا بکرمان آمده و شورشی را که در کرمان برپا شده بود دفع نموده به اصفهان رفت. از اصفهان دوباره به تفلیس آمده و پس از زد و خورد هائی در آنحدود به آذربایجان برگشته اسمعیلیه را در الموت و قومس شکست داد. در همین موقع خبر یافت که عده‌ای از مغول بحدود دامغان آمده‌اند. سلطان باکمال عجله با آنحدود شتافته و مغولان را شکست داد و از آنجا دوباره باذربایجان برگشت. در آذربایجان اطلاع پیدا کرد چند هزار نفر از قوای مغول بفرماندهی تایماس و تاینال بطرف اصفهان می‌آیند. سلطان فوراً بدانصوب متوجه و چهار هزار نفر از قوای خویش را برای مراقبت حال مغول بین ری و دامغان قرار داد و خود باصفهان آمد و آنجا را مرکز تجمع قوای خویش معین نمود. همینکه لشکر مغول به قریه «سین» اصفهان رسیدند سلطان باقوای خود بمقابله آنها شتافت و پس از چهار روز رزم سخت سرداران مغول فاتح شدند و سلطان منهزم گردید. اما در اثر تلفات زیادی که بلشکر مغول وارد آمده بود، مغولان بلادرنگ بطرف خراسان

بر گشتند و از جیحون گذشته بار دو گاه مراجعت کردند . سلطان جلال الدین از اصفهان دو باره بآذربایجان برگشته پس از جنگ‌هایی در گرجستان و ارمنستان به محاصره اخلاط شتافت . قلعه اخلاط در شمال دریاچه وان جزو قلمرو یکی از ملوک ایوبی «الملک الاشرف» بود که از زمان صلاح الدین ایوبی معروف ، بر الجزیره و شام و مصر تسلط داشتند . محاصره اخلاط دوماه بطول کشید و عاقبت مردم آنجا از قحطی مجبور به تسلیم شدند و لشکریان سلطان جلال الدین يك روز تمام شهر را غارت کرده بیشتر مردم آنرا از دم شمشیر گذرانیدند . بعد از این واقعه الملك الاشرف با علاء الدین کیقباد پادشاه ساجوقی روم و امراء حاب و موصل و الجزیره متحد شده لشگری گرد آوردند و بچنگ سلطان جلال الدین رفتند . طرفین در محل «یاسی چمن» از نواحی ارزنجان باهم درگیر شدند و پس از چهار روز رزم بالاخره ارتش سلطان جلال الدین دچار شکست شد و خود او فراراً بخوی آمد . در این موقع جرمانغون نویان سردار مغول با قوای خود برای تعاقب سلطان جلال الدین بطرف دیار بکر میآمد . سلطان جلال الدین که در دشت هامان شمال ارومیه بود از خبر نزدیک شدن قوای مغول به دیار بکر مطلع شد و باین فکر افتاد که در معابر سخت بین دیار بکر و بدلیس در کمین مغولان بنشیند و آنها را غافلگیر کند و باین قصد بآنحدود متوجه شد . اما ارتش مغول غفلةً بر سر وی ریختند و تمام همراهان سلطان را کشتند . جلال الدین این دفعه هم از چنگال دشمن بسلامت جست و بحدود میافارقین رفت و در کوه‌های آنحدود بدست اکراد کشته شد (۶۲۸ هجری)

سلطان جلال الدین یگانه سردار با عزم و رشیدی بود که در جلو تهاجم مغول چندین سال مقاومت بخرج داد و در طی رزم‌های متعدد تلفات زیادی بمغولان وارد آورد اما کوشش و تلاش او بی نتیجه ماند و با کشته شدن وی سرداران مغول با فراغت بخرابی و کشتار خود ادامه دادند .

جرماغون پس از غارت برخی از شهر های دیاربکر و بین النهرین و ارمنستان کردستان و آذربایجان بگر جستان رفت . در اینجا خوانین گرجیها را که بچنگ او آمده بودند شکست فاحشی داده ، قلاع آنی و قارص و تفلیس را تسخیر و قتل عام کرد . خلاصه در این تهاجم اخیر مغولان بقدری کشتار و خرابی کردند که دیگر هیچکس تاب مقاومت با آنها را نداشت .

اکتای قاآن در سال ۶۴۲ قوریلتهای جدیدی تشکیل داد و در نتیجه آن باتو خان پسر جوجی و کیوک پسر خود او و منگو پسر جغتای مامور تصرف ممالک روس و چرکس و بلغار شدند .

گرچه فرماندهی کل قوای مغول به باتو خان محول شد ولی انجام عملیات نظامی در حقیقت بعهده سبتای سردار معروف مغول بود . اردوی مغول بتعداد ۱۵۰۰۰۰ نفر در سال ۶۳۵ تمام نواحی بین جبال اورال و شبه جزیره کریمه را مسخر نموده در جلگه اطراف رود ولگا سر کردگان اسلاو روسیه را يك يك شکست داده شهر های ولادیمیر و مسکو را آتش زدند . از آنجا بطرف او کرانیاسرازیر شده و تمام آن ناحیه را قتل و غارت کردند و در سال ۶۳۸ کییف پایتخت آنها هم بتصرف خود در آوردند باین ترتیب روسیه تحت استیلای مغول در آمد و تا دو قرن ونیم دیگر زیر فرمان مغول قرار داشت .

اثرات استیلای مغول

استیلای ارتشهای چنگیز باندازه ای وحشت آور و خانه برانداز بود که بگفته «دسون» مورخ معروف سوئدی به بلا و سانحه آسمانی بیشتر شباهت داشت تا بیک واقعه تاریخی . چه شهر های پر جمعیت و آباد مانند بخارا ، سمرقند ، مرو شاهجهان ، اورگنج هرات ، نیشابور ، طوس ، بامیان ، سبزوار ، ری ، قزوین ، تبریز و غیره که در شمال و مشرق ایران باخاک یکسان نگردید !

چه آثار تربیت و تمدن و کتابخانه‌های گرانبهایی که در غالب این شهرها بخصوص در مرو و شاهجهان و بخارا بدست این قوم وحشی نابود نشد!

چه کشتار بیرحمانه و چه قصابی سبعانه‌ای که بامر چنگیز و سرداران او در سرتاسر اینکشور انجام نگردید!

گذشته از صدها هزار جمعیتی که در موقع محاصره و تصرف این شهرها کشته شدند، چندین هزار نفر از مردمی هم که بعنوان حشر یا اسیر در ارتش‌های مغول داخل شده بودند، بطوریکه دیدیم پس از رفع احتیاج از وجود آنان مغول تمام این مردم را از دم شمشیر گذرانیدند، برای اینکه از حیث خورد و خوراک سربارعه‌های خودشان نشوند. همین کشتار و خونریزی باعث شد که قسمت عمده کشور ما بخصوص در شمال و مشرق خالی از سکنه بشود و یکی از علل مهم کمی تعداد نفوس ایران امروزه را هم باید از همین جادانست. در اثر همین وحشت و هراس بود که نواده چنگیز قریب به سه قرن بدون برخورد بهیچ مانعی بر این کشور حکمفرمایی کردند.

گرچه بعد از چنگیز و پسران او سلسله مغول در باطن رو بضعف و انحطاط گذاشت و تسلط بعضی از خوانین دیگر مانند هلاکو خان یا تیمور با خودشان از بین رفت، اما دیگر رمقی برای مردم ایران باقی نمانده بود که بتوانند خود را از قید اسارت این قوم وحشی رها کنند. از طرف دیگر بواسطه اختلاف بین سرکردگان مغول و حکومت‌های مجزائی که بعد تشکیل گردید یکرشته جنگ‌هایی میان خود آنان شروع شد که بر خرابیها و آسیب‌های گذشته بیفزود و این دوره هرج و مرج و تبه‌روزی را سالیان دراز ادامه داد.

اما اثرات تسلط مغول از حیث انتشار بعضی آداب و رسوم و حشیانه بین مردم ایران خیلی شدید بود. از همین دوره زندگانی ایلی و چادر نشینی بحال شرارت

وراهزنی بطوری قوت و ریشه گرفت که بعدها هم باعث دوام خرابی و ناامنی گردید. مردم ایران در اثر چند قرن ذلت و واهمه از مشی زندگانی ثابت و عملی خارج شدند سستی و خمودت بعنوان تسلیم بقضا و قدر ، تملق گوئی و مدیحه سرائی ، سوء ظن و نفاق برای بیشتر از ایرانیان عادت شد . تمایل به زندگانی متحرک و چادر نشینی ، حب جمعیت و احساسات ملی و دلبستگی بزاد و بوم را روز بروز ضعیف کرد . خلاصه هجوم و حشیانه مغول چنان لطمه ای بایران وارد ساخت که بنا بگفته مورخین آنروز تا صدها سال دیگر جبران پذیر نبود ! .

بخش ۷

جنگهای شاه عباس

اوضاع دنیا در آغاز کار صفویه - دفع اوزبکها - سازمان تازه ارتش صفوی
جنگهای شاه عباس با عثمانیها و پرتغالیها

پس از نه قرن خرابیهای پی در پی در آغاز قرن دهم هجری شاه اسمعیل صفوی از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی قدم بعرصه وجود گذاشت و در دوره زمامداری او قسمتهای از هم پاشیده این کشور رفته رفته تحت حکومت واحدی درآمدند و مردم ایران بعد از نهمصد سال زندگانی در وحشت و هراس تا اندازه ای روی امن و امان بخود دیدند.

از اینرو آغاز سلطنت صفویه که شاه اسمعیل مؤسس آنست، در واقع پایان این دوره فترت و نخستین مرحله زندگانی تازه ایران بشمار میآید و بطوریکه خواهیم دید عصر شاه عباس بزرگ پنجمین پادشاه این سلسله مهمترین اوقات زندگانی تازه کشور ما بشمار میآید.

اوضاع دنیا

در آغاز سلطنت صفویه

بعد از این دوره فترت در نتیجه تغییر اوضاع عمومی دنیا مخاطرات جدیدی بکشور ما متوجه میشود که برای پی بردن بعلمل و موجبات آنها باید با یک نظر اجمالی این تغییرات را مورد توجه قرار بدهیم:

۱ - اوضاع باختر و تأثیرات آن نسبت بایران

در مغرب زمین دوره ملوک الطوائفی خاتمه یافته و دولت های جدیدی تشکیل همه رو بتمرکز و تجدد میروند. در سرتاسر اروپا نهضت های بزرگی در مسائل مذهبی و علمی شروع میشود بعلاوه در اثر اکتشافات دریائی و توجه ملل دریانورد ازوپائنی به هندوستان و کشور آسمانی چین، خلیج فارس اهمیت زیادی بخود میگیرد و سواحل و جزائر جنوبی ایران مورد توجه اروپائیان میشود.

گر چه خلیج فارس از بدو تاریخ در نظر فاتحین دنیا خط استراتژیکی مهمی بشمار بود ولی در دوره اسلامی از لحاظ تجارت مشرق اهمیت خاصی پیدا کرد جزایر و بنادر مهم آن مانند کامبرون، ریشهر، سیراف، کیش و هرمز مراکز تجارتی عمده مشرق محسوب میشد.

در آغاز سلطنت صفویه مرکز ثقل تجارت خلیج از مغرب بطرف مشرق انتقال یافت و جزیره هرمز (جرون یا ژرون قدیم) در مدخل تنگه بطوری معمور و معتبر شد که شهره عالم گردید و پرتقالیها اینطور عقیده داشتند که اگر عالم را به حلقه زرینی تشبیه کنند جزیره هرمز بمنزله نگین الماس آنست

در همان موقعیکه جزیره هرمز یکی از مراکز مهم تجارت اروپا و آسیا شده بود پرتقالیها که در واقع پيشاهنگ ملل دریانورد اروپا بودند در صحنه تاریخ هرمز نمودار میشوند در آخر قرن یازدهم «و اسکودو گاما» دریانورد پرتغالی دماغه «امید» را کشف و از جنوب افریقا به هندوستان راه پیدا میکند و کشتیهای پرتغالی کالای مشرق را ببازار های اروپا میآورند. با کشف این راه دریائی زمام امور تجارتی مشرق با اروپا منحصرأ بدست پرتقالیها میافتد.

بعد ها اساس دولت مستعمراتی پرتقالیها در مشرق بوسیله «آلبو کرک» معروف

ریخته میشود. این دریا سالارمتهور در ۱۵۰۶ (۹۱۲ هـ.) با کشتیهای زیاد از همان راه واسکودو گاما بمشرق آمده در ابتدا بفکر تصرف عدن و جدّه می افتد، برای اینکه راه تجارت مسلمین را بدریای هند مسدود نماید. اما قوای خود را برای اینکار غیر کافی دیده در صدد تصرف هرمز که در آن موقع بمنزله کلید تجارت خلیج بود بر می آید.

در اجرای این تصمیم ابتدا مسقط و صحار را بتصرف در آورده بعد با تمام کشتیهای خود بجلو جزیره هرمز آمده در آنجا لنگر می اندازد.

سیف الدین پادشاه هرمز که طفلی دوازده ساله بود پس از نبرد مختصری تحت تبعیت دولت پرتغال در آمده و مطابق قراردادى که با آلبو کرک می بندد کالای پرتغالیها از پرداخت عوارض معاف و ضمناً قرار میشود که هیچیک از کشتی های بومی بدون اجازه پرتغالیها در خلیج حق تجارت نداشته باشد.

آلبو کرک در ۱۵۰۷ قلعه محکمی در هرمز بنا میکند (۹۱۳ هـ.).

بنا بر روایت سرهنک دوم ویلسن مؤلف کتاب خلیج فارس کمی بعد از این وقایع شاه اسمعیل از پادشاه هرمز خراج سالیانه را مطالبه مینماید و وی در این باب از آلبو کرک کسب تکلیف میکند. آلبو کرک در جواب مقداری گلوله توپ و تفنگ و باروت از کشتیها خارج نموده بنمایند ایران میدهد و بشاه اسمعیل پیغام میفرستد که پادشاه پرتغال بما دستور داده است غیر از این اشیاء بدشمنان خود چیزی ندهیم چندی بعد آلبو کرک از طرف پادشاه پرتغال به نیابت سلطنت هندوستان میرسد و بر این عقیده میشود که برای حفظ متصرفات خود در مشرق سه محل زیر را که بمنزله کلید های هندوستان است بتصرف دولت پرتغال در آورد:

۱ - جزیره هرمز واقع در مدخل تنگه خلیج فارس

۲ - عدن واقع در مدخل تنگه دریای سرخ

۳ - ملاکا واقع در انتهای تنگه سنگاپور.

در ۱۵۱۲ آلبو کرک با چند کشتی از هندوستان بقصد تصرف عدن میرود ولی موفقیت پیدا نمیکنند (۹۱۸ هـ .)

در ۱۵۱۵ بواسطه شورشیکه در جزیره هرمز رخ نموده بود آلبو کرک آنجا را متصرف می گردد و پرچم دولت پرتقال بر فراز قلعه هرمز افراشته میشود و یکی از سه نقطه مهم بالا بدست دولت پرتقال می افتد (۹۲۱ هـ .)

بنا بگفته سرهنک دوم ویلسن پس از این وقایع سفیری از جانب شاه اسمعیل بهرمز میآید و با آلبو کرک پیمان می بندد که بموجب آن تسلط پرتقالیها در جزیره هرمز از طرف شاه اسمعیل برسمیت شناخته میشود بشرط اینکه پرتقالیها هواد پائین را مجری دارند :

آ - نیروی دریائی پرتقال در لشکر کشی ایران به قطیف و بحرین مساعدت نمایند .

ب - پرتقالیها در خاموش کردن و شورش مکران بشاه کمک نمایند .

ج - ایرانیها و پرتقالیها با هم متحد شده برضد عثمانیها بجنگند .

باین ترتیب رفته رفته پرتقالیها در جزایر و سواحل ایران قلاع و استحکاماتی نموده متجاوز از یک قرن در آبهای خلیج حکمفرمائی مطلق پیدا میکنند .

۲ - اوضاع خاور

در سمت مشرق نیز تغییرات کلی حاصل شده بود . عثمانیها که از چندی باین طرف در آسیای صغیر تسلط و نفوذ یافته بودند در ۱۴۵۳ تحت فرماندهی سلطان محمد فاتح قسطنطنیه را متصرف و امپراتوری روم شرقی را منقرض و دولت بزرگی تشکیل میدهند . دولت جوان عثمانی که خود را جانشین امپراتوری کهن روم میداند در صدد برمیآید که ازدو طرف مرز کشور خویش را بحدود سابق امپراتوری روم برساند در زمان سلطان سلیم خان که مقارن با ظهور شاه اسمعیل صفوی بود پیشرفت

های بزرگی برای دولت عثمانی حاصل میشود و بویژه نیروی دریائی مهمی برای خود تهیه میکند و قسطنطنیه مرکز خلافت میشود. از یکطرف بواسطه فتوحات عثمانیها در اروپای شرقی و فشاری که نسبت بملل عیسوی وارد می‌آوردند عالم مسیحیت برضد آنان قیام و از طرف دیگر چون عثمانیها در نخستین برخورد چالدران کامیاب شده و قسمتی از بواسطه برتری توپخانه و پیاده نظام خود در نبرد چالدران کامیاب شده و قسمتی از سرحدات ایران را اشغال کرده بودند و کدورت‌هایی بین دولتین ایجاد شده بود که اختلافات مذهبی هم سربار آن بود از اینرو دول مسیحی اروپا از این وضعیت استفاده نموده نمایندگان بدربار سلاطین صفوی اعزام و ایشانرا بجنک عثمانی تحریک میکنند اما تا زمان شاه عباس نمایندگان دول مسیحی بواسطه تعصب مذهبی شدید سلاطین صفوی در اجرای مأموریت خود کامیاب نمیشوند زیرا پادشاهان اول صفوی ایشانرا کافر و نجس میدانستند. ولی در زمان شاه عباس که آزادی کاملی برای مسیحیان قائل شده بود، تحریکات این نمایندگان در سیاست دولت مؤثر میگردد.

در ترکستان و ماوراءالنهر قبائل اوزبک در تحت لوای شاهی بیک خان تشکیل حکومتی داده، از ابتدای سلطنت صفویه خراسان را معرض تاخت و تاز و قتل و غارت قرار میدهند و بشهرستانهای حاصلخیز و پر نعمت آنجا مانند هرات، مشهد، نیشابور، سبزوار، اسفراین و غیره خسارت و خرابی زیادی وارد میسازند. سخت‌ترین هجوم اوزبکها درست مقارن سالهای اول سلطنت شاه عباس بوقوع میرسد.



بطوریکه اجمالا دیده میشود در آغاز کار دولت جوان صفوی مثل زمان اشکانیان و ساسانیان سرحدات ایران از طرف مشرق و مغرب بمخاطرات بزرگی دچار بوده است. بعلاوه سواحل جنوبی کشور و جزایر خلیج فارس بوسیله پرتغالی‌ها اشغال و تحت حکم‌فرمائی ایشان قرار میگردد.

۴ - اوضاع داخلی ایران

پس از فوت شاه اسمعیل در اثر سستی و بی‌حالی جانشینان او بخصوص سلطان محمد خدابنده پدر شاه عباس هرگزیت دولت از بین میرود. سرکردگان قزلباش بواسطه قرب و منزلت و نفوذ خود در دربار صفویه بایکدیگر بنای رقابت و مخالفت را میگذارند و هر یک در صد بر می آیند که شاه رادست نشانده خود بکنند و بطور کلی تمکین و حرف شنوی طوایف قزلباش از رؤساء خودشان بیش از پادشاه است. در ایلات عمده مانند مازندران، فارس، لرستان و غیره اشخاص مختلف دعوی خودسری می کنند و حاضر باطاعت هرگز نیستند.

در سرحدات غربی و شمال غربی عثمانیها با استفاده از خرابی داخلی ایران دامنه فتوحات خود را توسعه داده تمام نواحی ارمنستان، گرجستان و شیروان را اشغال و حتی در زمان سلطان محمد خدابنده تا تبریز هم می آیند. در سرحدات شرقی میدان تاخت و تاز اوزبکها نیز تا حدود کرمان میرسد خلاصه در سنه ۹۸۶ هجری شاه عباس اول با این وضعیت در قزوین بتخت سلطنت جلوس میکند و در زمان او کشور ایران با اوزبکها و عثمانیها و پرتغالیها داخل جنگ میشود و این جنگها را با کامیابی خاتمه میدهد.

زردوخورد با اوزبکها

۹۸۷ - ۱۰۰۶ هجری

نظر باشکالات بالانحستین اقدامیکه پس از جاوس بتخت سلطنت بنظر شاه عباس لازم رسید گوشمالی رؤساء قزلباش بود و ابن کار بکرم مرشد قلیخان شاملو که سمت وزارت شاه جوان را داشت صورت گرفت و قزلباشها تا اندازه ای تحت اطاعت درآمدند از طرف دیگر هنگ مخصوصی باسم شاهسون ایجاد گردید که بستگی کاملی بشخص شاه داشت و به افراد سایر ایلات اعلام شد که هر کس بخواهد میتواند داخل این هنگ

گردد و باین ترتیب ایل جدیدی بوجود آمد که بعدها تعداد جمعیت آن بصد هزار خانوار رسید. چون دولت در آن موقع نمیتوانست با تمام دشمنان خارجی و گردنکشان داخلی مقابله و مقاومت کند این طور صلاح دیدند که موقتاً با دولت عثمانی صلح نمایند و مقدمات این صلح هم از زمان سلطان محمد فراهم شده و ولی آقای جاشنیگر باشی بنمایندگی فرهاد پاشا فرمانده نیروی عثمانی بقزوین آمده بود و منتظر اینکار بود. اما در اثر تهاجم ناگهانی امیر عبدالله خان اوزبک، بحدود خراسان و محاصره هرات و کشته شدن علیقلیخان شاملو، شاه عباس تصمیم گرفت فوراً بطرف خراسان برود و باین واسطه مذاکره صلح با عثمانیها موقتاً بتعویق افتاد.

شاه عباس از راه فیروز کوه و دامغان به چمن بسطام رفت و در آنجا شروع بجمع آوری قوا نمود.

از آنطرف امیر عبدالله خان پس از تصرف هرات بمشهد آمده بمحاصره قلعه شهر پرداخت و مدت چهل روز این محاصره طول کشید تا اینکه شاه عباس از چمن بسطام حرکت کرد و بنزدیکی مشهد رسید و امیر عبدالله خان از ادامه محاصره منصرف و بطرف قلعه سرخس رفت و در آنجا هم کاری از پیش نبرده به بلخ عقب نشینی نمود. شاه عباس از مشهد عازم هرات شد و تا بند فریمان جام پیشرفت. چون در اینجا خبر تجاوز عثمانیها به سراب و نهاوند رسید و معلوم شد که عثمانیها در نهاوند قلعه جدیدی بنا میکنند، شاه از رفتن بهرات منصرف شد و قوایی در خراسان گذاشته بقزوین مراجعت کرد و بلافاصله بانعقاد صلح با عثمانیها پرداخت.

مواد صلحی که از طرف دولت عثمانی پیشنهاد شده بدینقرار بود.

۱ - تمام قلاعی که در موقع انعقاد قرارداد در تصرف نیروی عثمانیست بآندولت واگذار شود و پادگانهای عثمانی در آنجا بمانند.

۲ - اسرانی که در این مدت طرفین از یکدیگر گرفته اند مسترد دارند.

۳ - یکی از شاهزادگان صفوی بنمایندگی ایران حامل معاهده صلح شده بدربار عثمانی برود .

شاه عباس این پیشنهادات را پذیرفته مهدی قلیخان چاوشلو حاکم اردبیل را که شخصی لایق و کاردان بود باتفاق سلطان حیدر میرزا پسر حمزه میرزای متوفی با ولی آقای چاشنیگر باشی نماینده فرهاد پاشا که مدت دو سال در قزوین معطل مانده بود باسلامبول فرستاد (۱۵۹۰ میلادی - ۹۹۹ هجری)

سال بعد امیر عبدالله خان از بین رفت و عبداله مؤمن خان پسر او در بلخ سلطنت ازبکیه انتخاب شد و او چندین مرتبه بخراسان تاخت و تا حدود نیشابور ، اسفراین و تون و طبرس تاخت و تاز نمود ولی در هر نوبت که شاه عباس بمقابله ازبکان رفت عبدالمؤمن خان حاضر بچنگ نشد و با غنائم و اسرائی که بدست آورده بود به بلخ مراجعت کرد تا اینکه در سال ۱۰۰۶ عبداله مؤمن خان در بلخ کشته شد و خواهر زاده اش دین محمدخان درهرات بتخت سلطنت ازبکیه نشست . در بهار همین سال شاه عباس مجدداً به چمن بسطام آمد و در آنجا اردوی معظمی تهیه دیده بخراسان رفت و پس از تنظیم امور آن حدود بهرات متوجه شد و در محل رباط پیریان دو فرسخی هرات قوای طرفین با یکدیگر داخل رزم شدند و در طی آن دین محمد خان زخم مهلکی برداشته باجمعی از سواران ازبک از میدان رزم فرار کرد و پس از فرار او مقاومت ازبکها در هم شکسته متلاشی و منهزم شدند . شاه عباس از آنجا بهرات رفت و در قلعه شهر قوای کافی پادگان گذاشته بمشهد مراجعت نمود . دین محمدخان هم بین راه در اثر زخمی که برداشته بود بمرد و برادرش باسواران ازبک بجانب بخارا گریخت . پس از این شکست دیگر تا مدتی صفحات شرق از شر قتل و غارت ازبکها ایمن شد .

شاه عباس بعد از این کامیابی به تنظیم امور سایر ولایات و مطیع ساختن آنها پرداخت و در ضمن بفکر ایجاد ارتشی افتاد که بتواند از عهده امنیت داخله و دفع

دشمنان خارجی بر آید .

در این بین دو برادر انگلیسی موسوم به سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی با ۲۶ نفر از همراهان خویش بقزوين وارد شده و بالباسهای فاخر و اسبهای عالی خود را بعنوان دونهفر از نجیبای انگلیس که شهرت پادشاه ایران را شنیده و مایل بخدمتگذاری او شده اند بشاه عباس معرفی کردند و شاه همانطوری که بتمام مسیحیان توجه خاصی داشت از این دونهفر پذیرائی شایانی نمود (۱۵۹۷ میلادی) .

اتفاقاً همراهان شرلی همه از اهل نظام بودند و چند نفر از ایشان در توپ ریزی و اسلحه سازی مهارت داشتند و از وجود اینها برای سازمان جدید ارتش و تهیه توپ و تفنگ و آموختن مشقهای تازه جنگی بسربازان ایران استفاده کامل شد .

گرچه مأموریت این دو برادر از طرف دولت انگلیس رسمیتی نداشت ولی بطوریکه از نوشتجات مورخین انگلیسی معلوم میشود مقصود اساسی این دو برادر در خدمت دولت ایران این بود که شاه عباس را وادار نمایند با دول مسیحی اروپا بر علیه عثمانیها متحد شود و بعد باب تجارت بین ایران و انگلیس را مفتوح سازند . چنانکه بعدها سر آنتونی شرلی بنمایندگی شاه عباس برای عقد این اتحاد بدربار های دول مسیحی اروپا رفت .

سازمان جدید ارتش

در آغاز سلطنت شاه عباس لشکر ایران عبارت از ۶۰ هزار سوار قزلباش بود که بهیچوجه صورت قوای منظمی رانداشته و فقط از رؤسای مستقیم خود تمکین مینمودند و شاه عباس برای اینکه از نفوذ و اعتبار سرکردگان قزلباش بکاهد و قوای منظمی ایجاد کند که در بفرمان مستقیم خود وی باشد ، عده آنان را به ۳۰۰۰۰ نفر تقلیل داد و در عوض سپاه جدیدی مرکب از ۲۰ هزار سوار و ۱۲ هزار پیاده ایجاد نمود که تمام حقوق و اسلحه و سازوبرك آنها از طرف دولت داده میشود .

در نتیجه این اقدام نیروی ایران در ابتدا بدو قسمت منقسم شد :
قوای سلطنتی که بخرج دربار سلطنت نگاهداری میشدند و تحت امر مستقیم شاه بودند .
قوای محلی که حکام در ایالات و ولایات بخرج خود تهیه و نگاهداری مینمودند .
ولی چون از نبرد «چالدران» احتیاج مبرم ارتش ایران به تفنگ و مخصوصاً توپ
محسوس شده بود و معلوم بود که شیوه های جنگ سواره قدیم در مقابل ارتشهای منظم
مؤثر نمیشد ، باینواسطه الله وردیخان که در آنموقع فرماندهی قوای سلطنتی را بر
عهده داشت در صدد اصلاح ارتش و تهیه اسلحه جدید برآمد و باز شدن پای اروپائیان
بایران و آمدن برادران شرلی کمک عمده بانجام این مقصود نمود . چنانکه بمساعدت
آنها کارخانه های اسلحه سازی و توپ ریزی بزرگی در اصفهان ایجاد شد و جباخانه دولتی
دائر گردید ، کارخانه توپ ریزی اصفهان حتی تا ۱۸۰۹ بمعروفیت خود باقی بود .
(پیردولالوال » که در ۱۶۱۷ میلادی بایران آمده و تا ۱۶۲۲ یعنی مدت شش
سال تمام در ایران بسر برده و در بعضی لشکر کشیها همراه شاه عباس بوده و اطلاعات
جامعی از اوضاع آنروز کسب نموده بود ، در سیاحت نامه خود سازمان ارتش جدید
ایران را بشرح زیر مینویسد (۱۰۲۷-۱۰۳۲ هـ)

۱ - پیاده نظام

تفنگ چیلر - جدیدترین عده پیاده ایران که با اسم تفنگ چیلر خوانده میشد
تقریباً بر روی اصول نظامی کشورهای مغرب تشکیل و تربیت شده بود . اکثر افراد
آنها از بین دهاتیان گرفته میشد و جیره و حقوق خود را از دربار سلطنت میگرفتند .
در ابتدا این عده بحال پیاده جنگ میکردند . بعد بواسطه وسعت زیاد کشور در راه پیمائیهای
معجل آنها را مجبوراً سواره حرکت میدادند و باینواسطه رفته رفته بحال سواره هم
جنگ میکردند . اسلحه آنها عبارت از تفنگ فتیله ای و دارای دو شاخه ای بود که زیر
لوله بوسیله بستی بساق قنذاق متصل و در موقع تیر اندازی مثل پایه بزمین تکیه داده

میشد و سربازان بحال بزانو تیر اندازی با اتکاء مینمودند .

تیر های آنها خیلی دقیق و خطرناک بود و در حال سواره هم بطور قیقاج تیر اندازی میکردند . افراد پیاده رشید و پر طاقت و فداکار بودند و عده شان مجموعاً از ۲۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد . فرماندهان آنها با اسم « تفنگچی لر آقاسی » خوانده میشد .

۴ - سوار نظام

آ - قوللر

افراد این طبقه از غلامان گرجی ، ارمنی ، چرکسی ، داغستانی و غیره تشکیل یافته که غالب آنها را بعنوان هدیه و پیش کشی برای سلاطین میآوردند یا خودشان مستقیماً خریداری میکردند . اینها از سن طفولیت در دستگاه سلطنتی بار میآمدند و در واقع بمنزله خانه زاد و طرف توجه مخصوص شاه بودند .

افراد این طبقه جزو سوار و بحال سواره میجنگیدند . اسلحه آنها مختلف ، بعضی با تفنگ فتیله ای و برخی به تیر و کمان و شمشیر و تبرزین مصلح میشدند . فرمانده آنها با اسم « قوللر آقاسی » خوانده میشد .

عده آنها مجموعاً در حدود ۱۵۰۰۰ نفر و از خزانه سلطنتی حقوق کافی دریافت میداشتند .

ب - قزل باش

قدیمترین قسمتی که از زمان شاه اسمعیل اول تشکیل یافت عبارت از قزلباشها بودند و در ابتدا موفقیت پادشاهان صفوی بیشتر بدست افراد این قسمت حاصل شده بود . قزلباشها از هفت طایفه معتبر شاملو ، استاجلو ، بهارلو ، تکه لو ، افشار ، ذوالقدر و قجر تشکیل میشدند و اکثر از نجبا و اصیل زادگان محسوب و لقب بیکی داشتند . قزلباشها عموماً سواره جنگ میکردند . اسلحه آنها تا آخر هم عبارت از تیر و کمان و شمشیر و سپر بود . بتفنگ فتیله ای بنظر حقارت مینگریستند و استعمال آنرا منافی

جوانمردی و شجاعت می پنداشتند اما بعضی از آنها بدون اینکه از اسلحه قدیمی دست برداشته باشند تفنگ هم بدوش میبنداختند. افراد قزلباش سر آزاد و تقریباً مستقل بودند و تا موقعیکه حقوقشان از طرف رؤسا مرتباً پرداخته میشد سر خدمت حاضر بودند، ولی بمیل خود میتوانستند از خدمت کناره گیری نمایند. قدرت و نفوذ رؤساء قزلباش در دربار سلطنتی زیاد بود ولی شاه عباس با ایجاد تفنگچیان و غلامان از نفوذ و اعتبار آنها کاست.

ج - قورچیلر

این قسمت عبارت از گارد مخصوص سلطنتی و وظیفه افراد آن حفظ شخص شاه بود. اینها مثل قزلباشها سواره جنگ می کردند. فرماندهی آنها بعهدده عیسی خان بیك داماد شاه بود که از اهالی اردبیل و جزو طایفه شاهسون بود. فرمانده این قسمت با اسم قورچی باشی خوانده میشد و ابتداءً الله وردیخان معروف فرماندهی این قسمت را عهده دار بود.

۳ - توپخانه

عده توپخانه از افراد رشید دهاتی استخدام میشدند. ارتش ایران دارای چندین آتشبار بود و تعداد توپهای برنجی را در تمام کشور در حدود ۵۰۰ اراده تخمین میزدند و فرمانده کل توپخانه بعهدده قرچغای بیك از غلامان خاص سلطنتی محول بود و عده آنها را در حدود ۴۰۰۰ نفر تخمین میزدند. فرمانده کل توپخانه با اسم «امیر توپخانه» موسوم و خدمه توپها را با اسم عمله توپخانه میخواندند.

۴ - نسقچیلر

علاوه بر طبقات مختلف ارتش يك قسمتی با اسم نسقچی لر موجود بود که در واقع عهده دار وظیفه امنیه و در لشکر کشی ها مأمور حفظ نظم و امنیت راهها

و جاده ها بودند و رئیس کل آنها با اسم نسقچی باشی خوانده میشد .
کلیه ارتش ایران اعم از دولتی و غیر دولتی در حدود ۱۰۰،۰۰۰ نفر بود و از
این عده ۳۰،۰۰۰ نفر مامور سرحدات بودند و از پستهای خود دور نمیشدند و از مابقی
دولت میتوانست ۵۰،۰۰۰ شمشیر در میدان جنگ حاضر نماید .

البتداً گر تمام خدمه، صنعتگران، چهار پاداران و کسبه و غیره را که مسلحاً با اردو
حرکت میکردند جزو ارتش محسوب داریم تعداد آن از ۱۵۰،۰۰۰ نفر هم تجاوز میکرد .

انضباط

« اساس انضباط ارتش شاه عباس بر روی ترسی است که از او دارند و در مواقع
لشگر کشی از ترس او بمردم تجاوزاتی نمیشود و اهالی برضا و رغبت اجناس خود را
بخط سیر لشگر میآورند و بمأمورین تهیه آذوقه میفروشند و قیمت آنرا در یافت
میدارند بقسمی که اردو کشی در ایران برای اهالی دهات مثل جمعه بازار است - در
ارتش ایران مجازاتهای انضباطی شدیدی معمول میباشد . » (پیردولاوال)

واحدهای ارتش

راجع واحدهای ارتش شوالیه شاردن سیاح معروف فرانسوی در کتاب
خود اینطور مینویسد :

« در ارتش ایران کوچکترین واحد مرکب از ده نفر و فرمانده آن با اسم
« اون باشی » خوانده میشود .

بعد واحد مرکب از صد نفر است که فرمانده آن « یوز باشی » نامیده میشود .
بالاخره واحد بزرگتر مرکب از هزار نفر میباشد که فرمانده آنرا « مین باشی » میگویند
درجه اون باشی معادل درجه گروهبانی و درجات یوز باشی و مین باشی معادل
درجات سروانی و سرهنگی است . از قرار معلوم سابقاً يك فرمانده کلی با اسم سپهسالار
وجود داشته ولی بعدها این مقام فقط در مواقع جنگ از طرف شاه ببعضی از سردگان

که بفرماندهی لشگرها معین میشوند محول می گردد ولی در زمان صلح این پست ملغی می شود .



پس از شکست قطعی اوزبکها درهرات شاه عباس برای اینکه بغائله آنها خانمه داده باشد بطرف بلخ اردو کشی نمود و قلعه اندخوی را متصرف گردیده از آنجا بجانب بلخ راند . در نزدیکی این شهر اوزبکها مقاومت سختی بخرج دادند ولی این دفعه هم دچار شکست شده بقاعه شهر پناه بردند . چون قوای ایران در این مسافرت خیلی صدمه دیده و ناخوشی هائی در بین اردو بروز کرده بود باینواسطه شاه عباس از محاصره قلعه بلخ منصرف و بخراسان مراجعت نمود .

در این مدت الله وردیخان حکمران فارس نیز در لشگر کشی خود به لارستان موفقیت یافته ابراهیم خان را که خانواده او از دیر زمانی در این ایالت مستقلاً فرمانروائی داشتند در قلعه مستحکم لار محاصره و دستگیر نموده بود باین ترتیب صفحه لارستان نیز که بواسطه حاکمیت خود بر سواحل حائز اهمیت بود تحت اطاعت دولت مرکزی در آمد ضمناً جزیره بحرین را هم که در اثر خرابی اوضاع داخله مدتی بود از سلطه مأمورین دولت ایران خارج و اخیراً حکومت آنجا تحت نفوذ پرتغالیها در آمده و در آنجا قلعه ای بنا کرده بودند در اثر تدابیر الله وردیخان مجدداً بتصرف حکومت فارس در آمد و پرتغالیها از آنجا رانده شدند . اما فرمانده نظامی پرتغال همین که از قضیه مطلع شد چند کشتی از هرمز به بحر بن فرستاد که دوباره آنجا را از دست حکومت فارس خارج نماید . الله وردیخان برای تهدید پرتغالیها قلعه کامبرون را که در ساحل مقابل هرمز بود محاصره کرد .

در این بین هیئتی که از جانب پاپ و فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بعنوان سفارت

بدربای ایران فرستاده شده بودند وارد جزیره هرمز گردیدند (فوریه ۱۶۰۲)

این هیئت چون از تیرگی مناسبات الله وردیخان با فرماندهی نظامی پرتغالی و محاصره کامبرون اطلاع یافتند با الله وردیخان ملاقات نموده موضوع مأموریت خود را باو اظهار کرده و در نتیجه میان جیگری ایشان ، الله وردیخان حاضر شد دست از محاصره کامبرون بردارد مشروط بر اینکه فرمانده نظامی پرتغال در کار بحرین مداخله نکند. سفراء اسپانی و فرمانده نظامی پرتغال این تعهد را پذیرفتند و کشتیهای آنها از حدود بحرین برگشت -

در این موقع چون امامقلی خان پسر الله وردیخان مأمور شده بود که ابراهیم خان لاری را بمشهد ببرد سفراء اسپانی نیز برای شرفیابی بحضور شاه عباس باتفاق وی بطرف مشهد حرکت نمودند .

مأموریت سفراء این بود که بهر نحوی شده است دولت ایران را بزودی وادار بجنک با عثمانی بنمایند .

برای روشن شدن مطلب باید متذکر بود که در آن تاریخ کلمات هشتم پاپ بزرگ اروپا بعنوان ریاست عالم مسیحیت طرح اتحادی بر ضد عثمانی ها ریخته بود که تمام سلاطین مسیحی اروپا در آن شرکت داشتند و از جمله فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بود و ابن سفراء در واقع هم از طرف پاپ و هم پادشاه اسپانی بایران فرستاده شده بودند که دولت ایران را داخل در این اتحاد بنمایند و شاه عباس را از طرف مشرق بر علیه عثمانی ها برانگیزند .

جنگهای شاه عباس با عثمانیها

بطوریکه در نظر داریم شاه عباس در آغاز سلطنت خود معاهده ای با عثمانیها بست که مطابق یکی از مواد آن قرار شد تمام قلاعیکه در آن تاریخ در تصرف قوای عثمانیست بهمین حال باقی بماند . یکی از این قلاع در نهاوند بود که قریب بیانزده سال در تصرف

پادگان عثمانی قرار داشت و آذوقه و علیق قلعه گیان از جانب پاشای بغداد فرستاده میشد. در طی این مدت هر چه از طرف سرکردگان طوایف آنحدود درخواست میشد که این قلعه را از عثمانیها پس بگیرند شاه عباس با احترام معاهده صلح اجازه نمیداد تا اینکه در اوائل سلطنت سلطان محمد خان اوضاع داخلی عثمانی دچار اختلال شد و اوزون احمد نامی خود سرانه بحکومت بغداد رسید و از فرستادن آذوقه و علیق برای پادگان نپاوند خودداری نمود. در نتیجه عده پادگان قلعه باطراف پراکنده شده بنای غارتگری و لخت کردن کاروانان و عابرین را گذاشتند. طوایف آنحدود از تجاوزات آنها بستوه آمده متفقاً به قلعه هجوم کردند و پادگان آنجا را متفرق ساختند.

حسنخان حاکم الشتر مراتب را بشاه گزارش داد و چون وجود این قلعه رامایه فتنه و فساد میدانست بامر شاه آنجا را خراب نمود. در این بین خبر رسید که حاکم وان جماعتی از تجار ایرانی را کشته است و در سایر نقاط سرحدی هم حکام عثمانی بواسطه اختلال امور داخلی کشور خویش بمردم تعدی میکنند.

رؤسای طوایف سرحدی همه شکایت آغاز کردند از جمله غازی بیک سرکرده اگراد حدود ماکو از فشار عالی پاشا بیگلربیگی تبریز و مأمورین عثمانی بتنگ آمده پسر خود را نزد شاه عباس فرستاد و گزارش داد که او باتمام طایفه خویش برضد عثمانیها داخل جنگ خواهد شد و شاه را باستخلاص آذربایجان دعوت نمود.

در اثر این کیفیات و تهیه پیاده نظام و توپخانه کافی شاه عباس مصمم بچنگ شد. برای اینکه این قضیه بکلی مکتوم بماند نیت خود را بهیچکس اظهار نکرد و روز ۷ ربیع الثانی ۱۰۱۲ هجری از اصفهان بعنوان سفر مازندران حرکت و سه روزه بقزوین آمد. در اینجا قصد واقعی خود را بسرکردگان ابراز داشته باقوای موجودی بجانب تبریز رهسپار شد و دستور داد که حکام قزوین و اردبیل نیز با تمام لشکریان آنحدود بسرعت حرکت و در « میانه » بوی ملحق بشوند.

مسافرت شاه از اصفهان به تبریز یازده روز انجام گرفت و ورود او بتبریز طوری ناگهانی بود که حتی چند روز بعد هم پادگان عثمانی تبریز ملتفت قضیه نشد. در این موقع غازی بیک باقوای عثمانی در گیر محاربه شده بود و علی پاشا فرمانده ساخلو تبریز با عده مقیم نخجوان و ایروان بماکو رفته ، قلعه « قارنی یارق » متعلق باکراد را در محاصره داشت .

از این طرف چون اهالی تبریز از آمدن شاه و اردوی قزل باش مطلع شدند هر چه از سربازان عثمانی را که در شهر متفرق بودند دستگیر نموده کشتند . بقیه عده عثمانی سراسیمه به قلعه شهر پناه برده فوراً قاصدی نزد علی پاشا فرستادند و او را از واقعه مطلع ساختند . علی پاشا بوصول این خبر با غازی بیک وارد مصالحه شد و دست از محاصره قلعه او برداشته شتابان به تبریز برگشت . در مرنده عده نخجوان و ایروان از وی جدا شدند و او با قوای باقی مانده بحرکت خود ادامه داد .

شاه که در خارج شهر بود بلادرنگ بمقابله علی پاشا حرکت نمود . طرفین در صوفیان شش فرسخی تبریز با هم تلاقی نموده در گیر نبرد شدند . قوای عثمانی پس از چند ساعت مقاومت بانحمله تلفات زیاد مغلوب و منهزم و علی پاشا اسیر گردید . سواران قزلباش فراریان را تا حدود مرنده تعاقب و از بین بردند .

بعد از این کامیابی شاه به تبریز مراجعت و مدافعین قلعه تبریز هم تسلیم شدند و کلیه اسلحه و مهمات و توپهای قلعه را تحویل دادند . شاه عباس از تبریز عده ای را بفرهاندی چراغ سلطان استاجلو بحدود ارس فرستاد که مراقب معبر جلفا و پادگان نخجوان و ایروان باشند و نعد بعضی طوایف آنحدود را که در نواحی قره باغ سکونت دارند باینطرف ارس جلب نمایند . باین ترتیب شهر تبریز پس از بیست سال از تحت تسلط عثمانی ها خارج گردید .

در اینجا از حسینخان حاکم لرستان خبر رسید که اوزون احمد والی بغداد حاضر

شده است که اگر قوائی از طرف دولت ایران بدانصوب فرستاده شود او بدون مقاومت قلعه را تسلیم خواهد نماید. شاه به الله‌وردی خان حکمران فارس فرمان فرستاد که پس از تنظیم امور لارستان و سواحل؛ امامقلی خان را بجانشینی خود تعیین و قوائی تهیه نموده ببغداد برود. در اجرای این امر الله‌وردیخان هم با دوازده هزار نفر از ایلات فارس، لرستان و خوزستان عازم مقصد گردید.

شاه عباس مدت بیست روز در تبریز معطل شد که پس از جمع‌آوری و تنظیم لشکر برای تصرف نخجوان و ایروان برود.

فتح ایروان - از آنطرف همینکه خیز شکست صوفیان و تصرف قلعه تبریز به شریف پاشا فر مانده پادگان نخجوان و ایروان رسید؛ چون بقلعه نخجوان اعتمادی نداشت یکی از افسران خود را با یکصد و پنجاه نفر بدفاع این قلعه گماشت و بقیه قوا را که بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر بود در قلعه ایروان تمرکز داد.

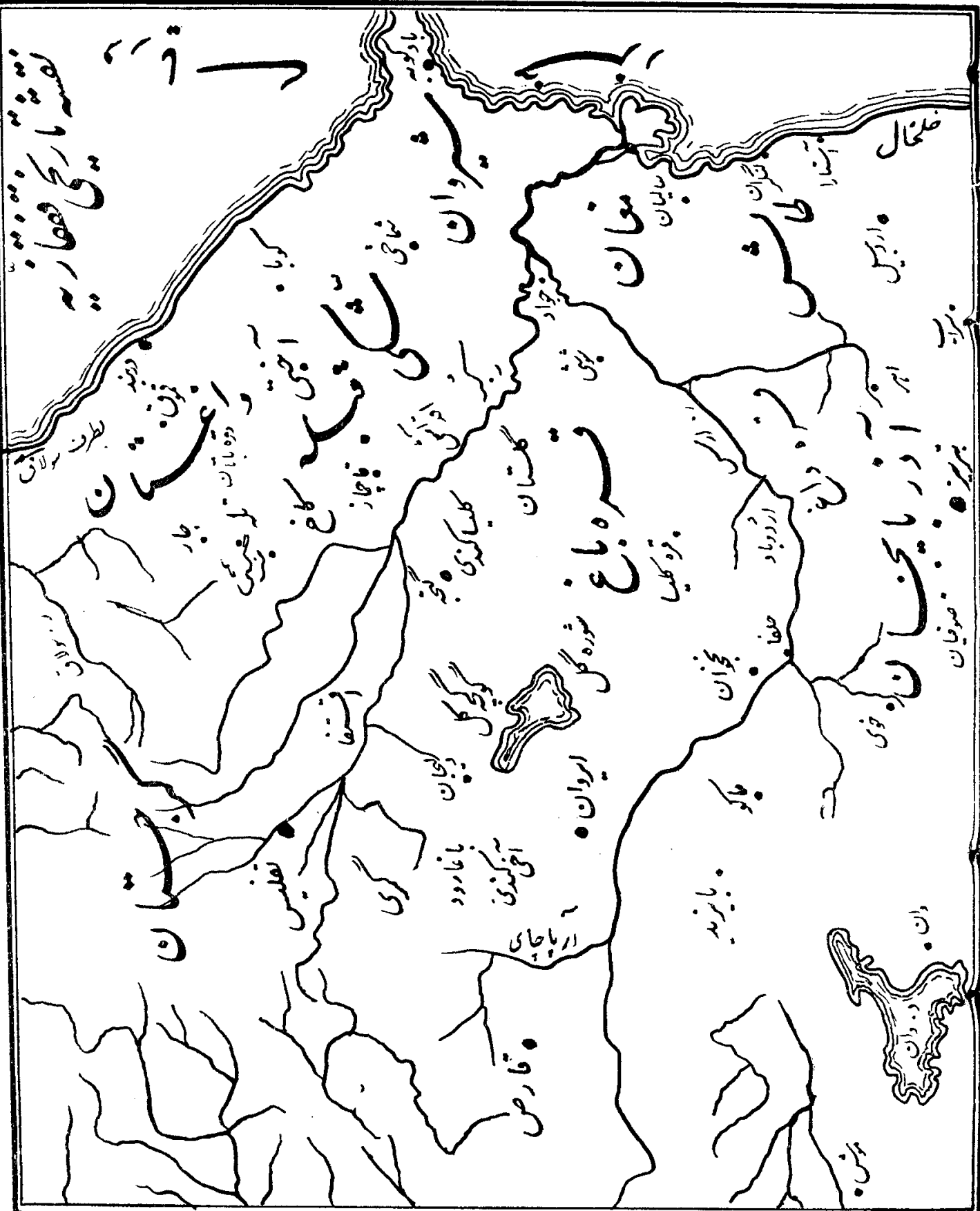
قلعه اصلی و قدیمی ایروان که در سال ۹۹۱ هجری زمان سلطنت سلطان محمد صفوی پدر شاه عباس توسط فرهاد پاشا سردار عثمانی در کنار رود زنگی چای ساخته شده بود دارای خندق و حصار و استحکامات متینی بود. بفاصله کمی در جنوب غربی آن قلعه کوچک دیگری بر فراز تلی مشرف بپل رودخانه واقع بود که آنرا بنام گزچی (دیدبان) میخواندند. چون این دو قلعه گنجایش تمام عده شریف پاشا را نداشت لذا فرمانده عثمانی دستور داد بانهایت عجله چسبیده بقلعه قدیمی، قلعه تازه بنا کردند ولی فرصت حفر خندق و تهیه استحکامات در خارج حصار نشد.

در طی مدت بیست روز که حرکت شاه عباس از تبریز بطول انجامید شریف پاشا مقدار کافی آذوقه و علیق بداخل قلاع حمل و برج و باروهای آنها را باتوپ و بادلیچ مجهز نموده کاملاً آماده دفاع شد.

شاه عباس پس از تکمیل اردو از تبریز حرکت و قبلاً ذوالفقار خان را با یک

نقشه تاریخی هزاره

۱۰۰



خلخال

اردبیل

سبز

بهریز

صفویان

هرات

خوش

دان

میش

طاسکان

سایبان

مغان

سمنجان

یروان

شماخی

کوبا

آجین

دینه

عسکان

طهران

سولانی

دوه آبان

تله جیش

چار

کلیا

قاجاز

گلستان

کلیا کنده

گتجه

سوره گل

سوره باغ

قره کلیا

اردوباد

حفا

بخجان

ماکو

بایزید

ایروان

کوکچکل

دیجان

اشتفا

نقلیس

کری

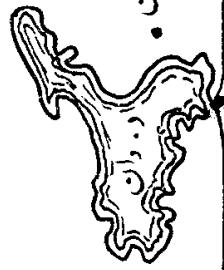
استان

باغامود

آخی کنده

ایروان جای

قارص



هنگ سوار بعنوان قسمت جلو دار بطرف نخجوان فرستاد . این عده سوار وقتی بیای قلعه نخجوان رسیدند ساخلو کوچك قلعه بدون مقاومت تسلیم گردیدند و پس از ورود به نخجوان چند روز در آنجا بماند و در اثر تحقیقات معلوم شد شریف پاشا قلاع ایروان را کاملاً مستحکم نموده ؛ تصمیم بدفاع دارد .

در نخجوان غازی بیک و سایر رؤساء اگراد با جمعی از سوار های خود باردو مالحق و بانفاق اردو بجانب ایروان رهسپار شدند . پس از رسیدن بحوالی قلعه و مشاهده وضعیت دشمن عده اردو بسه قسمت تقسیم و هر قسمت مأمور محاصره یکی از قلاع گردید . چون در اثر آزمایشهای اولیه بزودی ملتفت شدند که تا توپ های بزرگ قلعه کوب تهیه نشود موفقیتی حاصل نخواهد شد ؛ از اینرو امر شد توپهای قلعه تبریز را با ایروان حمل نمایند و در شهر ایروان هم که بمسافت يك فرسخی قلاع بود به توپ ریزی مشغول بشوند .

محاصره ایروان در تمام مدت زمستان و شدت سرما دوام یافت و بواسطه استحکام قلاع و پافشاری مدافعین کاری از پیش نرفت تا اینکه تدریجاً سختی زمستان در گذشت و توپها حاضر شد و در امر خندق کنی و نقب زنی هم پیشرفتهائی حاصل گردید .

سقوط قلعه جدید ایروان

چون قلعه جدید ایروان جز حصار دور آن و بعضی برجهای کوچك استحکامات دیگری نداشت ، تصمیم گرفته شد بدو باین قلعه حمله نمایند . در شب ۲۸ ماه ذیحجه ۱۰۱۳ هجری بقوای مأمور محاصره دو قلعه دیگر امر شد که سپیده دم بشدت مشغول تیر اندازی شده و توجه مدافعین این دو قلعه را بنخود مشغول سازند .

بقوای مأمور حمله بقلعه جدید هم حکم شد که از نیمه شب در مورچل ها جمع

شده علی الطالع شروع بحمله کنند و در تمام مدت حمله توپخانه بر برج و باروی قلعه آتش نماید.

حکم حمله بموقع اجرا گذاشته شد و از رخنه‌هاییکه در اثر اصابت گلوله‌های توپ در حصار قلعه پیدا شده بود عده مهاجم بداخل قلعه نفوذ یافتند و بعد از زد و خورد مختصری قلعه را تصرف نمودند.

پس از سقوط قلعه جدید، لشکریان از هر طرف بقلعه قدیم هجوم آوردند. عملیات هجوم در اثر شدت آتش مدافعین بتانی ولی بطور بیایی انجام شد تا اینکه ذوالفقار خان با عده تحت فرماندهی خویش از خندق گذشته و با وجود دادن تلفات زیاد خود را بدروازه قلعه رسانید و دروازه را آتش زد.

شریف پاشا چون وضعیت را سخت دید درخواست تسلیم نمود بشرط آنکه بخود او وعده تامین داده شود.

درخواست او پذیرفته شد و شریف پاشا با عده خویش از قلعه ها خارج شده تمام اسلحه، ذخایر و توپخانه قلاع را تحویل داد. شریف پاشا چون اصلا ایرانی و اهل اصفهان بود از شاه اجازه گرفت که در مشهد اقامت نماید و محمد پاشا عده عثمانی را جمع آوری و بطرف قارص رفت و علیخان بیک مامور شد با جمعی سوار آنها را تا قارص همراهی نماید که از طرف اکراد صدمه ای بافراد عثمانی نرسد.

فتح قلاع مستحکم ایروان باساست تسلط و نفوذ طولانی عثمانیها در اینصفحات لطمه بزرگی وارد ساخت و زمینه مناسبی برای کامیابی بعد ارتش ایران فراهم نمود. از وقایعی که در مدت محاصره ایروان بوقوع پیوست فوت سلطان محمد خان پادشاه عثمانی بود که بجای او پسرش سلطان احمد خان بتخت نشست و این پیش آمد اوضاع داخلی عثمانی را بیشتر دچار اختلال نمود.

الکساندر خان والی گرجستان و گرگین خان والی کارتیل هم بایروان آمده اظهار اطاعت و خدمتگذاری کردند.

ضمناً از الله وردیخان حکمران فارس گزارش رسید که پس از وصول بحوالی بغداد اوزن احمد پاشا بر خلاف قول سابق خود حاضر بتسلیم قلعه نشده و او ناچار بمحاصره بغداد پرداخته است.

بوصول ابن خبیر الله وردیخان باتمام قوای خود بایروان احضار شد و او موقعی رسید که ایروان فتح شده بود.

در موقع محاصره ایروان قلعه عثمانیها هم در تبریز بامر شاه خراب گردید. بعد از تنظیم امور ایروان چون از ساکنین اطراف قلعه شوره گل هم که در تصرف عثمانیها بود شکایت رسید که روسها نسبت باهالی از هیچگونه تعدی و تجاوز خود داری نمیکنند. عده ای مامور تصرف این قلعه شدند و پس از چند روز محاصره قلعه را متصرف و استحکامات آنرا با خاک یکسان نمودند و از آنجا اردو بطرف قارص رفت. لشگر کشی سنن پاشا بایران

دولت عثمانی که از پیروزیهای پی در پی شاه عباس و از دست رفتن قلاع نهبوند تبریز، نخجوان و ایروان دچار هراس شده بود، سنن پاشایکی از بزرگترین سرداران خود را مامور جنگ ایران نمود.

سنن پاشا بواسطه فتوحاتی که در جبهات اروپائی حاصل نموده بود مقام ارجمندی داشت و در آن موقع فرماندهی نیروی دریائی عثمانی با او بود و بعد با سمت صدر اعظمی و فرماندهی کل قوا بماموریت جدید انتخاب شد.

سنن پاشا مرکز تجمعات استراتژیکی ارتشهای ولایات مختلف را که تحت امر او گذاشته شده بودند در صحرای «موش» معین نمود و شخصاً با عده «ینگی چری» بآنجا رفت.

در این موقع شاه عباس در حدود قارص بود و همینکه از این خبر مطلع شد چند قسمت مأمور نمود که از حدود قارص تا نزدیک ارض روم تمام ایلات و سکنه شهرها را بداخله کوچ داده خرمنها و انبارهای خواربار را بسوزانند. در اجرای این دستور در تمام خط سیر احتمالی نیروی عثمانی اثری از آبادیها باقی نماند. بعد از این کار شاه عباس بانخبه اردو در بیلاقات آن حدود بانتظار سنان پاشا متوقف گردید. ولی رفته رفته زمستان نزدیک شد و از آمدن نیروی عثمانی خبری نرسید و چون ماندن در آن حدود در اثر سردی هوا مشکل بود از اینروسپاهیان اطراف را اجازه مرخصی داد و خود با قسمتی از قورچیان بنواحی گرمسیر متوجه شد. دیری نگذشت که خبر رسید سنان پاشا بانیروی خود از طریق ارض روم و قارص بطرف ایروان حرکت نموده است شاه عباس فوراً دستور داد دهات اطراف نخجوان و ایروان را هم خالی کنند و از کلیه انبارهای خواربار بقدر احتیاج پادگان قلعه برداشته و بقیه را نابود سازند. تا دشمن قادر بر توقف در آن حدود و محاصره قلاع نباشد. ضمناً چند ستون سوار بفرماندهی سرکردگان رشید و کاردان معین شدند که از هر طرف بمراقبت حال دشمن پرداخته با اجرای دستبردها و حملات مجزی حرکت او را به تأخیر بیندازند. شاه عباس با باقی مانده اردو از آب ارس گذشته در پشت این حفاظ طبیعی بانتظار دشمن نشست.

در نتیجه اکتشافات بعد و اظهارات اسرائی که از دشمن گرفته شد معلوم گردید بواسطه نداشتن خواربار اردوی عثمانی از راه چورس و ماکو بطرف وان رفته و در اثر شدت برف عده زیادی از افراد و دواب اردو در بین راه تلف شده و سنان پاشا باشگل خود را به وان رسانیده است که در آنجا قشلاق کند و قوای او در اطراف پراکنده شده اند.

همینکه این خبر بیقین پیوست الله وردیخان بفرماندهی چند هنگ سوار بحدود

وان فرستاده شد که ارتباط سنان پاشا را باطراف قطع نموده مانع از حمل خوار بار گردد. در حوالی وان الله وردیخان از قوای متفرق عثمانی اسیر زیادی گرفت و در رزمی که بین قسمتی از قوای عثمانی و الله وردیخان در خارج قلعه بوقوع پیوست عثمانیها شکست خورده بداخل قلعه پناهنده شدند. سنان پاشا پس از مدتی توقف در قلعه وان چون وضعیت خود را سخت دید از آن جانب قلعه که بدریاچه وان متصل بود با جمعی از همراهان خویش شبانه بوسیله کشتی بصحرای موش رفت.

الله وردیخان با اسراء و غنائمی که از دشمن گرفته بود به تبریز مراجعت نمود. در این بین کنستندیل خان گرجی با جمعی از امراء قزلباش با محمود پاشا پسر سنان پاشا که حکمرانی شیروان را داشت جنگ سختی کردند و قوای او را شکست داده تا قلعه شماخی تعاقب نمودند و در اثر این شکست غیر از شماخی باه کوبه و در بند سایر قلاع آن حدود بتصرف امراء قزلباش در آمد و ابوتراب بیگ توپچی باشی از تبریز بشیروان رفت که برای عملیات آتیه آن حدود مشغول توپ ریزی بشود از طرف دیگر از لحاظ پیش بینی جنگهای احتمالی آینده دستور داده شد در شهر تبریز قلعه مستحکمی بنا کنند.

نبرد صوفیان - دولت عثمانی از کامیاب نشدن و عقب نشینی سنان پاشا سخت اندیشناک و دوباره بتمرکز قوای معظمی در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر در صحرای موش پرداخت. تمرکز این قوا مدتی بطول انجامید تا این که در اواخر پائیز بفرماندهی سنان پاشا بجانب ایران حرکت نمود.

از این طرف شاه عباس که از مدتی پیش برای سرکوبی بعضی از طوایف اکراد بماکو آمده بود چون از حرکت سنان پاشا خبر شد پیر بود اقخان حاکم نظامی تبریز را معجلا بشهر فرستاد و دستور داد که طوایف راه تبریز را بکوهستان اطراف

کوچ بدهد و بعد قلعه تبریز را قویاً بحال دفاع در آورد و تمام آذوقه شهر را بداخل قلعه حمل نماید.

شاه عباس با راه پیمائی معجل از راه چورس به خوی آمد و چند دسته سوار باطرف اردوی عثمانی ها فرستاد که مراقب حرکات آنها بوده کوشش کنند اسرائی از دشمن بدست بیاورند.

مطابق تحقیقات و اظهارات چند نفر اسیری که از دشمن گرفته بودند معلوم شد سنان پاشا میان در اردوی خود اینطور شهرت داده که خیال دارد بطرف اردبیل برود و در محل قزل آغاج نزدیکی شیروان که پسرش محمود پاشا بیگلربیگی آنجا بود قشلاق نماید اما بعد اطلاع رسید که اردوی عثمانی بعجله از راه سلماس بطرف تبریز حرکت نموده است چون در آن راه برای عبور اردوی عثمانی آذوقه و علیق نایاب بود شاه عباس از راه چمن اختاخانه بجانب مرند رهسپار شد. بعلت فزونی عده دشمن در ابتدا تصمیم شاه بر این بود که بی مهیا با تن بچنگ ندهد بلکه چند روزی با عملیات تاخیری و اجرای دستبرد، قوای دشمن را معطل و فرسوده کند و در صورت ورود عثمانیها به تبریز اگر بمحاصره قلعه شهر مشغول شوند ارتباط آنها را با خارج قطع نموده و تا چند روز دیگر که هوا سرد شد از هر طرف آنها را محاصره و نابود سازند. چنانچه در بنده محاصره و تصرف قلعه شهر نشدند و مطابق شهرتی که داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج پیشروی نمودند، در بین راه سراب باردبیل هر جا که مناسب بنظر رسید با قوای دشمن داخل نبرد شود.

شاه عباس با این تصمیم بطرف مرند حرکت کرد و مطابق اکتشافاتی که بین راه از اردوی عثمانی بعمل آمد عده قوای آنها را در حدود صد هزار نفر تخمین زدند. در موقع حرکت از مرند بطرف صوفیان چون مسافت فیما بین نزدیک شد، شاه عباس قوای خود را بسه ستون تقسیم نمود: فرماندهی ستون مرکز یعنی قوای عمده را

به الله‌وردیخان و ستون راست را بامیر گونه‌خان و ستون چپ را به قرچقای بیك محول نموده، خود با قوای احتیاط در دنبال ستون مرکز بحرکت در آمد. ضمناً به تمام فرماندهان دستور مؤکد صادر شد که با کمال حزم و احتیاط پیشروی نموده و بی‌مهابا عده خود را بخطر نیاندازند.

باین ترتیب تا حوالی قریه صوفیان پیشروی نموده در آنجا اتخاذ آرایش جنگی بانتظار دشمن ماندند.

از آنطرف سنان پاشا با قوای خود از طسوج و شبستر گذشته و در حوالی قریه «سپس» که شش فرسخی تبریز است استقرار یافت و مطابق اصول رزمی عثمانیها جبهه اردوی خود را بطرف قوای ایران با عراده‌های توپ که با زنجیر بیکدیگر بسته شده بودند پوشانیده پیاده نظام را در بین توپ‌ها برقرار نمود.

دیری نگذشت که واحدهای ارتش عثمانی بفرماندهی سرداران نامی خود مانند کوسه صفر بیگلربیگی ارض روم، عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشا زنجیرقران متوالیاً از اردوگاه خود خارج شده و در روی ارتفاعات آرایش جنگی اتخاذ نمودند شاه عباس که شخصاً بر روی تپه مشرف بجاده تبریز بمراقبت حرکات دشمن مشغول بود، پس از مشاهده انبوهی لشکریان عثمانی قرچقای بیك را با عده‌ای از تفنگچیان مأمور نمود که بر روی ارتفاعات فاصل فیما بین اردوگاه عثمانی و صفوف جنگی آنها برآمده و از دور سیاهی نشان بدهند بدون اینکه درگیر رزم بشوند. باین ترتیب عده عثمانیها که در جلو آرایش جنگی گرفته اند ناچار جمعی از قوای خود را جدا کرده بطرف این ارتفاعات مأمور خواهند نمود و از عده جبهه جنگی آنان کاسته خواهد شد ضمناً علیقلی خان شاملورا با عده سوارش مأمور ساخت که با اجرای يك حرکت دورانی پروسعتی از پهلوئی اردوگاه عثمانی سردر آورده توجه دشمن را بطرف خود جلب نماید.

چون شاه عباس دستور اکیدی داده بود که از طرف عده ایران در تعرض پیش دستی نشود، فرماندهان عثمانی پس از مدتی انتظار مبادرت به تعرض نموده با قسمتی از عده خود از بالای بلندیها بطرف صفوف ایران حمله ور شدند. رزم به شدت درگیر شد و در این بین علیقلی خان شاملو با سوارها و قورچیان از فاصله بین اردوگاه عثمانی و صفوف مقدم آنان نمودار شده شروع بتاخت و تاز و تیراندازی نمودند. در اثر گرد و غبار و صدای آتش شدید که دفعه^۱ در حوالی اردوگاه بانند شد جناح چپ عثمانیها بتصور اینکه شاد عباس باقوای عمده به اردوگاه ایشان حمله نموده است محل خود را تخلیه و بجانب اردوگاه برگشتند.

بمشاهده این حرکت، جناحین و مرکز قوای ایران دفعه^۲ از جاکنده از هر طرف عده قوای عثمانی را مورد حمله شدید قرار دادند و پس از چند ساعت رزم عثمانیها مغلوب و منهزم شدند. بعضی از فرماندهان دشمن که با عده خود هنوز در روی ارتفاعات پافشاری مینمودند چون راه اردوگاه را مسدود دیدند منهزماً بطرف طسوج و سلماس فرار نمودند. مقارن غروب کلیه عده عثمانی که در خارج از اردوگاه خود درگیر نبرد بودند باطراف پراکنده گردیده و هنگهای سوار قزلباش از هر سو بتعاقب آنان اشتغال داشتند. چون هوا بکلی تاریک شده بود شاه عباس شب را در همان عرصه نبرد توقف نموده تا صبح با کمال هوشیاری مراقب اوضاع عده پراکنده دشمن بود. فردا علاوه بر سربازان بیشماری که از طرف هنگهای سوار اسیر شده بودند، جمعی از فراریان دشمن را رعایای دهات اطراف دستگیر نموده بار دو آوردند و آنروز را شاه عباس به عده راحت باش داد.

اما راجع بخود سنان پاشا در نتیجه تحقیقات روز بعد معلوم شد که پس از

تفرقه قوا آنشب را با کمال اضطراب و تشویش در اردوگاه گذرانده و مقارن صبح تصمیم به عقب نشینی گرفته است .

ولی تا عصر آنروز حرکتی از اردوگاه دشمن مشاهده نگردید و همینکه هوا تاریک شد سنان پاشا باجمعی ازینگیچریها بطرف وان عقب نشینی نمود و تمام توپخانه و اثاثیه اردوگاه خود را بجا گذاشت . در اوائل شب علیقلیخان شاملو با چند هنگ سوار باطراف اردوگاه دشمن فرستاده شد و در نتیجه تحقیقات او معلوم گردید بجز چند نفر مریض در اردوگاه دشمن احدی باقی نمانده است . هنگام شب تعاقب دشمن را صلاح ندیدند ولی پانصد نفر ازهمراهان سنان پاشا در تاریکی رادراگم کرده بیانات اطراف طسوج درآمده بودند و رعایای آنحدود قسمت عمده ایشان را خلع سلاح و دستگیر نموده بحضور شاه آوردند و تا سلماس هم اگر ادر چه توانستند از مابقی عده او کشته و اسیر گرفته بودند .

نتیجه

نبرد صوفیان شکست قطعی عثمانیها را محرز گردانید و تا مدتی دولت عثمانی دیگر در صدد ارتش کشی بایران و تجدید جنگ بر نیامد و بالطبع زمینه مساعدی برای گرفتن قلاع گرجستان و شیروان و از بین بردن پادگان عثمانی مقیم آن حدود فراهم گردید . تلفات عثمانیها در این نبرد بالغ بر ۲۰۰۰۰ نفر بوده و از سرداران نامی آنها علی پاشا زنجیر قران و عثمان پاشا والی شام کشته شده و متجاوز از شصت نفر از فرماندهان آنان اسیر گردیدند . از جمله مصطفی پاشا وزیر ثانی عثمانی ، شیر احمد پاشا حاکم قارص و کوسه صفر بیگلربیگی ارض روم بود که بامر شاه اعدام گردیدند . تمام اسلحه و اثاثیه و توپخانه اردوگاه عثمانی بتصرف نیروی ایران در آمد (۲۴ جمادی الثانی ۱۰۱۴ هجری) .

تصرف قلاع گرجستان و شیروان

۱۰۱۵-۱۰۱۶ هجری

شاه عباس از ایروان بعزم تسخیر گرجستان و شیروان به قراباغ رفت و در اوائل سال ۱۰۱۵ هجری بمحاصره قلعه گنجه پرداخت. نیروی مأمور محاصره چون وضعیت قلعه را محکم دیدند بوسیله خندق کنی و نقب زنی، بزیر حصار و برج و باروی شهر راه یافته قریب به پانصد ذرع زیر حصار قلعه را خالی کرده ستون هائی را که در طول نقب زده بودند سوزانیدند و قسمتی از برج و باروی قلعه ناگهان فرو ریخت و مهاجمین از این راه بداخل قلعه نفوذ یافته، محمد پاشا فرمانده پادگان آنجا را باتمام عده اواسیر نمودند. پس از سقوط گنجه حاکم عثمانی قلعه «کوری» نیز تسلیم گردید و بامر شاه اردو بطرف شهر تفلیس حرکت نمود. شاه عباس پس از تماشای شهر تفلیس و نوازش امراء گرجستان به نخجوان مراجعت نمود و دستور داد قلعه ایروان را تعمیر و مستحکم نمایند.

در این بین نمایندگان از دربار عثمانی رسیده پیشنهاد صلح نمودند. شاه عباس در جواب آنها اظهار داشت همان مصالحه ای که فیما بین سلطان سلیمان و شاه طهماسب برقرار بوده تجدید گردد، نمایندگان عثمانی با این جواب مراجعت کردند.

شاه عباس از نخجوان به «اردوباد» آمد و چند روزی در آنجا بتبیه مقدمات ارتش کشی بشیروان مشغول شد و چون قلاع شیروان بخصوص قلعه شماخی خیلی مستحکم بود دستور داده شد توپهای بزرگ قلعه کوب را از ایروان بدانصوب حمل نمایند.

در این مسافرت بواسطه بارندگیهای زیاد قسمت‌ها دچار زحمت شدند و چون علیق نایاب بود ناچار دواب اردو را دوسه ماه در مراتع کنار رود «کر» بچراسر دادند و در عین حال بتبیه وسائل محاصره قلعه شماخی پرداختند.

شهر شماخی که کرسی نشین شیروان است در وسط دره واقع و قلعه آن بر روی ارتفاعات شمال شهر بنا شده، دارای برجهای محکم و حصار متینی است که با سنگ و آهک ساخته اند.

محاصره قلعه بواسطه سختی موقعیت و استحکام آن چندین ماه بطول انجامید در طی این مدت مردم باد کوبه چون از فتوحات ارتش ایران اطلاع پیدا کردند با هم متحد شده بر سر کوتوال عثمانی ریخته او را با عده اش بکشتند و کس نزد شاه عباس فرستاده شرح واقعه را گزارش دادند. قلعه در بند هم که بواسطه موقعیت خود بین رشته جبال البرز و کنار دریای خزر از ازمئه قدیم حائز اهمیت و یگانه معبر طوایف دشت خزر و قیچاق و روسها و تاتارهابشیروان از دروازه‌ای بود که بین ارتفاعات البرز و قلعه دربند ساخته بودند؛ از دیر زمانی بباب‌الابواب اشتها داشت.

چون اهالی دربند هم مثل باد کوبه حاضر بتسلیم بودند، شاه عباس اوسمی خان لزگی را بحکومت دربند تعیین و باسیصد سوار بآن حدود فرستاد و بزرگان دربند مقدم او را پذیرفتند و بنابر درخواست اوسمی خان نیروی دیگری بکمک او فرستاده شد تا نارین قلعه را که در اشغال حسین پاشا فر مانده پادگان عثمانی بود تصرف نمایند. اوسمی خان بانیروی کمکی قلعه را محاصره نمود و حسین پاشا پس از مدتی مقاومت تسلیم گردید و قلعه مهم دربند بسهولت سقوط کرد.

در قلعه شماخی هم در اثر آتش توپخانه اغلب برجها خراب و در حصار شهر رخنه‌هایی باز شد و روز ۲۵ صفر ۱۰۱۶ از چند طرف مورد حمله شدید قرار گرفته مهاجمین بشهر شماخی نفوذ یافتند و عده آنجا را تماماً از بین بردند. احمد پاشا پس از مشاهده این وضعیت به الله‌وردی خان فرسانده عده حمله تسلیم گردید و تمام اثاثیه و اسلحه و توپخانه قلعه را تحویل نمود.

باین ترتیب تمام منطقه گرجستان و شیروان دوباره در تحت تسلط و حکمفرمائی

ایران در آمد . بالاخره در سال ۱۰۲۱ دولت عثمانی پیشنهاد صلح نمود و بر طبق معاهده صلح کلیه ایالات و ولایات متصرفی شاه عباس رسماً جزو خاک ایران شناخته شد . ضمناً قرار شد از طرف دولت ایران سالی ۲۰۰ بار ابریشم برای دولت عثمانی فرستاده شود . دوباره در سال ۱۰۲۵ از طرف دولت عثمانی قوائی بفرماندهی محمد پاشا صدر اعظم آن دولت بمحاصره ایروان فرستاده شد .

در این نوبت هم ارتش عثمانی پس از تحمل ضایعات بزرگی مجبور بمعاودت گردید . دو سال بعد مجدداً قوائی بفرماندهی خلیل پاشا بطرف تبریز حرکت کرد و این دفعه هم عثمانیها بدون موفقیت مجبور بیازگشت شدند .

در سال ۱۰۳۲ شاه عباس بطرف بغداد اردو کشی نموده شهرهای بغداد ، موصل کربلا و نجف را متصرف و بایران ضمیمه کرد . سال بعد حافظ محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر از طرف دولت عثمانی برای استرداد بغداد آمد و مدت هفت ماه بغداد را در محاصره داشت تا اینکه شاه عباس باستخلاص بغداد رفته قوای عثمانی را مغلوب و منهزم نمود . (۱۰۳۳ هجری) .

جنگ با پرتغالیها

بطوریکه در نظر داریم پرتغالیها در طول یک قرن بر هر دو ساحل خلیج فارس حکمفرمائی مطلق پیدا کردند و با داشتن جزیره هرمز در مدخل خلیج از نفوذ سایر دول دریائی جلوگیری مینمودند . تا اینکه در پایان سال ۱۶۰۰ میلادی کمپانی هند شرقی انگلیس بموجب فرمان ملکه « الیزابت » تأسیس گردیده و نمایندگان کمپانی مزبور توسط « سر رابرت شرلی » از شاه عباس فرمان مخصوصی گرفتند و بموجب آن بکلیه مأمورین دولت ایران امر اکید شد که از بازرگانان و مسافرین انگلیسی بخوبی پذیرائی بنمایند و اجازه داده شد در بندر جاسک نیز بازرگانان انگلیسی تجارتخانه

تأسیس بنمایند. رقابت انگلیسها در هندوستان و نفوذ ایشان در ایران باعث نگرانی پرتغالی‌ها شد و با انگلیسها وارد زد و خورد شدند. اما نیروی دریائی آنها در ۱۶۱۲ و ۱۶۱۵ در نزدیکی سورات از انگلیسها شکست خورد. بعد هم موقعیکه دوفروند از کشتیهای کمپانی هند شرقی به سورات مراجعت و پس از تکمیل ساز و برگ خود با تاق دو کشتی دیگر بجاسک برگشتند، در نزدیکی این بندر با کشتیهای پرتغالی روبرو شدند و شکست سختی بآنها وارد ساختند. پس از این مغلوبیت پرتغالیها که دارای توپهای خیلی ضعیف و از سیستم کهنه بودند دیگر جرأت مزاحمت انگلیسها را خود ندیدند. شاه عباس همینکه از کامیابی نیروی دریائی انگلیس بر پرتغالیها آگاه شد برای اینکه پای پرتغالیها را از خلیج ببرد بیشتر متمایل بتجار انگلیسی شد و در سال ۱۶۱۸ با «نماس بار کر» نماینده کمپانی هند شرقی قراردادی بست و بموجب آن تمام محصول ابریشم ایران منحصرأ به تجار انگلیسی فروخته شد و قدغن گردید که از این بیعد دیگر به پرتغالیها و اسپانیولیا ابریشم نفر و شدند و از راه عثمانی هم ابریشم بار و یانفرستند. در اینجا از ذکر این نکته ناگزیرم که مقارن سلطنت شاه عباس و جانشینان او یکی از مهمترین کالای ایران ابریشم بوده که در سال قریب ۲۰۰۰۰۰۰ کیلو بکشورهای خارج حمل می شده و ملل بازرگان اروپا نظر خاصی باین کالای نفیس ایران داشتند و هر کدام کوشش مینمودند که تجارت ابریشم ایران را بخود تخصیص بدهند و در این رقابت عاقبت تجار انگلیسی پیش بردند.

از یکطرف استحکام روابط تجارتهای ایران و انگلیس و از طرف دیگر عملیات حکومت فارس در سواحل خلیج و جزایر مجاور هرمز، پرتغالیها را دچار تشویش نمود و در سال ۱۶۱۹ (۱۰۲۱ هجری) فیلیپ پادشاه اسپانی به نایب السلطنه هندوستان فرمانی فرستاد که استحکامات جزیره هرمز را تکمیل کند و مراقب عملیات انگلیسها باشد. در سال ۱۰۳۱ هجری چون شاه عباس از جنگ با عثمانیها تا اندازه ای فراغت حاصل

کرده بود و لارستان هم کاملاً تحت اطاعت او درآمده بود موقع را برای راندن پرتقالیها از خلیج مناسب دیده به امامقلی خان والی فارس دستور داد که بنام خان لار نسبت به جزیره هرمز ادعای مالکیت بکند و آنجا را مانند سابق یعنی قبل از آمدن آلبوکرک خراجگزار خود بداند.

پرتقالیها جواب سختی به امامقلی خان دادند و پس از این جواب بامر شاه امامقلی خان مهبیای جنگ با پرتقالیها شد.

امامقلی خان بتهیه مقدمات پرداخت و مصمم شد که از راه تصرف بندر کامبرون و جزیره قشم ارتباط پرتقالیها را با این جزیره قطع کرده و هرمز را تهدید به بی آبی و بی آذوقگی بنماید. در اجرای این تصمیم بندر کامبرون را تصرف نمود، اما نظر به تسلطی که کشتی های پرتقالی با بآهای مجاور داشتند تصرف قشم با نداشتن نیروی دریائی غیر ممکن بود.

در این بین يك دسته از کشتیهای انگلیسی که بقصد تجارت از سورات آمده بودند به بندر جاسک در رسیدند. اما مقلیخان که در آنموقع با نیروی خود درمیناب بود با افسران انگلیسی داخل مذاکره شد که در حمله به قشم و هرمز با وی کمک نمایند و بآنها اخطار کرد که اگر حاضر باین کمک نباشند امتیازاتی که از طرف دولت ایران بتجار انگلیسی داده شده ملغی خواهد گردید و بازهای ابریشمی که از اصفهان بطرف بنادر حمل نموده اند توقیف خواهد شد. مخصوصاً تذکر داد که علت اصلی کدورت وزد و خورد با پرتقالی هاهمین امتیازاتی است که از جانب شاه به تجار انگلیسی اعطا گردیده. گرچه افسران انگلیسی درابتداء حاضر باین کار نبودند ولی در اثر پافشاری « مونوکس » نماینده کل کمپانی شرقی هند در ایران، حاضر شدند که در این جنگ شرکت نمایند. طرفین باهم قرار گذاشتند پس از تصرف قلعه هرمز غنائم جنگی را فیما بین تقسیم نمایند و اسرای مسیحی بانگلیسها و اسرای مسلمان بایرانیها

تحويل بشوند . بعلاوه نصف قيمت آذوقه و اجرت کارگران و ارزش مهماتيرا که در اين جنگ کشتیهای انگلیسی مصرف نمایند ايرانيها بپردازند و تجار انگلیسی از پرداخت عوارض گمرکی در بندر عباس معاف باشند .

پس از اين مذاکرات در تاريخ ۱۹ ژانويه ۱۶۲۲ ميلادی (۶ ربيع الاول ۱۰۳۱ هجری) کشتی های انگلیسی از جاسک بطرف هرمز حرکت کردند .

ولی چون در آنجا از طرف کشتیهای پرتغالی ابراز مخالفتی نشد مستقیماً بقسم رفتند و روبروی قلعه پرتغالیها لنگر انداختند .

پادگان قلعه پرتغالی قسم که از طرف خشکی در محاصره نیروی ایران بود وقتی که کشتیهای انگلیس را در جلو خود دید با تمام عده خویش تسلیم شد و نیروی ایران قلعه را متصرف گردید .

بعد از این کامیابی کشتیهای انگلیس به بندر کامبرون رفتند و در آنجا ساژوبرک خود را کامل نموده با دو بیست قایق ایرانی از بندر کامبرون حرکت و روبروی جزیره هرمز لنگر انداختند . روز بعد ارتش ایران بفرماندهی اما مقلی خان بساحل جزیره پیاده شد و پس از زد و خورد با پرتغالیها ایشان را شکست داده بداخل قلعه راندند و تمام جزیره را متصرف و از جانب خشکی بمحاصره قلعه پرداختند .

در ۲۴ فوریه انگلیسها بزرگترین کشتی جنگی پرتغالیها را که در جلو قلعه لنگر انداخته بود آتش زدند . نیروی ایران هم چندین روز از خشکی بقلعه حمله مینمود تا اینکه در ۱۹ آوریل شکافی در دیوار قلعه ایجاد و از آنجا بداخل قلعه هجوم بردند روز ۲۳ پرتغالیها تسلیم شدند و مطابق قرارداد ، انگلیسها آنها را تحويل گرفتند بلافاصله پرچم دولت پرتغال که بیش از يك قرن بر فراز قلعه آلبو کرک در اهتراز بود برای همیشه سرنگون شد و پرچم دولت شاهنشاهی ایران را بجای آن برافراشتند (۱۱ جمادی الثاني ۱۰۳۱ هجری) . نیروی ایرانیان که در جنگ با پرتغالیها شرکت داشته مورخین

خلیج فارس در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر ذکر می کنند .
تعداد پادگان پرتقالیها با زن و بچه به ۳۰۰۰ نفر بالغ میشد که توسط انگلیسها
بمسقط و صحار فرستاده شدند .

پس از تصرف قلعه تمام مخازن اسلحه و مهمات و توپهای پرتقالیها بتصرف نیروی
ایران در آمد و از طرف امامقلیخان پادگان مهمی در آنجا گذاشته شد ولی از مامورین
انگلیسی کسی در جزو این پادگان پذیرفته نشد . انگلیسها که تصور میکردند در هر مز
جانشین پرتقالیها خواهند شد ، از این معامله امامقلیخان رنجیدند و بعد که امامقلیخان
از ایشان تقاضا کرد در حمله به مسقط با او مساعدت نمایند از انجام تقاضای وی امتناع
ورزیدند و بعد ها در کرانه جنوبی خلیج یعنی کویت و بحرین و شبه جزیره قاطر
و مسقط نفوذ یافته مجمع الجزایر کوریا و موریبا و سقطره و کشور حضرموت را تحت
حمایت خود در آوردند و بر معابر و آبهای هندوستان مسلط شدند

پس از سقوط هرمز تسلط و حکمفرمائی صد ساله پرتقالی ها بر خلیج فارس
یکباره از بین رفت و بندر کامبرون با اسم بندر عباس بزرگترین بنادر تجارتنی خلیج
گردید و تجار ملل مختلف مانند انگلیسها ، هلندیها و فرانسویها در این بندر جدید
تجار تنخانهائی تأسیس کردند .

بعد ها پرتقالیها چند مرتبه دیگر در صدد استرداد هرمز بر آمدند ولی موفق
نشدند تا در سال ۱۶۲۵ میلادی (۱۰۳۵ هجری) پادشاه اسپانی از تمام دعاوی خود
نسبت بمتصرفات خلیج فارس صرفنظر و آنها را بشاه عباس واگذار نمود .

شاه عباس صفوی پس از این کامیابیها و چهل و دو سال سلطنت در سن پنجاه
و نه سالگی در قصر فرح آباد در گذشت و در دوره زمامداری خویش کشور تاریخی
ایران را که در اثر تهاجم عرب و مغول در شرف اضمحلال بود دوباره احیاء و پا بر جا
نمود (۱۰۳۸ هجری - ۱۶۲۸ میلادی) .



منظره بندر کامبرون (بندر عباس) در ۱۶۵۰ میلادی



بخش ۸

جنگهای نادرشاه

اوضاع ایران در زمان شاه سلطان حسین - تعرض عثمانیها و روسها بحدود ایران - جنگ با اشرف و شکست بیابی افغانها - جنگهای نادرشاه با عثمانیها - محاصره بغداد - نبرد کرکوک - نبرد لیلان - شکست محمدخان بلوچ در شیراز - تعرض به داغستان و شیروان و قره داغ - نبرد آرباچای - فتح قندهار - ارتش کشی به هندوستان - نبرد کرنال - تعرض به سند - تعرض به ترکستان - تسخیر بلخ - تسلیم شدن بخارا - فتح خیوه

ایام شوکت و جلال شاهنشاهی ایران در دوره زندگانی جدید او پس از فوت شاه عباس بزرگ تدریجاً رو بزوال گذاشت و در اثر بی کفایتی چهار تن از پادشاهانی که بعد از او بسلطنت رسیده بودند دامنه اغتشاش و خرابی روز بروز توسعه یافت . از یکطرف ایلات و طوایف داخلی سر از اطاعت مرکز پیچیده و بعبادت دیرینه بنای شورش و غارتگری را گذاشتند . از طرف دیگر دشمنان خارجی از ضعف دولت و اغتشاش داخله استفاده نموده در ایلات سرحدی شروع بتجاوز کردند .

تا اینکه در ۱۱۰۶ هجری شاه سلطان حسین به تخت سلطنت نشست و او مردی ضعیف النفس و پیرو خرافات بود و در دوره زمامداریش امور کشور بیشتر بدست خواجه ها و اهل حرم اداره میشد .

یکی از وقایع مهمی که در زمان سلطنت شاه سلطان حسین رخ نمود طغیان طوایف افغان بود که از دیر زمانی در سرحدات شرقی ایران بحال ایلیاتی سیروسکون داشتند مهمترین طوایف افغان دو طایفه بودند : یکی موسوم به غلیزائی در حدود قندهار تا سرحد بلوچستان متفرق و دیگری طایفه ابدالی که در حدود هرات سکونت داشتند .

چون مدتی بود که طایفه غلیزائی در حدود قندهار شرارت می نمودند شاه سلطان حسین برای سرکوبی آنها گرگین خان والی گرجستان را که از رشیدترین و کاری ترین سرداران ایران بود بحکومت قندهار تعیین نموده و با ۲۰۰۰ نفر بدان صوب فرستاد که در ضمن سرکوبی افغانه در مقابل تهاجم احتمالی دولت هند باین حدود قادر بر مقاومت باشد زیرا دولت اخیر هم نسبت بقندهار بی طمع نبود.

گرگین خان پس از تنظیم آن حدود نسبت به افغانها بنای تعدی را گذاشت و افغانها هر چه از تعدیات او بدربار سلطنت شکایت کردند نتیجه نبخشید تا اینکه عریضه مفصلی بامضای رؤسا و ریش سفیدان غلیزائی از جمله « میرویس » بحضور شاه عرض شد و این عریضه اتفاقاً بدست شاه رسید و گرگین خان مورد مؤاخذه واقع شد. حکومت قندهار نویسندگان عریضه را جزو اشرار قلمداد نمود و میرویس را تحت الحفظ باصفهان فرستاد.

میرویس مدتی در دربار شاه سلطان حسین بماند و از خرابی کار دربار مطلع گردید و با دسایسی مورد عفو واقع شده به قندهار بازگشت.

پس از مراجعت در ظاهر نسبت به گرگین خان مطیع شد ولی در باطن رؤسای افغان را جمع و وضعیت دربار را برای آنان تشریح نمود و با هم قسم یاد کردند که گرگین خان را از بین بردارند.

تا اینکه روزی گرگین خان را بباغات خارج شهر دعوت کردند و او را بکشتند و قندهار را متصرف شده اعلان استقلال دادند (۱۱۲۳ هجری). پس از چندی میرویس فوت کرد و برادرش میر عبدالله بسلطنت قندهار نشست و او مایل بود با دربار ایران صلح نماید ولی افغانه بدور میر محمود پسر میرویس جمع شدند و او بر عم خویش بشورید و او را بکشت و جانشین وی گردید و در سال ۱۱۲۷ هجری بخیال اردو کشی باصفهان افتاد و با ده هزار سوار از صحاری سیستان و کرمان پیشروی نموده شهر

کرمان را متصرف گردید ولی لطفعلی خان والی فارس از بندر عباس به جنک افغانه مأمور شد و در پشت دروازه کرمان شکست سختی به افغان‌ها داد که یکسره به قندهار برگشتند. چندسال بعد محمود مجدداً قوای مهمی در حدود ۲۰۰۰۰ نفر از طوایف افغان و بلوچ جمع آوری و از راه سیستان و کرمان و یزد عازم اصفهان شد. پس از تصرف کرمان مدتی به محاصره قلعه شهر یزد پرداخت لیکن موفق بگرفتن آن نشده و یکسره بجانب اصفهان راند و تا گلناباد که در حدود ۱۶ کیلومتری اصفهان است بلا مانع پیش آمد.

شاه سلطان حسین بعجله اردوئی تهیه کرده باستقبال دشمن فرستاد. ولی قوای اعزامی بعلت مخالفت فرماندهان دچار شکست شد و تمام اسلحه و اثاثیه آن با ۲۰ عراده توپ بتصرف افغانه افتاد. محمود پس از این پیشرفت به فرح آباد آمد و قلعه فرح آباد را تصرف کرد، بعد جلفا را گرفت و به محاصره اصفهان مشغول شد. در طی محاصره اولیای دولت طهماسب میرزا را به ولایت عهد منصوب و با میرزا حسین اشتهاردی شبانه بطرف قزوین حرکت دادند که از آنجا تهیه قوایی نموده به کمک بیاید. محاصره شهر اصفهان مدت هفت ماه بطول انجامید و اهالی شهر دچار قحطی شدند تا اینکه روز ۱۲ محرم ۱۱۳۰ هجری شاه سلطان حسین شخصاً به فرح آباد رفت و تاج سلطنت صفویه را بدست خود بتارک محمود افغان نهاد. روز بعد افغانه به پایتخت ایران وارد شدند و محمود افغان رسماً به تخت سلطنت جلوس نمود. مقارن این اوقات میر اسدالله ابدالی نیز بر حکومت هرات شورید و آنجا را تصرف شده بحدود خراسان تجاوز نمود و قسمتی از خاک خراسان را بیاد غارت داد.

در شمال نیز طوایف لزگی شیروانات را دستخوش یغماگری قرار دادند و شهر شماخی را که یکی از مراکز مهم تجارت بین روس و ایران بود بیاد غارت داده چهل هزار نفر از مردم این شهر را کشتند. در اثر این تاخت و تاز به تجار روس خسارت

زیادی وارد آمد و چند نفر از ایشان باشاهزاده روسی موسوم به «چر کاسکی» کشته شدند. دولت روسیه که با پیدایش پتر کبیر در این موقع در اروپا بفتوحاتی نائل شده بود و رو بترقی و توسعه میرفت بر اثر سیاست قائد خود از چند طرف خیال داشت بدریای آزاد دست پیدا کند. از جمله از طرف ایران میخواست بخلیج فارس برسد و بهندوستان نزدیک بشود. پتر کبیر که برای انجام مقاصد خود پی بهانه میگشت از هرج و مرج اوضاع ایران استفاده نموده بعنوان تجاوز از گیها در شیروانات و قتل و غارت تجار روس مقیم شماخی و کشته شدن چر کاسکی با سی هزار نفر از سربازان منظمی که در جنک سوئد ورزیده شده بودند و بیست هزار نفر قوای چریک از ولگا سرازیر شده به استارخان رسیده و ولایات ساحلی را مطیع خود ساخت. بعد از داغستان گذشته از گیها را سرکوب و «دربند» را اشغال کردند (سپتامبر ۱۷۲۲ میلادی ذی الحجه ۱۱۳۴ هجری)

سپس پتر کبیر بمسکو مراجعت و سرداران او سال بعد که مقارن با محاصره رشت توسط افغانها بود، گیلان و مازندران را اشغال کردند. باد کوبه هم بمباران و فتح شد. باین ترتیب تقریباً تمام سواحل بحر خزر بدست روسها افتاد. در همان موقعی که روسها گیلان را اشغال میکردند عثمانیها هم وقت را غنیمت شمرده لشگری بطرف ایران حرکت دادند و تدریجاً کردستان، ایروان، نخجوان، مراغه خوی و تبریز را تصرف نموده بعد همدان و کرمانشاه را هم گرفتند.

طهماسب میرزا که مدتی در قزوین و بعد در آذربایجان متواری بود سفیری بدربار روسیه فرستاد و پیشنهاد کرد که اگر دولت روسیه در اخراج افغانها بوی کمک کند تمام شهرستانهای ساحل دریای خزر یعنی شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و استرآباد را بآن دولت واگذار خواهد نمود. سفیر دیگری به اسلامبول گسیل داشت و از دولت عثمانی تقاضای مساعدت کرد و در عوض ایالات شمال غربی را بایشان وعده

داد . دولت روس و عثمانی اعتنائی بفرستادگان طهماسب میرزا نکرده فیمابین خود داخل مذاکره شدند که بعضی از قسمتهای ایران را باهم تقسیم نمایند و بطوریکه سر جان ملکم در کتاب خود مینویسد در سال (۱۷۲۴ میلادی) با مداخله «دوبناک» سفیر فرانسه ماهور اسلامبول در اینباب قرار دادی فیمابین ایشان بسته شد ولی در اثر وقایع بعد این قرارداد صورت نگرفت . مطابق این قرارداد بنا بود شهرستانهایی که در ساحل دریای خزر است از صحرای ترکمن گرفته تا محل تلاقی رود کر و ارس در تصرف روسها بماند و از محل تلاقی این دو رود تا همدان و کرمانشاهان متعلق به عثمانیها باشد . همچنین مقرر گردید که اگر شاه طهماسب باین قرارداد تن در دهد باو کمک نموده سایر قسمتهای ایران را از چنگل افغانه خارج نمایند و بهیچوجه با محمود افغان مناسباتی نداشته باشند .

در این بین محمود پس از دو سال و کسری حکمرانی بدست اشرف پسر میر عبداللّه در اصفهان کشته شد و اشرف جانشین او گردید .

طهماسب میرزا از تبریز بمانزدران آمد و از آنجا به فتحعلی خان قاجار والی استرآباد پناهنده شد .

عثمانیها پس از کشته شدن محمود قوایی بفرماندهی احمدپاشا از همدان بجانب اصفهان حرکت داده اشرف را تهدید کردند که باید از ایران خارج شود . اشرف بمقابله ایشان شتافت و در ۱۵ فرسخی اصفهان اردوی عثمانیها را شکست داد و در نتیجه این شکست قراردادی فیمابین اشرف و عثمانیها منعقد و برطبق آن بنام تمام ولایاتی که در تصرف عثمانیهاست بدست ایشان باشد و عثمانیها در مقابل حکومت اشرف را در ایران برسمیت بشناسند . (۱۱۳۹ هـ - ۱۷۲۶ م .)

در سایر نواحی ایران نیز هرج و مرج کاملی حکم فرما بود . از یک طرف ملک محمود سیستانی حاکم تون بر مشهد مستولی شده بود و دعوی استقلال داشت ،

بنادر جنوب هم معرض تاخت و تاز اعراب عمان بود. در خالك بختیاری، شوشتر، کرمان فارس و بلوچستان حتی گیلان و لاهیجان هم اشخاص ناشناسی بعنوان شاهزادگان صفوی دعوی خودسری میکردند.

در اثر این وقایع که مقارن زوال دولت صفویه رخ داد و با دست طمعی که دولتین روس و عثمانی بطرف ایران دراز کرده بودند اضمحلال و تجزیه کشور باستانی ما امری ناگزیر بنظر میرسید و امید نجاتی نبود.

امادر این نوبت هم دست تقدیر در گوشه‌ای از کشور ما که بگمان هیچکس نمیرسید ندر قلی یا نادر قلی نامی را بوجود آورد و او را مامور استخلاص این کشور نمود. نادر قلی پسر امام قلی از تیره کوچك قرقلو جزء طایفه افشار بود که در ناحیه بین قوچان و دره جز ساکن و به گله داری و پوستین دوزی اشتغال داشت. در ۱۱۰۰ هجری در قلعه دستگرد ایبورد از امام قلی پسری بوجود آمد که موسوم به ندر قلی یا نادر قلی شد.

امام قلی بزودی در گذشت و پسر او تا سن ۱۸ سالگی بهمان شیوه پدر زندگانی میکرد و در اثر رشادتهائی که از خود بروز داده بود در نزد علی بیك کوسه احمدلو که از رؤسا افشار و ضابط ایبورد بود تقریبی پیدا کرد و دختر او را بزنی گرفت و بعد از فوت علی بیك جانشین وی گشت. رفته رفته در اثر رشادت و لیاقت خود بر سایر رؤسای طایفه تسلط یافت و جمع کثیری را بدور خود گرد آورده و بزودی آوازه دلاوریهای او باطراف پیچید تا اینکه ملک محمود سیستانی برای دفع اوزبکها از حدود خراسان نادر را بکمک طلبید و او به کمک ملک محمود اوزبکها را شکست داد ولی بعد از چندی بین او و ملک محمود گفتگو شد و فراراً به ایبورد برگشت. بعد از رفته رفته قلاع کلات و ایبورد و دستگرد را متصرف و بر عده سوار خویش بیافزود.

در این بین چون اردو هائی که از طرف طهماسب میرزا و فتحعلی خان قاجار

بمشهد فرستاده شده بود از ملك محمود شكست خوردند ، فتحعلی خان قاجار لشگری آراسته باتفاق طهماسب میرزا بطرف خراسان حرکت کرد و در خبوشان (قوچان) چون از دلاوری نادر اطلاعاتی داشت او را احضار نمود . نادر قلی بخدمت شاه طهماسب و فتحعلیخان رسید و با سوارهای خود باتفاق اردو بطرف مشهد حرکت کرد .

در اینجا نادر چون فتحعلیخان قاجار را مغل کار خود دید اسباب قتل او را بامر شاه طهماسب فراهم نمود و خود مستقلا فرماندهی قوا را بدست گرفت و مأمور محاصره ازگ مشهد گشت (۱۴ صفر ۱۱۳۹ هجری) .

ملك محمود سیستانی پس از مدتی مقاومت تسلیم شد و تمام اسلحه و لوازم جنگی خویش را به نادر تحویل داد .

نادر پس از موفقیت از طرف شاه طهماسب بلقب طهماسبقلی خان نائل شد و مشغول سرکوبی طوایف آنحدود و امنیت خراسان گردید . در این ضمن شاه طهماسب اصرار میورزید که زودتر بطرف اصفهان رفته و پایتخت را از دست اشرف نجات دهد ولی نادر معتقد بود که اول باید افغانه ابدالی را قلع و قمع نموده هرات را مسخر و پس از اطمینان از پشت سر خود بطرف اصفهان بروند .

در اثر این گفتگوها شاه طهماسب از نادر قهر کرد و از راه سبزووار بمازندران رفت و بنادر پیغام داد که خود او بهرات برود .

نادر چون از دسائس درباریان اطلاع داشت بمازندران رفت و بهر نحوی بود شاه طهماسب را راضی بار دو کشی نمود و قرار بر این شد که شاه طهماسب در مازندران بماند و اول بهار با قوای آن حدود به مشهد بیاید و باتفاق اردوی نادر به هرات بروند . نادر در موقع اقامت مازندران ایلچی مخصوصی تعیین و بروسیه فرستاد و تقاضا کرد که گیلانات را تخلیه نمایند .

در چهارم شوال ۱۱۴۱ هجری شاه طهماسب بمشهد آمد و از راه تربت شیخ جام

باتفاق نادر بهرات حرکت کرد و در بین راه افغانها در چند جا بمقابله اردو پرداختند ولی دچار شکست شده بقلعه مستحکم هرات پناه بردند و الله یار خان جداً بقلعه داری پرداخت . نادر پس از رسیدن بهرات قلعه را سخت محاصره نمود و الله یار خان چاره جز تسلیم ندید و جمعی از رؤسا ابدالی را باردو فرستاد و پیغام داد که ابدالیها و غلیزائیها هر دو رعیت ایران بودند ، غلیزائیها از راه خیانت قندهار و مرکز کشور را تصرف نمودند و دعوی سلطنت کردند . اما ابدالیها به خواهی دولت ابران مدتی با ایشان در جنگ و جدال بودند . بنابر این اگر هم از روی نادانی ، خود سری هائی کرده باشند شایسته بخشش هستند .

نادر الله یار خان را مورد عفو قرار داد و سی نفر از رؤساء طایفه ابدالی را با هزار نفر از سواران آنان در اردوی خود داخل خدمت نمود .

جنگ با اشرف

(۱۱۴۲ هجری)

چون در طی این اردو کشی قوای نادر فرسوده شده بود و برای حرکت باصفهان هم بایستی قوای بیشتری تهیه میشد باین واسطه صلاح در این دید زمستان را در خراسان بجمع آوری قوا بپردازد و در آغاز بهار که برای اردو کشی مناسبترین فصول بود بطرف اصفهان برود ، یعنی زمستان صحرای ترکمن را اردوگاه خود قرار داده و پس از مطیع ساختن ترکمن ها و گرفتن جمعی سوار از ایشان در آغاز بهار از راه استرآباد متوجه اصفهان بشود . اما از این طرف اشرف همینکه از فتوحات نادر مطلع و از حرکت او بطرف هرات باخبر گردید باین فکر افتاد که تا کار نادر رونقی نگرفته بخراسان بتازد و اردوی نادر را بین قوای ابدالی و غلیزائی نابود سازد .

در اجرای این تصمیم به سید آل افغانی فرمانده پادگان قزوین دستور داد با قسمت عمده سوارهای خود از جلگه خوار بطرف سمنان و دامغان رفته قلاع بین راه را متصرف گردد.

سید آل در ۱۳ محرم ۱۱۴۲ بطرف مقصد حرکت کرد. چون این خبر به نادر رسید فوراً يك هنگ سوار را با توپخانه بفرماندهی حاجی بيك افشار بطرف سمنان فرستاد و خود پس از جمع آوری قوا در ۱۸ صفر با اتفاق شاه از راه سبزوار و نیشابور بانهایت سرعت ب حرکت آمد.

در این موقع اشرف ب سمنان رسیده بود و پس از تصرف قلعه آنجا بطرف دامغان پیش می آمد.

نادر قوای اشرف را در مهماندوست و سردره خوار شکست داد و از ایوان کی مستقیماً بتهران آمد و پس از ورود بشهر مدت دو هفته در آنجا توقف و برفع نواقص اردو و تحصیل اطلاعات بیشتری از وضعیت دشمن پرداخت و بعد از تهیه مقدمات حرکت، شاه طهماسب را برای تنظیم امور آنجا و تأمین عقب با عده کافی در تهران گذاشت و خود با اردو بطرف اصفهان حرکت نمود. در موقع عزیمت از کاشان چون عبور توپخانه از طریق قهرود نامقدور بود باین واسطه سمت راه پیمائی اردو را از راه نطنز انتخاب کرد.

نبرد مورچه خورت -- از این طرف اشرف چون در حدود تهران تاب مقاومت در خود ندید یکسره باصفهان آمد و در آنجا از فرمانده قوای عثمانی مقیم همدان استمداد طلبید و او چند نفر از پاشایان را با عده ای بکمک اشرف اعزام داشت و ایندفعه با افسران عثمانی اردوئی تهیه و بجلو طهماسبقلی خان حرکت داد و چون در بین راه نطنز باصفهان نزدیک به محل مورچه خورت عوارض و ارتفاعات زمین را از نظر دفاع مناسب دید، قوای خود را در آنجا مستقر و با اشغال تپه های آنجا مواضع

مستحکمی تهیه نمود .

اردوی نادر وقتی بمسافت سه فرسنگی مورچه خورت رسید در آنجا برای کسب اطلاعات قطعی از وضعیت دشمن متوقف شد . در این ضمن دستجات گشتی سوار که از قسمت جلو دار برای اکتشافات باطراف فرستاده شده بودند با عده مقدم دشمن تماس پیدا کرده و پس از زد و خورد مختصری چند نفر اسیر گرفته ، مراجعت کردند . بر طبق استنطاق اسراء فرمانده اردو اطلاع یافت که از طرف عثمانیها هم عده ای بكمك اشرف رسیده و جزو اردوی او میباشند .

نادر آنشب را با اتخاذ احتیاطهای لازم برای تأمین اردو در آنجا توقف و فردا صبح زود بطرف مورچه خورت حرکت نمود و چون بمسافت نزدیک محل رسید و وضعیت تدافعی دشمن را در روی ارتفاعات مشرف بجاده شخصاً اکتشاف و مشاهده کرد تصمیم گرفت که بدون حمله بموضع دشمن از جاده منحرف و با اجرای يك حرکت دورانی از طرف مشرق و محاذی دماغه کوه متوجه اصفهان بشود تا شاید با این مانور قوای عمده افغانها را از روی تپه ها به پائین کشانیده و در جلگه وادار بقبول رزم نماید . ولی اشرف چون در نبرد مهمان دوست از شیوه رزم نادر سرمشق گرفته بود قوای خود را در تپه های آن حدود بخطوط تدافعی متینی متکی نموده بانتظار تعرض دشمن نشسته بود و از موضع خود قدمی فراتر نمیگذاشت .

از اینرو نادر در ضمن اجرای بعضی عملیات نمایشی توپخانه دشمن را وادار به تیر اندازی و بروز دادن محل خود نمود و همینکه محل توپخانه دشمن کشف شد در اینجاست با اجرای مانور پرداخته قوای خویش را بسه قسمت تقسیم و هنگ تفنگچیان را مأمور حمله بموضع توپخانه دشمن نمود و با دو قسمت دیگر از دو طرف بتمام خطوط دفاع افغانها شروع بتعرض کرد و حاجی بيك افشار را با عده سوار مأمور نمود که با اجرای يك حرکت دورانی خود را بجناح شرقی دشمن رسانیده و از پهلو يك حمله

شدید سواره اجرا کند. هنگامی تفنگچیان بانهایت شجاعت مبادرت به حمله نمودند و با تحمل تلفات سنگین بالاخره موضع توپخانه دشمن را بتصرف خود در آوردند ولی در این بین سید «آل» که با عده سوار در پشت تپه جناح غربی بکمبن نشسته بود با نهایت سرعت از محل خود حرکت و عده مأمور حمله بان جناح را از پشت سر مورد احاطه قرار داد. نادر که بفرماندهی قوای احتیاط مراقب میدان نبرد بود چون وضعیت این قسمت را خطرناک دید فوراً با گارد سوار مخصوص خود بکمک این قسمت شتافته سوارهای افغانی را در حین حمله غافل گیر و با تلفات سنگینی متلاشی ساخت.

رزم بان نهایت شدت تا بعد از ظهر ادامه یافت و چون توپخانه اشرف از بین رفته بود و مواضع اشغالی او یکی بعد از دیگری بتصرف قوای مهاجم در می آمد و خود او زیاد متوحش بود پس از مشاهده آثار شکست تمام اثاثیه اردوگاه خویش را جا گذاشته با جمعی از همراهان بجانب اصفهان فرار کرد.

طرف عصر باقیمانده قوای دشمن بکلی منهزم و متواری شده جمع کثیری از افغانیها باسارت در آمدند و اردوگاه دشمن که شامل فرشها، اثاثیه و اسبابهای نفیس بود بدست قوای ایران افتاد. ولی چون نادر ملاحظه نمود که در آخر نبرد عده ای از افراد بطمع غارت اردوگاه دشمن تقریباً دست از جنگ کشیده و بآنطرف متوجه شده اند باین واسطه برای تنبیه طمع کاران امر اکید صادر نمود که تمام اسباب و اثاثیه اردوی افغان را در محلی جمع کرده آتش زدند و اسراء عثمانی را آزاد و بمراکز خود اعزام داشتند.

از آنطرف اشرف با همراهان خود شبانه باصفهان رسید و فردای آنروز با عده ای از افغانیها شتابان بطرف شیراز حرکت نمود.

اردوی نادر با فتح و فیروزی در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۱۴۲ بشهر اصفهان وارد شد و پس از هفت سال پایتخت دولت صفویه را از چنگال افغانیها نجات داد.

شاه طهماسب نیز پس از چندروز از تهران حرکت و باصفهان ورود نمود و چهل روز باردو استراحت داده شد. در این مدت بتنظیم امور پایتخت و تعیین حکام برای ولایات پرداختند. در اینجا خبر رسید پسر «سیدآل» که با جمعی از افغانها در قلعه قزوین محصور حسینقلی خان زنگنه بود چندروز از او مهلت خواسته و شبانه به سلطانیه فرار و باردوی عثمانی پناهنده شده است از اینرو حسینقلیخان با قوای خودش بسمت فراهان و گلپایگان مأمور شد که در آن حدود مواظب عملیات قوای عثمانی باشد و فرماندهی پادگان قزوین به محمد رضا خان شاملو واگذار گردید.

بواسطه طول اقامت در اصفهان تماس بین طرفین تقریباً قطع شده بود و اشرف در شیراز آخرین کوشش خود را برای جمع آوری قوا بکار میبرد تا اینکه نادر تصمیم گرفت که غائله افغانه را بکلی خاتمه دهد و روز سوم جمادی الثانی با اردوی خود از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان بطرف شیراز حرکت نمود و در حوالی زرقان یعنی پنج فرسخی شیراز طرفین دوباره بایکدیگر تماس پیدا کردند و روز دهم ماه در جلگه زرقان آخرین زد و خورد باحمله افغانها بوقوع پیوست و منجر بشکست قطعی ایشان گردید. در نتیجه اشرف بشیراز فرار کرد و «سیدآل» را بنمایندگی خود نزد طهماسبقلی خان اعزام و تقاضای عفو کرد. نادر پذیرفته شدن در خواست اشرف را بتسلیم اسرای ایرانی و خلع سلاح و ورود سرکردگان افغانی بخدمت ارتش موکول نمود. اشرف جمعی از اسراء را تسلیم ولی دو باره بخیال فرار افتاد و بقیه اسراء و بعضی از زنان افغانی را بدست یکی از خواجهها سپرد که بقتل برساند و خود با جمعی از سوارهای افغانی به لار رفت. نادر از قضیه آگاه و یکهنک سوار را بفوریت مامور تعاقب و دستگیری اشرف نمود. سوارهای نادر در سرپل فسا آخرین مقاومت افغانها را در هم شکستند و تنها اشرف موفق بفرار شد.

نادر بشیر از وارد شد و در آنجا او امر فوری بحکم یزدو کرمان و سیستان برای دستگیری اشرف صادر نمود. اشرف پس از اینکه مدتی در حدود لارسر گردان بود از راه بم و نرماشیر بطرف سیستان فرار کرد و نظر بسابقه قتل محمود از رفتن به قندهار بیمناک شد و از کنار هیرمند بطور میان بر به بلوچستان رفت و در حوالی زرد کوه بلوچستان توسط ابراهیم خان یکی از غلامان برادر محمود که در تعاقب او بود کشته شد.

جنگهای نادر با عثمانیها

(۱۱۴۲ - ۱۱۴۷ هجری)

پس از سرکوبی اشرف در زرقان و فرار او بطرف بلوچستان نادر زمستان را در شیراز بماند و در صدد تهیه قوای کافی برآمد تا در بهار بطرف غرب سر وقت عثمانیها برود.

در بهار ۱۱۴۲ همینکه هوا مساعد شد از راه خوزستان حرکت و از بهبهان و رامهرمز وشوشتر گذشته به دزفول رسید و در اثر طغیان رودخانه چند روزی معطل بستن پل شد. در اینجا محمد خان بلوچ که سابقاً از جانب اشرف برای قرار داد صالح بدربار عثمانی فرستاده شده بود، چون موقع بازگشت به همدان خبر شکست افغانها را شنید ناچار باردوی نادر آمد و نامه هائیرا که سلطان احمد خان سوم پادشاه عثمانی به اشرف نوشته بود بنادر تسلیم کرد و مورد نوازش وی قرار گرفته بحکومت کوه گیلویه منصوب شد.

نادر از دزفول حرکت و از راه خرم آباد به بروجرد رفت. در بروجرد حسینقلی خان زنگنه را با ۶۰۰۰ نفر بحکومت کرمانشاه معین نمود و باو دستور داد که قلعه کرمانشاه را از پادگان عثمانی پس بگیرد.

در موقع توقف بروجرده از طرف رضاقلیخان شاملو که سابقاً برای استرداد شهرستانهای آذربایجان بدربار عثمانی فرستاده شده بود خبر رسید که اولیای دولت عثمانی در انجام تقاضای او کوتاهی میکنند و هنوز جواب صریحی نداده اند. از طرف دیگر کلانتر نهاوند هم از تعدیات عثمانیها شکایت مینمود. عثمانیها نظر باهمیت استراتژیکی نهاوند از سابق در ۱۲ کیلومتری مغرب این شهر قلعه ای ساخته بودند و پادگان مهمی در آنجا داشتند. در زمان شاه عباس بزرگ این قلعه بتصرف ارتش ایران در آمد و بامر شاه خراب شد. خرابه های آن هنوز در نزدیکی قریه سعد و قاص با اسم «سفیدقلعه» موجود است و امروز هم اهالی آنجا را بنام قلعه رومی مینخوانند. در زمان شاه سلطان حسین که عثمانیها دوباره بطرف غرب و شمال غرب ایران تجاوز کردند در نهاوند و همدان و کرمانشاه و سنندج هم پادگان گذاشتند. نادر شپانه از بروجرده با عده ای سوارزبده حرکت و نزدیک صبح ناگهان به نهاوند حمله برده پادگان عثمانی را غافلگیر و متواری ساخت و تمام اسلحه و اثاثیه آنها را بغنیمت برد.

در اینجا به نادر خبر رسید که تیمور پاشا حاکم نظامی وان باتفاق فرمانده نظامی پادگان سنندج با سی هزار نفر بطرف ملایر حرکت کرده اند. نادر برای اینکه عثمانیها را در بین راه غافلگیر کند بلادرنگ با هنگهای سواربان سمت حرکت و در جلگه ملایر به تیمور پاشا برخورد کرده پس از چند ساعت زد و خورد قوای او را در هم شکست و فراریان عثمانی را تا حدود تویسرکان تعاقب نمود و در آنجا اطلاع یافت عبدالرحمن پاشا فرمانده پادگان همدان بوصول خبر این شکست شهر را تخلیه و به سنندج عقب نشینی کرده است. نادر بهمدان رفت و در آنجا اسلحه و قورخانه و توپهای عثمانیها را که بواسطه شتاب در حرکت در شهر باقی گذاشته بودند متصرف شده و اسرائی را که عثمانیها از عراق و آذربایجان بهمدان آورده و بعد از فرار ایشان در همدان مانده بودند مرخص نمود.

اما عبدالرحمن پاشا در ظرف يك شب با نهایت سرعت خود را از همدان بسنندج رسانید و چون عده پادگان آنجا نیز در شرف تخلیه شهر بودند یکسره بجانب بغداد رهسپار شد. در بین راه اگراد اردلان از دستجات منهزم عثمانی عده‌ای را کشته و جمعی را اسیر کرده به همدان فرستادند.

حسینقلی خان زنگنه هم در کرمانشاه پادگان عثمانی را شکست داد و قلعه آنجا را متصرف شد و دستور یافت که قلعه محکم دیگری در آنجا بنا کند. تمام کارهای صفحه غرب تا اول محرم ۱۱۴۳ بطول انجامید و در این تاریخ نادر از راه کردستان عازم آذربایجان گردید و در محال افشار مدتی متوقف و بتحقیق احوال عثمانیها پرداخت. و چون اطلاع یافت که حکام نظامی عثمانی در قلعه میان دو آب مشغول تهیه قوایی هستند با دوهزار سوار معجلاً بمیان دو آب رفت. عثمانیها همینکه از آمدن نادر خبردار شدند، توپخانه و بنه خود را جا گذاشته بطرف مراغه عقب نشستند، اردو بتعاقب آنها بمراغه رسید و معلوم شد عثمانیها از آنجا هم به عجله گذشته اند. نادر از مراغه بجانب تبریز حرکت و در بین راه اطلاع یافت ستونی از عثمانیها مقیم تبریز بفرماندهی مصطفی پاشا شبانه از شهر حرکت و با بار و بنه از راه صوفیان عقب نشینی مینماید. ستون عثمانیها از چند طرف مورد حمله سوار نظام واقع شد و مصطفی پاشا با جمعی از همراهان خود بطرف کوه خواجه مرجان فرار کرد و تمام بار و بنه اسرائی که از تبریز همراه آورده بود بتصرف سوارهای نادر درآمد.

نادر آنشب در قریه سهیلان اردو زد، فردا صبح یعنی روز ۲۷ محرم ۱۱۴۳ وارد شهر تبریز شد. پس از تنظیم امور تبریز تصمیم گرفت از رود ارس گذشته و برای استرداد نخجوان و ایروان برود اما در این بین نامه‌ای از رضاقلی میرزا والی خراسان رسید و مشعر بر این بود که افغانهای ابدالی از هرات به مشهد تاخته و ابراهیم خان را شکست داده اند و فعلاً ارك در محاصره است.

بوصول این نامه نادر از تصمیم خود چشم پوشیده و ایالت آذربایجان را به بیستون خان افشار محول و شش هزار سوار بعنوان پادگان تبریز در زیر فرمان او گذاشته و با بقیه قوا بسوی خراسان حرکت نمود.

بطوریکه دیده شد تا آنموقع نادر بقلع و قمع پادگانهای کوچک عثمانی و استرداد ولایات از دست رفته پرداخته و هنوز جنگ بزرگی بین طرفین رخ نداده بود.

واقعهٔ تهاجم ابدالیها بنحاک خراسان - بطوریکه در شرح محاصره اول هرات ذکر شد پس از شکست افغان های ابدالی، نادر الله یار خان را مورد عفو قرار داد و حکومت هرات را باو محول نمود اما حسین غلیزائی برادر اشرف که با طایفه خود در قندهار بود از نهضت نادر بحدود عراق و آذربایجان استفاده نموده بتحریرک افغانه ابدالی پرداخت که متفقاً بر خراسان بتازند. چون الله یار خان حاضر باینکار نشد ابدالیها ذوالفقار خان حاکم فراه را بر ضد او برانگیخته و او هرات را گرفت و الله یار خان با اتباع خود از آنجا فراراً بمشهد آمد. ذوالفقار خان با جمعیتی در حدود ۱۰۰۰۰ نفر بطرف بمشهد هجوم آورد و با اینکه نادر بپراهمیم خان دستور اکید داده بود که در موقع هجوم احتمالی افغانها در خارج ارك بهیچوجه با آنها زد و خورد نکند، پراهمیم خان بتحریرک اطرافیان خود برخلاف دستور نادر ازارک بیرون آمده در صحرای « علمدشت و رزگران » با افغانها مصاف داد ولی بزودی شکست خورده برك پناهنده شد. افغانها چند روز ارك را محاصره کرده و چون از تصرف آنجا عاجز شدند بقتل و غارت اطراف پرداخته با غنائم زیاد و جمعی اسیر بهرات برگشتند.

نادر وقتی بتهران رسید در اینجا نامه دیگری از رضاقلی میرزا دریافت کرد که حاکی از مراجعت افغانها بود. از اینرو چندی در تهران توقف نموده منتظر رسیدن بنه ها و قسمت سنگین اردو شد. در تهران گزارشی از بیستون خان والی

آذربایجان رسید که محمد آقا نامی از طرف سلطان عثمانی برای مذاکره صلح بتبریز وارد شده . نادر چون مصمم سرکوبی افغانها و استرداد هرات بود از این پیش آمد خوشوقت شد و برای اینکه مذاکره صلح رامدتی به تعلل بگذراند به والی آذربایجان دستور داد سفیر عثمانی را با احترام پذیرائی نموده از تبریز بخراسان روانه کند .

نادر از تهران به استرآباد آمد و در بین راه طایفه یموت را گوشمالی داده و جمعی از سوارهای ترکمن را با خود بخراسان برد .

پس از ورود بخراسان مدت شش ماه بتکمیل قوا مشغول و در ماه شوال ۱۱۴۳ از راه رباط تومان و غوریان عازم هرات گردید و الله یار خان هم در رکاب او حرکت نمود . ضمناً به ابراهیم خان دستور داد با قوای مرز خراسان از راه طبس بفراه آمده و بمحاصره آنجا بپردازد و برای اینکه ارتباط بین فراه و قندهار را قطع نموده و از کمک رسانیدن حسین غلیزائی به فراه مانع شود طهماسب بیگ جلایر چرخچی باشی را هم با هزار سوار مامور آنطرف کرد .

محاصره هرات چندین ماه بطول انجامید و در این بین الله یار خان که بنا بر درخواست خود افغانها برای شرایط تسلیم بهرات رفته بود در شهر با سایرین هم قسم شده جداً بقاعه داری پرداختند .

نادر از این خبر سخت بر آشفت و دستور داد از هر جانب محاصره را تنگ گرفتند و توپها را بشهر بستند تا اینکه بعد از ۱۲ ماه محاصره افغانها در اول رمضان ۱۱۴۴ بستوه آمده چند نفر از ریش سفیدان خود را بحضور نادر فرستاده برای خود و الله یار خان طلب عفو کردند . درخواست آنها پذیرفته شد و تمام دروازه های شهر را باز کردند و افغانها دسته بدسته از شهر خارج و باردوی نادر آمده تسلیم گردیدند ، در این بین ابراهیم خان هم قلعه فراه را تصرف کرده به امر نادر بهرات آمد .

مقارن همین اوقات از اصفهان خبر رسید شاه طهماسب در غیاب نادر بعزم نبرد

عثمانیها به تبریز اردو کشی نموده ابتدا در ایروان و بعد در همدان از قوای عثمانی شکست خورده و قرارداد صلح جدیدی با عثمانیها بسته و مطابق آن تمام ولایاتی را که نادر پس گرفته بود دوباره بایشان واگذار نموده است و قرارداد مصالحه را معیر الممالک برای امضاء نادر بهرات می آورد.

نادر از این خبر ناگهانی سخت دلتنگ شد و بلادرنک بخراسان برگشته نامه‌ای به شاه طهماسب نوشت و از وی اجازه خواست باصفهان بیاید. ضمناً محمد آقا سفیر عثمانی را که در خراسان منتظر مراجعت او بود احضار کرده و نسبت باین قرارداد اعتراض کرد و او را معجلاً باسلامبول روانه و اعلام داشت که این قرارداد ابداً رسمیت ندارد و اولیای دولت عثمانی یا باید تمام ولایات نامبرده در قرارداد را مسترد دارند و یا آماده نبرد باشند.

حرکت نادر بطرف اصفهان - نادر بعد از سر و صورت دادن بکارهای خراسان رضاقلی میرزا را بایالت آنجا تعیین و خود با ۵۰ هزار نفر عازم اصفهان شد و در باغ هزار جریب اقامت گزید. بنا بر روایت اکثر مورخین نادر بشاه طهماسب اصرار کرد که این قرارداد ننگین را لغو نماید ولی شاه بعذر اینکه کشور ایران سالها داخل در زد و خورد بوده و مردم آن بستوه آمده اند و قادر بر جنگ نیستند راضی باینکار نشد و ناچار از سلطنت کناره گیری کرد و پسر شیرخوار او با اسم شاه عباس سوم رسماً پادشاه شد و نادر نیابت سلطنت را قبول نمود (۷ ربیع الاول ۱۱۴۵).

در همین وقت احمد خان تفنگچی باشی را بعنوان نماینده از جانب شاه عباس سوم با هدیه های گرانبهایی به دربار روس فرستاد و تقاضای استرداد ولایات ساحل غربی دریای خزر را تجدید و ضمناً خواهش کرد ملکه روسیه در عملیات او برضد عثمانیها کمک نماید.

ارتش کشی بجانب کرکوک و بغداد - نادر پس از تنظیم امور سلطنت و صدور احکام لازم برای سرکردگان و فرماندهان بلاتامل اردو را بطرف کرمانشاهان حرکت داده و خود با چند هنگ سوار از راه بختیاری عازم و کارهای آنجا را مرتب نموده وارد کرمانشاه گردید. در اینجا اطلاع حاصل نمود که عده‌ای از عثمانیها در زهاب تجمع پیدا کرده اند. نادر تصمیم گرفت اردو را در ماهیدشت گذاشته و خود با يك عده سوار زبده دستبردی بدشمن بزند. چون در موقع ورود به کردند معلوم شد جمعی از قوای دشمن پاتاق را اشغال و مسدود نموده اند، از اینرو پس از بازدید وضعیت زمین در طرف جنوب رشته کوه کاروان را در نظر گرفته و مصمم شد از معابر آن کوه با اجرای حرکت دورانی پر وسعتی خود را به پشت قلعه زهاب برساند. در اجرای این تصمیم چند نفر بلد برداشته شبانه بهر زحمتی بود از معابر آن کوه عبور و سپیده دم بر سر قلعه زهاب تاخت. عثمانیها طوری غافلگیر شدند که چاره‌ای جز فرار ندیدند و احمد بيك با جلال فرمانده عثمانی با افسران دیگر دستگیر گردیدند. پنج روز بعد بنه‌ها و مابقی عده اردو به زهاب رسیدند و بر حسب دستور نادر بر جهای قلعه را مستحکم نموده و از هر سو به جمع آوری و حمل خوار و بار و علیق به ابن قلعه پرداختند. نظر باستحکام شهر بغداد و اشکال تصرف آن، نادر از زهاب عازم کرکوک شد که شاید بدینوسیله احمد پاشا فرمانده اردوی عثمانی از بغداد خارج شده و بجانب کرکوک متوجه گردد و در زمین باز تن برزم بدهد. بعد از ورود به کرکوک ومدتی معطلی چون از احمد پاشا خبری نشد لذا هفت هزار نفر از قوای خویش را مامور محاصره قلعه آنجا نموده و خود از راه قرآتیبه عازم بغداد شد. همینکه بحوالی بغداد رسید شخصاً با کتشف اراضی آن حدو دیرداخته محل سران تپه را در دو فرسخی بغداد برای استقرار اردو انتخاب نمود. با اینکه عثمانیها تمام ذخائر خوار بار آن حدود را پیش از وقت بداخل قلعه کشیده از طرف دیگر کلیه وسائط دریائی را هم

مأمورین عثمانی در آن طرف دجله جمع آوری کرده بودند و عبور از رودخانه برای قوای ایران مشکل و بلکه غیرممکن بنظر میآمد با این وصف چند هنگ پیاده دشمن باتوپخانه کافی از قلعه خارج و سمت کهنه بغداد در محاذات اردوی ایران برقرار شدند. بغداد مهمترین شهر های عراق است که در نیمه قرن دوم هجری توسط منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی در ساحل شرقی دجله نزدیک به خرابه های سلوکیه ساخته شده و قریب به پنج قرن مرکز خلافت بود. در ۶۵۶ هجری هلاکوخان بغداد را متصرف و خلافت عباسیه را منقرض نمود. بعدها در ۸۱۹ هجری بغداد از طرف تیمور لنگ فتح شد و عاقبت بتصرف سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی درآمد. پس از تشکیل دولت صفویه در ۱۰۳۲ هجری این شهر از جانب شاه عباس بزرگ مفتوح شد و جزو کشور ایران گردید لیکن در اواخر صفویه دوباره بتصرف دولت عثمانی درآمد. بغداد دارای دوباروی محکم بود و دورا دور آن خندق بزرگی داشت که در موقع لزوم با آب دجله پر میکردند. قلعه شهر در جانب شمال آن واقع و با یکرشته استحکامات مدوری احاطه شده و سرکوب به رودخانه بود.

نظر باهمیت موقع بغداد عثمانیها پس از استرداد این شهر در برجها و باروهای آن متجاوز از یکصد توپ قرار داده و یک پادگان دائمی مرکب از ۲۰ هزار نفر عده نظامی و ۱۲ هزار نفر عده محلی گذاشته بودند.

نادر پس از بررسی وضعیت باین فکر افتاد که پلی بر روی دجله کشیده و بطور غافلگیر قوای بساحل آنطرف حرکت بدهد و عده عثمانی را که در سمت کهنه بغداد بودند نابود سازد. اتفاقاً در این موقع یکنفر نماینده از طرف پادشاه نمسه (اتریش) باردوی ایران آمده بود و به راه نمائی او از نخلستان نزدیک الوارهای بزرگ تهیه و با طنابهای محکم به روی خیکها بستند و با این پل موقتی در ظرف دو روز قوای کافی بساحل آنطرف عبور داده ناگهان بر سر قوای عثمانی تاختند. گرچه در بدو امر بواسطه آتش توپخانه و پیاده نظام عثمانی حمله قوای ایران دچار وقفه شد و تلفات زیادی

بسواران اکراد و ترکمن وارد آمدولی در نتیجه پافشاری و رشادت افغانی ها که بکمک رسیده بودند عثمانیها دچار شکست شدند و بشهر عقب نشینی کردند، توپخانه و اثاثیه ایشان و کهنه بغداد و سرپل بتصرف نادر درآمد. نادرپس از این کامیابی چون احمد پاشا رامصمم بقلعه داری دید در صدد محاصره برآمده و با ایجاد سنگرها و برجها و قلاع کوچک در اطراف قلعه بغداد ارتباط محصورین را با اطراف قطع نمود.

کار محاصره چند ماه بطول اتجامید و در اواخر محرم ۱۱۴۶ از ندگانی محصورین باز اندازه ای سخت شد که مردم دچار قحطی گردیدند و احمد پاشا نمایندگان نزد نادر اعزام و راجع بتسلیم قلعه تا آخر ماه صفر مهلت ساخت.

ارتش کشی توپال عثمان پاشا برای نجات بغداد - از آن طرف باب عالی همینکه از عملیات اخیر نادر و محاصره بغداد آگاه شد رسماً بدولت ایران اعلان جنگ داد و توپال عثمان پاشا را که از سرداران بزرگ دولت عثمانی و در آن موقع پاشای طرابیزون بود بفرماندهی کل قوای مأمور ایران تعیین نمود.

دویست کشتی در دریای سیاه حاضر شد که هنگامی ینگى چرى و روملى را با توپخانه و مهمات به طرابیزون ببرند. ضمناً به پاشاهای اناطولی و موصل امر فوری داده شد که قوای کافی جمع آورى و بکمک بغداد بفرستند.

بعلاوه بخوانین تاتار کریمه دستور داده شد از طریق داغستان بحدود شیروان و آذربایجان حمله نمایند.

توپال عثمان پاشا در آن موقع لابق تر بن و معروفترین سرداران عثمانی بود و او در آغاز خدمت نظامی خود، از طرف سلطان عثمانی حامل يك حکم شفاهی و محرمانه بعنوان پاشای قاهره بوده و در بین راه بيك ناواسپانیولی بر خورده و پس از رزم دلیرانه اسیر شد. در همین جا زخم خطرناکی از ران برداشت که در اثر آن تا آخر عمر می لنگید، بعد در جزیره مالت از طرف ناوبان فرانسوی از اسارت نجات

یافته و با وجود زخمی بودن بوسیله يك ناو فرانسوی بقاهره رفت و مأموریت خود را انجام داد. بعد بواسطه استعداد نظامی و لیاقت خود ترقی نمود و در ۱۷۱۸ در جنگ «مره» بر ضد «ونیزیها» و اتریشیها فاتح شد و در نتیجه این موفقیت شبه جزیره مره مطابق قرارداد پاسارویتز (بین اتریش، ونیز و باب عالی) بتصرف دولت عثمانی در آمد. سپس در ۱۷۳۱ بصدارت عظمی عثمانی رسیده و تا زمانی که این شغل مهم را عهده دار بود بكمك دوستان فرانسوی خود كوشش نمود ارتش عثمانی را با اصول و انضباط اروپائی تربیت نماید. توپال عثمان پاشا مخصوصاً در بین ارتش محبوبیت و احترامی بسزا داشت. در ۱۷۳۲ از شغل صدر اعظمی معزول و بعنوان پاشای طرابیزون تعیین گردید و یکسال بعد از طرف دولت عثمانی بفرماندهی کل قوای مأمور ایران نامزد شد. تجمع قوای عثمانی در طرابیزون و حرکت توپال عثمان پاشا از آنجا بطرف بغداد چند ماه بطول انجامید زیرا سر عسکر برای اجتناب از عبور دادن قوای خود از صحرای دیار بك و تقسیم نکردن قوا بستونهای كوچك برای حرکت از سمتهای مختلف، باجرای راه پیمائی های منحرفی مجبور شده بود بالاخره بدون مانع از دجله عبور و در امتداد ساحل رودخانه پیشروی نموده در اوائل ژویه ۱۷۳۳ وارد ایالت کر كوك شد (۸۱۴۶ هجری).

وضعیت محصورین بغداد در این موقع فوق العاده سخت و کار قحطی بجائی رسیده بود که اهالی با عده نظامی متحد و در صدد بودند احمد پاشا را محاصره و مجبور بتسلیم شهر نمایند. گرچه احمد پاشا از حرکت اردوی عثمانی واقف بود و با کمال جدیت بجلو گیری مردم می پرداخت ولی فعالیت او دیگر نتیجه نداشت و بنا بگفته اکثر مورخین اگر نادر در امر محاصره چند روز دیگر پافشاری میکرد بغداد حتماً تسلیم شده بود

اما این شهر تاریخی بزودی از این وضعیت خطرناک نجات یافت و تمام مورخین نجات آنرا بیشتر ناشی از عجله و خبط خود نادر میدانند تا رسیدن قوای کمکی توپال عثمان پاشا. زیرا نادر با داشتن خطوط و استحکامات و قلاع محکمی در اطراف بغداد و تسلط بر ولایات آن حدود و تهیه آذوقه و وسائل کافی و مخصوصاً دارا بودن میدان پرورستی برای عملیات سوار نظام، بعوض اینکه در همان جا بانتظار عثمان پاشا بنشیند و قوای او را که در اثر راه پیمائی های طولانی خسته و فرسوده شده بود چندی دیگر در آن حدود بی آذوقه و علیق، معطل و سرگردان نگاه دارد با دستبرد ها و عملیات ایدائی سوار نظام از پا در آورد، تصمیم گرفت قسمتی از قوای خود را در اطراف بغداد گذاشته و با قوای بیشتری باستقبال سرعسگر بشتابد. خبط دیگر نادر این بود که بر خلاف شیوه جنگی معمولی خود که همیشه کوشش مینمود با ضربت قوی بضعیف عمل نماید در اینجا قوای خویش را تقسیم کرده یک قسمت را با توپخانه برای ادامه محاصره در اطراف بغداد گذاشت و با قسمت دیگر که در حدود ۴۰ هزار نفر ذکر کرده اند بمقابله قوای عثمانی رفت.

نبرد گرگوک

(۹ صفر ۱۱۴۵ هـ.)

تفصیل این نبرد را میرزا مهدی خان وسایر مورخین ایرانی بشکل یک نبرد تصادفی و بدون تشریح جنبه های تاکتیکی آن ضبط کرده اند اما مورخین اروپائی از جمله «پیکلت» که کتاب او در ۱۸۱۰ چاپ شده است وقایع را روشن تر نوشته اند بنا بگفته اکثر آنان قوای توپال عثمان پاشا مرکب از ۷۰ هزار نفر پیاده (هنک های ینگی چری و روملی) و سی هزار سوار و توپخانه کافی بوده است. قوای نادر مرکب

از ۱۰ هزار پیاده جزایرچی و قره چورلو و ۳۰ هزار سوار افشار، ترکمن و افغانی با تعدادی توپ کوچک و زنبورک که روی شتر حمل میکرده اند و جمعی از سوارهای عرب بوده پس پیاده نظام عثمانی و توپخانه آن بر قوای نادر تفوق قطعی داشته اما سوار نظام نادر از حیث کمیت و کیفیت بهتر از سوار نظام عثمانی بوده است.

بنا بگفته « پیکلت » سرعسگر عثمانی همینکه از حرکت نادر آگاه میشود در پیشروی خود تعجیل نموده و نزدیک سامره بجائی میرسد که زمین در زیر تلال شن متحرک مستور و برای مانور سوارهای ایرانی بهیچوجه مساعد نبوده است. برسیدن اینجا سرعسگر آرایش جنگی خود را مطابق معمول خودشان بشکل هلال اتخاذ و توپخانه و پیاده نظام ینگگی جری و روملی را در مرکز این آرایش قرار میدهد و پاسگاه فرماندهی خود را هم در همین جا معین مینماید و عده سوار را بجنابین خود تقسیم میکند. جمعی از سوارها را هم بعنوان جلو دار در امتداد ساحل دجله به پیش می فرستد.

نادر که بخیال غافلگیر کردن دشمن بسرعت در حرکت بود دفعهً بقسمت جلو دار عثمانی برخورد نموده و چون احتمال نمیداد عثمانیها جرأت حمله باو را داشته باشند بدو از این جسارت دشمن دچار شگفت میشود.

اما بلافاصله حکم حمله داده و قسمت جلو دار عثمانی را فاتحانه عقب میراند اگر نادر پس از این زد و خورد اولی عقب نشینی میکرد و زمین مناسبی را برای عملیات سوار نظام خود انتخاب مینمود شاید باز هم پیروزی مییافت اما فرط اعتمادی که نسبت به شخص خود داشت او را باین فکر نینداخت و دستورداد سوارهای عثمانی را تا وسط قوای عمده آنان تعاقب نمایند. شدت حمله سوارهای ایران در ابتدا ینگگی چریها را متحیر ساخت و به سرعسگر پیشنهاد کردند که منظمأ عقب نشینی کند. ولی

سرعسگر بدون اینکه باین پیشنهاد بیجا اعتنائی بکند با آتش توپخانه و پیاده پوشش سوارنظام نادر را متلاشی نموده به پیاده نظام روملی امر داد با پشتیبانی آتش توپخانه بمرکز قوای نادر که مرکب از پیاده های جزایرچی و قره چورلو بود حمله متقابله بنمایند. پیاده نظام روملی که در ردیف منظم ترین و بهترین پیاده های اروپائی بود و از حیث اسلحه هم بر پیاده های نادر برتری داشت از جا کنده و بزودی مرکز آرایش نادر را از هم شکافت و هر دو جناح او مکشوف شد.

نادر در این موقع سواره و با نهایت سرعت از يك جناح بجناح دیگر میتاخت و کوشش میکرد که عده خویش را جمع آوری و تشجیع بیایداری نماید، دومرتبه هم در اثر زخمی شدن اسب خود زمین خورد و با اینحال ایرانیان دست از مقاومت برنداشته و زیر آتش دشمن به مبارزه تن به تن پرداختند و هنوز آثار شکستی معلوم نبود. اما خیانت سوارهای عرب که مامور حفظ تنگه های پشت سر و جلو گیری از قطع شدن خط رجعت نادر بودند وضعیت را بنفع عثمانیها تغییر داد. سوارهای عرب وقتیکه دیدند پاشای موصل با قوای کمکی خود از عقب رسید بدون ابراز هیچ مقاومتی بوی ملحق شده و توأم با عثمانیها از پشت سر بقوای نادر حمله نمودند. تمام کوشش و مجاهدت نادر برای جلوگیری از متلاشی شدن قوا بهدر رفت و از هر طرف فرار شروع شد. خود نادر هم از میدان نبرد خارج شد و بالاخره تمام اثاثیه اردوی او با سه هزار نفر اسیر بتصرف عثمان پاشا در آمد (۱)

در این نبرد توپخانه عثمانی موفقیت شایانی حاصل نمود در صورتیکه توپهای کوچک و زنبورک های نادر که بر روی شتر بسته بودند نسبت بتوپهای عثمانی تأثیری

۱ - علت عمده شکست نادر را در این نبرد همان علت شکست شاه اسمعیل در نبرد چالدران میتوان حدس زد، زیرا در هر دو نبرد فرماندهی قوای ایران مثل این است که هنوز بقدرت آتش توپخانه و پیاده نظام پی نبرده و با سوار نظام برضد پیاده و توپخانه نیرومند عثمانیها میجنگید

نداشت. ایرانی‌ها در اثر باد شدیدی که بجانب ایشان مبوبزید و شن‌های ریز بیابان را به سر و صورتشان میزد و همچنین دست نداشتن به آب و شدت تشنگی در آنروز زیاد صدمه دیدند.

بنا بگفته این مورخ نبرد آنروز باندازه‌ای خونین و خصومت آمیز بود که تلفات هر يك از طرفین از حیث کشته و زخمی از ۲۰ هزار نفر تجاوز کرد و توپال عثمان پاشا در ضمن ارسال گزارش این فتح به باب‌علی به علت پیری از فرماندهی قوا درخواست استعفا نمود و صریحاً خاطر نشان کرد که اگر نزدی جای تلفات نبرد کرکوک پر نشود و قوای کمکی نرسد، در جلو رجعت احتمالی نادر قوای عثمانی دیگر قادر بر مقاومت نخواهد بود.

ولی پس از نجات یافتن بغداد از محاصره، باب‌عالی دیگر به پیشنهادات توپال عثمان پاشا توجهی ننمود و کمک کافی برای وی نفرستاد. اما نادر وقتی تمام قوای خود را منهزم دید با عده‌ای از سوارهای افشار شتابان بطرف مندلیج حرکت نمود و از آنجا بفرمانده قوای مأمور محاصره بغداد حکم فرستاد که بلاد رنگ سنگرهای خود را تخلیه و بجانب همدان عقب نشینی کند و خود او هم بهمدان بازگشت.

نبرد لیلان

(جمادی الثانی ۱۱۴۶ هـ.)

گرچه ضایعات این جنگ بحدی بود که هر کس بجای نادر میشد از اعاده فتح مایوس میگردد، ولی از این شکست اتفاقی در تصمیم او تزلزلی پیدا نشد و پس از ورود بهمدان چندروزی در آنجا توقف نمود تا قوای پراکنده از هر طرف به فرمانده خود ملحق گردیدند. سپس سران و سرکردگان ارتش را گردآورده و شورای نظامی

تشکیل داد و بر همه آنها مدلل ساخت که روی برتافتن از دشمن بر خلاف مردانگی و شجاعت و شئون ایرانیت بوده و بهر قیمتی شده است باید دوباره بر سر عثمانی ها تاخت و به تلافی این شکست قوای ایشان را نابود ساخت . از طرف دیگر بنا بر اطلاعاتی که رسیده بواسطه نداشتن آذوقه و علیق سر عسگر مجبور شده است قوای خود را بچند قسمت منقسم و در نواحی مختلف پراکنده نماید از اینرو ما میتوانیم با هر يك از قسمت های او جداگانه رزم نموده يك به يك آنها را از بین برداریم .

سران سپاه باتفاق ، اوامر او را گردن نهاده برای هر قسم جان فشانی و فداکاری حاضر گردیدند . مدت دو ماه در همدان بجمع آوری قوا و تنظیم امور لشکر صرف شد . در اواخر ماه ربیع الثانی نادر از همدان بطرف کرمانشاهان حرکت نمود و در آنجا خبر رسید فولاد پاشا با ۱۰ هزار نفر از جانب توپال عثمان در محل چم شیر کنار رود سیروان استقرار دارد و منتظر این است که اگر اردوی ایران به تبریز یا اصفهان حرکت کند او بکرمانشاهان بتازد و اگر بجانب بغداد متوجه شود معابر آنجا را مسدود و از عبور نادر جلوگیری نماید . نادر پس از تحقیقات لازم و اطمینان از این خبر بنه و وسائل سنگین اردو را در کرمانشاه گذاشته با چند هنگ سوار هشت منزل راه را در دو شبانه روز بانهایت سرعت پیمود ، ولی پس از رسیدن بمحل اطلاع یافت که فولاد پاشا بعجله مواضع خود را تخلیه و عقب نشینی کرده است . این عقب نشینی که بدون اجازه توپال پاشا انجام شده بود بضرر قوای عثمانی تمام شد و حیی توپال پاشا برای این عقب نشینی بیجا هیخواست فولاد پاشا را بدادگاه نظامی تسلیم کند اما بواسطه رشادتی که در جنگ کرکوک ابراز داشته بود از این خیال منصرف شد .

نادر در آنجا بانتظار اردو بماند و شش روز بعد که قسمتهای بنه و بقیه اردو از عقب در رسید بطرف کرکوک راند و پس از تصرف سورتاش که مرکز آذوقه و ذخائر عثمانیها بود بجانب قراتپه متوجه و در آنجا خبردار شد که ممش پاشا با ۱۷ هزار نفر

تنگه آق دربند را گرفته است باین واسطه از بیراهه با قوای زبده شبانه بجانب آق دربند حرکت و سپیده دم بر سر قوای ممش پاشا تاخته و پس از چند ساعت زد و خورد قوای او را در هم شکست. در پایان رزم خبر رسید توپال پاشا با جمع کثیری بکمک ممش پاشا میآید، نادر بلادرنک بمقابله او شتافت و در حوالی لیلان بدون اینکه بدشمن فرصت آرایش جنگی بدهد او را مورد حمله شدید قرار داد.

در گیر و دار رزم توپال پاشا که با وجود پیری و علت مزاج مردانه میکوشید بدست یکی از افراد تر کمن کشته شد و شکست عثمانیها صورت قطعی پیدا کرد و عده دشمن بکلی متلاشی و منهزم گردید.

ضایعات عثمانیها در این جنگ از حیث کشته و اسیر به پانزده هزار نفر بالغ و کلیه اسلحه و اثاثیه و توپخانه آنان بتصرف اردوی ایران درآمد. نادر جسد توپال عثمان پاشا را توسط عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی با احترام به موصل فرستاد که تحویل پاشای آنجا بنماید.

باین ترتیب شکست کرکوک تقریباً بفاصله چهار ماه تلافی شد و چنین بنظر میرسد که پس از این فتح نمایان دیگر محاصره و تصرف بغداد برای نادر اشکالی نداشته زیرا در این موقع علاوه بر توپخانه خود تمام توپخانه اردوی عثمانی را متصرف شده بود اما نادر بعلمت استحکام شهر و طول کشیدن محاصره و شاید بدلیل رسیدن خبر طغیان محمد خان بلوچ در کوه کیلویه و تصرف شیراز و همچنین تجاوز طوایف تاتار کریمه به داغستان، مایل باینکار نبود.

باین واسطه پس از رسیدن باطراف بغداد و اشغال موضع های سابق همینکه احمد پاشا والی بغداد نمایندگانی نزد وی فرستاد و اظهار داشت که از جانب دولت عثمانی و کالت صلح دارد، نادر حاضر شد با وی داخل مذاکره صلح شود و پس از مدتی گفتگو قرار داد صلح اینطور در نظر گرفته شد که اولیای دولت عثمانی تمام ولایاتی را که قبل از حمله افغان متعلق به کشور شاهنشاهی ایران بوده و بعدها از طرف عمال

عثمانی اشغال شده مسترد دارند و طرفین کلیه اسرایی را که در این مدت از یکدیگر گرفته‌اند باز پس بدهند. احمد پاشا مدت دو ماه مهلت خواست که قرار داد صلح را بامضای اولیای دولت خود برساند ضمناً بنمایندگی دولت عثمانی فرامینی دائر بر استرداد ولایات شمال غربی ایران را به حکام آن حدود صادر و پیش نادر فرستاد. پس از انجام این کارها در بحبوحه زمستان نادر با قوای زبده از راه شوشتر و بهبهان بجانب فارس حرکت و توپخانه و بنه‌ها را با قسمت سنگین اردو از راه خرم آباد به اصفهان روانه ساخت.

از آنطرف محمدخان بلوچ همین که از حرکت نادر مطلع شد به دربندشولستان آمد و باستحکام آنجا مشغول شد که در آنجا جاوی نادر را بگیرد. اما در اثر رزم سختی که در اینجا بین طرفین رخ نمود قوای محمد خان با تمام رشادتی که فرمانده آن بخرج داد بکلی در هم شکست و خود وی بطرف لار فرار کرد. نادر جمعی از سوار نظام را بتعاقب او مأمور نمود و خود بشیراز آمد و پس از تمشیت امور فارس باصفهان رفت. محمدخان بلوچ بزودی دستگیر و باصفهان فرستاده شد و بجرم یاغی گری محکوم به ناپینائی گردید و در زندان شبانه خود کشتی کرد.

از بین نویسندگان تاریخ نادر فریزر رشادت و مردانگی محمد خان بلوچ را تعریف میکند و میگوید محمد خان برای اینکه خزائن و مخازن مخفی او بدست نادر نیفتد انتحار کرد.

نبرد آراچای

(۲۶ محرم ۱۱۴۸ هـ.)

کامیابی نادر در نبرد « لیلان » نشان داد که دولت عثمانی باید دست از ولایات شمالی ایران بردارد و روسها هم سواحل دریای خزر را ترك کنند. زیرا پس از این

پیروزی نادر، دربار روسیه نه تنها روش تهاجمی خود را تغییر داد بلکه در باطن بخیال افتاد با دولت ایران بر ضد عثمانی متحد گردد.

بطوری که در نظر داریم در موقع اعلام سلطنت شاه عباس سوم، احمد خان تفتنگچی باشی از جانب دولت ایران بعنوان سفارت بدربار روسیه فرستاده شد. سفیر ایران مأموریت داشت که در ضمن تجدید تقاضای احضار ارتش روس از سواحل دریای خزر از دولت روسیه خواهش کند که بطوایف تاتار کریمه اجازه ندهند از خاک روس عبور و بحدود ایران تجاوز نمایند.

نظر بسابقه دشمنی دولتمن عثمانی و روس ملکه «آنا یانونا» برادرزاده پتر کبیر که در آن تاریخ بر کشور روسیه حکم فرمائی مینمود در نظر داشت باتفاق دولت اتریش بر ضد عثمانی داخل جنگ بشود، از اینرو برای اینکه قسمتی از نیروی عثمانی را در حدود ایران سرگرم کند از تفتنگچی باشی پذیرائی شایانی نمود و بوی اظهار داشت که اشغال شهرستانهای ساحلی خزر از طرف ارتش روس تنها باین منظور بوده تا موقع برقراری نظم و آرامش در داخله کشور ایران این شهرستانها تحت حمایت روس باشد و عثمانی ها نتوانند بسواحل دریای خزر دست پیدا کنند. اکنون که دولت ایران موفق به انتظام امور داخلی خود شده است تمام ولایات اشغالی ارتش روس مسترد خواهد شد و از عبور تاتارها از خاک روسیه نیز جلوگیری بعمل خواهد آمد.

پرنس «گالیتسین» بنمایندگی ملکه روسیه باتفاق احمد خان تفتنگچی باشی به اصفهان آمد که در ظاهر يك پیمان بازرگانی با دولت ایران ببندد ولی در باطن مأموریت داشت نادر را دوباره بحنگ با عثمانی برانگیزد و او را بكمك دولت روسیه مطمئن سازد.

در همان وقت دولت روسیه بعنوان اینکه هوای سواحل بحر خزر ناسالم و موجب تلفات زیادی در ارتش روس شده است قوای خود را از گیلان احضار نمود

و توسط گالیتسین به نادر پیغام داد که تخلیه بادکوبه و دربند موکول باین است که دولت ایران قلعه ایروان را از دست عثمانیها خارج نماید و نگرانی دولت روسیه از این سمت مرتفع گردد.

پس از ورود نماینده روس باصفهان و برقراری روابط دوستانه بین دولتین، عبد‌الکریم افندی فرستاده دولت عثمانی هم وارد شد و به نادر اطلاع داد که عبدالله پاشا گوپرولی به سرعسگری قوای عثمانی در دیار بکر معین و از جانب دولت عثمانی راجع بقرارداد صلح اختیار تم دارد و دولت ایران می‌تواند به او مراجعه کند. گرچه استنباط می‌شد که دولت عثمانی معاهده صلح را به‌سامحه می‌گذراند، با این وصف نادر نماینده‌ای معین و نزد عبدالله پاشا فرستاد و باو پیغام داد که قصد دولت ایران از بستن قرار داد این است که تمام ولایات شمال‌ارس را یادگانه‌های عثمانی خالی کنند. در غیر این صورت مذاکره صلح فایده نخواهد داشت و دولت ایران ناچار ولایات مزبور را از راه جنگ پس خواهد گرفت.

نادر بعد از انجام کارهای مرکز و تهیه وسائل حرکت اردو در ۱۲ محرم ۱۱۴۷ با اتفاق گالیتسین نماینده روس از اصفهان حرکت و از راه همدان، سنندج، صائین قلعه (شاهین دژ) و مراغه بجانب اردبیل رهسپار شد و در بین راه از تمام ایلات و طوایف آن حدود عده‌ای را جزو ارتش خود داخل نمود. موقع ورود به اردبیل از عبدالله پاشا نامه‌ای رسید و مشعر بر این بود که دولت ایران مطالبه ولایات شمال‌ارس را به دو سال بعد موکول و پس از خاتمه دو سال سفیری به دربار عثمانی اعزام دارند تا برای پس دادن این ولایات قراری داده شود.

از طرف دیگر فرامینی که احمد پاشا والی بغداد برای استرداد بعضی از ولایات بحکام عثمانی آن حدود صادر و بنادر تسلیم کرده بود مورد اعتناء حکام عثمانی واقع نشد. از جمله سرخای خان لزگی بود که در آن موقع از طرف دولت عثمانی

حکومت شیروان و داغستان را داشت و او فرمان احمد پاشا را پاره کرده و حامل آن را بکشت.

برسیدن این خبر نادر مصمم شد که نخست بسر کوبی سرخای خان برود و در ۲۵ ربیع الاولی به ساحل رود کر وارد و در آنجا اردو زد و چند روز بعد قلعه شماخی را که در ۱۰۱۶ شاه عباس صفوی از عثمانی ها پس گرفته بود محاصره و تصرف نمود.

در آنجا معلوم شد که سرخای با اتباع خود به قبله رفته تا از لزگیهای جاروتله و فرماندهان پادگان عثمانی استمداد جوید.

نادر، طهماسب قلی بیگ جلایر را با ۲۰۰۰۰ نفر مأمور کرد که بمقابله آنها برود و خود برای قطع خط بازگشت سرخای خان باعده سوار زبده و توپخانه سبک تا ولایت قموق که مأمور اصلی سرخای بود جلو راند.

طهماسب قلی بیگ جلایر در محل «دوباتان» نزدیک قموق با سرخای خان مصاف داد و او را مغلوب نمود و در نتیجه جمعیت شکست خورده عثمانی بطرف گنجه و خود سرخای بجانب قموق فرار کردند.

اما حرکت نادر در این منطقه کوهستانی خیلی دشوار بود و با وجود دلیری و پر طاقتی سوارهای افغان جز تصرف قموق نتیجه حاصل نشد و سرخای با بستگان خود از آنجا بطرف چرکس فرار کرد. نادر از قموق مراجعت و در ۲۴ ماه جمادی الاول بطرف گنجه حرکت و پس از دوازده روز بحوالی گنجه رسید و محل کلیساکنندی را برای اردوگاه خود انتخاب و امر به محاصره قلعه گنجه داد. موقع شهر گنجه خیلی سخت و قلعه آن دارای دو حصار مستحکم و سه خندق بود تقریباً به مسافت مساوی از ایروان و تفلیس واقع و از رود کر که از این طرف حدود شیروان را تشکیل میدهد دو روز مسافت دارد.

در این موقع فرهادی پادگان عثمانی در گنجه بعهدہ علی پاشا بود و او باتفاق فتح گیرای سلطان از خاندان خوانین کریمه جداً مشغول قلعه داری بودند. از اینرو محاصره قلعه چند ماه بطول انجامید و با اینکه پرنس گالیتسین توپخانه قلعه کوب و قسمت مهندس بادکوبه را باختیار نادر گذاشت و در اثر آتش توپخانه و عملیات نقب زنی و آب بستن به پشت حصار شرقی و جنوبی قلعه از این جانب به برج و باروی آن خرابی هائی وارد شد، با این وصف مدافعین قلعه دست از مقاومت برنداشتند. مخصوصاً خبر رسیدن عبدالله پاشا به قارص فرمانده پادگان گنجه را در امر دفاع بیشتر جری نموده بود.

در مدت محاصره گنجه چون جنگ بین روس و عثمانی در شرف درگیر شدن بود و روسها میل داشتند که هرچه زودتر بادکوبه و دربند را تخلیه کنند باینواسطه همینکه از در آویختن نادر با عثمانیها اطمینان پیدا کردند دیگر منتظر تسخیر ایروان نشده در ۲۱ ماه مارس ۱۷۳۵ به نمایندگی پرنس گالیتسین در گنجه قرارداد جدیدی بین دولتین ایران و روس بامضاء رسید و بموجب آن تمام ولایات متصرفی روسها تا قلعه سولاق که سرحد طرفین شناخته شده بود تخلیه و باولیاء دولت ایران تسلیم گردید و دولتین متعهد شدند که در جمیع موارد با هم متحد باشند و هنگام هجوم دولت ثالثی بخاک هر یک، از مساعدت خود داری ننمایند. باین ترتیب قوای مهاجم روس بدون جنگ وجدالی سواحل غربی و شمال غرب دریای خزر را پس از دوازده سال ترک گفتند.

ابن بود خلاصه وقایعی که در طی محاصره گنجه رخ داد. اما چون در این مدت نادر ملتفت شده بود که اگر قوای عبدالله پاشا را بزودی از بین نبرد، مدافعین قلاع دیگر به اتکاء و پشت گرمی او حاضر به تسلیم نخواهند شد و طولانی شدن

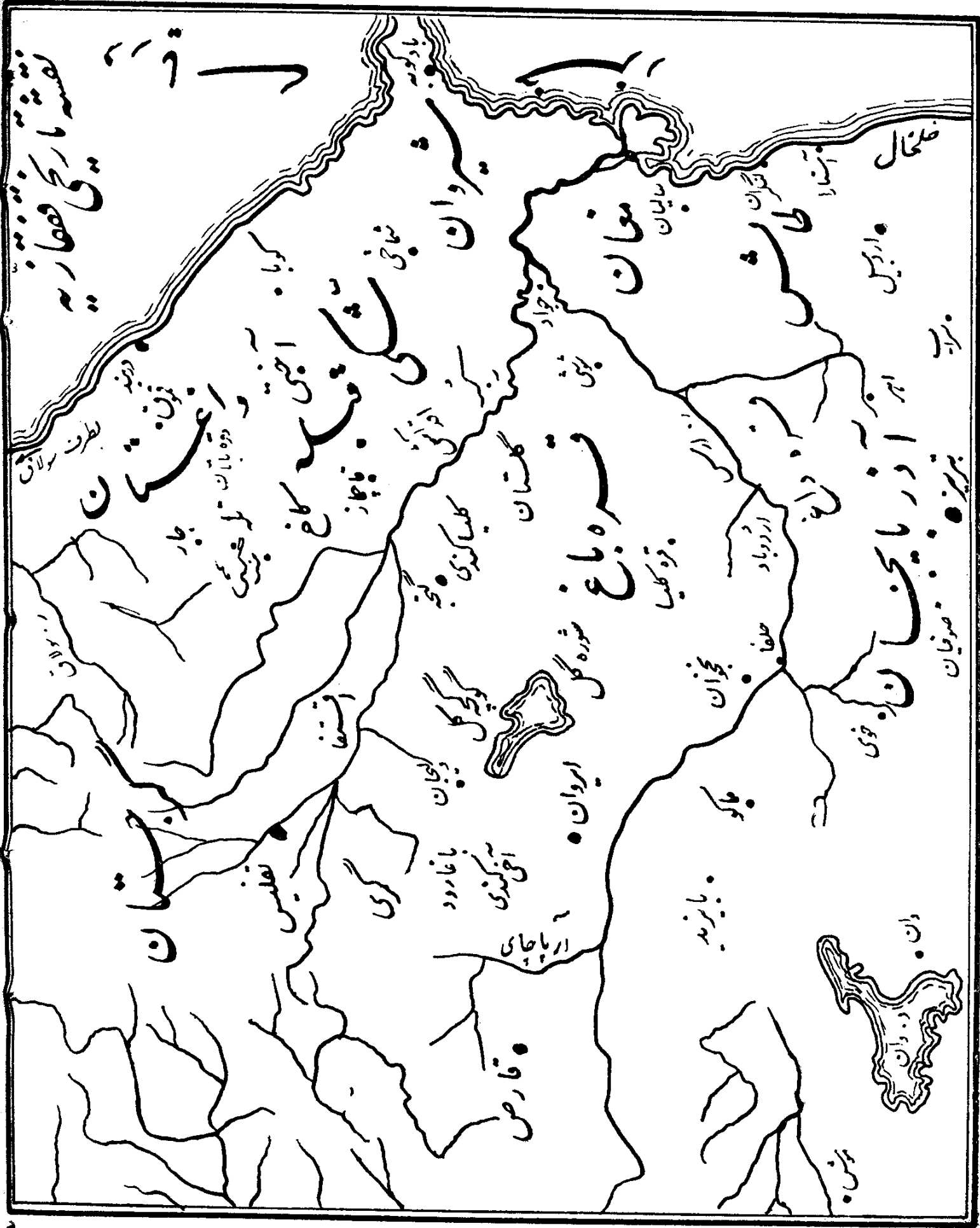
محاصره آنها ممکن است اشکلات تازه ای را تولید نماید باین واسطه مصمم شد نخست با عبدالله پاشا در آویزد و قوای او را نابود سازد. اما عبدالله پاشا از قارص قدمی فراتر نمیگذاشت و میبایستی بهر نحوی شده او را وادار نمایند که از قلعه خارج شده در جلگه و زمین باز تن بچنگ بدهد.

در نتیجه این تصمیم نادر برای آزمایش يك هنگ سوار را مأمور نمود که در حدود قارص تاخت و تاز نموده مراجعت کنند تا شاید بدین وسیله سر عسگر عثمانی تحریک شده بجانب گنجه بتازد. سپس ستون دیگری را به آغداش فرستاد که اگر لزگیهای جاروتله در صدد تولید فساد باشند بکمک بیگلربیگی شیروان به سرکوبی آنها پردازند. يك هنگ سوار هم بحدود نخجوان فرستاده شد که خطوط مواصلات بین نخجوان و ایروان را قطع نموده مخصوصاً مراقب اوضاع ایروان باشند.

چون تاخت و تاز ستون سوار در اطراف قارص هم برای وادار نمودن عبدالله پاشا بخروج از قارص مؤثر واقع نشد نادر قسمتی از اردو را در اطراف گنجه باقی گذاشت که مبادا داغستانی ها به آنجا حمله ور بشوند و خود روز ۱۳ دیحجه باقوای عمده بجانب قارص حرکت و بواسطه سختی راه و شدت برف اول محرم ۱۱۴۸ توانست به مقصد برسد و در يك فرسخی شهر اردو بزند.

عبدالله پاشا شخصاً بقلعه داری پرداخته و عده ای بفرماندهی تیمور پاشای ملی برای اجرای يك دستبرد اکتشافی بخارج شهر فرستاد.

اما تیمور پاشا در نخستین برخورد خود با جمعی از سوارهای ایران مغلوب شد و بطرف قلعه فرار کرد. نادر پس از چند روز معطلی در اطراف قارص چون مشاهده کرد که عبدالله پاشا در خارج قلعه بهیچوجه حاضر بقبول رزم نیست، متوسل بخدعه جنگی شد یعنی در ظاهر اینطور جلوه داد که قدرت تعرض به قارص را ندارد و با تمام عده خود بطرف ایروان حرکت نمود تا شاید باین وسیله عبدالله پاشا



نقشه تاریخی چهارم

دوره آفات تلخ

دوره آفات تلخ

دوره آفات تلخ

جرات پیدا کرده برای کمک به قلاعی که در محاصره بودند از قارص خارج بشود. نادر همینکه بحدود ایروان نزدیک شد بدو با یک حمله ناگهانی قلعه بایزید را متصرف و بعد مشغول محاصره ایروان شد. ایروان و گنجه و تفلیس و قارص چهار قلعه محکمی بودند که نیروی دولت عثمانی بآنها اتکاء کامل داشت.

اتفاقاً بطوریکه نادر پیش بینی کرده بود، عبدالله پاشا حرکت او را از حدود قارص حمل بر ناتوانی وی نموده با قوایی مرکب از پنجاه هزار پیاده و هفتاد هزار سوار و توپخانه عازم ایروان گردید. نادر همینکه از قضیه مطلع شد چون این حرکت عبدالله پاشا را مطابق دلخواه خود دید قسمت های سنگین اردو را به گوگچه گول حرکت داده و خود با بیست هزار نفر از عده ورزیده و جنگ آزموده در امتداد ارتفاعات اطراف بحرکت درآمد مثل اینکه در جلگه از جنگ با عثمانیها احتراز دارد. عبدالله پاشا بدون برخورد به مواعی بحدود باغاورد از محال غربی ایروان رسید و از روی احتیاط شب را در دامنه کوه اردو زد. نادر هم که از دور مراقب حل سپاه عثمانی بود قوای خود را در ارتفاعات نزدیک دره آریاچای و جنگل اطراف آن مخفی نمود و شخصاً به دیدبانی و اکتشاف مشغول شد. اتفاقاً زمینی که فاصل بین قوای طرفین بود برای مانور سوار نظام مساعد بنظر میرسید. آن شب را عثمانیها با کمال احتیاط و هوشیاری بسر بردند و نادر هم با استفاده از تاریکی تمام معابر و گردنه خط سیر آنها را گرفت.

در سپیده دم همینکه سپاه عثمانی بحرکت درآمد نادر بیک عده سوار افغان دستور داد که از محل خود خارج و با نهایت سرعت بقسمت جلو دار عثمانی حمله کرده و بدون درگیر شدن، جنگ گریز نموده و عثمانیها را از جلو سرگرم کنند. همینکه این حمله سواره بوقوع پیوست و قسمتی از قوای عثمانی بتعاقب سوارهای افغان پرداختند و توجه عبدالله پاشا بجای جلب شد، نادر با دوازده هزار نفر عده خود از پشت ارتفاعات بیرون

تاخته و بطور ناگهان سپاه عثمانی را از پهلوی راست مورد حمله شدید قرار داد و در همان وقت مطابق دستوری که قبلاً داده شده بود هفت هزار نفر از سوارهای افغانی که در جنگل مخفی شده بودند با اجرای يك حرکت دورانی ستونهای عثمانی را از پشت سر تهدید نمودند. قوای عثمانی سراسیمه از هر طرف بمقابله پرداخت و عبدالله پاشا با قسمتی از توپخانه معجلاً بروی تلی رفته و از آنجا مشغول آتش شد. ولی نادر با چند هنگ سوار بروی این تل حمله شدیدی نموده و آنجا را متصرف گردید و عبدالله پاشا کشته شد. عده عثمانی که در اثر این حمله ناگهانی بکلی غافل گیر شده بودند، همین که از کشته شدن فرمانده خود اطلاع یافتند با کمال بی نظمی از هر جانب رو بفرار گذاشتند.

نادر از این موفقیت ناگهانی فوراً استفاده نموده بعده سوار دستور داد از هر طرف به تعاقب قسمت های مجزی و منهزم عثمانی پردازند. تمام خزانه، اسلحه، اثاثیه و توپخانه عثمانی ها بتصرف ایرانیان در آمد. بنابر قول «شارل پیکلت» در این رزم تصادفی که ۵ ساعت بطول انجامید سوای عبدالله پاشا پنج نفر از سرداران بزرگ عثمانی کشته شدند از جمله ساری مصطفی پاشا والی دیار بکر و داماد سلطان محمود خان پنجم بود که در حین رزم بدست جلیل بیک عرب میش مست زخمی و اسیر شد و بین راه بمرد. تعداد کشته و زخمی عثمانیها به ۲۰۰۰۰ سرباز و ۲۹ افسر ارشد بالغ شد و ایرانیها بیش از ۸۰۰۰ تلفات ندادند.

عده اسرائی که در این نبرد از عثمانیها گرفته شد بنابر گفته اکثر مورخین به سی هزار نفر رسید و نادر بتمام آنها انعام داده مرخص نمود. جسد عبدالله پاشا را به قارص و نعش مصطفی پاشا را بایروان فرستاد.

از روی نوشته های مورخین اروپائی بطور کلی چنین استنباط میشود که نادر قوای عثمانی را به کمین گاهی کشیده و طوری غافل گیر نموده است که ابتکار عملیات

از دست فرهانده عثمانی خارج وعده دشمن پس از چند ساعت مبارزه و تلاش عاقبت پراکنده و منهزم شده است. مؤلف کتاب «نامه چینی» وقتی بشرح این واقعه می پردازد می گوید: «نادر برای فتح متوسل به خدعه جنگی شد و از اطلاعات اروپائی هائی که در اردوی خود داشت استفاده نمود.»

«شارل پیکو» در کتاب خود مینویسد: «نادر اول با عده سوار به قوای عثمانی حمله کرد و بعد بسرعت عقب نشینی نمود و عثمانی ها جری شده بتعاقب او پرداختند. نادر ستونهای عثمانی را تا تنگه هائی که در نزدیکی ایروان بود به دنبال خود کشانید و در آنجا توقف نموده قسمتی از توپخانه و سوار نظام خود را در جنگل انبوهی مخفی کرده قسمت دیگر را در دره دور دستی قرار داد و بلد های مطمئن برای آنها معین نمود که با اجرای حرکت دورانی قوای عثمانی را از پشت سر مورد حمله قرار بدهند. پس از اتخاذ این تدابیر با قوایی که در ظاهر خیلی ضعیف بنظر میرسید بانتظار عثمانیها نشست. اما قوای عثمانی در نخستین حمله، ناگهان از هر طرف خود را در محاصره دیده، رشته نظم را از دست داد. سرعسگر پس از پنج ساعت جنگ خیلی سخت با همان سر نوشت توپال عثمان پاشا کشته شد و از تمام قوای عثمانی بیش از هشت هزار نفر نتوانستند بقارص عقب نشینی کنند.»

این فتح بزرگ که در ۲۶ محرم ۱۱۴۸ (۱۸ ژوئن ۱۷۳۵) نصیب اردوی ایران گردید قدرت مقاومت عثمانی ها را یکباره درهم شکست، چنانکه متعاقب آن قلاع گنجه، تفلیس و ایروان بتوالی هم تسلیم شدند و دولت عثمانی علی پاشا والی موصل را برای مذاکرات صلح بعجله نزد نادر فرستاد.

مجموع قوای نادر را در این نبرد مورخین از ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر ذکر کرده اند و مساوی با یک پنجم قوای عثمانی بوده است ولی این نکته را هم باید در نظر داشت که عثمانیها پس از شکست های پی در پی و مخصوصاً نبرد خونین

لیلان از نادر مرعوب شده و روحیه خود را از دست داده بودند .
نادر پس از استرداد قلاع سه گانه از راه تفلیس به داغستان رفت که هم طوایف
لزگی « جارتله » را تنبیه نماید و هم خان کریمه (قپلان گیرای) را که از دو سال پیش بحدود
داغستان آمده بود از آنجا براند . چنانکه در نظر داریم در ابتداء لشکر کشی توپال عثمان پاشا
بجانب بغداد از طرف دولت عثمانی به خان تاتار کریمه دستور داده شده بود از راه
داغستان بحدود آذربایجان حمله کند . وقتیکه تاتارها بحدود « کاباردین بلغاریا » رسیدند
خان « چرکس » بنا بدستور ملکه روس از عبور آنها جلوگیری نمود . ولی تاتارها
راه خود را کج کرده از طرف ایالت « اوستی » به گرجستان و داغستان تجاوز کردند
و تا حدود تفلیس و سواحل رود کر جلو راندند و تا این تاریخ در داغستان مانده بودند .
هیئت نمایندگان عثمانی بریاست علی پاشا در این موقع وارد اردوی نادر شدند
و متار که نامه تفلیس مشعر بر اینکه ایالات شمالی ارس مثل سابق متعاقب دولت ایران
و بغداد از آن دولت عثمانی است بامضاء رسید و چون بعضی مسائل مذهبی هنوز مورد
اختلاف بود بنا شد قرار داد قطعی صالح بعداً تهیه و به استامبول فرستاده شود . طبق
دستور دولت عثمانی خان کریمه بعجله از داغستان مراجعت کرد و نادر با وجود سرمای
سخت زمستان موفق شد جمعی از سر کردگان لزگی را تنبیه نماید ولی به سر خای
خان دست نیافت و در ماه رمضان ۱۱۴۸ از شیروان با ارتش خود بصحرای مغان آمد
و در آنجا بتفصیلی که در تاریخ می نویسند بتخت سلطنت نشست .
همینکه مسائل مذهبی بین دولتین حل شد ، در مغان با حضور هیئت
نمایندگی عثمانی طرح قرار داد قطعی صالح ایران و عثمانی بترتیب زیر تهیه گردید :
۱ - چون ایرانیان اختلافات مذهبی را کنار گذاشته اند و در فروع دین
پیرو امام جعفر صادق شده اند ، دولت عثمانی باید مذهب شیعه را خامس مذاهب
اربعه بشناسد .

- ۲ - شعیان باید در مکه معظمه رکن خاصی داشته باشند .
 - ۳ - نظیر امیر حاج مصر و شام همه ساله از ایران هم امیر حاج تعیین گردد و زوار ایرانی به سر پرستی او زیارت مکه مشرف بشوند .
 - ۴ - تمام اسرانی که در این مدت طرفین از یکدیگر گرفته اند بطور مبادله پس بدهند .
 - ۵ - سفرای دولتین از هر دو جانب معین و در پایتخت ها پذیرفته بشوند .
- عبدالباقی خان زنگنه بسفارت ایران درباب عالی تعیین و باتفاق هیئت نمایندگی عثمانی حامل قرار داد صلح شده بطرف مقصد حرکت نمود .
- باین ترتیب مرحله دوم جنگهای نادرشاه با عثمانیها که درست يك سال طول کشیده بود بفتح قطعی ایران خاتمه پذیرفت (محرم ۱۱۴۷ - محرم ۱۱۴۸) .
- در صحرای مغان رضا قلی میرزا بایالت خراسان منصوب و مأمور ارتش کشی به اندخوی و بلخ شد .

لشکر کشی به قندهار

در این موقع تنها نقطه تاریکی که در مشرق ایران باقیمانده بود منطقه قندهار بود که مرکز فتنه و فساد افغانهای غلیزائی بشمار می آمد و طغیان محمود افغان از آنجا شروع شده بود و حالیه حسین برادر او دعوی حکمرانی میکرد و همواره بتحریک افغانهای ابدالی اشتغال داشت . چنانکه ارتش کشی دوم نادر بهرات در اثر فتنه جوئی او ایجاب شده بوده بواسطه برقراری مناسبات دوستانه بادولتین روس و عثمانی و سرگرم شدن این دودولت با یکدیگر ، خیال نادرشاه از طرف شمال و مغرب ایران آسوده شد و گاه آنرسید که با فراغت خاطر بجانب مشرق ایران متوجه گردد باین نیت از صحرای مغان بقزوین آمد و از قزوین یکسره بخاک بختیاری رفت و برخی طوایف آنحدود را که در

غیاب او از مرکز، بسر کردگی علی مراد یانگیری و شرارت میگردند تنبیه نمود و در جمادی الثانی ۱۱۴۹ باصفهان معاودت کرد. در اصفهان راجع بر راههای مختلفی که به قندهار میرفت تحقیقاتی بعمل آمده و راه ابرقو - کرمان - بم - سیستان برای حرکت قوا انتخاب و دستور لازم در تهیه آذوقه و علیق داده شد. از اصفهان يك نفر ایلچی تعیین و با نامه‌ای بدربار محمد شاه بابر فرستاده شد که در آن شرح فتوحات و جلوس نادر شاه بوی اعلام و در ضمن از دربار هندوستان خواهش شده بود به مرز داران خود دستور بدهند در موقع لشکر کشی بقندهار از عبور فراریان غلیزائی بخاک هند جاوگیری نمایند. سپس قوائی بفرماندهی پیر محمد خان بطرف بلوچستان فرستاده شد که هم اشرا ناحیه «خاران» راسر کوبی نموده وهم سرداران بلوچ را جلب کند و نگذارد طوایف سرحدی بلوچ بقندهار کمک برسانند. نادر شاه در هفتم رجب از اصفهان حرکت و از همان راهی که انتخاب شده بود پس از دو ماه به سیستان ورود نموده از طریق دلخک و دلارام بجانب قندهار متوجه شد. بین راه قلعه کرشک تسخیر و نیروی ایران از رود هیرمند گذشت. در اینجا اردو از حیث آذوقه و علیق دچار سختی شد زیرا از يك طرف بواسطه سرمای زمستان در صحرا علفی پیدا نمیشد و از طرف دیگر حسین غلیزائی محصول و غلات آن حدود را قبلاً بقلعه کشیده یا از بین برده بود. باین واسطه چندی در کنار رود ارغنداب امر بتوقف داده شد و مأمورینی بهزارجات فرستادند که از آنجا آذوقه و علیق حمل کنند. پس از رسیدن آذوقه کافی در مقابل قلعه کوکران دو فرسخی قندهار گذار مناسبی پیدا شد و نادر از رودخانه عبور نموده در سمت شرقی قندهار محل «سرخه شیر» را برای اردو گاه انتخاب و امر بتوقف داد و پس از اکتشافات لازم از وضع قلعه شهر دستور محاصره صادر گردید. چون موقع قلعه خیلی سخت و سر کوب باطراف بود قرار شد در دورا دور قلعه بفواصل معین برجهایی بسازند و ارتباط قلعه را از هر طرف باخارج قطع نمایند. از طرف دیگر بامر

نادرشاه در همان محل سرخه شیر که برای اردوگاه انتخاب شده بود شروع بساختن شهر جدیدی نمودند. در این ضمن قوائی که برای تصرف قلعه «داور زمین و قلعه بست» فرستاده شده بود مأموریت خود را انجام دادند و در آن منطقه بجز قندهار مرکز مقاومتی برای افغانها باقی نماند. در این بین چون خبر رسید که ستون اعزامی به بلوچستان در انجام مأموریت خود موفق نشده است از اینرو محمد علی بیك قرقلو با يك هنگ سوار از قندهار بكمك اردوی بلوچستان فرستاده شد و پس از سرکوبی اشرار آنجا و تصرف قلعه شورابك، امیر محبت خان از سرداران معروف بلوچستان را بقندهار آورد و ایالت بلوچستان از طرف نادرشاه بوی محول شد و باین ترتیب خیال نادرشاه از ناحیه بلوچستان مطمئن گردید. چون در موقع تعاقب فراریان افغانه از قلاع اطراف معلوم شد جماعتی از آنها بلامانع از سرحد هندوستان عبور و بسمت کابل متواری شده اند، ایلچی دیگری از قندهار بهندوستان فرستاده شد و باز تقاضا گردید که از عبور فراریان افغان جلوگیری بنمایند. گرچه دربار هندوستان وعده مساعدت داد ولی عملاً هیچگونه اقدامی در جلوگیری از فراریان افغان ننمود بطوریکه در طول مدت محاصره دائماً افغانها بنخالک هند فراری و پناهنده میشدند. بدین لحاظ در محرم ۱۱۵۰ محمد خان ترکمن برسم سفارت تعیین و توسط او نامه‌ای برای محمد شاه فرستاده شد و علت خلف وعده دربار هندوستان استفسار گردید و به محمد خان تأکید شد که فوراً جواب گرفته مراجعت نماید.

از جمله وقایعی که در این مدت رخ نمود کامیابی رضاقلی میرزا در لشکرکشی به باخ بود که پس از تصرف شهر بلخ از آب آمویه گذشته و برخلاف دستور نادر شاه تا بخارا جلو رانده و ابو الفیض خان امیر بخارا را در حدود قلعه قرشی (نخشب) شکست داده و بمحاصره قلعه پرداخته بود. چون این اقدام برخلاف دستور بود و چند نفر از سرداران ایران در این جنگ کشته شده بودند نادرشاه فوراً برضاقلی میرزا امر

داد که دست از محاصره قلعه قرشی برداشته به بلخ مراجعت کند و منتظر دستور ثانی باشد. ضمناً نامه‌ای بامیر بخارا نوشته از وی دلجوئی کرد. محاصره قندهار سیزده ماه بطول انجامید و بطوری که از جریان وقایع استنباط میشود علت طولانی شدن محاصره تنهاسختی و استحکام قلعه قندهار نبوده، زیرا قندهار از قلاع مهمی که نادر شاه در سایر صفحات تسخیر کرد محکمتر نبود و با توپخانه و وسائل دیگری که برای قلعه گیری در ارتش آنروزه نادر فراهم شده بود قلعه قندهار بایستی زودتر از اینها گرفته شود. از این رو معلوم میشود نادر شاه محاصره قندهار را بععلل زیر مخصوصاً طولانی نموده است:

۱ - از قرائن کار و بنا بگفته اکثر مورخین نادر شاه در موقع حرکت به قندهار

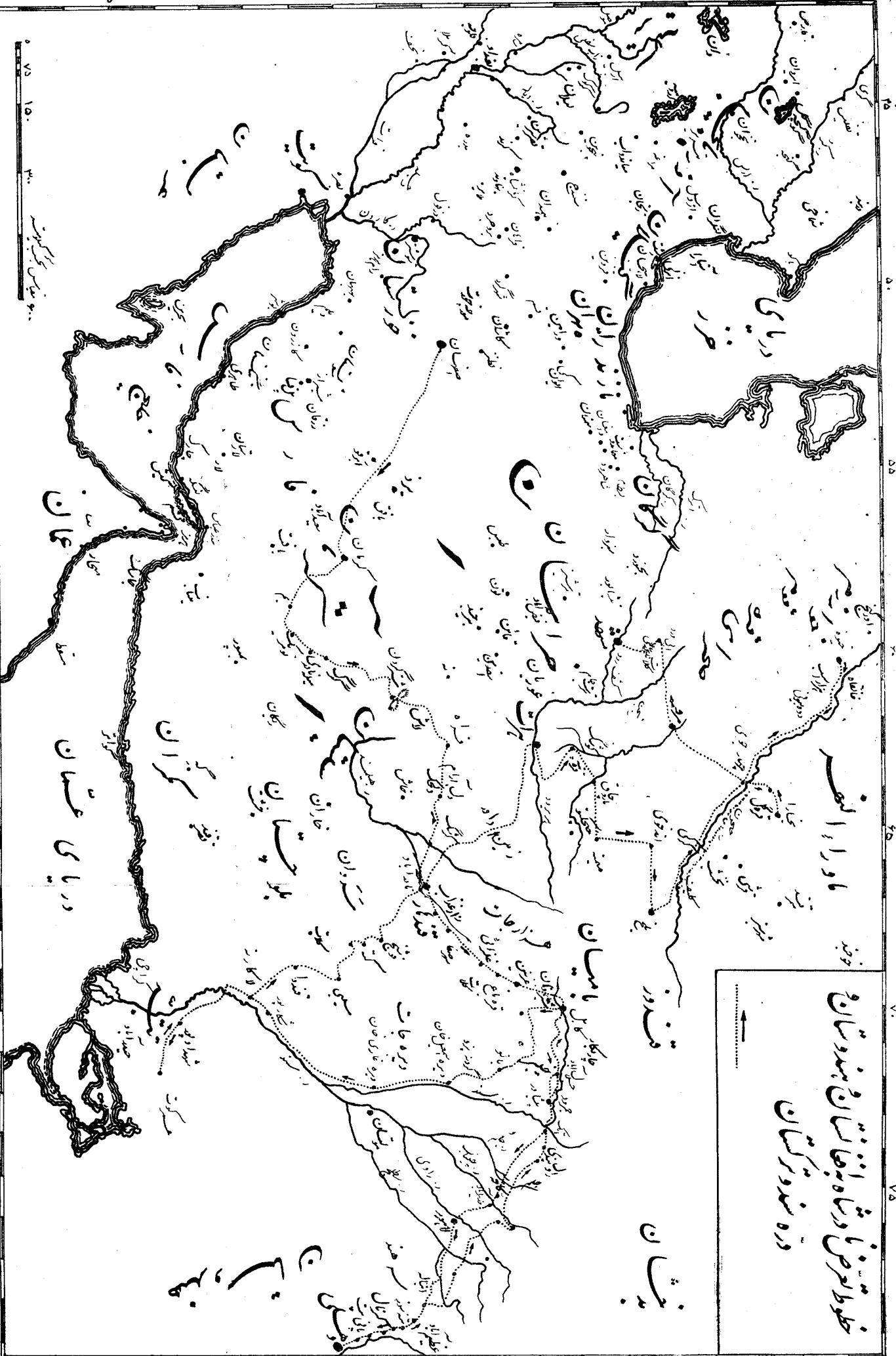
خیال لشکر کشی بهندوستان را در سر داشته است زیرا بطوری که مورخین خارجی هم می‌نویسند در اثر جنگهای پیایی خزانه دولت تهی و مردم ایران بطور کلی دچار فقر شده بودند و میبایستی از جای دیگر تهیه ثروتی برای کشور می‌شد و بهتر از هندوستان جای مناسبی نبود. بویژه که از زمان صفویه دربار هندوستان با دربار ایران رابطه دائمی داشت و نادر از خرابی کار محمد شاه و رقابت و اختلاف وزیران او تا اندازه‌ای آگاه بود.

۲ - در مدت توقف در قندهار اطلاعات بیشتری از استعداد و روحیات ایلات و طوایف جنگجوی بین راه و اوضاع دربار هند بدست آمد و فرستادن سفرای متعدد بآنجا بعنوان تقاضای جلوگیری از فراریان افغان و کوتاهی دربار هند در انجام این تقاضا در ظاهر بهترین بهانه ارتش کشی بآن حدود بود.

۳ - چون نادر شاه خیال داشت از حدود ایران دور بشود برای اینکه بفهمد آیا گردنکشان در داخل کشور باقی مانده‌اند که در غیاب او دست بکار شوند، سیزده ماه اقامت در قندهار یعنی دورترین نقاط نسبت بمرکز کشور بهترین مرحله آزمایش بود.

۴ - چون در موقع حرکت از اصفهان هنوز دولت در بلوچستان نفوذی نداشت

خطوط عرض و دریاها و باشان هندوستان
دره سند و ترکستان



۳۵ ۳۰ ۲۵ ۲۰ ۱۵ ۱۰ ۵ ۰ ۵ ۱۰ ۱۵ ۲۰ ۲۵ ۳۰ ۳۵ ۴۰ ۴۵ ۵۰ ۵۵ ۶۰ ۶۵ ۷۰ ۷۵ ۸۰ ۸۵ ۹۰ ۹۵ ۱۰۰

۵ ۷۵ ۱۵۰ ۳۰۰
۱۰۰ میله
۱۰۰۰ کیلومتر

و همچنین نسبت بحدود باخ اطمینانی نبود، اقامت در قندهار یعنی مرکز شرق ایران بهترین وسیله بود که نادر شاه مراقب عملیات اردوهای اعزامی بجنوب شرقی و شمال شرقی باشد و از اطاعت رؤساء طوایف حدود شرقی که در طول خط رجعت او پراکنده بودند اطمینان کامل حاصل بکند.

چنانکه دیده میشود پس از کامیابی در این کارها دوروز امر محاصره را شدت داده و روز سوم هنگامی بختاری بایک حمله متهورانه برج‌ده را که مهمترین برج‌های قندهار بشمار بود تصرف کردند و شهر تسلیم شد. حسین غلیزائی و ذوالفقار ابدالی با تمام بستگان خود مورد عفو شده بماندگان تبعید گردیدند. بر حسب امر نادر شاه قلعه قندهار با خاک یکسان شد و اهالی آن بشهر جدیدی که باسم نادرآباد در محل سرخه شیر بنا شده بود کوچ داده شدند و قندهار امروزه همان شهر نادرآباد است. در ۱۹ محرم ۱۱۵۱ سفیر عثمانی وارد قندهار شد و معلوم گردید که از قرارداد صلح تمام مواد آن از طرف دولت عثمانی پذیرفته شده جز قائل شدن رکن مسجد الحرام برای زوار ایرانی. باین واسطه علیمردان خان باستامبول فرستاده شد که مذاکرات را دنبال کند.

ارٹس گشی نادر شاه به هندوستان

(۱۱۵۱ تا ۱۱۵۳ هجری - ۱۷۳۸ تا ۱۷۴۰ میلادی)

چون در موقع توقف قندهار نادر شاه از اوضاع پریشان دربار هندوستان و نفاق وزیران و رجال آنجا اطلاع پیدا کرد و جواب نامه‌های او نرسید و از مراجعت محمد خان ترکمان سفیر فوق‌العاده ایران هم خبری نشد، از این رو با قوائی که مورخین باختلاف از ۱۰۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند عازم هندوستان شد. بطوری که مورخین خارجی متذکر شده‌اند و میرزا مهدی خان هم اشاره میکند در قسمت توپخانه

و مهندسی اردوی نادر از افسران و افراد خارجی هم استخدام داشتند و از واحدهای تفنگدار عده جزایرچی از حیث سازمان نظیر ینگی چریهای عثمانی و بهترین پیاده نظام آن عهد محسوب بودند. سوار نظام نادر از سوارهای افشار، بختیاری، ترکمن، افغان و گرجی تشکیل یافته بود. بنه‌های اردو مفصل و تا اول خاک هند آذوقه کافی با خود برداشته بودند.

نادر شاه روز یکم ماه صفر ۱۱۵۱ از نادر آباد بطرف غزنین حرکت و پس از چند روز راه پیمائی بدون برخورد بموانعی به قره باغ شش فرسخی غزنین رسید و در آنجا امر به توقف داد. در موقع توقف قره باغ ستونی بفرماندهی نصرالله میرزا به غوربند و بامیان فرستاده شد که در ضمن گوشمالی طوایف آن حدود ارتباط بین قوای رضاقلی میرزا را با ارتش نادر حفظ نماید. اما اهالی غزنین همینکه از ورود ارتش ابران به قره باغ آگاه شدند از راه اطاعت درآمده دروازه‌های شهر را بروی سپاه نادر گشودند. نادر روز ۲۲ صفر از غزنین بطرف کابل حرکت کرد. مردم کابل در ابتداء نمایندگان انتخاب و تا دو منزل باستقبال اردو فرستادند و اظهار اطاعت کردند و از طرف نادر شاه بآنان اطمینان داده شد که جان و مال اهالی در امان خواهد بود. اما در مراجعت آنان معلوم شد از دربار دهلی به ناصر خان حکمران کابل و پیشاور امر دفاع داده شده است.

ناصر خان چون ملتفت شد که با عده پادگان آنجا از عهده دفاع بر نخواهد آمد شرزه خان را مأمور اینکار نمود و خود بجلال آباد رفت. نادر شاه همینکه بنزدیکی شهر کابل رسید و از وضعیت مطلع شد با سوابقی که بخدمه و نیرنگ افغانها داشت از این پیش آمد سخت بر آشفت و تصمیم گرفت شهر را به غلبه تصرف نماید. محل النک نیم فرسخی کابل برای اردوگاه انتخاب شد و در طی چند روز ارتفاعات اطراف کابل را اشغال و توپ‌ها را بدانجا کشانیده مشغول بمباران شهر شدند. روز ۱۲ ربیع الاول

برج عقابین که کلید استحکامات شهر بود خراب شد و شکاف بزرگی در حصار شهر ایجاد کرد و عده بختیاری و گرجی از همین شکاف بشهر حمله نمودند و با وجود مقاومت شدید دشمن وارد شهر شدند. مردم شهر بلادرنگ نمایندگان انتخاب و برای تسلیم ارك بحضور نادرشاه فرستادند. در نتیجه نادرشاه عفو عمومی داده و تمام جباخانه و فیل خانه و انبارهای آذوقه ای که در ارك بود امر به تسلیم نمود.

چون در اثر راه پیمائی طولانی سربازان و ستوران خسته شده بودند امر شد مدت چهل روز در کابل استراحت نمایند. از کابل نادرشاه دوباره نامه ای به محمد شاه گورگانی نوشت و خلف وعده دولت هندوستان را در انجام تقاضای سابق و معطل نمودن سفیر ایران گوشزد نمود و جبران این تخلف را خواستار شد.

این نامه توسط یکی از یساولان دربار به اتفاق چند نفر از محترمین کابل به دهلی فرستاده شد تا ایشان هم حقیقت امر را به محمد شاه بفهمانند. رضا قلی میرزا هم از بلخ احضار شد که با قوای خود از گردنه با میان عبور و در بین راه به اردو ملحق شود.

اما فرستاده نادر بمقصد نرسید بدین معنی که در موقع ورود بجلال آباد حاکم آنجا محترمین کابل را از رفتن بدلهلی مانع شد و ایشان را به پیشاور فرستاد و در بین راه قاصد نادر بتحریرك حکومت کشته شد.

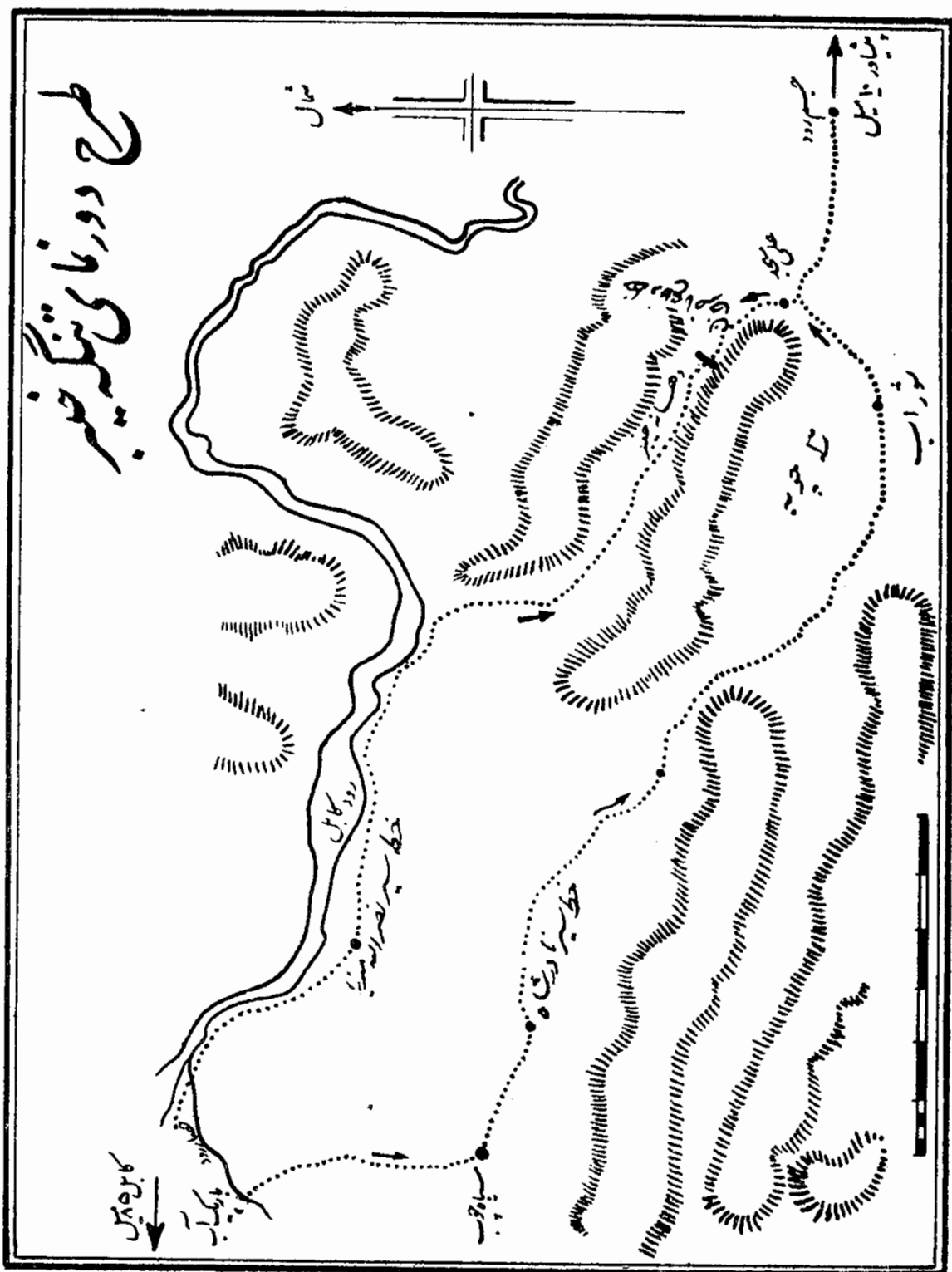
چون این خبر به نادرشاه رسید بی نهایت متغیر گردید و فوراً ستون بزرگی بفرماندهی حاجی خان افشار بطرف جلال آباد حرکت داد که در ضمن ضبط غله و آذوقه آنجا، مرتکبین قتل یساول را دستگیر نماید.

همینکه قوای اعزامی بنزدیک جلال آباد رسیدند حاکم آنجا که مسبب این کار بود فرار کرد و اهالی از در اطاعت درآمده قلعه را تسلیم کردند.

در اینجا معلوم شد که قاتل یساول، ولد میر عباس بود که فراراً بکوه‌های نزدیک شهر پناهنده شده است و عدهٔ مأمور دستگیری او جمعی از اشرار را مقتول و کسان ولد میر عباس را اسیر نمودند. نادرشاه روز ۳ جمادی الثانی بجلال آباد وارد شد و نصرالله میرزا که سابقاً به غوربند و با میان فرستاده شده بود پس از تصرف قلاع آن حدود و سرکوبی طوایف گردنکش آنجا مراجعت و در جلال آباد به اردو پیوست. چون رضاقلی میرزا هم از بلخ حرکت کرده و در بین راه برای تنبیه طوایف قندوز قدری معطل شده بود لذا امر شد اردو تا ورود رضاقلی میرزا در ناحیه بهار سفلی پنج فرسخی جلال آباد توقف نماید. روز ۲۴ رجب رضاقلی میرزا به بهار سفلی وارد شد و قوای خود را در حضور نادرشاه رژه داد. بافسران و افرادی که در اردو کشتی ترکستان شرکت داشتند خلعت و انعام داده شد و روز سوم شعبان رضاقلی میرزا به نیابت سلطنت انتخاب و بطرف ایران رهسپار شد.

روز دهم نادر شاه از جلال آباد بجانب باریک آب حرکت و دوازده هزار نفر از سوارهای زبده و رشید را انتخاب و بفرماندهی خان افشار مأمور اکتشاف دور و تأمین کرد تا همیشه دو منزل از قوای عمده جلوتر حرکت نموده و اطلاعات خود را مرتباً ارسال دارد شش هزار نفر جزو پیشخانه برای تهیه منزل و ترتیب اردوگاه معین شد تا همیشه یک منزل عقب تر از ستون خان افشار حرکت و مراقب امور اردوگاه باشد.

از «دکه» فرمانده ستون خبر فرستاد که ناصر خان باقوائی در حدود ۲۰۰۰۰ نفر در جمروند مأمور حفاظت دهنه خیبر است و تمام این معبر و خطوط مواصلات جنوبی آنرا تحت مراقبت قرار داده است. پس از وصول این خبر نادرشاه باکتشاف وضعیت جاده پرداخت و معلوم شد جاده هر قدر نزدیکتر بدهنه خیبر میشود بر سختی آن می افزاید ولی از بین تپه‌های جنوبی سه چوبه یا (سر چوبه) کوره راه خیلی



سختی موجود است که میتوان از آنجا به پشت جمرو در سردر آورد و بواسطه صعوبت طبیعی این معبر دشمن از حفظ آنجا چشم پوشیده است .

نادرشاه بعد از تشخیص وضعیت تصمیم گرفت از همین معبر پر اشکال دهنه خیبر را دور زده و ناگهان از پشت خط دفاعی ناصر خان سردر آورد و بدون اینکه تصمیم خود را بکسی ابراز دارد دستورداد يك عده عمله باصلاح و مرمت جاده تادهنه خیبر مشغول شوند . قوای عمده را با نصرالله میرزا در دکه گذاشته و شبانه با گارد مخصوص خویش که از رشید ترین سوارها بودند از معبر سه چوبه بطرف جمرو حرکت کرد و تا صبح با نهایت سختی و زحمت از این معبر گذشته و سپیده دم از پشت خط دفاعی ناصر خان سر در آورد . ناصر خان طوری غافلگیر شد که پس از مقاومت مختصری عقب نشینی نموده و قوای او منهزم گردید و تنگه خیبر آزاد شد . نادرشاه سه روز در جمرو توقف کرد تا قوای عمده و بنهها تدریجاً با آنجا رسیدند و روز چهارم بجانب پیشاور رهسپار شد و شهر بدون مقاومت تسلیم گردید . در پیشاور مدتی امر توقف داده شد که از اطراف آذوقه جمع آوری و حمل نموده و در آنجا يك مرکز تدارکاتی تشکیل داده شود .

در اینجا به نادرشاه خبر رسید که برادر او ابراهیم خان ظهیر الدوله والی آذربایجان در جنگ با از گیهای جاروتله کشته شده است . نادر از کشته شدن برادر سخت متألم شد ولی در ظاهر بقضیه اهمیت نداده امیراصلان قرقلورا بایالت آذربایجان تعیین و با صفی خان بغابری سردار گرجستان که همراه بودند بطرف ایران حرکت داد و بهر دو تأکید نمود که با قوای موجودی حتی الامکان بتأدیب اشرار و حفظ آن حدود پرداخته و برای عملیات قطعی منتظر مراجعت وی بشوند .

در ۱۵ رمضان از پیشاور بجانب لاهور حرکت کرد . مواعی که در اینجا وجود داشت عبارت از رود سند و قلعه اتک و بعد شعبات پنجاب بود .

رود سند از بزرگترین رودخانه های آسیاست که از کشور تبت و دامنه های شمالی هیمالیا سرچشمه گرفته و از دره بین سلسله جبال هیمالیا و قره قروم بطرف شمال غربی جریان پیدا میکند و بعد بجانب جنوب غربی پیچیده در پنجاه کیلومتری اتک از دره خارج و بجلگه وسیعی وارد میگردد و در شمال اتک از طرف مغرب رود کابل بآن ملحق شده تقریباً بخط مستقیم بطرف دریا سرازیر میشود. جریانش در اینجا خیلی سریع و عمقش زیاد است. قلعه اتک که از سابق بر روی صخره بزرگی در ساحل چپ رود سند ساخته شده از چهار طرف با حصار بلند و خندق گودی احاطه و در چهار گوشه آن چهار برج سنگی مرتفع ساخته شده که مشرف بتمام اطراف و مخصوصاً سرکوب به معبر رودخانه بود. امروز هم پل راه آهن پیشاور به لاهور در پای همین قلعه بر روی سند زده شده است. این قلعه اهمیت استراتژیکی دارد و برای تشکیل خط دفاعی در سر راه دهلی بهترین و مناسب ترین محل است.

اما دربار هندوستان از اینکار غفلت کرده بود و نادرشاه همینکه بنزدیکی قلعه رسید یکی از افسران خود را بقلعه روانه ساخت و فرمانده پادگان آنجا را تهدید نمود که اگر مقاومت بکند همان معامله ای که با شهرهای افغان کرده است نسبت بآنجا خواهد نمود. فرمانده پادگان قلعه از راه اطاعت درآمد و در بالادست قلعه محل مناسبی برای اردوگاه انتخاب و تا تهیه پل امر بتوقف داده شد.

برای بستن پل قایقی بطول ۸۰۰ قدم طناب زیادی لازم بود که در آنجا بدست نمی آمد. نادرشاه دستور داد یال و دم اسبها را بریدند و طناب درست کردند و پس از چندروز پل کشیده شد و هنگامی جزایرچی از پل عبور و در آن طرف ساحل سر پلی ایجاد نموده و قسمتهای دیگر در تحت حفاظت آنها تدریجاً از پل گذشتند.

مانع دیگری که در سر راه وجود داشت رود جلام از شعباب پنجاب بود و مطابق اطلاعاتی که از فرمانده جلودار میرسید قلندر خان با پنج هزار نفر در قلعه

کاخه سر مشرف به معبر جلام خط دفاعی تشکیل داده بود. نادر شاه بفرمانده جلو دار دستور داد گدار مناسبی پیدا کند تا بدون معطل شدن برای زد و خورد با قلعه گیان قوا را از آنجا عبور بدهند. پس از وصول اردو به نزدیکی قلعه چون در بالا دست آن گدار بهتری پیدا کرده بودند آنروز تا رسیدن شب در جلو قلعه بعضی نمایشات داده شد و شب در پناه تاریکی قسمتی از سوار نظام از گدار عبور و ساحل آنطرف را اشغال کردند. ضمناً هنگهای جزایر چی باتو پهای سبک ارتفاعات اطراف قلعه را شبانه گرفتند و سپیده دم شروع به بمباران نمودند. قلندر خان چون از بالای برج مشاهده کرد که ساحل آنطرف اشغال و قلعه هم احاطه شده است با جمعی از نزدیکان خود فرار کرد و قلعه گیان تسلیم شدند.

از آنطرف همینکه خبر عبور نادر شاه از رود سند به دربار محمد شاه رسید شاه و درباریان سخت دچار تشویش شدند و پس از مشاوره قرار شد به ذکریا خان والی لاهور امر فوری فرستاده شود که قوای کافی جمع آوری و چند روزی جلو نادر شاه را بگیرد تا اردو از دهلی حرکت نماید. در ضمن بتمام سرکردگان اطراف حکم داده شد هر چه ممکن است قوای تهیه و به دهلی بیاورند. نادر شاه بدون برخورد بمانعی از رود چیناب هم گذشته به نزدیکی لاهور رسید و باغ شعله ماه را برای قرارگاه خود انتخاب و امر به توقف داد. حصار شهر لاهور تماماً از آجر ساخته شده و دارای برجهای متعددی بود که به گدارهای رود راوی سرکوب بودند. در موقعی که نادر شاه مشغول بررسی وضع اطراف و طرح تعرض بشهر بود از ذکریا خان نامه ای رسید که برای تسلیم شهر چند روز درخواست مهلت نموده بود. نادر شاه وقتی ملتفت شد پادگان شهر قادر بر دفاع نیست بدون اینکه جوابی بنامه ذکریا خان بدهد با قوای خویش برای محاصره شهر حرکت کرد. چون ابن خیر به ذکریا خان رسید پیشکار خود را با جمعی از محترمین شهر باستقبال فرستاد و چند زنجیر فیل با پیشکشیمهای

نفیس بحضور نادر شاه تقدیم نمود. بنا بر درخواست ذکریا خان اردو در بیرون شهر متوقف شد و ذکریا خان بحضور نادر شاه رسیده مورد نوازش واقع و دوباره بایالت لاهور مفتخر و به استدعای او ناصر خان والی کابل و پیشاور نیز مورد عفو شد و مجدداً بشغل سابق خود برقرار و قوائی تحت امر او گذاشته شد که با چند نفر از افسران مورد اعتماد قلاع و وسائل عبور رودخانه‌های پنجاب را حفظ نمایند. روز ۲۶ شوال نادر شاه از لاهور بسمت دهلی حرکت و پس از پنج روز راه پیمائی بساحل ستلیج که آخرین شعبه پنجاب است در رسید و بواسطه طغیان رودخانه عبور اردو به کندی و اشغال صورت گرفت و از آنجا متوجه ناحیه « سرهند » شد و روز ۷ ذی قعدة به سرهند رسید. در اینجا برای استراحت دادن بعده و کسب اطلاعات کاملتری از وضع دشمن چند روز امر به توقف داده شد. در نتیجه تحقیقات و اکتشافات اینمدت معلوم شد محمد شاه باقوائی در حدود سیصد هزار نفر و دو هزار فیل جنگی و پانصد توپ در جلگه کرنال ۱۳۵ کیلو متری شمال دهلی در محلی بین رود فیض و جنگلزار اردو زده است. نادر شاه از سرهند حرکت و بعد از ورود به انباله مطلع شد یگانه مانعی که در سر راه است قلعه عظیم آباد میباشد ولی چون پادگان این قلعه هم از نزدیک شدن قوای نادر مرعوب شده بود پس از مقاومت مختصری تسلیم گردید. در اثر خبر فتح عظیم آباد محمد شاه برای جلوگیری از پیشرفت سریع دشمن مصمم به تعرض شد اما نظام الملک با این تصمیم مخالف بود و عقیده داشت که در همان محل اردوگاه خط دفاعی محکمی بین رودخانه و جنگلزار تشکیل بدهند و در جلو این خط مانع عبور دشمن بشوند. در نتیجه نفاق درباریان پیشنهاد نظام الملک رد شد و سعادت خان و خان دوران که دو نفر از سرداران بزرگ هندوستان بودند به فرماندهی انتخاب و باستقبال دشمن حرکت و در سه فرسنگی کرنال کنار رودخانه فیض اقامت نمودند. قرار شد خود محمد شاه هم باتمام بزرگان و وزراء و با چهل هزار

نفر قوای کمکی که از دهلی خواهد رسید بعداً بار دو ملحق شوند. نادرشاه در بدو امر بتصور اینکه قوای دشمن بحال دفاع در آمده است تصمیم گرفت با حرکت احاطه‌ای پروسعتی خط دفاعی دشمن را از پشت سر مورد تعرض قرار بدهد. ولی بعد که در نتیجه تحقیق از اسراء و دستبردهای سوار معلوم شد دشمن مصمم به تعرض است، از اجرای این حرکت احاطه‌ای منصرف و با اتخاذ آرایش جنگی بطرف دشمن حرکت نموده در نیم فرسخی اردوگاه دشمن محل مناسبی را انتخاب و با اتخاذ احتیاط‌های لازم امر به توقف داد.

نبرد گرنال

وضعیت قوا و آرایش جنگی طرفین

تعداد قوای نادرشاه پس از وضع ضایعاتی که در اثر صدمات راه وارد شده بود وعده ای که در طی راه برای پادگان قلاع و حفظ خط رجعت اردو مأمور شدند بنا بر قول مورخین بالغ بر هشتاد الی نود هزار نفر بوده است. عده اردوی محمد شاه را تمام مورخین در حدود سیصد هزار نفر و دو هزار فیل و پانصد توپ ذکر کرده اند.

بابن ترتیب نادر شاه بادشمنی سروکار داشت که از حیث عده و اسلحه و وسائل حائز تفوق و مضمحل کننده ای بود و بالاتر از همه وجود فیل‌های جنگی در اردوی دشمن باعث هراس ایرانیان شده بود. ولی در مقابل، قوای نادر شاه از حیث کیفیت بر دشمن برتری داشت زیرا اولاً فرماندهی و انضباط آن خیلی محکم و ثانیاً تمام افسران و افراد آن جنگ آزموده و رشید و نسبت به نادر شاه فداکار بودند و قوای روحی اینان بمراتب از دشمن بالاتر و برتر بود در صورتیکه نه محمد شاه و نه سرداران او لیاقت فرماندهی نداشتند و بدتر از همه بین سرکردگان هندی نفاق بزرگی حکمفرما

بود که خود طبعاً باعث خرابی میشد. پس نادر شاه بایستی باقوائی که از حیث استعداد کمتر از يك سوم دشمن است فاتح و مظفر بشود و برای این امر خطیر تدابیری اندیشید که به پیروزی او منجر گردید :

۱- چون میدانست که سرکردگان هندی با هم مخالفت دارند لشگریان ایشان از حیث روحیه و استعداد جنگی شایان اهمیت نیستند باین واسطه فرماندهان قسمتها را احضار و وضعیت دشمن را برای آنان شرح داد و مخصوصاً گوشزد نمود که « اگر اتفاقاً در این نبرد دچار شکست بشویم با خصومتی که طوایف سلحشور و جنگجوی بین راه نسبت بما دارند بهیچوجه اعتمادی بخطر رجعت خود نخواهیم داشت و بسا ممکن است که حتی یکنفر از ما هم سلامت بایران برنگردد. از اینرو باید مردانه بکوشیم و در نخستین برخورد باقوای عمده دشمن چنان ضرب دستی باو وارد سازیم که دیگر قدرت مقاومت نداشته باشد. »

۲ - نظر باینکه تمام اتکاء دشمن بعهده بیشمار فیلهای خود بود و فیلهار را مثل ارابه های جنگی امروزه در جلو خط حمله حرکت میدادند و ایرانیان از دیدن هیمنه فیلهار دچار هراس بودند باین واسطه دستانی بکار زد که همین فیلهائی که دشمن بیشتر بوجود آنها میباید باعث اختلال و پراکندگی قوای او بشود. بدین معنی که دستور داد عده زیادی از شترهای بنه را حاضر کنند و برگرده هر کدام دو تنور مسی به بندند و مقداری بته و چوب خشك آلوده به قیر و نفت در میان تنورها بریزند و مهار هر شتری را ساربانان بدست گرفته در طرفین زنبورك خانه در خط اول قرار بگیرند و منتظر فرمان خود او باشند.

۳ - طرح مانور خود را در این نبرد هم مانند سایر نبردهای بزرگ بر روی اصل غافلگیری، سرعت و ضربت قوی بر ضعیف قرار داد و بر طبق منظور مانور آرایش جنگی ارتش را بشرح زیر در نظر گرفت :

در خط اول هنگهای سوار سنگین اسلحه و توپخانه و زنبور کخانه را در جلو قرار داد که صدای احتراق باروت و دود آن بیشتر به رم خوردن فیل ها کمک کند و خود با سوارهای گارد که از رشید تر بن افراد ارتش تشکیل شده بود فرماندهی خط اول را بعهده گرفت و پاسگاه فرماندهی خود را در جناح راست اختیار نمود. در خط دوم هنگهای پیاده تفنگدار جزایر چی و در جناحین آنها سوار نظام سبک بختیاری و گرجی که در سرعت عمل و تاخت و تاز سر آمد دیگران بودند و برای اجرای عملیات دورانی و حرکات احاطه ای ورزیدگی کامل داشتند. فرماندهی این خط به نصر الله میرزا محول شد. در خط سوم سوارهای طوایف کوهستانی بفرماندهی طهما سبقلی خان جلایر قرار داده شدند. قراولان و سوارهای کشیکخانه نادری در پیشاپیش تمام صفوف قرار گرفته و دستور داشتند شاه را از حرکات ارتش دشمن مستحضر نمایند.

آرایش جنگی محمد شاه در چهار خط تشکیل داده شده بود:

خط اول - عده های فیل دار بفرماندهی نظر خان ،

خط دوم - سپاه خان دوران ،

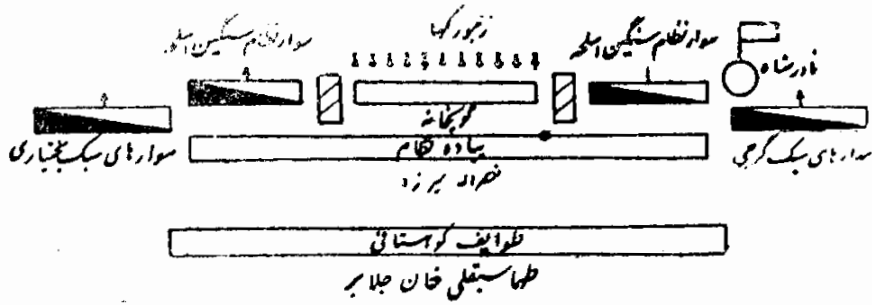
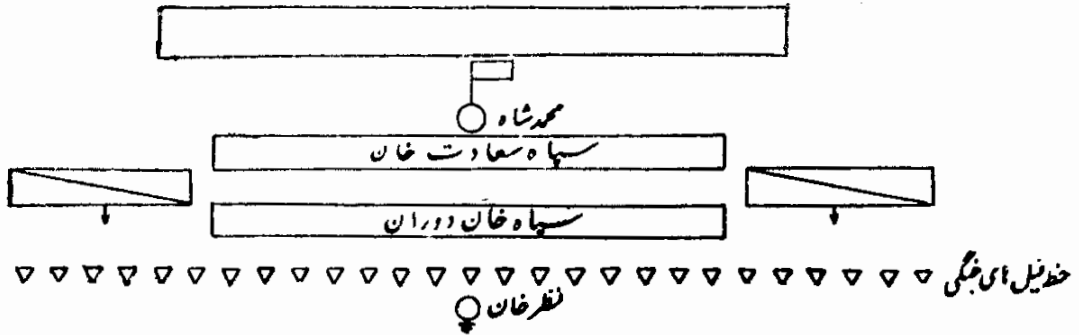
خط سوم - سپاه سعادت خان ،

خط چهارم - بقیه قوا و توپخانه بفرماندهی محمد شاه .

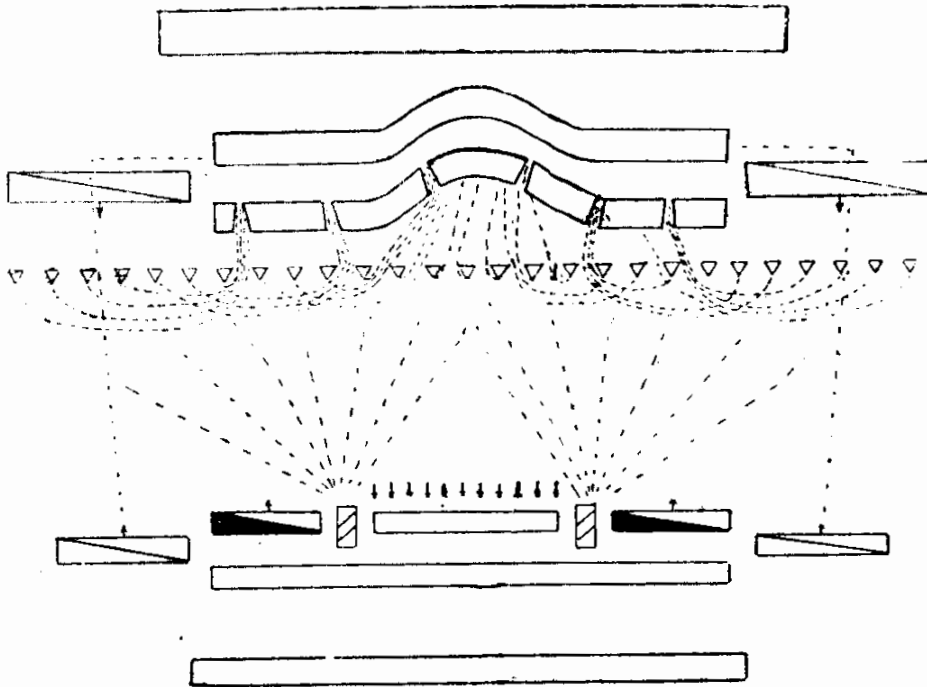
روز ۱۵ ذی قعدة ۱۱۵۱ ارتش محمد شاه شروع بتعرض مینماید .

در پیشاپیش خطوط هندیان صف فیلهای جنگی با تانی و صلابت بطرف قوای ایران بجنبش در میآید . همینکه صف فیلها تا اندازه ای نزدیک میشود بفرمان نادر شاه شترهائی را که روی آنها تنور بسته بودند جلو آورده و به بته ها آتش میزنند . در اثر اشتعال فوری بته ها دود غلیظی از پشت شترها بلند شده و حرارت تنورهای مسی کرده آنها را بسوزش در میآورد و شترها عریضه کشان بطرف صف فیلها میتازند و بلافاصله زنبورکها و بعد توپها شروع بآتش مینمایند . فیل های هندی بمشاهده شترها

طرح نبرد کرنال



فرزند اژی



فرزند دوم

که با تنورهای مشتعل عربده کنان بطرف آنها می آمدند و شنیدن صدای انفجار باروت همه رم خورده بدور هم جمع میشوند و با وجود کوشش فیلبانان دفعهٔ پشت بدشمن نموده و بحال تیپ بصفوف سپاه خان دوران هجوم می آورند. نادر شاه از موفق شدن این دستان استفاده نموده بلادرنگ با سوارهای سنگین اسلحه سپاه درهم و برهم خان دوران را مورد حمله سریع و شدید قرار میدهد و در اثر این حادثه ناگهانی رشته نظم سپاه هندی بکلی از دست رفته خان دوران زخمی و پسرش با جمعی از سرکردگان کشته وعده سالم مانده او بطرف صفوف سعادت خان فرار میکنند. نادر شاه دیگر بدشمن فرصت خود آرائی نداده بکمک قوای تازه نفس نصرالله میرزا که از پشت سر رسیده بودند سپاه سعادت خان را از جبهه باهنگهای جزایرچی و از جناحین باسوارهای سبک ازگی و بختیاری مورد تعرض قرار میدهد و جنگ مغلوبه میگردد. اتفاقاً در این بین فیل سواری سعادت خان زخم سختی برمیدارد و در اثر آن از جای کنده داخل صف ایرانیان میشود و سعادت خان بدست سوارهای بختیاری اسیر و سپاه او متلاشی میگردد. محمد شاه همینکه فرار خطوط جلو را مشاهده میکند با قسمتی از عده خود بطرف اردو گاه منهزم و بخط سنگرها پناهنده میشود.

تمام توپخانه و فیلهای جنگی و خزانه و مقدار زیادی اسلحه و اشیاء قیمتی هندیان بتصرف قوای ایران در می آید. چون این نبرد مدت پنج ساعت بطول انجامیده و شب نزدیک میشد و چگونگی آرایش تدافعی اردو گاه دشمن بر نادر شاه نامعلوم بود باین واسطه دست از تعاقب دشمن کشیده و دستور میدهد از هر طرف اردو گاه او را محاصره و ارتباط هندیان را با دهلی قطع نمایند. از بین مورخین نادر ژنرال کشمش اوف ضایعات ارتش هندی را از کشته و اسیر ۴۰۰۰۰ نفر ذکر میکند و سر جان ملک هم در تاریخ ایران خود از روی فتح نامه ای که نادر شاه به رضاقلی میرزا نوشته و جریان این نبرد را شرح داده است عده تلفات هندیها را در همین حدود تعیین میکند. تلفات اردوی ایران از ۱۵۰۰ نفر تجاوز نمی نماید. از جمله سرداران بزرگ هندی خان دوران کشته میشود

و سعادت خان اسیر میگردد. روز ۱۸ بشکرانه این فتح جشن باشکوهی در اردوگاه ایران برپامیشود و فرماندهان قسمت از نادرشاه اجازه میخواهند که باردوی دشمن حمله نموده کار او را تمام کنند اما نادرشاه حمله را صلاح ندیده چند روزی دشمن را در محاصره نگاه میدارد تا اینکه بواسطه نرسیدن آذوقه دچار قحطی میگردد. محمدشاه ناچار نظام الملك را بسمت نماینده صلح باردوگاه نادر شاه میفرستد و پس از مذاکرات لازم مطابق تصمیم نادرشاه قرار میشود خود محمد شاه باردوگاه ایران آمده و وارد مذاکره صلح شود. روز بعد محمد شاه باتفاق نظام الملك و جمعی از بزرگان هند به اردوگاه ایران میآیند و نصرالله میرزا از جانب نادر شاه تا مسافتی خارج از اردوگاه باستقبال پادشاه هند میرود. هنگام ورود محمد شاه باردوگاه ایران نادرشاه تا بیرون پوش سلطنتی راه اعزاز پیموده دست محمد شاه را گرفته در مسند همایونی پہاوی خود می نشاند. محمد شاه تاج سلطنتی هندوستان را از سر بر داشته و جلوی پای نادرشاه میگذارد. نادر افسر شاهی را مجدداً بوی اعطا میکند. محمد شاه آنروز بدعوت نادر شاه ناهار را در اردوگاه ایران صرف نموده بعد از ظهر باردوگاه خود بر میگردد. از فردا مذاکرات صلح رسماً شروع و طبق تصمیم نادر شاه قرار میشود فعلاً تمام افراد اردوی هند خلع سلاح و مرخص بشوند و خود محمد شاه با وزیران و بزرگان هند در معیت ارتش ایران به دهلی حرکت نمایند و معاهده صلح در دهلی بسته شود. روز اول ذیحجه نادرشاه باتفاق محمد شاه با ارتش ایران بطرف دهلی حرکت و روز ۹ ذیحجه ۱۱۵۱ وارد پایتخت میشوند.

ارتش ایران در خارج شهر اردو میزند و نادرشاه با مراسم پذیرائی پر شکوهی در ارك سلطنتی اقامت میگزیند. در مدت دو روز اول ورود نادر شاه نظم و آرامش کاملی در شهر برقرار و افراد ایرانی اغلب بدون اسلحه در کوچه و بازار مشغول گردش

میشوند. اما روز سوم جمعی از اجامرواوپاش اخبار سوئی در شهر منتشر نموده دفعه^۱ به سرbazان ایرانی حمله ور میشوند و چند نفر را می کشند و حتی به فیل خانه شاهمی ریخته آنجا را غارت میکنند. بوصول این خبر نادر شاه سخت بر آشفته قسمتی از عده اردو را فوراً بشهر احضار و سواره از میان شهر گذشته بمسجد روشن الدوله میرود و فرمان میدهد تمام اشرار را معدوم سازند. از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر کشت و کشتار سختی شروع میشود و عاقبت بشفاعت محمد شاه خاتمه می یابد. پس از ختم این غائله بنا بر درخواست محمد شاه طهماسب قلی خان جلایر با چند نفر از مستوفیان مأمور تحویل گرفتن خزائن دولتی میشوند و مدت سه هفته این کار بطول می انجامد. میزان وجوه نقد و جواهرات را مورخین بطور مختلف ذکر کرده اند. آندرام ندیم وزیر هندوستان وجوه نقد را ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ روپیه و جواهرات را ۲۵۰۰۰۰۰۰۰ روپیه ذکر میکند. از جمله غنائم پر قیمت الماس معروف بکوه نور و تخت طاوس است. سرجان ملکم در کتاب خود مینویسد که بنا بر عقیده بعضی ها متجاوز از هفتاد میلیون استرلینگ نقد و جنس بوده و تخمینی که از همه کمتر است بیش از سی میلیون استرلینگ میباشد. میرزا مهدیخان سبید کرور تومان تخمین میزند. علاوه بر اینها قسمت عمده توپخانه ۵۰۰ زنجیر فیل و مقدار زیادی اسلحه و چند هزار ستور بارکش تسلیم ارتش نادر شاه میشود. روز اول ماه صفر با حضور تمام بزرگان و وزیران هندوستان پیمان صلح رسمی بین دولتین نوشته میشود و بامضاء نادر شاه و محمد شاه موشح میگردد و طبق این معاهده ولایات ساحل غربی رود سند با اضافه کابل و غزنین و تمام قلاع و مضافات آنها بدولت ایران واگذار میگردد.

روز هشتم ماه صفر ۱۱۵۲ نادر شاه پس از پنجمه ماه و هفت روز توقف در دهلی بطرف ابران بازگشت می کند. حرکت ارتش ایران از دهلی تا کابل بواسطه طغیان آبها و گرمی هوا مدت هفت ماه بطول می انجامد و در اول رمضان ۱۱۵۲

وارد کابل میشوند. در کابل نادر شاه چهل هزار نفر از جوانان افغانی و هزاره ای را در جزو ارتش وارد میکند و بنه های بزرگ و جواهرات و فیلخانه و توپهای سنگین را با قوای عمده بهرات میفرستد و خود برای تنبیه خدایار خان عباسی زمین دارسند از راه بنکش و دیره جات به طرف دشت سندسرازیر میشود. بواسطه سختی راه کوهستانها و جنگل زارها قوای او بصدمات زیادی دچار میگردد. ولی بالاخره دیره اسمعیل و دیره غازی خان تسلیم میشوند و چون خدایار از لاکارنه بسمت گجرات و بندرسورات فرار میکند نادر شاه در تعاقب او از لاکارنه گذشته روز ۲۱ ذی قعدة از رود سند عبور و هفت روزه از میان جنگلها و نیزارهای آن حدود به شهداد پور شمال شرقی حیدرآباد میرسد و در آنجا اطلاع پیدا میکند که خدایار به قلعه عمر کوت پناهنده شده لذا با برداشتن آذوقه و آب کافی براهنمائی چند نفر بلدسی فرسنگ بیابان را یکسره پیموده ناگهان از جلو قلعه سردر آورده قلعه را محاصره مینماید. خدایار چاره ای جز تسلیم ندیده و یک کرور تومان جواهر به نادر شاه تقدیم مینماید. روز ۷ ذی حجه نادر از عمر کوت حرکت و پس از یازده روز وارد لاکارنه میشود و در آنجا ولایات متصرفی را بسه قسمت تقسیم مینماید :

حکمرانی تته (تهتها) با بعضی از محال سند را به خدایار خان اعطا و او را بلقب شاهقلی مفتخر مینماید.

قسمت جنوب غربی سند را که به بلوچستان متصل میشد به قلمرو امیر محبت خان والی بلوچستان ضمیمه میکند. ولایت شکارپور را بخوانین داود پوترا تفویض و ضمناً حیات الله خان پسر ذکریا خان زمین دار لاهور را بحکومت ملتان تعیین و در ۱۲ محرم ۱۱۵۳ بطرف نادر آباد حرکت میکند و روز ۷ صفر ۱۱۵۳ وارد نادر آباد میشود. تعرض اخیر نادر شاه را به دشت سند مورخین از عجائب کارهای دوره زندگانی او میدانند.

نتیجه

مدت ارتش کشی بهندوستان از تاریخ حرکت از نادر آباد تا تاریخ ورود بآنجا دو سال و هفت روز بطول میانجامد (اول صفر ۱۱۵۱ تا هفتم صفر ۱۱۵۳) و از این مدت یازده ماه برای رفتن از نادر آباد به دهلی و دو ماه اقامت در دهلی و هفت ماه برای مراجعت از دهلی تا کابل و چهار ماه و کسری برای لشگر کشی به دشت سند و مراجعت به نادر آباد صرف میشود .

خط استراتژیکی پرطولی را که ارتش ایران برای رفتن از نادر آباد به دهلی و مراجعت از آنجا بکابل و تعرض به دشت سند و برگشتن از آنجا بنادر آباد طی میکند متجاوز از شش هزار کیلو متر است که سرتاسر آن از داخله خاک دشمن و زمینهای کوهستانی سخت و جنگل زارها و نیزارها و در بعضی نقاط مانند جنوب سند از بیابان بی آب و علفی میگذشت . علاوه بر دربندها و تنگه ها و رودخانه های بزرگی که خط سیر ارتش را قطع میکرد ، وجود شهرها و قلاع مستحکم بویژه ایلات و طوایف رشیدی که در سر راه متفرق و از دیرزمانی بحال خودسری زندگانی میکردند ، بزرگترین موانع بشمار بودند .

باین واسطه حرکت دادن قوایی در حدود یکصد و پنجاه هزار نفر بطرف هندوستان و تأمین آذوقه و زندگانی آنان آنهم باوسائل محدود آنروزه و فایق شدن بر اینهمه موانع طبیعی و مصنوعی بقیمت ضایعات کوچکی از عملیات بزرگ استراتژیکی محسوب میشود .

اما از لحاظ تاکتیکی نبرد کرنال از معروفترین نبردهای قرن هیجدهم بشمار میآید و در نتیجه شکستی که در این نبرد نادر شاه بقوای سه برابر قوای خود وارد آورد علاوه بر ثروت هنگفتی که بایران حمل نمود با تصرف ولایات مغرب سند

مرز ایران را از طرف مشرق بحدود طبیعی خود رسانید و با تصرف کابل افغانستان را کاملاً مطیع و منقاد خود گردانید و کشور افغانستان هم مثل دوره قبل از اسلام تماماً جزو شاهنشاهی ایران شد.

تعرض نادرشاه به ترکستان

موجبات ارتش کشی نادرشاه به ترکستان

بر خلاف تصور برخی از نویسندگان اخیر که تعرض نادرشاه را برتر کستان ناشی از عشق بکشور کشائی یا جلوگیری از نفوذ روسها در این منطقه پنداشته‌اند، علت این اقدام نادرشاه را جز تلافی خرابیها و خساراتیکه ازبکها بحدود خراسان وارد آورده بودند چیز دیگری نمیتوان فرض نمود. بویژه که در موقع مسافرت او به هندوستان ایلبارس امیر خیوه چندین بار بشهرهای مرزی خراسان هجوم آورده و پس از قتل و غارت شهرها عده زیادی اسیر با خود برده بود و این قضیه بیشتر محرک ارتش کشی نادرشاه واقع گردید و گرنه در این موقع روسها هنوز نفوذی در ترکستان نداشتند که نادرشاه ب فکر جلوگیری از آن باشد علاوه بر آنکه مناسبات او هم بادولت روسیه دوستانه بود و در مراجعت از هندوستان هم ۱۴ زنجیر فیل بامقداری جواهر و نامه مودت آمیزی بعنوان هدیه برای ملکه روسیه فرستاد. بعلاوه نادرشاه بخوبی میدانست که اداره کردن سرزمین پراشکال ترکستان برای او غیر مقدور است و نمیتواند از این سمت زیاد به بسط خاک بپردازد. چنانکه پس از فتح ترکستان هم اداره امور آنجا را بنخود خوانین چنگیزی محول نمود و فقط در سمت ترکستان خاوری رود جیحون را مرز قائل شد. پس بخوبی معلوم میشود که تصمیم نادرشاه بر این بوده که با وارد ساختن ضربت قطعی به ازبکهای ترکستان خیال تجاوز بایران را برای همیشه از سر آنان بیرون کند.

مقدمات ارتش کشی

در ۱۳ محرم ۱۱۵۳ نادرشاه از لاکارنه به نادرآباد (قندهار) مراجعت نمود و طهماسبقلی خان جلایر را با چند هنگ سوار و جمعی از نجاران هندی که همراه آورده بود ببلخ فرستاد که در آنجا بکمک کارگران محلی کشتی‌هایی بسازند و به رود جیحون بیندازند و نیز مقدار کافی آذوقه و علیق جمع آوری نموده در شهرستان‌های ساحلی بلخ تمرکز داده منتظر ورود او باشند. از طرف دیگر چون سربازانی که در ارتش کشی هندوستان شرکت داشتند بکلی خسته و فرسوده بودند و برای سفر ترکستان عده تازه نفسی لازم بود؛ از اینرو برضاقلی میرزا که در آن موقع در تهران بود امر شد سپاهی تهیه و هر چه زودتر بهرات بیاید بطوری که میدانیم رضاقلی میرزا سابقاً هم بترکستان لشکر کشی کرده و پس از تصرف بلخ تا حدود قلعه قرشی (نخشب) جلورانده و در آنجا ابوالقیض خان را شکست داده بود و باین واسطه شرکت او در این مسافرت لازم مینمود.

نادر شاه مدت یکماه در نادرآباد بماند و از آنجا قوای حدود شبروان حرکت داده در ۱۲ صفر ۱۱۵۳ بجانب هرات رهسپار شد. در هرات بشادمانی فتح هندوستان جشنهای مفصلی بر پا گردید. چون رضاقلی میرزا تازه بمشهد رسیده بود و تا موعده معینی نمیتوانست در هرات حاضر شود دستور داده شد از راه تربت شبنج جام مستقیماً به قره تپه (۱) بادغیس بیاید.

نادرشاه روز ۲۵ ربیع الاول از هرات حرکت و پس از پنج روز راه پیمائی به قره تپه وارد شد. رضاقلی میرزا که قبلاً با سپاه خود باینجا رسیده بود باستقبال شاه آمد و تمام عده ای را که از ایران با خود آورده بود از حضور شاه رژه داد و به پاس

۱ - قره تپه در شمال هرات نزدیک بکوشک امروزه است که منتها الیه رشته جنوبی

راه آهن ماوراء خزر و در مرز افغانستان و ترکستان روس واقع میباشد.

این خدمت باعطای بازوبند و جقه جواهر مفتخر شد. پس از سه روز راحت باش در قره تپه از راه بالا مرغاب - ماروچاق چیچکتو (۱) - خیر آباد - اندخوی بطرف بلخ حرکت نمودند. راه پیمائی از قره تپه به بلخ سی و سه روز بطول انجامید و در ۷ جمادی الاول محل قوش خانه يك فرسخی شهر بلخ برای اردو گاه انتخاب و امر به توقف داده شد.

بر طبق گزارش سردار بلخ تعداد ۱۱۰۰ کشتی بار کشی حاضر شده بود که هر کدام ظرفیت حمل ۶ تا ۹ تن بار داشتند (۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ من) و بعلاوه مقدار زیادی آذوقه و علیق در حدود ساحل جنوبی رود جیحون تمر کز داده شده بود. فرماندهی پس از بررسی به اقداماتی که برای تأمین تدارکات ارتش و تهیه نیروی دریائی شده بود امر داد تمام آذوقه و اثاثیه سنگین و توپها را به ساحل حمل نموده کشتیها را بازگیری کنند. اجرای این امر ده روز طول کشید و روز ۱۷ سپاه نادر در ساحل جنوبی جیحون مقابل بندر گاه کلیف تمر کز یافت و به علی قلی خان پسر ظهیر الدوله امر شد با دوهزار سوار بوسیله کشتیها بساحل آن طرف گذشته و در همه جا بمحاذات قوای عمده که در ساحل جنوبی راه پیمائی خواهد نمود پیشروی کند.

باین ترتیب نخستین اقدام ضروری که برای تأمین کشتیهای حامل تدارکات و توپخانه لازم بود انجام شد و کشتیها در روی رود جیحون وسط ستون های شمالی و جنوبی بحرکت درآمدند. پس از ده روز راه پیمائی بدون برخورد بمانععی به بندر گاه کرکی رسیدند.

از این به بعد چون خط سیر اردو از میان بعضی از طوایف ترکمن و ازبک میگذشت رضا قلی میرزا بفرماندهی قسمت جلو دار تعیین و مأمور شد همه جادو منزل جلوتر از قوای عمده حرکت و ستون علی قلیخان نیز در ساحل شمالی جیحون مثل

۱ - چیچکتو در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی شهرستان «میمنه» واقع است.

سابق بموازات ستون جلو دار پیشروی بنمایید .

ستون رضا قلی میرزا بدون تصادف بمانع مهمی و ستون علی قلی خان پس از زد و خورد با بعضی طوایف آنحدود و گرفتن عمده اسیر و پیمودن ده منزل به چهارجوی رسیدند . چون این محل معبر میانه رود جیحون و واسطه بین هدف اول (بخارا) و هدف دوم (خیوه) بود و خطوط موصلات سرتاسر ترکستان در اینجا یکدیگر را قطع مینمودند ، بدین لحاظ چهارجوی بعنوان مبداء عملیات انتخاب و دستور داده شد اردوگاه آنها را بحال دفاع درآورده برای عبور دادن قوا بساحل آنطرف پل قایقی بروی جیحون بکشند . پس از حاضر شدن پل در تحت حفاظت و پوشش عمده علیقلیخان که در آنطرف تشکیل «سرپل» داده بود قوای عمده تدریجاً عبور و روز چهاردهم جمادی الاخر خود نادرشاه با گارد مخصوص با کشتی از آب جیحون گذشت . در ساحل آنطرف حکیم بی اتالیق وزیر بخارا با جمعی از سران و سرکردگان که باستقبال آمده بودند بحضور شاه رسیدند و باعطای خلعت و انعام مفتخر شدند .

دو روز در ساحل آنطرف امر توقف داده شد و حکیم بی اتالیق پس از جلب مراجع نادرشاه نسبت به ابوالفیض خان با همراهان خود اجازه مرخصی گرفته معجلاً به بخارا برگشت . روز سوم سپاه نادرشاه از راه قره گل بجانب هدف اول بحرکت درآمد . ابوالفیض خان با اینکه قوای زیادی از طوایف ترکمن و ازبک گرد آورده بود چاره ای جز تسلیم ندیده براهنمائی حکیم اتالیق باتمام سرکردگان و اعیان بخارا باستقبال نادر شاه رفت و در چهار فرسخی بخارا در اردوگاه سپاه ایران بحضور شاه رسید و مورد نوازش قرار گرفت . روز ۲۲ ماه نادرشاه باتفاق ابوالفیض خان عازم بخارا شد و در نیم فرسخی شهر محل مناسبی را برای اردوگاه خود انتخاب کرد . همانروز ابوالفیض خان ارتش بخارا را که بالغ بر چند هزار سوار ازبک و ترکمن بود از حضور شاه رژه داد و بیست و دو هزار نفر از جوانان رشید ترکمن و ازبک بانتخاب نادر شاه در ارتش

ایران بخدمت پذیرفته شدند و امر شد تا چهار جوی باتفاق اردو بیابند و از آنجا بطرف خراسان بروند. با اینکه امراء توران پدر بر پدر بلقب خانی مشهور بودند، نادرشاه برای تشویق و دل گرمی ابوالفیض خان او را بخطاب شاهی مفتخر نمود و تاج مرصعی بر سر وی نهاد. بعد قرار دادی فیما بین بسته شد که مطابق آن رود جیحون مرز طبیعی ایران و بخارا تعیین گردید و بلخ با تمام شهرستانهای آن تا چهار جوی بخاک کشور شاهنشاهی ضمیمه شد.

برای تحکیم روابط دوستانه بین دولتین وصلت هائی هم بعمل آمد. باین ترتیب هدف اول از راه سیاست و بدون جنگ و جدال ساقط و فرماندهی با تمام قوای خود بطرف هدف دوم متوجه گردید.

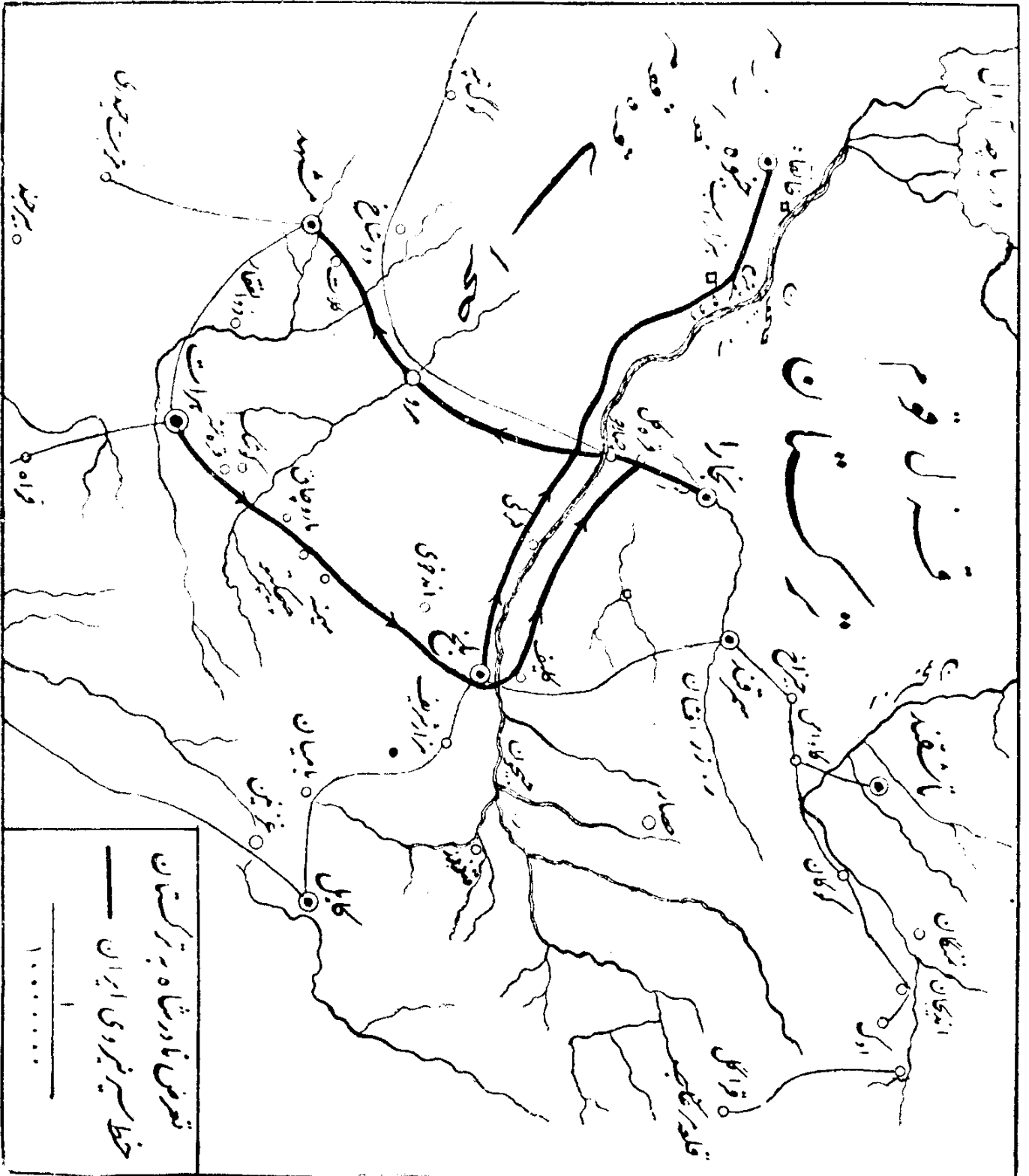
در موقع حرکت از بخارا بنا بر درخواست ابوالفیض خان چند نفر از بزرگان آنجا باتفاق دو نفر از خواجه های مخصوص شاه تعیین گردیدند که بخیوه رفته ایلبارس را دعوت باطاعت بنمایند. طهماسبعلی خان جلایر نیز به استانداری تمام نواحی شمال رود سند تا حدود تبت مفتخر و دستور گرفت که با موافقت و همکاری ذکریا خان صوبه دار لاهور و مولتان امور این منطقه را اداره نموده همواره بیکدیگریاری و کمک بدهند. در مراجعت از بخارا وقتی که نادر شاه به «خواجه قلعه سی» دوازده فرسخی سر جسر رسید از فرمانده پادگان چهار جوی خبر یافت که جماعت زیادی از تراکمه و ازبک درشش فرسخی چهار جوی ازدحام نموده قصد حمله باز دو گاه را دارند.

نادرشاه شبانه با چند هنگ سوار معجلاً بطرف پل حرکت و مقارن صبح از پل گذشته و بانتظار رسیدن بقیه عده ها یک روز در ساحل آنطرف معطل و روز دیگر با قوای کافی شخصاً بعزم سر کوبی و متفرق ساختن آن طوایف عزیزت و طوری جمعیت ایشان را غافلگیر نمود که پس از زد و خورد مختصری عده زیادی باسارت در آمده و مابقی فراری شدند. بنا بر فرماندهی هنگهای سوار تا مسافت هفت فرسنگ فراریان

را تعاقب و عده دیگری از ایشان اسیر گرفتند.

پس از مراجعت به چهارجوی رضاقلی میرزا با دستور لازم بایران عودت داده شد و بامر فرماندهی عده‌ای از کشتیهارامجدداً بارگیری نموده و با برداشتن آذوقه و علیق کافی تا خپوه، آماده حرکت شدند. چون از ساحل شمالی جیحون اطمینان حاصل شده بود باستانهای عده‌ای که برای پادگان چهارجوی تعیین شد، تمام سپاه نادر شاه روز ۲۸ جمادی الثانی در امتداد ساحل جنوبی جیحون بطرف هدف دوم رهسپار گردید.

در بین راه قسمت جلودار به بعضی از دستجات متفرق دشمن تصادف و موفق بگرفتن چندین نفر اسیر شد و بنا بر اظهار اسراء معلوم گردید ایلبارس نمایندگان پادشاه بخارا را با دو نفر فرستاده نادر شاه کشته و جداً مصمم بچنگ است. بعلاوه ابوالخیر خان رئیس طایفه «قرقیز» را بکمک خود طالبیده و از قرار معلوم ابوالخیر خان هم حاضر به یاری او شده است. در نتیجه این اطلاعات نادرشاه در پیشروی تعجیل نمود و پس از چند روز راه پیمائی سریع بمحل دره بیونی که نخستین آبادی خاک خوارزم بود رسید. از اینجا به بعد بواسطه خمیدگی که در مسیر رود جیحون پیدا میشد دیگر کشتی رانی مقدور نبود و بعلاوه میبایستی اطلاعات کاملتری از وضعیت دشمن حاصل بشود. بدین لحاظ دوه بیونی نظر بموقعیت مناسب خود بعنوان مبدأ عملیات جدید انتخاب و دستور داده شد شهر را کاملاً بحال دفاع درآورند و در اطراف آن پاسدار کافی بگذارند و چند دسته گشتی قوی معین شدند که از دشمن اطلاعاتی بدست بیاورند و نتیجه را سریعاً بفرماندهی گزارش بدهند. دیری نگذشت که از فرمانده گشتی خبر رسید ایلبارس با جمعیت زیادی از ازبکها و توپ و تفنگ در قلعه هزار اسب بمسافت ۲۰ کیلو متری دوه بیونی بکمین نشسته که در موقع عبور ستونها ناگهان آنها را مورد حمله قرار بدهد و تمام آذوقه و علیق دهات سر راه را قبلاً بقلاع



پنجگانه خيوه كشيده اند و از قرار معلوم چيزی در آبادی های سر راه پيدا نمیشود. نادر شاه همينكه از قضيه مطلع شد درنگ را جايز ندانسته فوراً امر داد مقداری از آذوقه و عليق را از كشتیها بخشکی حمل نموده و تشكيل بنه تداركاتی بدهند. ده هزار نفر با چند اراده توپ برای دفاع دوه بيونی تعيين ، بنه های سنگين و كشتیها را با مازاد ذخاير در آنجا گذاشته و مابقی سپاه با آرایش جنگی ستونهای تداركاتی و توپخانه را در وسط گرفته بطرف قلعه هزار اسب حرکت نمودند. همينكه عده به نيم فرسخی قلعه رسيد نادر شاه با اجرای بعضی حرکات نمایشی پرداخت كه شاید ايلبارس از قلعه خارج شده در زمین بازو آزادتن برزم بدهد. اما هر چه بقلعه نزديكتر شدند از طرف دشمن هيچ حرکتی مشاهده نشد و معلوم گرديد كه ايلبارس مصمم بقلعه داری است.

نادر شاه شخصاً با كشف وضعیت قلعه پرداخته خاك ريز و حصار آنرا خیلی محكم تشخيص داد و از نزديك معلوم شد آب رود خانه هم اطراف قلعه را احاطه نموده و تصرف آن محتاج بعمليات محاصره ای طولانی است. از اينرو فرماندهی تصميم گرفت معطل محاصره قلعه نشده و سريعاً بطرف هدف اصلی يعنی شهر خيوه متوجه بشود.

این تصميم فرماندهی بر روی دو نظر بود: ۱ - زود تر بمرکز خوارزم رسیده مانع از ملحق شدن احتمالی جمعیت ابوالخير خان به ايلبارس بشود. ۲ - در اثر این حرکت قطعاً ايلبارس تحريك شده و با جمعیت خود از قلعه محكم هزار اسب بيرون خواهد آمد و از بين بردن قوای او در زمین آزاد ديگر اشگالی نخواهد داشت. این تصميم بموقع اجرا گذاشته شد و بطوری كه فرماندهی پيش بينی نموده بود همينكه سپاه ايران بمسافت يك منزل از قلعه هزار اسب دور شد ايلبارس شتابان از آنجا حرکت و بطرف قلعه «خانقاه» كه در جلوراه خيوه واقع بود رهسپار گرديد. منظور

او از رفتن باین قلعه این بود که در جلو آن با اجرای عملیات تأخیری و حملات مجزی اینقدر نادر شاه را معطل کند تا ابوالخیر خان با قرقیزها از پشت سر برسند و باتفاق هم کار سپاه ایران را بسازند. از چند فرسخی قلعه خانقاه قسمت جلو دار ایران با دستجات سوار دشمن تماس پیدا کرد و دیری نگذشت که جمعیتی از ازبکها نیز در پهلوئی چپ ستون نمودار شدند اما بامر اقبیتی که در تأمین سپاه شده بود از هر طرف با حملات شدیدی دفع گردیدند و پیشروی با کمال سرعت ادامه یافت. ایلبارس ناچار با تمام جمعیت خود در حوالی قلعه شروع به حمله نمود و رزم سختی بین طرفین در گیر شد. با اینکه ایلبارس و سواران او متهورانه می جنگیدند ولی در اثر تلفات زیادی که بآنان وارد شد بیش از دو ساعت تاب مقاومت نیاورده بداخل قلعه پناهنده شدند.

نادر شاه بلادرنک به محاصره قلعه پرداخته و ارتباط آنرا با خیوه قطع و مدت سه روز بوسیله توپها از هر طرف قلعه را زیر آتش شدیدی قرارداد. روز چهارم دیوار شمالی قلعه در اثر آتش توپخانه و نفب هائیکه بزیر آن زده شده بود دفعه خراب شد و اهالی با جماعتی از لشگریان ایلبارس درخواست امان نمودند. اما چون ایلبارس از تسلیم شدن خودداری مینمود، چند هنگ پیاده از طرف شمال قلعه مأمور هجوم شدند و اطرافیان ایلبارس را با خود اودستگیر نموده بحضور نادر شاه آوردند نظر باینکه ایلبارس علاوه بر غارتگریهای خود در حدود خراسان، نمایندگان بخارا و دو نفر فرستاده مخصوص نادرشاه را کشته بود، امر شد او را بابیست نفر از سرکردگان عمده ازبکها که با وی همدست بودند در همانجا اعدام کنند.

بلافاصله محمد طاهر خان ازبک را که او هم از اولاد چنگیز بود و از مدتی باین طرف در خدمت نادر شاه بسر میبرد، به حکمرانی خوارزم تعیین و انتصاب او بعموم اهالی اعلام گردید. اتفاقاً در همین موقع ابوالخیر خان با جمعیتی از قرقیزها به خیوه رسید و همینکه از قضیه شکست و اعدام ایلبارس با خبر شد، فوراً عریضه‌ای

مشعر بر اطاعت بحضور نادر شاه نوشته و به خانقاه فرستاد و شبانه با جمعیت خویش رو بفرار گذاشت .

پس از تصرف قلعه خانقاه نادر شاه سریعاً بطرف خیوه رهسپار و در بین راه از فرار ابوالخیر خان با خبر شد و بلا مانع بحدود شهر خیوه درآمد . در اینجا معلوم شد ازبکها بخندق دور شهر آب بسته و آماده دفاع شده اند . بنا بدستور فرماندهی بوسیله کندن چندین نهر ، آب خندق را بزودی خارج کردند و بعد از هر طرف حصارهای شهر را زیر آتش توپ و خمپاره گرفتند . ازبکها پس از دو روز پا فشاری عاجز شده عده ای از رؤسا و ریش سفیدان خود را انتخاب و برای درخواست عفو باردوگاه نادر شاه فرستادند در خواست ایشان پذیرفته شد و شهر تسلیم گردید .

دوازده هزار نفر از ایرانیان که ایابارس از حدود خراسان باسارت آورده بود نجات یافته و بولایت خودشان رهسپار شدند . بعلاوه جماعت زیادی از روسها هم که از دبر زمانی در اسارت ازبکها بسر میبردند ، خلاص شدند و بامر فرماندهی بتمام آنان آذوقه و وسائل حرکت داده شد که بولایات خود برگردند .

نادر شاه برای دلجوئی از ازبکان چهار هزار نفر از جوانان رشید قلاع خوارزم را در خدمت ارتش ایران پذیرفت و زمام امور آنجا را بخود سرکردگان ازبک تحت نظر و حکمرانی محمد طاهر خان واگذار و روز ۱۷ رمضان از خیوه حرکت و از همان راهی که آمده بود بجانب چهار جوی مراجعت کرد . پس از چند روز راحت باش در چهار جوی روز ۴ شوال از طریق مرو - کلات متوجه شهر مشهد شد و در آخر همان ماه وارد مشهد گردید (۲۹ شوال ۱۱۵۳ هجری)

تتمیحه

تعرض بترکستان از تاریخ حرکت نادرشاه از شهر هرات تا ورود او بشهر مشهد

مدت ۸ ماه بطول انجامید و در طی این مدت سپاه ایران تقریباً سر تا سر تر کستان جنوبی را در طول ۳۰۰۰ کیلو متر پیموده بود. اجرای این حرکت استراتژیکی بر وسعت آن هم در سر زمین خطرناکتر کستان از حیث اهمیت نظامی کمتر از ارتش کشی بهندوستان نیست.

۱ - تدابیر فرماندهی ایران در انتخاب خط پیشروی در امتداد ساحل جنوبی جیحون از چند نظر مختلف شایان بررسی است :

(آ) با یک نظر بنقشه تر کستان بخوبی معلوم میشود سواحل رود جیحون برای عبور از صحاری بی آب و علف و ریگزارهای پر خطر توران زمین یگانه راه مناسب استراتژیکی است. گرچه در ظاهر کوتاه ترین راه وصول به هدف همانا خط قره تپه - مرو - چهار جوی بود، ولی بواسطه موانع طبیعی این خط که قسمت عمده آن از صحرای قره قوم میگذرد و همچنین طوایف جنگجوی اطراف مرو که همه با ازبکها و ترکمنها بستگی و انتصاب دارند، تأمین تدارکات و خط رجعت قوا باشکلات بزرگی مواجه می شد. از اینرو انتخاب خط پیشروی از قره تپه - ماروچاق - اندخوی - بلخ کلیف با اینکه سپاه ایران را بمسافتی از هدف دور می نمود اما در عوض مطمئن ترین و آسانترین راه وصول به هدف بود.

(ب) برای ارتش کشی در منطقه بی آب و علفی مانند تر کستان تأمین تدارکات اهمیت حیاتی داشت و اگر بنا میشد تمام آذوقه و علیق سپاهی در حدود هشتاد هزار نفر بوسیله چهار پایان حمل می شد بتعداد معتناهی چهار پا احتیاج بود که فراهم نمودن خوراک خود آنها اشکل بزرگی داشت. بعلاوه حفظ ستون تدارکاتی درازی، از دستبرد طوایف صحراگرد و سلحشوری که بر طبق عادات دیرینه خود همیشه متوجه ستونهای تدارکاتی میشوند خالی از اشکال نبود. پس استفاده از رود جیحون برای حمل تدارکات ارتش اشکال اولی را بر طرف می نمود و برای رفع اشکال دومی نیز حرکت

دادن کشتیها در بین ستونهای زمینی مؤثر ترین وسیله حفظ تدارکات بود.

ج) پس از نزدیک شدن به هدف اول انتخاب محل چهار جوی (۱) که معبر وسطی جیحون و مرکز تقاطع خطوط موصلات تر کستان است از لحاظ تشکیل مبداء عملیاتی نسبت به هدف اول و هدف دوم شایان بسی اهمیت است، بخصوص برای اجرای عمل از مرکز.

پیشروی بطرف هدف اول از همین مبدأ اجرا و پس از اینکه هدف اول از راه سیاست ساقط گردید و خیال فرماندهی از ساحل شمالی جیحون راحت شد پیشروی بطرف هدف دوم نیز از همین مبدأ شروع شد.

۲ - در موقع نزدیک شدن به هدف دوم معطل نشدن فرماندهی برای محاصره

قلعه مستحکم هزار اسب (هدف فرعی) دوفایده بزرگ داشت:

آ - اگر هدف اصلی (خیوه) ساقط می شد هدف فرعی بخودی خود محکوم به سقوط بود.

ب - توجه سربع فرماندهی ایران به هدف اصلی مانع از این میشد که ابوالخیر خان با قرقیزهای رشید خود به ایلبارس ملحق شود و از این جهت شکست دشمن با قیمت ارزانتری بدست می آمد. اصابت نظر و سرعت تصمیم و عمل فرماندهی در این قسمت شایان اهمیت است. اگر فرماندهی ایران از روی بی احتیاطی چند روزی معطل محاصره هزار اسب میشد علاوه بر تحمل تلفات سنگین که تصرف چنین قلعه مستحکمی ایجاب مینمود، ابوالخیر خان هم با جمعیت خود از پشت سر میرسید و سپاه ایران بین قرقیزها و ازبکها به مخاطره می افتاد و شاید دچار شکست میشد.

۳ - نتایج تاکتیکی ابن ارتش کشی نیز در خور اهمیت است زیرا از يك

(۱) چهارجوی امروزه هم دارای همان اهمیت استراتژیکی سابق است و خط آهن

ماوراء خزر از روی پلی که در همین محل زده شده جیحون را قطع میکند.

طرف بواسطه معاهده بخارا مرز کشور ایران در ترکستان شرقی به حد طبیعی خود یعنی جیحون رسید و تمام منطقه باخ و بدخشان تا حدود چهار جوی رسماً به خاک ایران ضمیمه شد.

از طرف دیگر با تعیین محمد طاهر خان به امارت خوارزم این قسمت ترکستان هم معناً تحت نفوذ ایران قرار گرفت و سرحدات خراسان بعد از سالیان دراز از شر تاخت و تاز ازبکها محفوظ شد، بخصوص که پذیرفتن عده‌ای از جوانان و خانزاده‌های ازبک در ارتش ایران باعث میشد که دولت همیشه در امور آن حدود نظر داشته باشد و بدلتخواه خود کارهای آنجا را اداره نماید.

بخش ۹

جنگهای ایران و روس

رقابت روس‌ها و فرانسه‌ها با دولت انگلیس بر سر هندوستان - سازمان نظامی ایران - جنگ اول ایران و روس - معاهده گلستان - جنگ دوم ایران و روس - مناسبات دولتین پس از معاهده گلستان - مرحله اول جنگ - تعرض قوای ایران در سمت گنجه و گمری - محاصره شوشی - نبرد شمخور - نبرد گنجه - مرحله دوم جنگ - طرح تعرض روسها به تبریز - تصرف آچمیازین - محاصره ایروان و عباس آباد - نبرد جوانبلاغ - تصرف عباس آباد و سردار آباد و ایروان - اشغال تبریز - معاهده ترکمن‌چای

بعد از نادر شاه اوضاع کشور ایران دوباره دچار هرج و مرج شد بویژه که در اثر ارتش کشیهای متوالی و جنگهای پیاپی زمان او مردم ایران دچار فقر و پریشانی شده بودند. جانشینان نادر شاه و پس از ایشان کریم خان زند و جانشینان او مدت ۵۰ سال بدون داشتن تسلط کاملی بر تمام نواحی ایران به توالی هم حکم‌مرمائی کردند تا اینکه آقامحمد خان از دودمان ترك قاجار بر سر کار آمد و سلسله قاجاریه را تأسیس کرد (۱۲۰۹ هجری).

از آغاز سلطنت این سلسله کشور ایران دوباره در معرض مخاطرات بزرگی واقع شد و پادشاهان قاجار بواسطه بی‌لیاقتی، عیاشی و نداشتن هیچگونه علاقه و دلبستگی بسرنوشت ایران نه تنها قادر بر جلوگیری از این مخاطرات نگردیدند، بلکه در اثر نادانی بر شدت آنها افزودند.

سرچشمه آسیب و گزندى که در این دوره متوجه ایران شد همانا رقابتی بود

که از مدتی باینطرف بین دول بزرگ روسیه ، انگلیس و فرانسه شروع شده و بیشتر مربوط به هندوستان بود . کشور شاهنشاهی ایران هم که در سر راه هندوستان قرار داشت بار دیگر دستخوش نظریات سیاسی این دول گردید .

۱ - دولت روسیه

بطوری که دیدیم در زمان شاه سلطان حسین صفوی دولت روسیه در پرتوجه و کوشش پتر کبیر رو به ترقی و توسعه گذاشت . از جمله افکار بلند پتر کبیر برای تعالی روسیه دست یافتن به دریای آزاد و سپس نفوذ پیدا کردن در هندوستان بود . برای رسیدن به دریای آزاد بنابر نقشه پتر کبیر دولت روسیه از چند سمت شروع بکار کرد :

- از طرف مغرب در سمت اروپای غربی و دریای بالتیک ،

- از جانب شمال باقیانوس منجمد شمالی ،

- از مشرق بجانب اقیانوس کبیر ،

- از طرف جنوب بمقصد آسیای مرکزی و خلیج فارس .

در این سمت بواسطه خرابی کار ایران چنانکه دیدیم پتر کبیر بدون برخورد بمانعی قسمتی از قفقاز به و ساحل غربی دریای خزر را تا خود گیلان اشغال کرد . حتی در زمان تسلط افغانها طرح قرار دادی بوساطت « دوبناک » سفیر فرانسه مأمور استامبول برای تقسیم ایران بین دولت روسیه و دولت عثمانی ریخته شد اما با فوت پتر کبیر و پیدایش نادرشاه تمام این نقشه ها بهم خورد و روسها سواحل شمالی ایران را خالی کردند و در تمام دوره نادرشاه روابط دوستانه ای بین دولتین حکمفرما بود (۱۷۳۵ میلادی - ۱۱۴۸ هجری)

در دوره فترت و اغتشاشی که بعد از نادرشاه بروز کرد جانشینان پتر کبیر دوباره بخیال اجرای نقشه او افتادند و چون در آن موقع دولت ایران نفوذی در ولایات

شمالی ارس نداشت بنا به تحریک اولیای دولت روس اریکلی خان (هراکلیوس) امیر گرجستان از تبعیت دولت ایران سرباز زد و مطیع کاترین دوم ملکه روسیه شد و حتی پسران او امارت گرجستان را هم از خاندان خود سلب و به ملکه واگذار کردند. بنابراین تقاضای ایشان ژنرال «ساولیف» بفرماندهی قوایی از جانب دولت روسیه بسرحد گرجستان آمد.

ابن وقایع در آغاز کار آقا محمد خان قاجار اتفاق افتاد و او بعد از شکست دادن به زندیه، در حوالی تهران بجمع آوری قوا پرداخت و بطرف گرجستان متوجه شد. پس از عبور از ارس چون خوانین ایروان و شوشی هم بتقلید اریکلی خان بنای مقاومت را گذاشته بودند آقا محمد خان برای اینکه هرچه زودتر بسراغ اریکلی خان برود باظهار اطاعت ظاهری اینها قناعت کرده قسمتی از قوای خود را در آنحدود گذاشت و بهجمله عازم تفلیس شد.

در این موقع انقلاب فرانسه خیال کاترین دوم را بخود مشغول ساخته و قوای مأمور گرجستان را ناگهان احضار کرده بود.

تعرض آقا محمد خان هم باندازه‌ای سریع شد که روس‌ها دیگر فرصت کمک رسانیدن به اریکلی را نکردند و وی از روی ناچاری باقوای محلی خود با آقا محمد خان مصاف داد و از او شکست خورده بکوه‌های اطراف فرار کرد. آقا محمد خان تفلیس را گرفت و به باد غارت داد و امر کرد تمام کلیساهای آنجا را با خاک یکسان کردند و از اینجهت کینه ملل مسیحی آن حدود نسبت به ایرانیان زیادتر شد و این اقدام بی رویه آقا محمد خان در واقع به نفوذ ایران در گرجستان لطمه بزرگی وارد ساخت (۱۲۱۰ هجری).

آقا محمد خان بعد از فتح تفلیس بواسطه گرفتاریهایی که در حدود خراسان داشت فرصت مطیع ساختن سایر قسمتهای ماوراء ارس را نیافت و بهجمله عازم خراسان شد.

پس از مراجعت آقا محمد خان، کاترین دوم «والرین زوبوف» را بفرماندهی ۳۵۰۰۰ نفر به گرجستان فرستاد. زوبوف پادگان مختصر ایرانی را شکست داده از تفلیس براند و بعد بادکوبه و شماخی و گنجه را متصرف شد. حتی از رود ارس گذشت و زمستان را در صحرای مغان قشلان کرد و قوای مقدم روس تا لنگران جلورانده انزلی و رشت را تهدید نمودند (۱۲۱۰ هجری).

آقامحمد خان که در اینموقع در حدود خراسان و ترکستان مشغول زدو خورد بود برای جلوگیری از روسها به آذربایجان برگشت و در بهار سال ۱۲۱۱ هجری به حدود ارس رسید. اما در همین وقت کاترین دوم فوت کرد و پل اول جانشین او چون پادشاهی صلح جو بود قوای روس را از حدود ایران احضار کرد و آقامحمد خان فقط به قسمت عقب دار زوبوف برخورد نمود و بواسطه عجله زوبوف در عقب نشینی کاری از پیش نبرد.

سپس بلادرنگ به محاصره قلعه شوشی پرداخت و این قلعه را متصرف شد و قصد داشت بطرف تفلیس برود اما شبانه توسط دو نفر از گماشتگان خویش بقتل رسید. با فوت کاترین دوم و کشته شدن آقا محمد خان جنگ بین روس و ایران موقتاً خاتمه یافت. ولی گرجستان تحت نفوذ و تسلط روسها باقی ماند زیرا گرگین خان پسر اریکلی تاج و تخت گرجستان را به امپراتور روس تسلیم کرد و از طرف دولت روس بحکمرانی گرجستان منصوب شد و پل اول عنوان پادشاهی گرجستان را پذیرفت (۱۲۱۵ هجری - ۱۸۰۰ میلادی).

در اوائل سلطنت فتحعلی شاه گرگین خان به پشت گرمی دولت روسیه و به تلافی خرابی کلیساهای تفلیس با علما و مسلمانان ساکن گرجستان بنای بد رفتاری را گذاشت و جماعتی را بقتل رسانید. مأمورین روس هم از تحریک مسیحیان برضد مسلمین فروگذار نکردند.

تا اینکه اهالی گرچستان از فشار گرگین و مأمورین روس به تنگ آمده بدولت ایران متوسل شدند و از فتحعلی شاه کمک خواستند .

در اینموقع از طرف روسها قوایی بفرماندهی سیسیانوف (ایش پخدور) به گنجه فرستاده شد و فرمانده روس گنجه را گرفته قتل عام کرد و بطرف ایروان پیشروی نمود و همین اقدامات مقدمه جنگ جدید روس و ایران را فراهم ساخت .

(۱۲۱۸ هجری - ۱۸۰۳ میلادی)

۴ - دولت فرانسه

ناپلئون امپراتور فرانسه که در اروپا باوج قدرت رسیده بود چون از دیرزمانی با انگلیسها مشغول مبارزه بود و در اثر تسلط انگلیسها بر دریا نمیتوانست در روی خشکی برایشان غالب بشود ، باین واسطه بخیال افتاد که ارتباط انگلیس را با مملکت خودش قطع نماید و مخصوصاً کشور زرخیز هندوستان را از چنگال انگلیس بر باید . فرمان محاصره دریائی که ناپلئون بر ضد انگلیس صادر نمود بنا بر همین منظور بود . برای دست یافتن به هندوستان از چندی پیش توجه ناپلئون بایران معطوف شد و توسط بازرگانان فرانسوی اطلاعاتی راجع بایران بدست آورد . بویژه که پس از شکست خوردن فرانسویها در دریا و مجبور شدن به تخلیه مصر ناپلئون مصمم شده بود از راه خشکی یعنی ایران و افغانستان به هندوستان تعرض کند .

از طرف دیگر دولت ایران چون ضعف خود را در مقابل روسها احساس میکرد از اینرو ابتدا در اینباب بانگلیسها مراجعه نمود و چون مأمورین انگلیس برای مساعدت با ایران بر ضد روسها شرایط سنگینی (واگذاری جزیره خارك ، اجازه ساختن يك قلعه نظامی در بوشهر و بنای تجارتخانه ها و لنگر گاهها در دریای مازندران و غیره) را پیشنهاد کردند فتحعلی شاه از کمک دولت انگلیس صرف نظر کرد و در اثر شهرت ناپلئون هایل به دوستی وی شد تا اینکه در موقع لشکر کشی به ایروان « داود » خلیفه ارامنه

اوج کلیسا نزد وی آمد و اطلاعاتی راجع باوضاع اروپا باو داد و فتحعلی شاه نامه دوستانه ای به ناپلئون نوشت و این نامه توسط داود خلیفه به سفیر فرانسه مقیم استامبول تسلیم شد و از آنجا برای ناپلئون ارسال گردید و در ماه ژویه ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هجری) به ناپلئون رسید .

ناپلئون موقع را مغتنم شمرده « آمده ژوبر » منشی و مترجم مخصوص خود را با نامه‌هایی بعنوان سلطان سلیم و فتحعلی شاه به عثمانی و ایران فرستاد و منظور اصلی او این بود که این دو دولت را برضد انگلیسها و روسها متحد سازد .

پس از چندی دوباره سرگرد « رومیو » آجودان خویش را با نامه دیگری پیش فتحعلی شاه فرستاد . اما رومیو در تهران فوت کرد و ژوبر پس از زحمات زیادی عاقبت در ۱۲۲۱ به تهران رسید و موفق به انجام ماموریت خود شد . بعد از او نمایندگان دیگری هم از طرف دولت فرانسه به ایران آمدند و بطوریکه بعد خواهیم دید میرزا رضا قزوینی از دربار ایران بعنوان سفارت با ژوبر پیش ناپلئون فرستاده شد و قراردادی فیما بین دولتین منعقد و توسط سرتیب گاردان که بسمت سفارت و ریاست هیئت نظامی فرانسه مأمور ایران شده بود برای امضاء فتحعلی شاه به تهران فرستاده شد . (۱۲۲۲ هجری - ۱۷۰۷ میلادی)

۴ - دولت انگلیس

دولت انگلیس که بمقاصد ناپلئون رقیب پر زور خود کاملاً واقف بود و توسط مامورین خویش در خاک عثمانی از آمد و شد نمایندگان ناپلئون بدربار ایران باخبر و حتی بعضی از اسناد ایشان را بدست آورده بود ، بدواً بفرمانفرمای هندوستان دستور داد ملکم را با چند ناو جنگی و هدایای زیادی بنخلیج فارس بفرستد که بتهران آمده عملیات هیئت اعزامی فرانسه را خنثی کند .

چنانکه بعداً خواهیم دید ملکم گرچه بواسطه مخالفت ژنرال گاردان نتوانست
بتهران بیاید ولی در بوشهر اقامت کرد و از همانجا عده ای از متنفذین و درباریان
را بطرف خود جلب نمود. بعلاوه انگلیسها در خلیج فارس با شیوخ عرب ارتباط
پیدا کرده سلطان عمان و امیر کویت را با خود متحد ساختند و وهابی هارا و ادار به
طغیان کردند. جزیره بحرین و سواحل خلیج مورد حمله شورشیان واقع شد و امام
مسقط بصادق خان که فرماندهی قوای فارس را بر عهده داشت اطلاع داد که نمیتواند
از عهده دفع شورشیان بر آید و تقاضای کمک نمود. از طرف دیگر پاشای بغداد را
بعملیاتی در حدود غربی ایران برانگیختند. بطوریکه خواهیم دید بعد «سرها»
جونس «با چند ناو دیگر بعنوان سفیر فوق العاده انگلیس بخلیج فارس آمد و او موقعی
به تهران رسید که فتحعلی شاه از کمک فرانسه بکلی مأیوس و تحت فشار سخت
روسها واقع شده و زمینه برای پیشرفت سیاست انگلیس کاملاً مساعد بود. از
اینرو جونس بسهولت موفق شده بیئت نظامی فرانسه را از ایران بر گرداند و معاهده ای
با دولت ایران ببندد و بین دولتین روس و ایران را میانجیگری نماید. باری در
دنباله همین سیاست بود که بعد «سراو زای» سفیر انگلیس موفق شد معاهده گلستان را
فیما بین ایران و روس منعقد سازد.

سازمان نظامی ایران

پیش از گزارش وقایع جنگ خوب است سازمان نظامی ایران را در پایان قرن
هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم اجمالاً بررسی نمائیم و برای روشن شدن مطلب این
بررسی خود را بسه قسمت تقسیم میکنیم:

آ - رسته های ارتش ،

ب - دوائر مختلف ،

ج - فنون نظامی .

آ - رسته‌های ارتش

در موقعی که ایران بر ضد روس وارد جنگ میشد، هیچگونه ارتشی که از حیث سازمان شبیه بارتشهای اروپائی باشد وجود نداشت. عده اصلی ارتش عبارت از سوارهای چریکی بود که فقط در مواقع جنگ احضار میشدند و تعداد سوارها را نویسندگان و سیاحان اروپائی به تفاوت از ۱۲۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰۰ نفر ذکر کرده اند. بعلاوه در هر ایالت و ولایتی يك عده محلی بخرج آن ایالت یا ولایت نگاهداری میشد.

سوارها بیشتر از بین خان زاده‌های ایلات و طوایف انتخاب میشدند و غیر از رئیس خود بدیگری اطاعت نداشتند و «آدرین دوپره» سیاح فرانسوی که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۹ بایران آمده شیوه جنگی سوارها را اینطور تعریف میکند:

«سوارهای ایران در حال تاخت و بازیر دستی شکفت آوری تیر اندازی میکنند و چون در قیجاج مهارت تام دارند در روی زین بهر سمتی که خواسته باشند برگشته و تیر می اندازند. شیوه رزمی اینها، جنگ و گریز سوارهای معروف پارت را بیاد می‌آورد که در حال فرار سربازان رشید رومی رازیر باران تیرهای خود عاجز و بیچاره میکردند.»

سوارها به دستجات ۱۰ نفری - ۱۰۰ نفری و ۱۰۰۰ نفری تقسیم و فرمانده ایشان بنا بتعداد هر دسته‌ای بنام اون باشی - یوزباشی و من باشی خوانده میشدند.

هر طایفه ای بنابر عادات و رسوم خود عده‌ای سوار میداد که تحت امر رئیس آن می‌جنگیدند و باین سوارها ماهیانه داده نمیشد. فقط در موقع جنگ جیره جنسی و علیق می‌گرفتند و در سال هم مبلغی نقداً بهر سوار داده میشد که از ۴ تا ۵ تومان تجاوزه می‌کرد بعلاوه هر سواری در سال دوبار گندم می‌گرفت. افسران ایشان در سال ۱۵ تا ۲۰ تومان حقوق و ۴ تا ۵ بار گندم داشتند.

يك قسمت سوار هم بعنوان گارد مخصوص شاه بود که عده آن از سه تا چهار هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و بیشتر از شاهسونها و غلام بچه ها تشکیل یافته بود . قوای محلی از پیاده و سوار در هر ایالت و ولایتی بخرج آنجا نگاهداری میشد و افراد آن را از بین نفرات ایل ، دهاتیها و شهری‌ها می گرفتند و در موقع جنگ سالیانه ۵ تا ۷ تومان حقوق می دادند . ملکم در کتاب خود عده اینها را در تمام ولایات تا ۵۰۰۰۰ نفر ذکر میکند .

پس از ورود هیئت نظامی فرانسه بریاست سرتیپ گاردان توسط افسران فرانسوی دواشگر پیاده نظام بطرز اروپائی تشکیل داده شد که یکی موسوم به لشگر سرباز و دیگری لشگر جان باز بود . دوازده هنگ سرباز هر هنگی مرکب از يك هزار نفر تحت فرماندهی عباس میرزا ولیعهد وقت تشکیل و بیشتر افراد آن آذربایجانی بودند . در جزو عده عباس میرزا يك قسمت سوار منظم بتعداد ۱۲۰۰ نفر و يك قسمت توپخانه صحرائی مرکب از ۲۰ عراده بود که وضعیت خوبی نداشتند ، این عده اول توسط افسران فرانسوی و بعد افسران انگلیسی تشکیل و تعلیم یافته بودند . از تمام نظامیان ایرانی ، سربازها جیره و مواجب بهتری می گرفتند و افسران ایشان به تفاوت درجه در سال از ۴۰ تا ۵۰۰ تومان حقوق داشتند و باینها لباس نظامی یکنواختی داده می شد و انضباط نظامی در بین آنان حکمفرما بود .

لشگر جانباز که مخصوصاً برای خدمت شاه ایجاد و عده آن در حدود ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ نفر بود از حیث جیره و مواجب و لباس و انضباط خیلی پست تر از سرباز های عباس میرزا بودند .

این ارتش جوان که تازه میرفت با مشقهای نظامی آشنا بشود البته در نبردهای منظم نمیتوانست با قوای ورزیده و جنگ آزموده روس همسری بکند و در جلو حملات بانظم ایشان مقاومت نماید .

در طرز سرباز گیری، هیچ قاعده ای منظور نمی شد و چندین طبقه از خدمت سربازی معاف بودند و این خدمت بیشتر بدهاتیان تحمیل میگردید. برای گرفتن سرباز از هیچگونه تعدی و اجحاف نسبت بمردم دهات فرو گذار نمیکردند و حقوق سالیانه ای که اسماً برای سرباز معین شده بود هرگز پرداخته نمی شد. سربازان برای اعاشه خود بیشتر به انگور فروشی، هیزم شکنی، تخم مرغ فروشی، حمالی و غیره اشتغال میورزیدند و بعضی از ایشان که از خود پولی داشتند صرافی میکردند.

زندگانی سربازها در پادگان باین نحو میگذشت ولی در صحرا سخت تر بود زیرا سرباز کفش، لباس، آذوقه و اغلب اسلحه نداشت و بایستی در بین راه از هر چه بدست او می افتد شکم خود را سیر کند.

باتمام این احوال بطوری که اغلب سیاحان و افسران خارجی در نوشتجات خود تعریف میکنند سرباز ایران قوی، محکم، قانع، مطیع و دلیر بوده تمام سختی ها و خستگی های رزم را بدون چون و چرا تحمل می کرد و اگر در جنگ توسط فرماندهان لایقی اداره و هدایت می شد به عملیات درخشانی نائل میگردید.

کنت گوینو در کتاب خود می نویسد: «سرباز ایرانی از حیث هوش و دلاوری ممتاز است و عجب در این است که در جنگ آخر وقتی که اینهارا پای برهنه و باتفنک بی چنماق و تحت فرماندهی افسرانی که مثل خودشان بودند بحمله میبردند بی مهابا و با سر نیزه به انگلیسها هجوم آور میشدند.»

وضعیت توپخانه از حیث خرابی کمتر از رسته های دیگر نبود. توپهایی که در اصفهان، شیراز، مشهد، و تبریز ریخته شده بود در پادگانهای سرحدی ولایات متفرق و بهیچوجه در نگاهداری آنها مراقبت نمی شد. گلوله های توپ دارای خلدل و فرج و پر از ریگ و خیلی بدریخته شده بود و باین واسطه اغلب جان لوله را زخمی کرده و بیشتر اوقات در همان دهانه توپ میترکیدند. ذخیره گلوله غیر کافی و چون توپها

را اغلب با گاو میکشیدند حرکت آنها خیلی بکندی صورت میگرفت و در زمین ناهموار غیر ممکن بود. قسمت توپخانه باتوپچیان گارد و پادگانهای مختلف از ۸۴۰ نفر تجاوز نمیکرد و هیچکدام تعلیمات واقعی توپخانه را نیاموخته بودند ولی پرطاعت و رشید بودند. علاوه بر توپخانه، زنبورکخانه ای داشتند که عده آن به ۱۵۰۰ نفر میرسید. زنبورک را روی جحاز شتر میبستند و زنبورکچی بحال سواره سلاح خود را پر کرده و تیر اندازی مینمود برد تیر زنبورک از تفنگ معمولی بیشتر نبود. کیسه های باروت و گلوله بطرفین جحاز شتر آویخته و زنبورکچی فتیله بکمر خود بسته بود که در موقع تیر اندازی با آن باروت سلاح خود را آتش میزد. تیر اندازی زنبورک هم در حال حرکت وهم توقف، (روی شتر خوابیده) اجرا میشد، اما در حال اخیر شتر خیلی زودرم میکرد و باعث حوادث ناگواری می شد.

ب - دوائر مختلف ارتش

وضعیت دوائر ارتش حقیقه رقت آور بود. کاربردازی اصلا وجود نداشت. انبارها و ذخائر جنگی در بن نبود و در بند جمع آوری آذوقه و علیق و تشکیل مراکز تدارکی نبودند. باینواسطه فقط در بهار و پائیز که در بیابان علف پیدا میشد اقدام به اردو کشی میکردند و در فصل زمستان یا تابستان عملیات جنگی در واقع تعطیل و افراد مرخص میشدند. از بین عده ایرانی فقط سربازها و جانبازها لباس یکنواختی داشته، سایر افراد چه پیاده و چه سوار هر کدام بمیل و فراخور حال خود لباس جور بچور میپوشیدند.

سرباز خانه های منظم و بیمارستانهای نظامی وجود نداشت. سرباز در جنگ چون وسیله دیگری برای معالجه زخمهای خود نداشت از فروختن لباس و اسلحه خود مضایقه نمیکرد. جراحان نظامی بیشتر از بین دلاکها و سلمانیها انتخاب میشدند

و هر کس که در رگ زدن یا حجامت کردن مهارتی داشت جزو جراحان محسوب می شد .

گذشته از اینکه از حیث تدارکات ، بهداری ، دام پزشکی و غیره قسمت های ارتش در بدترین وضعیت بودند جمعیت زیادی که برای خدمتگذاری و تفریح و عیاشی شاه و بزرگان همراه اردو حرکت میکردند بیشتر باعث مزاحمت حال عده نظامی می شدند . در چادر شاه و درباریان همان وسائل راحتی و تجملی که در زمان صلح داشتند هنگام جنگ هم فراهم بود . حتی در موقع حرکت آبدار ها و قبل منقل چیها همیشه حاضر بودند که قلیان چاق کرده یا سماور آتش کنند .

« آدرین دو پره » در کتاب خود راجع باین قسمت اینطور مینویسد :

« در اردو کشیها جمعیت زیادی که بهیچوجه در رزم شرکت نمیکند سرباز ارتش میشوند . باینواسطه هیچگونه ارتباط و پیوستگی بین قسمتها نبوده و هیچ حرکتی باهم اجرا نمیشود . بواسطه شلوغی و هرج و مرج ، احکام یا نمیرسد یا خیلی دیر رسیده و خیلی بد اجرا میگردد . در عملیات نظامی همه چیز بسته باتفاق و پیش آمده است ، بدون بتواند از این اغتشاش جلوگیری نماید . »

ج - فنون نظامی

بطوریکه دیده شد سربازان ایرانی همیشه رشید ، قانع ، مطیع ، وفادار و متحمل تمام سختیها و خستگیها بودند اما بدون داشتن فرماندهی و وسائل زندگانی و رزم با تمام این صفات چه میتوانستند بکنند ؟ از فنون مهندسی و سنگر سازی و ایجاد استحکامات بکلی بی بهره بودند ، تنها چیزی که از قدیم میدانستند کشیدن یک دیوار گلی بدور دهات بود که در گوشه های آن برجهای آجری و مزغل و غیره می ساختند و برای دفاع شهرها اغلب دور آنها خندق می کنند .

شیوه رزمی عده نظامی ایران بنا بگفته آ . م . ژوردن نویسنده فرانسوی

« پرواز در دور و دور دشمن ، اجرای حملات ناگهانی ، زدن دستبرد به اردوگاه او
ربودن بنه های وی ، برگردانیدن نهر ها ، پر کردن چاههای آب ، فرسوده کردن عده
دشمن با جنگ و گریز بالاخره وقتی که دشمن خسته و وامانده شد حمله بردن باو
و نابود ساختن وی است . سوار نظام ایران مانند هر سوار نظام غیر منظمی قادر بر
مقابله با يك قسمت با انضباط و تعلیم یافته اروپائی نیست . با اینکه حرکات و مانورهای
قسمت سوار خیلی سرعت و چالاکی انجام میشود و هر فرد آن در فن سواری و سواری کاری
ممتاز است ولی از عهده عملیات منظم و يك نواخت بر نمی آید . در اردوگاه بینظمی
کامل حکمفرما است و اردوگاه از همه طرف باز بوده و كوچك ترين مانعی بر ضد حمله
دشمن ندارد . برقراری پاسدار برای تأمین اردوگاه معمول نیست . سر بازان تك به تکی
که بعنوان قراول گذاشته میشوند بیشتر اوقات در سر پست خود براحتی میخوابند .
از چند قرن باینطرف در تاکتیک جنگ تغییری حاصل نشده و بيشر بصورت ایلیماتی
و چریکی انجام میگردد .

« هنگام جنگ هیچگونه ارتباط و پیوستگی بین قسمت ها موجود نیست و هر
قسمت بنا بدستور و دلخواه فرمانده خود میجنگد بدون اینکه متوجه مقصد و هدف
اصلی عملیات باشد .

« کادر فرماندهی خیلی بد و افسران بهیچوجه تعلیم و تربیت نظامی درست
و حسابی ندارند . شورای نظامی که برای بررسی طرح عملیات تشکیل میشود علنی
و با حضور تمام وزراء و بزرگان است و در جریان مذاکرات نوکرها و پیشخدمتها
دم دربیا داخل اطاق ایستاده مشغول گوش دادن هستند . از اینرو هر طرحی که برای
عملیات ریخته میشود دو ساعت بعد در سرتاسر اردو منتشر است و چون غالب
پیشخدمت ها از غلامان گرجی هستند و با جاسوسان ارمنی مربوط میباشند بفاصله
کمی تصمیم فرماندهی ایران با شرح و تفصیل بااطلاع فرماندهی دشمن میرسد . باین

ترتیب حفظ اسرار عملیات که نخستین شرط کامیابی و غافل گیری دشمن است بهیچوجه مورد توجه هیئت فرماندهی ارتش ایران نمی باشد .

بطوری که اجمالا دیده شد در آغاز جنگ ارتش ایران در وضعیت خیلی بدی بود و با وجود نداشتن سازمان ، تعلیمات ، کادر فرماندهی ، لوازم تدارکاتی ، بنه های جنگی ، وسائل بهداری و غیره چنانکه خواهیم دید باز در اثر رشادت و فداکاری افراد خود مدت ده سال با عده منظم ، ورزیده ، جنگ آزموده و فرماندهی شده روس مقاومت و پایداری نمود و اگر این وسائل را دارا می شد کامیابی و پیروزی آن مورد تردید نبود .

جنگ اول ایران و روس

۱۲۱۹ - ۱۲۲۸ هجری

۱۸۰۴ - ۱۸۱۳ میلادی

بطوریکه دیده شد در اثر شکایت اهالی گرجستان از تجاوزات گرگین و مأمورین روس و بعد تصرف گنجه و قتل عام مسلمانان آنجا توسط سیسیانف و توجه فرمانده روس بجانب ایروان ، فتحعلیشاه عباس میرزا نایب السلطنه را مأمور جنگ با روس نمود . در این موقع الکساندر اول نواده کاترین در روسیه به امپراتوری رسیده بوده و او بر خلاف پل پادشاهی جنگجو و بفکر اجرای نقشه پطر کبیر در طرف ایران بر آمده بود .

عباس میرزا در ربیع الاول ۱۲۱۹ از تهران به تبریز آمد و پس از جمع آوری قوای کافی در ۴ ماه صفر از رود ارس گذشته در نزدیکی ایروان اردو زد . سیسیانف در این وقت بمحاصره آچمیازین (اوچ کلیسا) مشغول و با محمد خان حاکم ایروان ارتباط پیدا کرده بود و همینکه از آمدن عباس میرزا مطلع شد بمقابله اوشتافت . طرفین سه روز در حدود ایروان بمبارزه پرداختند و فرمانده روس بواسطه تلفات زیادی که

بقوای او وارد شده بود بطرف ارتفاعات شمال ایروان عقب نشینی کرد . اما بعد شمیخونی باز دوی عباس میرزا زده و قوای او را منلاشی ساخت و بلادرنک بایروان متوجه و شهر را گرفت و مسجد ایروان را بحال دفاع در آورد اما نتوانست به ارك مساط بشود . فتحعلی شاه که در این موقع به تبریز وارد شده بود فوراً چند هنگ سوار و پیاده بکمک عباس میرزا فرستاد و عباس میرزا دوباره با سیسیانف نبرد سختی نموده ، او را شکست داد و سیسیانوف بطرف تفایس عقب نشینی کرد (۱۲۱۹ هجری) .

پس از عقب نشینی روسها چون زمستان در پیش بود عباس میرزا به تبریز مراجعت و از تبریز باتفاق فتحعلی شاه به تهران آمد و مدت چهار ماه عملیات بین طرفین دچار وقفه شد .

در آغاز سال بعد عباس میرزا دوباره بحدود ارس آمد و در اینموقع یکقسمت از نیروی دریائی روس در سواحل گیلان پیاده شده و فرماندهی ژنرال « شفت » انزلی را اشغال و بجانب رشت پیشروی نموده بود . ولی در نزدیکی جنگل ناگهان روسها از طرف تفنگچیان ایرانی بفرماندهی موسی خان زبر آتش گرفته شدند و طوری غافل گیر گردیدند که شتابان به انزلی عقب نشینی نموده و از آنجا سوار کشتی شده یکسره بجناب باد کوبه رفتند .

عباس میرزا همینکه از این قضیه آگاه شد قوای بکمک فرماندار باد کوبه فرستاد و روسها بواسطه برتری توپخانه خود موفق به پیاده شدن در کنار قلعه شهر گردیدند ولی با وجود بمباران شدید و وارد ساختن تلفاتی بمدافعین قلعه از گرفتن آن عاجز ماندند .

عباس میرزا بفکر افتاد قسمت عقب دار روسها را در سمت اردبیل مورد حمله قرار بدهد . سیسیانوف از ترس اینکه مبادا بمحاصره بیفتد با حسینقلی خان فرماندار باد کوبه داخل مذاکره شد که شاید او را از راه تطمیع و ادار بتسلیم قلعه بنماید .

حسینقلی خان قرار گذاشت در خارج از قلعه با فرمانده روس ملاقات کند و باتفاق برادر خود و دو نفر دیگر بدیدن سیسیانوف رفت و در ضمن صحبت برادرش با تفنگی که در دست داشت سیسیانوف را بکشت (۱۲۲۱ هجری - ۱۸۰۶ میلادی) .

پس از کشته شدن سیسیانوف فرماندهی قوای قفقاز از طرف دولت روسیه به ژنرال گودویچ واگذار شد

فتحعلی شاه که در این وقت شخصاً بایروان آمده بود خوانین و سرکردگان آنجا را تشویق بمقاومت با روسها نمود و ملاقات او با داود خلیفه ارامنه و نوشتن نامه برای ناپلئون در همین سفر بود .

در طی سال بعد نیز مجدداً بین قوای طرفین در حدود مرزی زد و خوردهای مختصری و وقوع پیوست ، تا اینکه خبر رسید از طرف دولت روس قوای بزرگی بفرماندهی ژنرال گودویچ به تفلیس فرستاده شده و روسها خیال تعرض بایروان دارند . بواسطه اهمیت قلعه ایروان حسینخان سردار قاجار بفرماندهی پادگان ایروان تعیین گردید فتحعلی شاه در اردوگاه چمن سلطانیه قوای تهبیه نموده به تبریز فرستاد و قسمتی از این قوا با چند توپ بقلعه ایروان فرستاده شد و قسمت دیگر بکملک پیر قلی خان بصرای مغان اعزام گردید . در این موقع چون روسها با عثمانیها درگیر نبودند ژنرال گودویچ برای اغفال فرماندهی ایران و اغتنام وقت استپانوف را بنمایندگی دولت روسیه برای مذاکره صالح بدر بار ایران فرستاد ، نماینده روس با نامه و هدایای گودویچ به تهران آمد و پس از مذاکره با میرزا شفیع صدر اعظم باو رسماً جواب داده شد که معاهده صالح منوط باین است که قوای روس تمام اراضی اشغالی حدود شمال ارس را تخلیه نمایند . چون معلوم شد که استپانوف راه خدعه و تزویر پیش گرفته و قصدی جز اغفال و گذرانیدن وقت ندارد او را پیش گودویچ مراجعت دادند . برای

تقویت پادگان ایروان حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان قاجار با عده جدیدی به ایروان فرستاده شد.

گودو بیچ بواسطه نداشتن قوای کافی بیشتر بسیاست متوسل شد و عیسویان گرجستان و ارمنستان را بر ضد دولت ایران برانگیخت و طرفین تامدتی جز زد و خورد های مختصر کار دیگری نداشتند. گودو بیچ بیشتر از حسین خان سردار ایروان ملاحظه داشت و بدفع حملات و دستبرد های مجزی سوار های او میپرداخت ولی ضمناً موفق شده بود بعضی از رؤساء طوائف و خوانین ایران را که از قاجاریه ناراضی بودند بطرف خود جلب نماید. چنانکه جعفر قلیخان حکمران خوی با جمعی از بستگان خود فراراً بروسها پناهنده شد و گودو بیچ او را بعنوان افسر افتخاری در ارتش روس پذیرفت. چند نفر از رؤساء طوائف شاهسون نیز بتحریک روسها مشغول شرارت شدند از جمله فرج الله خان با هزار سوار در بن اردبیل و طالش به یانگیری برخاست. گودو بیچ با این تدابیر سیاسی رفته رفته در حدود قره باغ و شیروان و طالش نفوذ پیدا میکرد از طرف دولت ایران هم در چمن سلطانیه مشغول جمع آوری قوا بودند که بکمک عباس میرزا بفرستد. عباس میرزا قرار گاه خود را به خوی انتقال داده قوای جدیدی برای مقابله با روسها تهیه میکرد. در همین اوقات بود که سر تیپ گاردان با هیئت نظامی فرانسه وارد تهران شد و نامه ناپائون و قرار داد ایران و فرانسه را به فتحعلی شاه تسلیم نمود (شوال ۱۲۲۲ هـ - دسامبر ۱۸۰۷ م.)

تعهداتی که دولت فرانسه در این قرار داد نسبت بایران قبول کرده بود بدینقرار بود :

ضمانت استقلال کشور ایران ،

شناختن حق مالکیت ایران بر گرجستان ؛

و ادار نمودن دولت روسیه باحضر ارتشهای خود از گرجستان و سایر نقاط
ماوراء ارس ،

دخالت در انعقاد قرارداد داد صاحب بین دولتین روسیه و ایران ،
دادن مقداری توپ و تفنگ بدولت ایران و فرستادن عدهای از افسران خود برای
سازمان و آموزش و پرورش ارتش ایران بسبب ارتشهای اروپائی .
اما تعهدات دولت ایران نسبت بدولت فرانسه بدینقرار بود :
قواعد ارتباط با انگلیسها و اعلان جنگ بدولت انگلیس ،
بیرون کردن تمام اتباع انگلیس از ایران ،

متحد شدن با افغانها و مهربانها و سرکردگان قندهار برای حمله بهندوستان ،
دادن راه عبور به ارتش فرانسه و مساعدت در تسهیل عبور فرانسویها چنانچه
نایابون بخواهد بهندوستان ارتش کشی بکند .

ادامه دادن جنگ با روسها ،

فجعلی شاه این قرار داد را امضا کرد و بواسطه اطمینانی که سر تیپ
گاردان از جانب نایابون باو داد یقین حاصل نمود که دولت فرانسه امپراتور روس
را و ادار باسترداد گرجستان خواهد نمود و قوائی را که در چمن سلطانیه جمع آوری
کرده بود باصرار گاردان در زمستان آن سال مرخص کرد . بنا بمذاکراتی که بعد بین
او و سر تیپ گاردان بعمل آمد بعباس میرزا دستور داده شد فعلا در مقابل روسها
حالت تدافعی اتخاذ کرده به خسته کردن عده روسها بپردازد تا نتیجه اقدامات
نایابون معلوم شود .

فجعلی شاه توسط سر تیپ گاردان ۲۰۰۰۰ تفنگ از دولت فرانسه
خواست و بنا بر قرارداد جدید دستور داد اتباع انگلیس را از خاک ایران خارج کنند
و نبی خان سفیر ایران را هم از بمبئی احضار کردند . از افسران فرانسوی چند نفر

بآذربایجان رفته در اردوگاه خوی مشغول تعلیم و تربیت سربازان ایرانی شدند. دو نفر افسر توپخانه فرانسه برای توپ ریزی باصفهان فرستاده شد. بعضی از افسران مهندس فرانسوی هم بنابستوری که از طرف ناپلئون داشتند بمطالعه راههای احتمالی عبور ارتش فرانسه بهندوستان مشغول و از بعضی راهها نقشه برداری هم کردند. اما با وجود چند نامه‌ای که توسط سرتیپ گاردان به ناپلئون نوشته شد از انجام تعهدات دولت فرانسه خبری نرسید. تا اینکه ناپلئون روسپاراشکست داد و قرارداد «تیلسیت» را با الکساندریست و در این قرار داد راجع باسترداد گرجستان هیچ مذاکره‌ای بعمل نیامد دولت روسیه پس از خاتمه جنگ با ناپلئون یک قسمت از قوای خود را که از جبهه لهستان احضار کرده بود مأمور جبهه قفقاز نمود. وصول خبر قرار داد «تیلسیت» از یکطرف و رسیدن قوای کمکی بگرجستان از طرف دیگر فتحعلی شاه را دچار تشویق نمود و نامه‌های دیگری که توسط سرتیپ گاردان به ناپلئون نوشته شد، بواسطه گرفتاری او در جبهه اسپانیا بلا جواب ماند. از قرار معلوم بعد از معاهده تیلسیت هم دولت فرانسه دیگر علاقه‌ای بآدامه جنگ بین روس و ایران نداشت چنانکه وزیر امور خارجه فرانسه در نامه ۱۵ نوامبر ۱۸۰۷ خود بسرتیپ گاردان این نکته را تصریح میکند:

«آدامه جنگ ایران و روس دیگر امروز متضمن فایده‌ای نیست اعلیحضرت امپراتور مایل است این دو دولت باهم صلح کنند و باکمال میل بحصول این مقصود کمک خواهد کرد. چون فتحعلی شاه در تیلسیت نماینده‌ای نداشت این صلح در آنجا میسر نشد ولی اعلیحضرت امپراتور در این باب با امپراتور روسیه گفتگو کرده و مانعی برای بستن قرار داد نیست. دولت ایران هم برای اینکه با آزادی متوجه انگلیسها بشود باید بمیل این قرار داد را بخواهد». (اقتباس از یادداشت‌های گاردان).

نظر باینکه از طرف ناپلئون خبری نمیرسید و فتحعلی شاه به سر تیب گاردان فشار میآورد و مطالبهٔ جواب میکرد، سر تیب گاردان با مارشال گودویچ داخل مذاکره شد و از او تقاضا کرد که جنگ را متار که نموده و بمیانجیگری او قرارداد صلحی بین روسیه و ایران بسته شود. گودویچ به سر تیب گاردان جواب داد که بنا بدستور امپراتور معاهدهٔ صلح منوط باینست که دولت ایران رودخانه‌های آرپاچای، ارس و کررا سرحد رسمی ایران و روس بشناسد و بهمین مضمون نامه‌ای برای عباس میرزا فرستاد و اخطار کرد چنانچه پیشنهاد صلح فوراً پذیرفته نشود جنگ دوام خواهد یافت دولت ایران از این پیشنهاد سخت برآشفته و بنا به راهنمایی سر تیب گاردان از دولت روسیه تقاضا نمود که قرارداد صلح بین طرفین در فرانسه بنمایندگی عسگر خان سفیر ایران و کنت «تولستوی» سفیر روس مقیم پاریس و بحکمیت ناپلئون بسته شود و تابسته شدن این قرارداد جنگ متار که گردد. اما دولت روسیه از قبول این پیشنهاد هم احتراز کرد و مارشال گودویچ رسماً بدربار ایران اطلاع داد که اگر پیشنهاد سابق پذیرفته نشود قوای روس از رود ارس تجاوز خواهد کرد. پس از این مکاتبات گودویچ برای اینکه دولت ایران را تحت فشار قرار بدهد با قوای جدیدی که رسیده بود به محاصرهٔ ایروان پرداخت. نظر باستحکام قلعه و رشادت و پایداری مدافعین و فعالیت حسینخان سردار، محاصرهٔ قلعه دو ماه بطول انجامید. از طرف دیگر عباس میرزا قرارگاه خود را از خوی به شمال ارس انتقال داده حاضر به تعرض شد. روسها در اثر بمباران شدید توپخانه موفق شدند به حصار خارجی شهر خرابی‌هایی وارد بیاورند و گودویچ تصمیم گرفت با حملهٔ شدیدی شهر را متصرف شود و حتی تا پای حصار خارجی هم پیشرفت کرد. اما حسینخان سردار از شهر خارج شد و با قوای مهاجم روس جنگ سختی نمود و روسها را با تلفات سنگینی مجبور به عقب نشینی بطرف اوچ کلیسا کرد (شعبان ۱۲۲۳ هجری - نوامبر ۱۸۰۸ میلادی).

گردویچ دومین فرمانده روس بود که در جلو قلعه ایروان محکوم به شکست گردید. این شکست روسها بر اعتبار و نفوذ حسینخان سردار بیفزود. گاردان در نامه‌ای که به وزیر خارجه فرانسه مینویسد مخصوصاً تقاضا میکند از طرف ناپلئون تبریکی برای این فتح به شاه ایران نوشته شود. در این بین از عباس میرزا گزارش رسید که مطابق دستور گاردان افسران فرانسوی دیگر در عملیات نظامی بین قوای ایران و روس دخالت نخواهند کرد. این دستور بیشتر بر کدورت فتحعلی شاه نسبت به گاردان افزود و او را خواسته راجع به بی‌اعتنائی ناپلئون در انجام تعهدات خویش نسبت به ایران سخت گله کرد و اقدام اخیر خود او را در منع افسران فرانسوی از شرکت در جنگ دلیل بر بی‌علاقگی دولت فرانسه نسبت بایران قرار داد. از طرف دیگر گوشزد کرد که به‌عسکر خان افشار سفیر ایران هم ناپلئون تاکنون جواب صریحی نداده و امور فیما بین نکلی معوق مانده است. بعلاوه ملکم که از طرف فرمانفرمای هندوستان بعنوان سفارت بدربار ایران فرستاده شده بنا بر خواهش شما اجازه ورود باو داده نشده و مدتی است در بوشهر معطل مانده و امروز هم « سر هر فرد جنس » بعنوان سفیر فوق‌العاده انگلیس به بوشهر رسیده و منتظر اجازه آمدن بتهران است. گاردان در جواب بهانه‌هایی تراشیده دو ماه مهلت خواست که نتیجه اقدامات ناپلئون را باطلاع دربار ایران برساند و بعلاوه سی هزار تفنگ و لوازم جنگی دیگر از فرانسه وارد کند و در پایان اظهارات خود صریحاً اخطار کرد که اگر سفیر انگلیس به تهران بیاید او مجبور است با هیئت نظامی فرانسه خک ایران را ترک نماید. از طرف فتحعلی شاه به حکام شیراز و اصفهان دستور داده شد که سر هر فرد جنس را در آنحدود مدتی معطل نمایند تا جواب از ناپلئون برسد. چون وعده‌ای که گاردان داده بود انجام نگردید بمیزبان سفیر انگلیس نوشته شد که با او بطرف تهران بیاید. گاردان نسبت باحضر سفیر انگلیس اعتراض نموده و با هیئت نظامی فرانسه از تهران

حرکت کرد ، بدون اینکه از ناپائون اجازه مراجعت داشته باشد (۲۲ محرم ۱۲۲۴ هجری - ۹ مارس ۱۸۰۹ میلادی) .

سفیر انگلیس در ۱۷ فوریه ۱۸۰۹ به تهران وارد و نامه ژرژ سوم پادشاه انگلیس را با هدایای گرانبهائی به فتحعلی شاه تسلیم کرد و توسط او قرار دادی تهیه شد مشعر بر اینکه :

۱ - اگر ایران با دولت دیگری داخل جنگ شود ، دولت انگلیس يك قسمت از قوای هند خود را بكمك ایران بفرستد در طول مدت جنگ سالیانه مبلغ ۲۰۰۰۰۰ تومان برای هزینه ارتش کشی بپردازد .

۲ - چنانکه دولت ایران معاهده ای بایکی از دول اروپائی ببندد دولت انگلیس برفع ایران اعمال نفوذ کند .

۳ - چند نفر از افسران انگلیسی برای تعلیم و تربیت ارتش ایران فرستاده شود در مقابل این تعهدات دولت ایران سرحدات هندوستان را از جانب خراسان ، بخارا و بلخ تأمین نماید و به ارتش خارجی اجازه ندهد که از ایران عبور کرده به هندوستان حمله کند . امادر موقعیکه سفیر انگلیس از کمپانی هندوستان تقاضای پرداخت وجه قراردادی بدولت ایران را نمود ، رئیس کمپانی هندوستان متعذر با اجازه مخصوص دولت انگلیس گردید و تقاضا کرد ملکم از طرف کمپانی بنمایندگی پذیرفته شود . بنا بخواهش (جنس) میرزا ابوالحسنخان بعنوان سفارت لندن معین شد که برای امضاء معاهده و تقاضای پرداخت وجه بدولت ایران بدربار انگلیس برود و وی با هدایای گرانبهائی بطرف لندن حرکت کرد .

چون خبر رسید که قوایی بفرماندهی ژنرال ترمسف در يك فرسخی تفلیس تمرکز یافته و يك ستون روس به حدود قره باغ آمده است ، فتحعلی شاه به چمن اوجان آمد و محمد علی میرزا را بایست هزارسوار و پیاده و پنج توپ بمقابله روسها

فرستاد و عباس میرزا با قوای دیگری از راه چمن گوگجه بیلاق پیشروی کرد که در صورت لزوم به محمدعلی میرزا کمک نماید. محمد علی میرزا از راه ایروان حرکت و باتفاق حسینخان سردار ایروان به چمن اباران آمد و آنجا را برای اردوگاه خود انتخاب کرده، ستونی بفرماندهی اسمعیل خان دامغانی مأمور جنگ با روسها نمود، اسمعیل خان با قوای روس رزم سختی نموده و روسها را با وارد آوردن تلفات زیادی متفرق ساخت. در این بین نماینده ای از طرف فرمانده روس نزد عباس میرزا آمد و پیشنهاد کرد که اگر دولت ایران با دولت روس بر ضد عثمانی متحد شود، دولت روس حاضر است به کمک ایران ارضروم و بغداد و سایر نواحی سرحدی عثمانی را گرفته بایران واگذار کند و دولت ایران در عوض از ولایات شمال ارس بعضی نواحی را بدولت روس بدهد. فرمانده روس تقاضا کرده بود که در صورت موافقت نماینده ای از طرف دولت ایران تعیین و برای بستن معاهده نزد امپراتور فرستاده شود.

فرمانده روس با عباس میرزا وارد مذاکره صلح شد و پیشنهادات عباس میرزا را پذیرفت که هرچه زودتر بجنگ خاتمه داده شود اما بواسطه اعمال نفوذ سر جنس این مذاکرات ب نتیجه ای نرسید و موقع مناسب از دست رفت.

چون ملکم مدتی بود در بوشهر انتظار اجازه آمدن بتهران را داشت میزبانی برای او معین شد که باتفاق او به تهران بیاید. ملکم در اردوگاه چمن سلطانیه پیش فتحعلی شاه پذیرفته شد و نامه فرماندهی هندوستان را با هدایای زیاد و توپها و گلوله هائی که همراه آورده بود تسلیم کرد و دونفر افسر انگلیسی را بعنوان افسر توپخانه برای خدمت در ارتش ایران معرفی نمود و پس از مدتی توقف در تهران از راه بغداد به هندوستان مراجعت کرد. چندی بعد از طرف ژرژ سوم پادشاه انگلیس سفیر دیگری بنام «سرگر اوزلی» معین و او باتفاق میرزا ابوالحسن خان بطرف ایران حرکت و در ماه شوال ۱۲۲۶ (۱۸۱۱) وارد تهران شد و نامه پادشاه انگلیس را با

هدایای نفیسی به فتحعلی شاه تسلیم کرد و چون از زمان قرار داد سر هر فرد جنس تا این تاریخ سه سال گذشته بود مبالغ ششصد هزار تومان بابت اقساط سه ساله بپرداخت. بعلاوه سی هزار تفنگ و بیست توپ و مهمات کافی با چند نفر افسر و گروهبان که از طرف دولت انگلیس فرستاده شده بود به تهران رسیدند و به تعلیم و تربیت واحدهای ارتش مأمور شدند.

در جریان سالهای بعد باز در نقاط مختلف سرحدی بین دستجات ایران و روس زد و خورد هائی جریان پیدا کرد از جمله ستونی از روسها که بحدود شیروان تجاوز کرده بود مورد حمله قوای ایران شد و در اثر آتش مؤثر توپخانه ایران که توسط افسر انگلیسی اداره میشد قوای روس شکست خورد. چند نفر افسر و عده ای از افراد آنان با سارت ایرانیان در آمدند و مقداری تفنگ و دو توپ و دو پرچم روسها بدست ایرانیان افتاد. چون دولت روس دو باره بنا ناپلئون در گیر جنگ شده بود، ژنرال رتیشف از طرف امپراطور روس بفرماندهی قوای قفقاز معین و مأمور شد با دولت ایران صالح نماید. رتیشف پس از ورود به تفلیس توسط سرگر اوزلی سفیر دولت انگلیس تقاضای صالح نمود و سفیر انگلیس کس نزد عباس میرزا فرستاد و از او خواستار شد جنگ را متار که نموده در هر کجا صلاح بداند فرمانده قوای روس را برای مذاکره صالح بپذیرد. عباس میرزا بعنوان گرفتاری هائی که برای سرکوبی مصطفی خان طالش و غیره داشت چهل روز مدت معین کرد که اگر در سر این مدت ژنرال رتیشف به ایروان نیاید این قرار داد متار که باطل خواهد بود. اصرار سفیر انگلیس برای قرار داد صالح در پیش فتحعلی شاه هم بی نتیجه ماند. پس از انقضا مدت چهل روز رتیشف از تفلیس به قره باغ آمد و از عباس میرزا تقاضای ملاقات کرد و عباس میرزا در ملاقات او تعلق نموده با فرستادن بعضی از افسران انگلیسی و ایرانی به پیش فرمانده قوای روس کار را بتعویق انداخت. رتیشف از این رفتار توهین آمیز عباس میرزا

رنجیده و از روی اعتراض به تفلیس برگشت و ژنرال « کوتلور و ویسکی » را بفرماندهی قوای قرباغ معین کرد و وی با قوای خود در آق اوغلان استقرار یافت . عباس میرا برای سرکشی بامورات شیروان از ارس گذشته در محل اصلان دوز برقرار شد در این بین قوایی که بطرف شکلی فرستاده شده بود يك پست روس را محاصره کرد ولی روسها با وجود نداشتن آذوقه کافی بمقاومت پرداختند . در اینحال چون فرمانده قوای روس توسط جاسوسان خود اطلاع پیدا کرد که عباس میرزا با فراغت خاطر در اصلان دوز برقرار شده تصمیم گرفت اردوگاه او را مورد حمله ناگهانی قرار بدهد . شبانه از آق اوغلان حرکت در سپیده دم قسمتی از قراولان ایرانی را غافلگیر و تپه‌ای را که مشرف ب اردوگاه ایران بود اشغال و با سوار قزاق بایرانیان حمله نمود . تا موقعیکه روسها بمسافت خیلی نزدیک رسیدند ایرانیان تصور میکردند که قسمتی از قوای خودی است و باینواسطه حمله روسها باندازه‌ای ناگهانی و سریع شد که قوای عباس میرزا فرصت صف آرائی پیدا نکردند و بانهایت عجله به مقابله روسها پرداختند عباس میرزا با سوارهای خود چند ساعت بطور بی نظمی با روسها زدو خورد کرد و به ستوان « لند ساری » افسر انگلیسی که فرماندهی توپخانه راعهده دار بود ، امر کرد قوای روس را زیر آتش بگیرد . اما چون بین دولتین انگلیس و روس قرارداد صلحی بسته شده و سفیر انگلیس با فسرانی که در خدمت ارتش ایران بودند دستور داده بود از آن بعد در عملیات نظامی بین ایران و روس دخالت نکنند ، ستوان « لند ساری » از اداره کردن توپخانه آذربایجان خود داری کرد و عباس میرزا شخصاً بیای توپها آمده پس از چند تیر اندازی چون قوای روس از هر طرف مسلط گردیدند عباس میرزا منهنزماً بطرف تل اصلان دوز عقب نشینی کرد . عجله او در عقب نشینی باندازه ای زیاد بود که سروان « کریستی » افسر انگلیسی فرمانده پیاده هر چه اصرار کرد هنگهای شقاقی و نخجوان را که در احتیاط بودند و هنوز در رزم شرکت نداشتند بحمله متقابله

بفرستند، عباس میرزا قبول نکرد و این دو هگک را بعنوان عقب دار تعیین و خود با باقی مانده اردو به تل اصلان دوزتاخت. چون شب نزدیک بود فرمانده روس تماس خود را با قوای عباس میرزا قطع نکرده و منتظر تاریکی هوا شد. قوای عباس میرزا از سوار و پیاده و توپخانه که بروی هم در تل اصلان دوز تجمع پیدا کرده بودند در نیمه شب از طرف روسها مورد حمله شدند. در ابتدای حمله سروان « کریستی » افسر انگلیسی که فرماندهی پیاده نظام را بر عهده داشت از درگیر شدن در رزم امتناع ورزید ولی بعد چون حمله روسها شدت پیدا کرد افسر نامبرده هم وارد در رزم شده و زخمی گردید. روسها قوای عباس میرزا را بکلی متلاشی کردند ولی خود او با جمعی از سوارها و توپخانه از رود ارس گذشته و بمسافت زیادی از میدان رزم متوقف و بجمع آوری فراریان پرداخت (۲۱ اکتبر ۱۸۱۲ - ۱۲ شوال ۱۲۲۷ هجری)

ژنرال کوتلورو ویسکی پس از این کامیابی بطرف لنکران رفت و قلعه لنکران را محاصره نموده با دادن تلفات زیادی تصرف کرد و با سقوط لنکران تمام سواحل طالش بدست روسها افتاد (۹ محرم ۱۲۲۸ - ۱۲ ژانویه ۱۸۱۳)

چون زمستان رسیده بود طرفین دست از جنگ برداشتند و در آغاز بهار باز فتحعلی شاه به چمن سلطانیه آمد که تهیه قوایی ببیند. در این بین چون دولت روس بواسطه گرفتاری خود بانایامون اصرار داشت با ایران صلح نماید، دوباره توسط سفیر انگلیس مذاکرات صلح شروع شد و میرزا ابوالحسن خان از طرف فتحعلی شاه بچمن گلستان رفت و بارتیشف وارد مذاکره شد و بامداخله سفیر انگلیس قرار داد صلح گلستان بسته شد. مطابق این قرار داد بنامش هریک از طرفین تمام ولایات زمینهایی را که در آن تاریخ اشغال کرده بودند متصرف باشند و باین ترتیب ولایات گرجستان، دربند، بادکوبه، شیروان، شکلی، گنجه، قرهباغ، مغان و قسمتی از طالش رسماً بدولت روس واگذار شد. چون در طالش هر دو طرف تصرفاتی داشتند قرار

کمک داده بشود. اما اگر بین شاهزادگان در امور داخله گفته‌گویی رخ بدهد دولت روسیه بدون خواهش پادشاه وقت حق مداخله نداشته باشد. این قرار داد در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) در گلستان از محل قره باغ توسط نمایندگان طرفین باامضاء رسید.

نتیجه

چنانکه دیده شد جنگ اول ایران و روس نزدیک بده سال دوام یافت و در این مدت طرفین بیشتر به زدو خورد های محلی و محدود و اجرای بعضی دستبردها و حمله های ناگهانی اکتفا کرده به نبرد قطعی تن ندادند. اتخاذ این رویه از طرف فرماندهی روس برای این بود که درابتدا دولت روس بواسطه جنگ با ناپلئون و گرفتاری با عثمانی نمیتوانست قوای کافی به جبهه گرجستان بفرستد و مأمورین روس بیشتر از راه سیاست به برانگیختن مردم مسیحی آنحدود برضد ایران و جلب بعضی از رؤسای طوایف سرحدی که از قاجاریه ناراضی بودند پرداختند. بعد همینکه قرارداد «تیلسیت» با ناپلئون بسته شد و قوای جدیدی بکمک فرمانده گرجستان رسید در حدود قره باغ، ایروان، شیروان و طالش با همدستی طوایف محلی پیشرفت هائی حاصل کردند. اما چون دولت روسیه مجدداً گرفتار جنگ با ناپلئون شد برای اینکه از جبهه گرجستان خیال خود را آسوده کند دوباره مایل بانعقاد قرار داد صالح گردید و نمایندگان روس چند مرتبه در اینباب با عباس میرزا داخل مذاکره شدند. بواسطه بی فکری، اهمال و خود خواهی عباس میرزا به پیشنهاد صلح روسها اعتنائی نشد و این فرصت مناسب هم از دست رفت، وبعد در اثر شکست شرم آور اصلان دوز عاقبت طوری روحیه او متزلزل شد که باکمال سهولت به قرار داد ننگین گلستان تن درداد.

اما عملیات فرماندهی ایران هیچ اساس صحیحی نداشت و در آغاز جنگ که

دولت روسیه سرگرم ناپلئون بود و نمی توانست قوای مهمی بحدود گرجستان بفرستد و برای تعرض به گرجستان و راندن قوای مختصر روس فرصت خیلی مناسبی پیدا شده بود، دولت ایران بواسطه بی اطلاعی از اوضاع دنیا، تردید و سستی فتحعلی شاه و درباریان وقت چندسال آلت دست سرتیب گاردان شد و طوری فریفته و عده های ناپلئون گردید که حتی قوای متمرکز در چمن سلطانیه را مرخص کرد بعد که معلوم شد وعده های ناپلئون بی اساس است و پس از قرار داد «تیلسیت» بکلی ایران را فراموش کرده، باز هم با میانجیگری سرتیب گاردان با فرمانده قوای روس داخل مذاکره صالح شد و براهنمائی و دستور گاردان بکلی حالت تدافعی اتخاذ کرد. در صورتی که گودوویچ در آن موقع قوای مهمی در اختیار خود نداشت و از حیث آذوقه سخت در مضیقه بود و دولت ایران می توانست با عملیات تعرضی صحیحی قوای گودوویچ را نابود کند.

وقتی فرمانده روس پیشنهاد کرد که حدود طرفین در آریاچای و ارس و کر معین شود، گاردان اصرار داشت همین پیشنهاد را بدولت ایران بقبولاند، چنانکه در گزارش خود به وزیر خارجه فرانسه باین موضوع اشاره میکند:

« من خیال میکنم تقریباً میتوان فتحعلی شاه را حاضر کرد که تا ساحل شمالی رودخانه ارس را بروسها واگذار کند، بشرط آنکه باو اطمینان بدهند که روسها از آن خط تجاوز نخواهند کرد و گیلان و مازندران را مورد حمله قرار نخواهند داد. »
(اقتباس از یادداشتهای گاردان)

البته از نظر سرتیب گاردان مساوی بود که برای پیشرفت سیاست فرانسه تمام این ایالات زرخیز ایران برایگان از دست برود!

بعدهم که فتحعلی شاه از ناپلئون مایوس و بانگلیسها متوسل گردید بواسطه معاهده صلحی که بین انگلیس و روس بسته شده بود سیاست انگلیس چنین اقتضا کرد که دولتین

ایران و روس با هم صلح کنند و روسها با فراغت خاطر بدفع ناپلئون پردازند و حتی سفیر انگلیس بافسران خودشان که در خدمت ارتش ایران بودند دستورات در عملیات نظامی بین ایران و روس دخالت نکنند. عاقبت با میانجیگری سفیر انگلیس معاهده گلستان از جانب فرمانده روس به عباس میرزا تحمیل گردید و قسمت مهم ولایات شمالی ارس که در تمام ادوار تاریخی جزو شاهنشاهی ایران بود از دست رفت.

از طرف دیگر قرارداد ننگ آور گلستان نه تنها اختلاف بین دولتین را از بین نبرد بلکه بواسطه مبهم ماندن قسمتهای مرزی بعد ها اشکالات سیاسی بین روس و ایران را زیاد تر کرد و منجر به جنگ دوم شد.

دولت انگلیس هم از این میانجیگری که ظاهراً بمنفع ایران تمام شده بود فتحعلی شاه و درباریان او را کاملاً بطرف خود جلب کرد و با وادار نمودن هیئت نظامی فرانسه به ترك خاك ایران، نگرانی او نسبت به هندوستان بکلی بر طرف شد. بدتر از همه آبهای دریای خزر منحصرأ بروی ناوگان روس آزاد شد بدون آنکه دولت دیگری این حق را داشته باشد. بعلاوه با لزوم مساعدت نسبت به ولیعهد ایران، دولت روسیه حق مداخله ای در کارهای داخلی کشور پیدا کرد.

جنگ دوم ایران و روس

(۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ هجری)

۱ - مناسبات دولتی پس از معاهده گلستان

چون در معاهده گلستان خط مرزی ایران و روس مبهم مانده و قرار بر این بود که بعدها نمایندگان از طرف دولتیین معین و به تحدید حدود پردازند ، از طرف دیگر نظر به اینکه قرارداد گلستان افکار عمومی را نسبت به قاجاریه بدبین و بوثره به نفوذ ایشان در میان طوائف سرحدی لطمه بزرگی وارد ساخته بود و عباس میرزا برای آینده خویش بیشتر بفکر این بود که شاید مقام و اعتبار خود را دوباره بدست بیاورد ، از اینرو میرزا ابوالحسن خان قزوینی از دربار ایران بعنوان سفیر فوق العاده به پترسبورغ فرستاده شد .

سفیر ایران مأموریت داشت که در ضمن تقاضای تحدید حدود ، از جانب فتحعلی شاه از امپراتور خواهش کند که تمام یا دست کم قسمتی از ولایات واگذاری ایران را مسترد دارند و در عوض دولت ایران خسارت جنگ را پردازد .

لرد « کادکارت » سفیر انگلیس مقیم پترسبورغ نیز از خواهش دولت ایران در نزد « کنت نسلرد » وزیر خارجه روس پشتیبانی مینمود . اما وزارت خارجه روس از پذیرفتن مداخله يك خارجی در مذاکرات بین ایران و روس رسماً امتناع کرد و به سفیر ایران هم جواب داد که ژنرال « یرماف » از طرف امپراتور روسیه مامور بررسی خطوط سرحدی ایران و روس است و تا گزارش او نرسد امپراتور نمیتواند جواب قطعی بدولت ایران بدهد (فوریه ۱۸۱۶) .

ژنرال یرماف در همین موقع به حکمرانی گرجستان و فرماندهی کل قوای قفقاز معین و پس از دو ماه اقامت در تفلیس و قره باغ و بازدید سرحدات بعنوان

سفارت فوق العاده به تهران آمد. (ژوئیه ۱۸۱۷ - ۱۲۲۳ ه. ق) در موقع مذاکره با اولیای دولت ایران اظهار داشت که چون اکثر سکنه گرجستان و قره باغ مسیحی هستند استرداد قسمتهائی از این دو ولایت برای دولت روس مقدور نیست و داغستان را هم برای حفظ گرجستان لازم داریم. اما از نواحی شیروان و گنجه و طالش ممکن است بعضی قسمتها از طرف امپراطور روسیه به فتحعلی شاه واگذار بشود، بشرط آنکه در موقع جنگ روس و عثمانی دولت ایران با روسیه متحد شود یادست کم از مساعدت با عثمانیها خودداری نماید. از طرف دیگر چون مردم خوارزم بازرگانان روس را پیوسته آزار میدهند و کالای ایشان را غارت می کنند دولت ایران قوائی به خوارزم فرستاده آنجا را منظم کند و یابد دولت روس اجازه داده شود از راه استرآباد و خراسان به خوارزم ارتش کشی نموده اشرار آنجا را سرکوبی دهد. بعلاوه اجازه داده شود یک نفر قنصل از طرف دولت روس در رشت برقرار گردد و نماینده ای معین شود که حدود طالش مطابق معاهده گلستان با توافق نظر دولتین تعیین گردد. چون اظهارات یرملف منافی مصالح ایران بود مذاکرات فی مابین قطع و باو جواب داده شد که برای تعیین حدود طالش به عباس میرزا حکمران آذربایجان مراجعه کند. یرملف در مدت اقامت در تهران با محمد علی میرزا پسر بزرگ فتحعلی شاه رابطه مخصوص پیدا کرد و بطوری که معلوم میشود در باطن باو وعده داد که پس از فوت فتحعلی شاه در رسیدن وی به تخت سلطنت کمک خواهد کرد. وقتی که به تبریز هم مراجعت نمود خصومت خود را نسبت به عباس میرزا آشکار ساخت داشت و مذاکرات ایشان راجع با مورسرحدی بجائی نرسید گرچه وزارت خارجه روسیه مخالف این نظر به ژنرال یرملف بود و باو هم گوشزد نمود که رفتار او با عباس میرزا منافی میل امپراتور است با این وصف یرملف در تمام مدت مأموریت خود در قفقاز از دادن گزارش های محرمانه به امپراتور راجع با اقدامات عباس میرزا برای تقویت ارتش و تهیه مقدمات جنگ جدیدی با روس خود داری نمی کرد

حتی در طی چند گزارش خود تأکید میکرد که با تحریکات و عملیات خصمانه عباس میرزا جنگ ایران و روس خیلی نزدیک بنظر میرسد و باید ارتش قفقاز را هر چه زودتر تقویت نمود.

از طرف دیگر ژنرال «مدد اف» که از جانب یرملف بفرماندهی پادگان گرجستان و قوای ماهورمرز ایران معین شده بود و ضمناً کار پردازش ارتش را هم برعهده داشت مردی طماع بود و برای ضبط املاک خوانین و تصرف دارائی آنان قوای تحت امر خود را باین طرف و آنطرف پراکنده نمود و طوری مردم را در فشار قرار داد که چند نفر از خوانین قره باغ، شیروان، طالش و رؤساء طوایف آنجا فرار از سرحد گذشته بدولت ایران پناهنده شدند (۱). مدداف ضمناً به بعضی از نواحی خارج از مرز روسیه هم تجاوز نمود از جمله ناحیه شمال غربی دریاچه گوگچه و قریه بالغ لوی ایروان را اشغال کرد و در طرف جنوب تا قریه خنزیرک و گروسی پیش آمد.

تجاوزات قوای روس به ناحیه شمال غربی دریاچه گوگچه بعنوان اینکه آنجا در حد تقسیم روس است و تصرف این ناحیه بوسیله روسها، ایروان را در معرض تهدید قرار میداد و در سر همین ناحیه گفتگوهائی بین دولتین شروع شد که منجر بجنگ گردید. در این موقع نیکلای اول امپراتور جدید روسیه از لحاظ رفع این گفتگوها شاهزاده «منچیکف» را برای اعلام سلطنت خود با هدایائی نزد فتحعلی شاه فرستاد و وقتی که او به تبریز وارد شد هیجان عمومی برای اعلان جنگ بروسها تقریباً شروع شده بود منچیکف به اردوگاه چمن سلطانیه آمد و در آنجا با فتحعلی شاه ملاقات و نامه و هدایای نیکلای را باو تسلیم کرد. اما وقتی که معلوم شد راجع به

۱ - مطابق یادداشتهای ژنرال پاسکویچ، مدداف مصطفی خان از خوانین معتبر

شیروان را تبعید و دارائی او را ضبط کرده بود - اسمعیل خان از خوانین عمده شکی را بهمین نظر مسموم و مهدی قلی خان قره باغی را وادار نموده بود که زمینها و آبادیهای خان خزر را بوی واکند و سیصد خانوار را هم از قره باغ به شیروان کوچ داده بود که املاک آنها را ضبط نماید.

تعیین حدود سرحدی و رفع اختلافات از طرف دولت روسیه اختیاراتی ندارد و باید در این باب از امپراطور کسب تکلیف نماید، دربار ایران با او بسردی رفتار نمود و منچیکف با کدورت از سلطانیه مراجعت کرد. چون مذاکرات با سفیر جدید روسیه هم نتیجه نداد و از طرف دیگر بواسطه شکایاتی که از مسلمین ولایات شمال ارس میرسید مردم به هیجان آمده و مجتهدین فتحعلی شاه را به جهاد دعوت میکردند و عباس میرزا و طرفداران او هم آتش جنگ را دامن میزدند، عاقبت فتحعلی شاه با کمال بی میلی و بامید کمک انگلیسها و دستیاری مسلمانان قفقاز و گرجستان حاضر بجنک شد. وقتیکه منچیکف به ایروان رسید مقدمات جنگ شروع شده بود و او را هم مدتی در ایروان توقیف کردند.

۲ - مراحل جنگ

جنگ دوم ایران و روس که از ژوئیه ۱۸۲۶ شروع و در فوریه ۱۸۲۸ خاتمه یافته (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ هجری) قریب به بیست ماه دوام پیدا کرده است و از حیث چگونگی جریان عملیات و متاز که های هوقتی و تغییراتی که در نقشه های جنگی و فرماندهی روس حاصل شده، به دو مرحله مشخص تقسیم میگردد:

مرحله یک

تعرض حسین خان سردار در خط ایروان به گمری و تعرض عباس میرزا در خط خدا آفرین ۴ گ. ۴ - صره شوشی - نبرد شمشور - نبرد گنجه - عقب نشینی عباس میرزا - تعاقب قوای ایران توسط ژنرال پاسکویچ - عبور قوای روس از اصلان دوز و مریلان و تاخت و تاز در ساحل جنوبی ارس - عقب نشینی قوای روس به اردوگاه چرکین سو از ماه ژوئیه تا نوامبر ۱۸۲۶.

☆☆☆

حرکت فتحعلی شاه به آذربایجان

پس از تصمیم جنگ فتحعلی شاه از چمن سلطانیه به اردبیل و از آنجا به اهر آمد و قرارگاه خود را در اهر برقرار نمود. عباس میرزا با قوایی در حدود سی هزار

نفر از ارس عبور و در ساحل آن طرف به تکمیل قوا پرداخت. همینکه قوای ایران به شمال ارس رسید، مسلمانان ولایات آنجا که از تعدیات ژنرال مدداف به تنگ آمده بودند به پشت گرمی ارتش ایران بهیجان آمده از هر طرف بنای شورش را گذاشتند. بنا بامر فتحعلی شاه قرار شد حسینخان سردار از ایروان به خط گرمی تاخته و عباس میرزا به خط گنجه تعرض و پس از تصرف گنجه و گرمی از دو طرف به تفلیس حمله نمایند. حسینخان برادر حسینخان سردار با پنجهزار سوار بطرف گرمی تعرض و عناصر مقدم ژنرال «سوارزمیدزف» فرمانده ناحیه پمبک رادر خوروم شکست داده و دهستان قره کلیسای کوچک را تصرف و ۱۵۰ نفر از پادگان روس را اسیر نمود. ضمناً قسمتی از سوارهای او در کنار رود همزه چمنی اسبهای توپخانه هنگ پیاده تفلیس را متصرف و عده‌ای از روسها را که مأمور مراقبت اسبها بودند کشتند. بعد به باش آبران و بالغلو حمله نموده جماعتی از پادگان روس آنجا را کشته و عده‌ای اسیر با چند توپ از روسها گرفتند. فرمانده روس مجبور شد به لوری که قلعه محکمی در سر راه تفلیس بود عقب نشینی نماید (ژویه ۱۸۲۶ - ذی حجه ۱۲۴۱).

از آنطرف چون اهالی قره باغ برضد پادگان روس شوریده و دو بیست نفر از سربازان روسی را کشته و جمعی را اسیر کرده و از عباس میرزا کمک خواسته بودند عباس میرزا استونی را بفرماندهی اسمعیل میرزا بجانب قره باغ فرستاد و این ستون در بین راه به اسواران قزاقی که از طرف فرمانده پادگان قره باغ برای اکتشافات بحدود ارس فرستاده شده بود، برخورد نموده قسمتی از قزاقها را کشته بقیه را اسیر ساختند و توسط اسراء روس اطلاع پیدا کردند که عده‌ای از پیاده نظام روس در دهستان گروسی و خنزیرک هستند و مراتب را فوراً بفرمانده قوا گزارش دادند.

در اینموقع پادگان روس مأمور قره باغ مرکب از ۱۰ گروهان پیاده، یک هنگ سوار قزاق و ۸ توپ سبک بود که سه گروهان آن با یک اسواران قزاق و دو توپ در

نواحی کوهستانی قره باغ برای حفاظت طوایف آنجا مأموریت داشت و سرهنك «راوت» فرمانده هنگ ۴۲ شاسور با چهار گروهان و بقیه هنگ قزاق و چهار توپ در دهستان چناقچی نزدیک شوشی و سه گروهان دیگر بفرماندهی سرهنك دوم «نازیمکو» بادو توپ در دهستان گروسی و خنزیرك توقف داشت.

چند نفر از قزاقهایی که در موقع برخورد به ستون اسمعیل میرزا موفق نرفتار شده بودند، بسرعت نزد فرمانده پادگان قره باغ مراجعت و باو خبر دادند که عباس میرزا با قوای بزرگی بطرف شوشی میآید و قسمت جلودار او اسواران مأمور اکتشاف را نابود ساخته است.

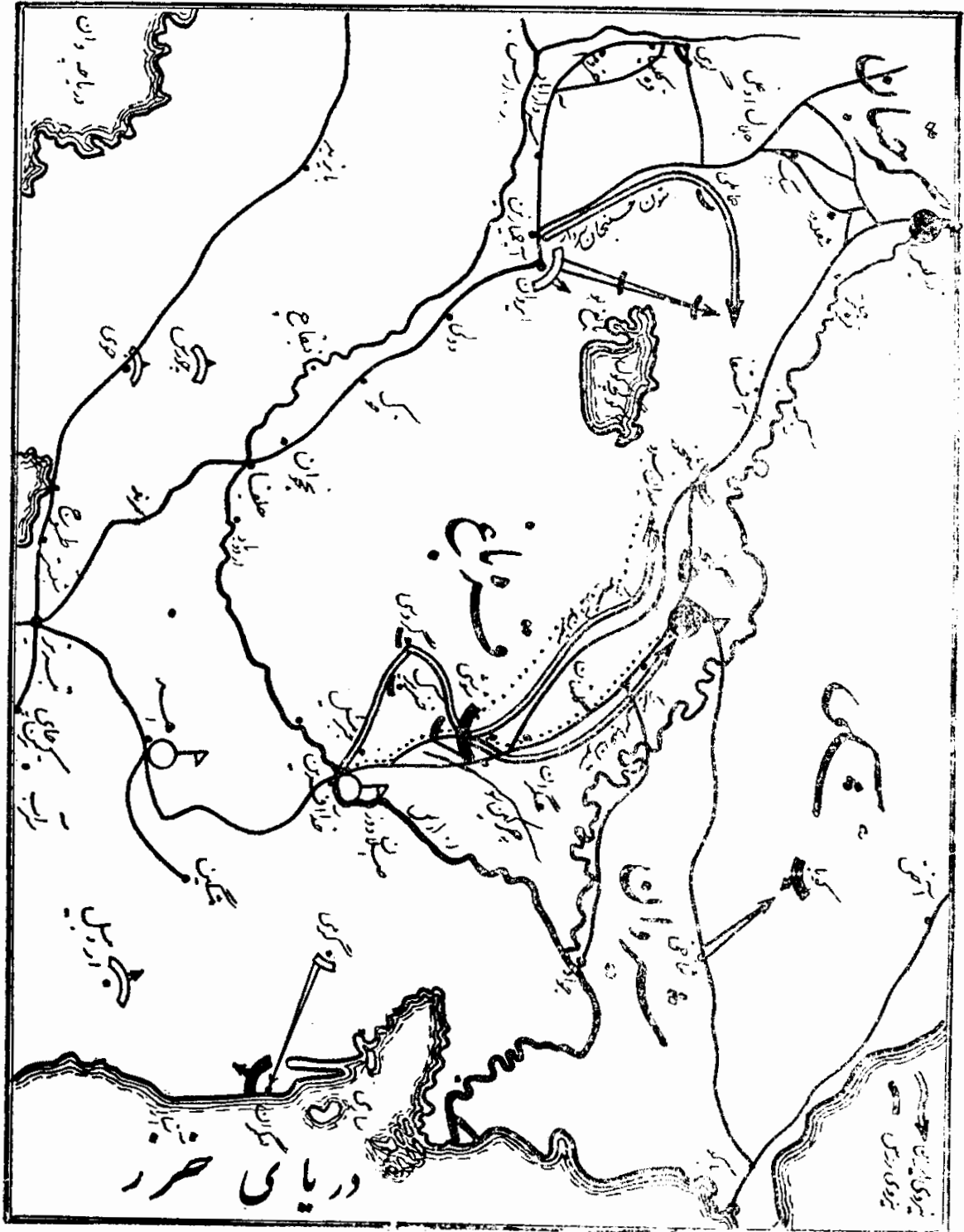
سرهنك «راوت» بشنیدن این خبر تصمیم میگیرد به قلعه شوشی پناهنده شده و در آنجا بحال دفاع درآید و به سرهنك دوم «نازیمکو» امر میدهد که معجلاً بطرف شوشی عقب نشینی کند.

اما عباس میرزا همینکه از وجود قوای روس در خنزیرك اطلاع پیدا میکند بلادرنگ بآنطرف متوجه و سرهنك دوم نازیمکو را غافل گیر و پس از زد و خورد مختصری چهار صد نفر از قوای روس زخمی و کشته میشوند و سرهنك دوم نازیمکو با بقیه عده و افسران باسارت در می آیند و اسلحه و ذخائر و توپهای ایشان هم بدست ایرانیان میافتد. عباس میرزا پس از این کامیابی بطرف قلعه شوشی حرکت و شخصاً بمحاصره قوای سرهنك «راوت» میپردازد و ستونی رامر کب از ۱۰۰۰ پیاده ۴۰۰۰ سوار و ۴ توپ بفرماندهی پسر بزرگ خود محمد میرزا و امیر خان سردار بطرف گنجه حرکت میدهد. در اینموقع شورش مسلمانان در هر طرف شدت یافته و همینکه از حرکت قوای ایران بگنجه مطلع میشوند جماعتی بشهر گنجه ریخته بکمک اهالی پادگان روس آنجا را کشته و شهر را متصرف میگردند و چند توپ از روسها میگیرند. بواسطه شورش نواحی شیروان و طالش هم ژنرال یرملف مجبور میشود قوای آنجا را احضار و برای

نجات شوشی از امپراتور روس تقاضای اعزام قوای جدیدی را بنماید .
ولی از طرف امپراتور به او جواب داده میشود چون فعلاً سی هزار پیاده و دو ازرده
هزار سوار و شش هزار قزاق در اختیار خود دارید و از این عده پانزده هزار نفر در
حدود تفلیس مرز ابروان است یا رسیدن قوای کمکی دو هزار نفر را در تفلیس
گذاشته با سیزده هزار نفر پیاده و عده‌ای سوار و توپخانه کافی بجلوگیری عباس
میرزا بپردازند . ضمناً به پرملف اطلاع میرسد که ژنرال پاسکویچ آجودان مخصوص
امپراتور هم مأمور جبهه گرجستان شده و با دستور کافی بزدوی خواهد آمد .
در جبهه طالش نیز خوانین محلی با کمک قوای دولتی که بآنجا فرستاده شده
بود گردان دریائی روس را که بفرماندهی سرگرد « ایلینسکی » بطور متفرق در طالش
پادگان داشت مورد حمله قرار میدهند . فرمانده روس با دادن تلفات سنگین مجبور
میشود لنگران را تخلیه و بجزیره صاری پناهنده بشود . در همین موقع مصطفی خان
که سابقاً از شیروان فرار کرده بود با سوارهای زیادی بکمک طالش آمده و تمام
طالش و شیروان را از تحت تسلط روسها خارج مینماید و پادگان روس را در قلاع
گرمی و ساریان نابود میسازند . در اثر این حوادث ژنرال یرملف دو ستون تشکیل
میدهد که یکی را بفرماندهی ژنرال مدداف در خط گنجه - شوشی برای جاوگیری از عباس
میرزا و دیگری را بطرف ابروان بفرستد .

نبرد شمشور

در ایتموقع قوای محمد میرزا که بحوالی مراغلی رسیده بود با یک قسمت روسها
هر کب از ۶۰۰ نفر که از طرف ژنرال مدداف برای اجرای یکدستبرد اکتشافی باینطرف
فرستاده شده بود برخورد مینماید . سوارهای ایران روسها را مورد حمله قرار داده
دویست نفر از آنها را کشته و بقیه را اسیر میکند . ژنرال مدداف که با ۶۰۰۰ پیاده
و ۳۰۰۰ سوار و ۱۲ توپ در کنار حسن سو استقرار یافته بود بنا بامر فوری ژنرال
یرملف بمقابله ستون محمد میرزا حرکت و باراه پیمائی معجل بساحل شمالی رودخانه



طرح تعرض قوای ایران

شمخور میرسد و اطلاع پیدا میکند که قوای محمد میرزا از گنجه گذشته و در ساحل جنوبی شمخور بر قرار شده است.

در ساعتل جنوبی شمخور طرفین با هم در گیر نبرد میشوند و ژنرال مدد اف با چند شلیک شدید توپخانه، بدو سوار نظام ایران را از هم متلاشی ساخته بعد با تمام قوای خود به پیاده نظام ایران حمله میکند. در این بین امیر خان سردار با قسمتی از سوارهای خود متهورانه بپهلوی راست مدداف حمله میبرد ولی ناگهان زیر آتش پیاده نظام روس افتاده و در اثر اصابت گلوله کشته میشود. محمد میرزا دچار واهمه شده از جلو روسها شروع بعقب نشینی مینماید. سوار نظام روس تا نزدیکی گنجه قوای محمد میرزا را تعاقب و قوای مقدم روسها باندازه ای به گنجه نزدیک میشود که میتواند با یک حمله آنجا را متصرف بشود. اما مدداف آنروز از حمله بگنجه منصرف میگردد. نظر عالی خان مرندی پادگان گنجه با اینکه هزار نفر سربار و عده ای سوار در اختیار خود داشت و جمعیت زیادی از اهالی محل هم حاضر بکمک او بودند چون از عقب نشینی محمد میرزا خبردار میشود شبانه گنجه را تخلیه و بطرف شوشی فرار میکند. مدداف که در نیمه شب ۱۶ سپتامبر بطرف گنجه حرکت کرده بود در سپیده دم بشهر نزدیک میشود و از فرار پادگان ابرانی باخبر شده بلا مانع وارد گنجه میگردد (۱۷ سپتامبر ۱۸۲۶ - ۱۴ صفر ۱۲۴۲).

محاصره شوشی

سرهنگ «ر اوت» وقتی بقلعه شوشی پناهنده میشود چون بعضی از قسمت های حصار آن خراب بوده شبانه روز با کمال عجله بمرمت این خرابیها می پردازد و روز ۶ اوت آخرین تعمیرات حصار قلعه در زیر آتش قوای عباس میرزا که تازه بآنجا رسیده و شروع بمحاصره قلعه نموده بود، خاتمه مینماید. مطابق یادداشتها ژنرال پاسکویچ عده پادگان شوشی مرکب از ۴ گروهان پیاده و چهار توپ و ۱۵۰۰ نفر داوطلب ارمنی

بوده که از دهات اطراف فراراً بقوای روس پناهنده شده بودند. روسها از حیث آذوقه دچار سختی و مهمات ایشان باندازه‌ای کم بود که برای تیر اندازی توپخانه از گلوله‌های توپ ایرانیان که بداخل قلعه میافتاد استفاده میکردند و باروت آنان هم بوسیله ارمنی‌ها تهیه می شد.

اما خود قلعه شوشی که در انتهای یکی از شعبات جبال قره باغ واقع شده خیلی محکم بود و بواسطه دره‌ها و تخته سنگهای اطراف رسیدن بآن بس مشکل بود. عباس میرزا از ۶ اوت قلعه شوشی را زیر آتش توپخانه میگیرد و فرمانده پادگان قلعه بوضعیت خیلی سختی دچار شده، برای تسلیم قلعه چند روز مهلت میخواهد و عباس میرزا راضی بدادن این مهلت میشود. خلاصه عباس میرزا تا يك ماه بیجهت خود را برای تصرف این قلعه معطل ساخته و درست در موقعیکه آذوقه و مهمات مدافعین قلعه بکلی تمام شده و قسمتی از حصارهای آن رو بخرابی بود ناگهان در اثر وصول خبر شکست محمد میرزا و کشته شدن امیر خان سردار دست از محاصره قلعه برداشته معجلاً بطرف گنجه حرکت میکنند.

نبرد گنجه

در موقعی که ژنرال مدداف در گنجه از حرکت عباس میرزا واقف و مشغول جمع آوری قوا بود، ژنرال پاسکویچ به گنجه وارد شد و پس از بازدید قوا و گرفتن فرماندهی اطلاع پیدا کرد که عباس میرزا به تانی پیشروی میکنند و تازه بکنار رود ترتره رسیده و در آنجا اردو زده است. از طرف دیگر توسط یکی از اهالی شمشادلی باو خبر رسید که حسن خان سردار با سوار زیادی از کوههای چالدر عبور و قصد دارد قوای روس را از پشت سر مورد حمله قرار داده ارتباط آنها را با تفلیس قطع کند. ژنرال پاسکویچ پس از کسب این اطلاعات تصمیم میگیرد اول کار عباس میرزا را بسازد و بعد بسراغ حسن خان برود. بعد معلوم میشود که نظیر همین خبر بژنرال

یرملف رسیده و او هم بفکر این افتاده است که بقیه قوا را از تفلیس حرکت داده و در حسن سو استقرار یابد اما مطابق تحقیقاتی که بعمل می آید حسن خان پس از عبور از کوههای چالدر جلو تر نیامده و منتظر نتیجه عملیات عباس میرزا بوده است و يك قسمت از سوارهای اونیز برای اکتشاف تا حدود گنجه آمده اند.

شب ۲۴ سپتامبر بیگلراف ارمنی قره باغی که از بستگان روسها و در اردوی عباس میرزا مأمور جاسوسی بود پیش پاسکویچ آمد و باو گزارش داد که عباس میرزا تصمیم داشت همین امشب به روسها حمله کند اما اطرافیان مانع شدند و از قرار معلوم فرزند این حمله اجرا خواهد شد. پاسکویچ دستور داد بنهارا بادو گروهان پیاده و دو توپ در اردوگاه گذاشته بافراد زودتر شام بدهند و حاضر بحرکت باشند. روز دوشنبه ۲۵ سپتامبر سپیده دم ارتش روس بحرکت آمد و شتابان بجلو عباس میرزا رهسپار شد.

جلگه پرموجی که نیروی روس در جنوب گنجه می پیمود از مغرب به شاخه های رشته کوه قره باغ و از مشرق برود کر منتهی می شد و از طرف جنوب تا ساحل رودخانه ارس امتداد داشت. تپه های کوچک و برهنه و بریدگیهای سیلابی این جلگه نه تنها برای پوشش حرکات عده کافی نبودند بلکه از نظر تقویت دفاع یا سهولت حمله چندان سودی نداشتند. پاسکویچ پس از سه کیلو متر راه پیمائی راحت باش داده و درسمتی که انتظار آمدن عباس میرزا را داشتند چندگستی سوار فرستاد. نیم ساعت طول نکشید که عده جلو دار ایرانیان از دور نمایان شد و بزودی عمده قوای ایشان در رسیده بمسافت سه کیلومتری نیروی روس برقرار گردید.

نیروی ایران مرکب از ۲۰ گردان سرباز منظم بختیاری، عراقی، استرآبادی، مازندرانی و آذربایجانی - چنداسواران منظم - ۲۰ توپ و ۵۰ زنبورک و خمپاره بود که به پشت شتر بسته بودند بعلاوه چند هزار سوار جریک اللهیار خان آصف الدوله و عبدالملکی

همراه بودند که بدرد رزمهای منظم نمیخوردند.

عباس میرزا تقریباً تمام پیاده نظام خود را در یک خط قرار داده و چهار آتشبار از توپخانه اش را بفواصلی در بین این خط گذاشته بود.

زنبورک ها و خمپاره ها را حال بار کرده در پشت این خط قرار داده و دو گردان جان باز با سوارانهای منظم در خط دوم بعنوان احتیاط گذاشته بودند. چند هزار سوار چریک پهلوهای این آرایش را می پوشانیدند.

چون تا ساعت نه از طرف عباس میرزا حرکتی مشاهده نشد پاسکویچ مقارن این ساعت حکم حمله را صادر نمود و نیروی روس در سه خط بجانب نیروی ایران بجنبش در آمد :

- در خط اول دو گردان از هنگ شیروان و دو گردان از هنگ ۱ ۴ شاسور با سه آتشبار در فواصل بین واحدهای پیاده

- در خط دوم که قوی تر از همه بود سه گردان از هنگ گرجستان و سه گردان از هنگ هفتم کارابینیه و یک آتشبار

پشت سر این خط شش اسواران هنگ نیزه گورود را قرار داده بودند. پاسکویچ سوارهای منظم خود را مخصوصاً در اینجا گذاشته بود که از نخستین ضربت سوار نظام ایران سالم مانده و برای مأموریت مهمتری بکار برود (از یاد داشتهای ژنرال پاسکویچ).

- در خط سوم دو گردان از هنگ خرسن و شش توپ قرار داشت

پهلوی راست این آرایش با ۴۰۰ سوار قزاق و پهلوی چپ آن با ۳۰۰ سوار تاتار و گرجی پوشانیده شده بود.

مسافت بین خط اول با خط دوم ۲۰۰ قدم و مسافت خط سوم از پشت سر هنگ سوار نیزه گورود بهمین اندازه بود.

پیاده نظام روس بفرماندهی ژنرال مدداف و توپخانه آن بفرماندهی ژنرال ولیامینف بود .

ارتش روس با همین آرایش تا حد نیررس توپ جلو آمده و در آنجا فرمان ایست داده شد و با ۱۲ توپ خط اول آتش شدیدی بروی ایرانیان اجرا گردید . از جانب ارتش ایران با ۲۰ توپ و ۵۰ زنبورک جواب این آتش داده شد . در ضمن تیر اندازی توپخانه گردانهای عراقی و بختیاری با استفاده از مسیله که تقریباً عمود به خط روسها واقع شده بود بقصد احاطه جناح چپ روسها بحرکت آمده و سوار نظام جناح راست هم با حمله سریع و متهورانه ای سوارهای تاتار و گرجی را متلاشی ساختند . عده ای از سوارهای تاتار که بسلامت در رفته بودند با کمال بی نظمی بطرف اردوگاه روس فراری شدند .

در اثر فشار سوارها و سربازهای ایرانی ستونهای پهلوی چپ روسها نیز که در انتهای خط دوم واقع شده بودند مجبوراً جاخالی کردند . عباس میرزا در حین اجرای این مانور آتش تمام توپهای خود را بروی جناح چپ پاسکویچ تمرکز داده بود و دائماً جناح راست خود را تقویت میکرد .

سوارهای تاتار که دیوانه وار از بین خطوط خودی فرار میکردند به ژنرال پاسکویچ برخوردند و او هر قدر کوشش کرد نتوانست از فرار آنان جلوگیری بکند پاسکویچ بمشاهده این وضعیت و بایک نظر بحرکات احاطه ای قسمت های عباس میرزا ملتفت شد که وی قصد دارد به واحدهای روس فشار آورده و آنها را تا پای ارتفاعات قره باغ براند و ارتباط روسها را با عقب قطع کند . پاسکویچ فوراً به پهلوی چپ رفته و از نزدیک مشاهده کرد که جناح راست ایران با اجرای این مانور وسیع از قلب آن زیاد دور شده و بلا درنگ تصمیم گرفت قلب قوای عباس میرزا را با حمله شدیدی از هم بشکافد . ژنرال ولیامینف با امر پاسکویچ آتش تمام توپهای خود را به

قلب نیروی ایران تمرکز داد. بلافاصله پس از بمباران توپخانه ژنرال مدداف مأمور شد با دو خط اول پیاده نظام با سر نیزه به قلب نیروی ایران حمله کند. موج اول حمله روسها همینکه بمسافت نزدیک پیاده نظام ایران رسید زیر آتش موثر تفنگ افتاده باتحمل تلفات سنگینی مجبور به توقف گردید. اما موج دوم بلادرنگ از آن تجاوز کرده و با همان شدت به حمله ادامه داد و این حرکت طوری بسرعت انجام شد که سربازهای ایران فرصت پر کردن تفنگها را پیدا نکرده و از جلو روسها جا خالی نموده و بحال بی نظمی بروی گردانهای جان باز و سوار نظام ریخته و همه با هم رو بهزیمت گذاشتند.

در حین اجرای حمله روسها به مرکز نیروی ایران، عباس میرزا باتوده سوار نظام و قسمتی از گردانهای استرآبادی و هازندرانی به جناح راست روسها حمله شدیدی نموده سوارهای قزاق را متلاشی ساخته سه گروهان خرسن و دو توپ و دو اسواران نیزه گورود را بمحاصره انداخت. پاسکویچ بمشاهده این وضعیت معجلا گردانهای هنگ ۷ کارابینه را بکمک این جناح حرکت داده در اثر آتش شدید این گردانها از فشار حمله ایرانیان کاسته شد. سپس سربازان روس بلا درنگ به حمله متقابل پرداخته و جناح چپ عباس میرزا را عقب راندند و با چهار گروهان خرسن که دو باره بکمک رسیده بود عده پیاده و سوار ایرانیان را تا پای ارتفاعات قره باغ تعاقب کردند و تلفات سنگینی بانان وارد ساختند. از آنطرف پاسکویچ با اسواران نیزه گورود قوای عمده عباس میرزا را که بحال بی نظمی مشغول عقب نشینی بودند تا دو کیلو متر تعاقب نموده و عده ای اسیر گرفت. اما بواسطه برتری شماره سوارهای ایرانی نتوانست به توپخانه عباس میرزا دست پیدا کند. عباس میرزا باره پیمائی معجل شبانه به خاچین که در مسافت ۴۰ کیلومتری میدان نبرد بود رسیده و آنشب را در آنجا راحت باش کرده سپیده دم بجانب ارس عقب نشینی نمود و بدون اینکه در خط دیگری بفکر مقاومت باشد از رود ارس عبور

کرده یکسره به اهر رفت. در طی این نبرد از ارتش روس سرهنگ دوم گرگف با دو افسر ارشد هنگ شیروان کشته شدند و سرهنگ دوم سیمونیچ با ۹ افسر پیاده زخمی گردیدند. تلفات سربازان روس از حیث کشته و زخمی متجاوز از ۳۰۰ نفر بود. تلفات نیروی ایران از حیث کشته و زخمی به ۵۰۰ نفر رسید و بعلاوه ۱۵۰۰ نفر اسیر دادند و سه توپ و یک زنبورک و ۸۰ صندوق مهمات آنان بدست روسها افتاد. نبرد گنجه نخستین و مهم ترین نبردهای منظمی است که بین ارتش روس و ارتش عباس میرزا واقع شده و بطوری که معلوم میشود تأثیرات عمیقی در روحیه عباس میرزا بخشیده است (۲۳ صفر ۱۲۴۱ - ۲۵ سپتامبر ۱۸۲۶).

نکته شایان تذکری که در ناسخ التواریخ (جلد اول تاریخ قاجاریه) در ضمن وقایع سال ۱۲۴۱ دیده میشود این است که قبل از شروع نبرد عباس میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بادوتن از فرزندان دیگرش در قلب قوای ایران قرار داده و سربازان و سواران آذربایجانی را بحفاظت ایشان گماشته بود. وقتی آتش توپخانه روس بشدت به قلب قوای ایران متوجه میشود از ترس اینکه مبادا آسیبی به شاهزاده ها برسد کس میفرستد که ایشان را از میدان رزم کنار برند و چون بعجله شاهزاده ها را حرکت می دهند سربازان آذربایجانی تصور می کنند شاهزادگان فرار کردند و دست از مقاومت کشیده عقب نشینی میکنند و همین قضیه باعث شکافته شدن جبهه میگردد. درست مقارن نبرد گنجه حسنخان سردار باچند هزار سوار بجنگ لوری رسیده دهات آنجا را غارت و در اثر مقاومت قسمتی از پیاده نظام روس مأمور آنحدود و خبر یافتن از شکست عباس میرزا به ایروان مراجعت میکند. یرملف که با جمعیتی از تقلیس بجلو حسنخان آمده بود تا کنار رودخانه حسن سو پیشروی نموده، مطلع میشود که حسنخان بعجله عقب نشینی کرده است، ژنرال داویدف را با قوایی در آنحدود گذاشته خود بتقلیس بر میگردد و از آنجا به شکی و شیروان متوجه می شود. چون

خوانین آنجا بوصول خبر شکست عباس میرزا به تبریز فرار کرده بودند، یرماف قوایی را در آنجا گذاشته بقرارگاه خود مراجعت مینماید. ژنرال پاسکویچ بطرف شوشی آمده بود در اردوگاه چرکین سوا اطلاع پیدا میکند که مصطفی خان از شیروان با چند هزار سوار بطرف قریه جواد آمده که از آنجا از رودخانه عبور نماید، فوراً بژنرال «کراب» فرمانده قسمت کوبان که در بین خط گنجه - شماخی قرار داشت دستور میدهد جلو مصطفی خان را بگیرند. مصطفی خان در کنار رود کر بقوای روس بر خورده پس از دادن تلفات زیادی موفق بفرار میشود.

عبور پاسکویچ از رود ارس و مراجعت او به اردوگاه چرکین سو

در اردوگاه چرکین سو وضعیت قوای روس از حیث بی آذوقه گی خیلی سخت میشود و ژنرال پاسکویچ تصمیم میگیرد از رود ارس عبور نموده اولاً از وضعیت قوای ایران اطلاعات صحیحی بدست بیاورد. ثانیاً از کمک رسانیدن عباس میرزا به مصطفی خان ممانعت کرده و از طوایفی که از شکلی و شیروان بطرف ارس کوچ میکردند جلوگیری نماید و بالاتر از همه شاید آذوقه ای در آنطرف ارس بدست بیاورد یا گله هایی از دهات آنحدود بغارت بگیرد.

باین منظور يك گردان پیاده را مأمور نمود که باصلان دوز رفته شبانه در جنوب ده کمین نموده و اگر قوایی از دشمن در آنجا دیدند مورد حمله قرار دهند. فرمانده گردان پس از اجرای مأموریت خود مراجعت و گزارش داد که ابدأ آثاری از دشمن نیست. بوصول این خبر تصمیم پاسکویچ در عبور از رود ارس راسخ شده روز ۲۴ اکتبر از اردوگاه چرکین سو حرکت و بطرف پل خدا آفرین رفت و چون شنید عباس میرزا در سمت اردبیل سیر میکند از آنجا بگدار مریلان متوجه و با قوای خود از ارس عبور کرد و ستونی را برای اکتشاف بجاده اردبیل فرستاد و خبر یافت که عباس میرزا بعجله به اردبیل میرود. دسته دیگری که به فرماندهی سرگرد پالنف

برای اکتشاف و مراقبت حرکات قوای ایران فرستاده شده بود، در گردنه شکرلی به جمعی از سواران ایران که مشغول عقب نشینی بودند بر خورد نمود و پس از رزم مختصری چند نفر از سوارها اسیر گرفته مراجعت کرد. روسها در همه جا آذوقه و علیق کافی جمع آوری و بطرف اصلان دوز مراجعت کردند. ژنرال شابلسکی فرمانده عقب دار روس در موقع عبور از دره ای ناگهان بیک دسته ۲۵۰ نفری ایرانی برخورد کرد که در آنجا بکمین نشسته بودند و پس از چند ساعت زد و خورد قوای خود را از کمین گاه نجات داد. پاسکویچ در اصلان دوز از ارس گذشته دوباره بار دو گاه چرکین سو عقب نشینی کرد و در نتیجه این تعرض اکتشافی تلفت شد که عده پیاده نظام ایرانی بواسطه زمستان مرخص شده اند و فقط قسمت های سوار بطور متفرق در آنطرف ارس وجود دارند.

عباس میرزا که مدتی بین اردبیل و اهر مراقب روسها بود، پس از شنیدن خبر عبور پاسکویچ از ارس مدتی هم در آن حدود بماند و بعد به تبریز آمده از آنجا بتهران مراجعت کرد و زمستان آن سال بین طرفین زد و خورد عمده ای رخ نداد و مرحله اول جنگ باینجا خاتمه یافت (نوامبر ۱۹۲۶ - ربیع الثانی ۱۲۴۱)

نتیجه

چنانکه دیده شد در آغاز کار روسها در جبهه گرجستان بطور کلی بیش از ۳۰۰۰۰ نفر پیاده و ۱۲۰۰۰ سوار و دو گردان توپخانه نداشتند و قوای آنان در نقاط مختلف پراکنده و از حیث آذوقه و مایحتاج زندگانی به بدترین وضعیت دچار بودند. حتی ژنرال پاسکویچ در یادداشت های خود صریحاً مینویسد که در بعضی قسمت ها افراد لباس و کفش زمستانی نداشتند و آذوقه خود را روز بروز بدست می آوردند. بعلاوه در اثر تعدیات مدداف تمام اهالی آن حدود به تنگ آمده و مستعد قیام بر ضد روسها

بودند و سربازان روس هم بواسطه طول اقامت در شهرها و دهات اغلب بی انضباط و تعلیمات رزمی خود را فراموش کرده بودند. با این وضعیت اگر فرماندهی ایران طرح تعرضی صحیحی داشت البته بسهولت میتوانست قوای پراکنده روس را از تمام نقاط اشغالی براند و گرجستان و قره‌باغ و شکی و شیروان و طالش را تصرف نماید. با این زمینه مساعد بطوریکه دیدیم باز در اثر بی لیاقتی فرماندهی ایران و نبودن طرح صحیحی برای عملیات و وجود نداشتن هیچگونه ارتباط بین ستونهاییکه در سمتهای مختلف تعرض میکردند، در این مرحله هم ارتش ایران دچار شکست شد.

گرچه عملیات تعرضی نیروی ایران ناگهانی بود و در ابتدا نیز پیشرفتهائی حاصل شد اما در موقعیکه عباس میرزا از خدا آفرین و حسینخان سردار از ابروان شروع تعرض نمودند، عباس میرزا بعوض اینکه در اطراف شوشی معطل محاصره چند گروهان روس نشده شخصاً بطرف گنجه برود، محمد میرزا را که جوان و بی تجربه بود بفرماندهی ستون بزرگی به گنجه فرستاد و خود در اطراف شوشی بیهوده وقت گذرانید تا اینکه مدداف قوای محمد میرزا را در شمخور نابود ساخت و گنجه دوباره از طرف روسها اشغال گردید. باری عباس میرزا وقتی از اطراف شوشی جنبید که ژنرال پاسکویچ با قوای تازه ای بکمک رسیده بود و در طی نبرد گنجه طوری او را شکست داد که یکسره باینطرف ارس عقب نشینی کرد. حسینخان سردار هم در حدود گمری و باش آبران تاخت و تازهایی نموده و تا حدود شمخور پیش آمد، ولی بواسطه نداشتن دستور و ارتباط در آنجا بانتظار نتیجه نبرد گنجه نشست و پس از شکست عباس میرزا او هم معجلاً بایروان برگشت. هیچجانی که در بین اهالی برضد روسها شروع شده بود با این عقب نشینیها تقریباً خاموش شد.

بعد از عقب نشینی باینطرف ارس هم عباس میرزا چون زمستان در پیش بود عده را مرخص نمود و خود با فراغت خاطر بتهران آمد، در حالی که روسها در همان

سرمای زمستان مشغول تهیه مقدمات تعرض خود به تبریز شدند و بواسطه غافل بودن فرماندهی ایران، از روی فرصت کارهای اولیه خود را هم انجام دادند.

مرحله دو

تعیین ژنرال پاسکویچ بفرماندهی کل قوای جبهه قفقاز - نقشه تعرضی روسها به تبریز - پیشروی ستونهای روس - اشغال آچمیازین و قره باغ - محاصره عباس آباد - نبرد جوانبلاغ - تصرف قلعه عباس آباد - نبرد آچمیازین - محاصره و تصرف سردار آباد و ایروان - اشغال تبریز - معاهده ترکمن چای.



پس از عقب نشینی قوای روس باردوگاه چرکین سو، ژنرال پاسکویچ بواسطه مخالفتی که یرملف در پیشرفت عملیات او ابراز میداشت و بیشتر در اثر سختی معیشت عده روس و بی اعتنائی یرملف در رسانیدن آذوقه و مایحتاج اردو، شرحی به امپراتور گزارش داده و بعلت ناخوشی در خواست نمود بروسیه احضار گردد و شخصاً به تفلیس آمد. در نتیجه این اختلافات «دییش» رئیس ستاد کل ارتش روس از طرف نیکلا مأمور تفلیس شد و چون اقدامات اوهم در رفع اختلافات بین یرملف و پاسکویچ بی نتیجه ماند عاقبت یرملف احضار شد و پاسکویچ بفرماندهی کل قوای روس در جبهه قفقاز تعیین گردید.

ژنرال پاسکویچ مطابق طرحی که سابقاً بوسیله یرملف تهیه و بتصویب امپراتور رسیده بود تصمیم گرفت با سه ستون به تبریز تعرض کند. اشکال عمده ای که برای اجرای عملیات در پیش بود موضوع تشکیل بنه های تدارکاتی و تأمین آذوقه ستونها بود، بنا بر تصمیم فرماندهی دومرکز تدارکاتی معین شد: یکی در گروسی که بایستی تمام آذوقه ای که از بادکوبه و استاراخان تهیه میشود با آنجا حمل گردد، دیگری در آچمیازین برای تمرکز آذوقه ای که از تفلیس حمل خواهد شد.

از سه ستون بالا، دو ستون راست و چپ مأمور بودند با اشغال آچمیازین و حدود گروسی تا نخجوان در حمل بنه های آذوقه و تشکیل مراکز تدارکاتی کمک نموده و جناحین ستون مرکزی را از دو طرف بیوشانند.

ستون مرکزی که شامل قوای عمده بود که بایستی پس از تصرف قلاع عباس آباد، سردار آباد و ایروان بطرف تبریز پیشروی نماید.

در پایان زمستان با وجود اینکه راهها بواسطه بارندگی زیاد خراب شده بود، ژنرال پاسکویچ ستون راست را بفرماندهی «بنکندورف» دره آوریل از راه باش آپاران و جلال اوغلی بطرف آچمیازین حرکت داد. فرمانده ستون راست پس از دو روز راه پیمائی پراشگال به آچمیازین رسید و چون یادگان کوچک آنجا قبلا شهر را تخلیه کرده بود روسها بدون زدو خورد آچمیازین را اشغال و نارسس خلیفه را که در بین ارامنه ایروان نفوذ کاملی داشت در آچمیازین قرار دادند و بکمک او مشغول جمع آوری آذوقه شدند. بعلاوه ارامنه چون در آنطرف ارس هم آمد و رفت داشتند، از حیث جاسوسی خدمات بزرگی بروسها نمودند.

ستون چپ که بفرماندهی ژنرال مدداف از مدتی پیش در آق اوغلان اولی تمرکز یافته بود، بفرماندهی ژنرال پانکریتف مأمور شد بطرف نخجوان حرکت کرده جناح چپ ستون مرکزی را از حدود اصلان دوز تا نخجوان بیوشاند و در تمرکز آذوقه در گروسی و حمل قسمتی از آن به نخجوان مساعدت نماید. این ستون بدون اینکه با دشمن سر و کاری داشته باشد مدت هفت ماه در منطقه مأموریت خود باقی ماند. ژنرال پاسکویچ بعد مدداف را از ریاست کار پردازی هم منفصل نمود و ژنرال آبخاسوف را باین سمت تعیین نمود و او با جدیت زیادی موفق به تهیه مقداری آذوقه و گاو و گوسفند گردید.

ستون مرکزی در تحت فرماندهی پاسکویچ دو ماه بعد در محل شعله ورت جمع

یافته از آنجا به تشکیل بنه های تدارکاتی و فرستادن آذوقه و مهمات به جلال اوغلی و آچمیازین پرداخت .

در اینموقع که فصل زمستان سپری شده بود فتحعلی شاه و عباس میرزا از تهران به آذربایجان آمده و بتهیه قوا برای جلوگیری از روسها پرداختند . فتحعلی شاه در خوی اقامت و از آنجا به سرکردگان اطراف دستور داد هر چه زودتر با عده های سوار و پیاده خود به خوی بیایند . عباس میرزا مرکز اردوگاه خود را در چورس معین و حسنخان سردار را با جمعیت سوار و سرباز و توپخانه بکمک ایروان فرستاد .

چون پاشای قارص به ژنرال « سوار زمیدزف » وعده داده بود که از نواحی حکمرانی خود آذوقه و علیق برای ارتش روس تهیه نماید ، ژنرال بنکندورف پس از ورود به آچمیازین افسر نامبرده را با عده ای سوار و پیاده به قارص فرستاد که آذوقه و علیق خریداری و حمل نماید . اما پاشای قارص متعذر شد که بنا بدستور باب عالی اجازه ندارد در کار هیچیک از طرفین متخاصمین دخالت نماید و بایستی بکلی بی طرف بماند و از دادن آذوقه امتناع ورزید .

فرمانده ستون راست روس بواسطه کمی آذوقه در آچمیازین تصمیم گرفت از حدود سردار آباد بتهیه آذوقه بپردازد و با عده ای بآن نواحی متوجه شد ولی در نزدیکی سردار آباد بجمعیت سوار حسنخان برخورد نموده پس از رزم مختصری دوباره بطرف آچمیازین عقب نشینی کرد .

بنکندورف بعد از مراجعت به آچمیازین چون اطلاع پیدا کرد که قوای زیادی برای کمک به ایروان از چورس حرکت کرده است بفکر این افتاد که قبل از تقویت ایروان توسط قوای اعزامی عباس میرزا ، قلعه ایروان را محاصره نماید . در ۲۳ آوریل با قسمت عمده خود به ایروان آمد و مشغول محاصره آنجا شد . بکنندورف مدت دو ماه

در اطراف ایروان معطل ماند و چندین مرتبه بین او و حسنخان سردار که باسوارهای خود در آنحدود مراقب روسها بود زد و خورد شد اما بواسطه موضعهای محکمی که روسها اشغال کرده بودند و مخصوصاً توپخانه قوی ایشان حسنخان کاری از پیش نبرد. یکمرتبه هم دوگردان سرباز از پادگان قلعه بخارج آمده باروسها مصاف دادند ولی موفق بگرفتن موضعهای روس نشده دوباره بقلعه برگشتند. در اینموقع ژنرال پاسکویچ باقوای عمده به ایروان رسید و مطابق تحقیقاتی که بعمل آورد معلوم شد پادگان قلعه برای مدت چند ماه آذوقه دارد و بواسطه استحکام حصارهای قلعه تصرف آنجا باین سهولت مقدور نخواهد بود.

پاسکویچ با ژنرال « تروسن » رئیس قسمت مهندسی و فرمانده توپخانه در اطراف قلعه اکتشافاتی نمود و بنا بر نظر اینها اطلاع پیدا کرد که اگر خواسته باشند شکافهایی در حصار قلعه ایجاد نمایند بایستی دست کم بایست توپ ۳۰۰۰ گلوله تیراندازی کنند از طرف دیگر هوا رو بگرما میرفت و نگاهداشتن عده های روس در پای حصار قلعه بواسطه گرما و نبودن آذوقه باعث تلفات بیهوده ای میشد از اینرو پاسکویچ ژنرال کراسوسکی را بفرماندهی قوای مأمور محاصره ایروان معین و باو دستورداد تا موقعیکه هوا خیلی گرم نشده عملیات محاصره را ادامه دهد و بعد همینکه گرما شدت پیدا کرد با عده خود بکوهستان شمالی برود - در آچمیازین هم چهار توپ و دوگردان پیاده و یک اسواران قزاق باقی بگذارد.

قوای عمده با ژنرال پاسکویچ بطرف نخجوان حرکت کرد چون تمام آبادیهای این حدود را ایرانیان قبلاً خالی کرده و اهالی آنها را بآنطرف ارس کوچ داده بودند قوای روس از حیث بی آذوقگی و گرمای شدید بزحمت افتاده و تعداد بیمارها در اردوگاه پاسکویچ روز بروز زیادتر شد (پاسکویچ در یادداشهای خود تعداد بیماران را متجاوز از یکهزار نفر ذکر میکند).

از آنطرف فرمانده قوای ایروان هم بواسطه شدت گرما و زیاد شدن ناخوشها و تلفات اردو باین فکر افتاد که از محاصره قلعه دست کشیده بکوهستان شمالی برود و مراتب را به پاسکویچ گزارش داد.

دراثر این وضعیت وخیم که روز بروز قوای روس را بتحلیل میبرد پاسکویچ تصمیم گرفت قلعه عباس آباد را محاصره و تصرف نماید و چون عده‌ای از سوار نظام ایران بفرماندهی اللهیارخان در ساحل آنطرف ارس تمر کز یافته بود، به بنکندورف امر داده شد با قسمتی از قوای خود به گذار زده در ساحل آنطرف سوار نظام ایران را بخود مشغول ساخته و مانع از کمک رسانیدن آنها به عباس آباد بشود و خود بمحاصره عباس آباد پرداخت.

از آنطرف عباس میرزا وقتی از محاصره قلعه مطلع شد فوراً به حسنخان سردار امر داد که با سوارهای خودش بقوای روس حمله نماید تا باین وسیله پاسکویچ از محاصره عباس آباد دست برداشته بمقابله او برود. از قرار معلوم قصد عباس میرزا این بوده است که بعد از حرکت پاسکویچ بجلو حسنخان او هم با قوای خود از پشت سر بروسها حمله برده و قوای پاسکویچ را از دو طرف در میان بگیرند. عباس میرزا با تمام قوای خود از چورس بطرف ارس حرکت نموده ارتفاعات حدود جوانبلاغ را اشغال و پستهای مقدم روس را عقب راند. اما یکنفر جاسوس ارمنی که از قصد عباس میرزا با خبر شده بود نزد پاسکویچ آمده قضیه را باو اطلاع داد.

پاسکویچ همینکه از حرکت عباس میرزا مطلع شد به بنکندورف امر فوری فرستاد که تمام سوار نظام خود را بساحل آنطرف عبور داده و حاضر بجنگ باشد و خود با گردانهای پیاده بوسیله پل موقتی از ارس عبور کرد و در موقع عبور بعضی از خیکهائی که بزیر تخته‌های پل بسته شده بود تر کیده جمعی از پیاده‌های روس در آب غرق شدند. توپخانه روس بامر پاسکویچ بگذار زده در ساحل آنطرف تمر کز یافت.

نبرد جوانبلاغ

پس از تمرکز قوا در ساحل آنطرف واحدها با هر پاسکویچ بحرکت آمدند و با اجرای سه ساعت راه پیمائی در هوای خیلی گرم قوای پاسکویچ در مسافت ۱۶ کیلومتری ارس با ارتفاعاتی رسید که توسط عباس میرزا اشغال شده بود.

عباس میرزا با توپخانه و قسمتی از سوار در قلب قرار گرفته ، جناح راست خود را به الهیار خان و جناح چپ را به ابراهیم خان سردار و حسن خان ساری اصلان سپرده بود.

در اینموقع کار بنکندورف با سوار نظام روس خیلی سخت شده بود زیرا سوارهای ایران جناح راست او را احاطه نموده و در جناح چپ او هم از پشت ارتفاعات سوارهای دیگری نمودار می شدند و اگر پاسکویچ با گردانهای پیاده سریعاً بکمک او نرسیده بود بنکندورف محکوم بشکست بود.

ژنرال پاسکویچ بمشاهده وضعیت شخصاً با گردانهای پیاده تحت حمایت آتش توپخانه رده به رده بطرف جناح چپ عباس میرزا پیشروی کرده و به ژنرال اریستوف امر داد با بقیه پیاده و چهار اسواران بقلب آرایش قوای ایران حمله کند. يك تپ نیزه دار هم بعنوان احتیاط پشت سر این عده حرکت داده شد.

پاسکویچ با گردانهای پیاده بجناح چپ عباس میرزا حمله شدیدی نمود و چون آتش توپخانه ایران هنوز خاموش نشده بود پس از دو ساعت زد و خورد موفق گردید سوارهای جناح چپ عباس میرزا را متفرق ساخته و ارتفاعات مرکزی را که مشرف بسرتاسر جلگه بود اشغال و از آنجا با آتش مؤثر خود پیشرفت حمله ژنرال اریستوف کمک نموده قلب آرایش عباس میرزا را درهم بشکند. همینکه این ارتفاعات باشغال روسها در آمد عباس میرزا با توپخانه خود معجلاً بطرف چورس عقب نشینی کرد و پاسکویچ بعده سوار روس دستور داد از هر طرف بتعاقب سوارهای پراکنده ایرانی بپردازند.

پیاده نظام عباس میرزا که در پشت ارتفاعات قرار داشتند اصلاً در نبرد شرکت نجستند و پس از عقب نشینی عباس میرزا بطور بینظمی بجانب چورس منهزم شدند . در همین موقع که پاسکویچ در جوانبلاغ مشغول تعاقب قوای عباس میرزا بود محمد امین خان فرمانده پادگان عباس آباد با دو گردان سرباز و پشتیبانی آتش توپخانه قلعه به سنگرهای روس حمله کرد با وجود رشادت سربازان و شدت حمله آنان چون موضع های روس محکم بود موفق بگرفتن آنها نشده دوباره بقلعه مراجعت کردند . ژنرال پاسکویچ همان شب به اردوگاه خود مراجعت و دو پرچمی را که از عباس میرزا گرفته بود در جلو قلعه عباس آباد برافراشت و خبر شکست جوانبلاغ را توسط اسراء بفرمانده پادگان قلعه رسانید و او را تهدید کرد که اگر بزودی تسلیم نشود قلعه را قهراً خواهد گرفت . احسان خان فرمانده سابق قلعه که از قرار معلوم با روسها ارتباطی پیدا کرده بود به محمد امین خان اصرار کرد قلعه را تسلیم کند ولی محمد امین خان حاضر باین کار نشد و از پاسکویچ سه روز مهلت خواست که شاید در این مدت کمکی برای نجات قلعه برسد .

پاسکویچ درخواست مهلت را نپذیرفته و امر داد محاصره را سخت تر نمایند . چون در اثر آتش توپخانه روس قسمتی از حصار قلعه خراب شده بود ، روز بعد پادگان قلعه ناچار تسلیم گردید (۸ ژوئیه ۱۸۲۷ - ۲۷ ذی حجه ۱۲۴۳) .

حالت عده روس در اردوگاه عباس آباد بواسطه شدت گرما و زیاد شدن تعداد ناخوش ها (۱۷۰۰ نفر) خیلی سخت شده و بعلاوه بعلت بروز مرض مسری در بین ستوران موضوع حمل و نقل آذوقه هم دچار اشکال گردید و پاسکویچ بنا بدستوری که از سابق داشت « گریبایدف » را به سمت نمایندگی برای مذاکره صلح پیش عباس میرزا فرستاد . اما بواسطه تشویش و اضطراب عباس میرزا وعدم توجه او

بمصالح کشور بیسمنهادت فرمانده قوای روس اعتنائی نشد و گریبایدف بدون گرفتن نتیجه ای از پیش عباس میرزا مراجعت نمود .

پاسکویچ برای جلوگیری از تلفات اردو عده ای را در عباس آباد گذاشته با بقیه قوا بطرف کوهسان قره باغ رفت و اردو گاه خود را بمسافت ۶۰ کیلومتری عباس آباد قرارداد . بواسطه خوبی آب و هوای این ناحیه سربازان روس رفته رفته رو به بهبودی گذاشتند .

از آنطرف ژنرال کراسوسکی نیز يك قسمت از پیاده را با پنج توپ در آچمیازین گذاشته بقیه قوای خود را بطرف اباران و سودا کندی برد .

عباس میرزا چون از حرکت قوای روس بار دو گاههای کوهستانی مطلع شد از چورس بایروان آمده و بقصد محاصره آچمیازین با آنحد در رفت و آچمیازین را محاصره کرد . ژنرال کراسوسکی همینکه از محاصره آچمیازین با خبر شد بفرمانده قوای مقیم اباران امر فوری داد که به کمک محصورین بشتابد و خود نیز از سودا کندی بجانب آچمیازین حرکت کرد . عباس میرزا برای اینکه جلو قوای کمکی روسها را بگیرد عده ای را در اطراف آچمیازین گذاشته بمقابله ژنرال کراسوسکی رفت . طرفین در نزدیکی دهستان « اشترك » باهم در گیر شدند و پس از رزم سختی که از صبح تا غروب بطول انجامید ، ژنرال کراسوسکی زخمی شده و با دادن ۷۰۰ نفر کشته و ۳۰۰ مجروح بزحمت توانست خود را به آچمیازین برساند . عباس میرزا بدون آنکه از این موفقیت خود استفاده نماید شب را در اشترك ماند و فردا به ایروان مراجعت کرد .

ژنرال پاسکویچ در اردو گاه قره باغ از خبر شکست کراسوسکی مطلع شد و اریستوف را مأمور حفظ قلعه عباس آباد نموده با ستون بزرگی بطرف آچمیازین حرکت کرد .

در این موقع عباس میرزا از ایروان دور شده و در دامنه آقروی داغ نزدیک

به دهستان آبخوره اردو زده بود و همین که اطلاع پیدا کرد پاسکویچ از عباس آباد رفته است حسنخان سردار را به حفظ قلعه سردار آباد گماشته و خود بقصد حمله به عباس آباد عازم شد. اما ژنرال اریستوف که مراقب کار خود بود بجلو او شتافت و در دهستان خولک طرفین باهم درگیر رزم شدند. عباس میرزا چون در اینجا هم موفق نشد به ایروان عقب نشینی نموده چندی در آن حدود مانده دوباره به چورس برگشت. بعد از مراجعت عباس میرزا فتحعلی شاه هم که در اینموقع در سراب بود بواسطه احساس خرابی کار به تهران برگشت.

ژنرال پاسکویچ چند روزی در آچمیازین اقامت نموده پس از تنظیم کارهای آنجا و فرستادن مجروحین به تفلیس دوباره به عباس آباد مراجعت و چون در بین راه از عقب نشینی عباس میرزا به چورس و حرکت فتحعلی شاه به تهران اطلاع یافت تصمیم گرفت قلاع سردار آباد و ایروان را تصرف نموده بلا درنگ بجانب تبریز پیشروی کند.

محاصره سردار آباد پنج روز بانهایت شدت دوام یافت و حسنخان سردار چون از رسیدن کمک مأیوس شد شبانه دیوار قلعه را سوراخ نموده با استفاده از پوشش باغات اطراف باعدهای از سوارهای خود به ایروان فرار کرد. یکی از ارامنه قلعه سردار آباد خبر فرار حسنخان سردار را به پاسکویچ رسانید و پاسکویچ دستور داد باکمال شدت قلعه را زیر آتش توپخانه گرفتند. روز ۱۷ سپتامبر (۹ ربیع الاول) قلعه سردار آباد بتصرف روسها درآمد.

پاسکویچ پس از صدور دستور لازم راجع باستحکام قلعه سردار آباد و گذاشتن پادگانی در این قلعه بهطرف ایروان حرکت کرد و در ۳ کیلومتری ایروان اردو زده و مغانات تپه را که بمسافت ۸۰۰ متری قلعه بود اشغال کرد و بعد برای اکتشاف اوضاع قلعه ایروان با چند نفر افسران ستاد خود سواره باطراف قلعه حرکت و از نزدیک

مشغول مطالعه استحکامات آن شد. در این موقع توپخانه قلعه، پاسکویچ و همراهان او را زیر آتش گرفت و چند نفر از همراهان او کشته شده و سه نفر بسختی مجروح گردیدند.

در نتیجه این اکتشافات پاسکویچ تصمیم گرفت از جانب جنوب شرقی که برای عملیات مساعد تر بود بمحاصره قلعه پردازد. با استفاده از پوشش باغات اطراف توپخانه روس برای بمباران قلعه موضعی مناسبی اختیار نموده و قسمتهای مهندس از چند جانب مشغول تهیه سنگرهای زیر زمینی و نقبها شدند.

محاصره ایروان چند روز با نهایت شدت بطول انجامید و در این مدت چون پاسکویچ اطلاع پیدا کرد عباس میرزا در خوی مشغول جمع آوری قوا شده که سر راه روسها را به تبریز بگیرد، از اینرو ژنرال وادبولسکی و ژنرال اریستوف را بادوستون مأمور نمود که به تائی در سمت خوی پیشروی کرده مراقب عباس میرزا باشند ولی بیش از ۶۰ کیلو متر از ارس دور نشوند.

حسنخان سردار باوجود بمباران شدید توپخانه روس و نزدیک شدن خندقهای پیاده نظام حمله بحوالی حصار ایروان چند مرتبه با عده سرباز از قلعه خارج و بروسها حمله نمود ولی در اثر شدت آتش دشمن دچار شکست شده دوباره بقلعه پناه آورد. با نهایت رشادتی که محصورین در دفاع ابراز میداشتند چون توپخانه روس از چند طرف بحصار جنوبی قلعه خرابی وارد آورده بود و از خارج هم هیچگونه کمکی نمیرسید ناچار نماینده ای نزد پاسکویچ اعزام و از او مهلت خواست که کس پیش عباس میرزا فرستاده و پس از کسب اجازه قلعه را تسلیم نماید. بامید اینکه شاید در ظرف این مدت کمکی بقلعه برسد. اما پاسکویچ درخواست او را نپذیرفت و روز ۱۴ ربیع الاول (اول اکتبر) پیاده نظام روس با چند حمله متوالی قلعه را تصرف کرد. حسنخان سردار و حاجی محمد خان مقصود لو و حمزه خان با چند نفر از

سرکردگان دیگر باسارت در آمده و تحت الحفظ به تفلیس فرستاده شدند. مقدار زیادی گندم و باروت و گلوله با اسلحه و توپخانه و پرچم های پادگان آنجا بتصرف روسها درآمد و از حیث آذوقه کمک بزرگی بعهده روس شد.

باسقوط ایروان در واقع قدرت تدافعی ایران بکلی در هم شکست و ژنرال پاسکویچ پس از تعیین پادگان گفی برای قلعه مشغول تهیه پیشروی به تبریز شد.

پیشروی بطرف تبریز

ژنرال پاسکویچ برای اینکه بعباس میرزا فرصت هیچگونه اقدامات تدافعی را ندهد بعد از تصرف ایروان بلادرنگ به ستونی که تحت فرماندهی ژنرال اریستوف قرار داشت امر داد بدون اینکه منتظر حرکت قوای عمده بشود، از راه جلفا - مرند به تبریز پیشروی بنماید. اریستوف در ۴ اکتبر بطرف مقصد رهسپار شد. دو روز بعد پاسکویچ با قوای عمده از ایران بجانب نخجوان عزیمت و به ژنرال وادبولسکی دستور داد با ستونی مرکب از سه هزار نفر از اصلاان دوز عبور و با اجرای عملیات نمایشی در سمت اردبیل پیشروی ستون اریستوف را تسهیل کند.

ژنرال اریستوف بدون برخورد بمقاومتی روز ۹ اکتبر به مرند رسیده و سه روز بعد از آنجا به صقلان آمد و در آنجا توسط جاسوسن ارمنی خبر پیدا کرد که در شهر تبریز شورشی برپا شده و میرفتاح نام جمعیتی را با خود هم دست کرده باستقبال قوای روس می آید. ژنرال اریستوف با قوای خود عازم تبریز شد و در کنار آجی چای دوفرسخی تبریز بجماعتی که بانفق میرفتاح باستقبال او آمده بودند برخورد و روز جمعه ۳ ربیع الثانی ۱۱۴۳ (۱۲ اکتبر ۱۸) وارد تبریز شد. همان روز قسمت جلو دار قوای عمده پاسکویچ هم از جلفا عبور و روز ۱۶ اکتبر با خود پاسکویچ بمرند رسید و در آنجا از اریستوف گزارش ورود او را بتبریز دریافت کرد.

در موقع حرکت او از مرند به تبریز بین راه نمایندگان از طرف عباس میرزا نزد وی آمده تقاضای صاحب نمودند ولی پاسکویچ بآنان جواب رد داد.

روز ۱۹ اکتبر پاسکویچ به تبریز ورود نمود و از آنجا به ژنرال وادبولسکی دستور داد که اردبیل را اشغال و بین مشکین - اهر راه جدیدی ایجاد نماید و ستونی را بفرماندهی ژنرال لدیشف از راه مرند به خوی فرستاد و ستون دیگری را بفرماندهی ژنرال بنکدورف به شبستر اعزام داشت. عباس میرزا از خوی به سلماس آمد و مذاکرات صلح بین طرفین شروع شد و پس از گفتگوهای زیاد که بیش از سه ماه طول کشید و چندین ملاقات عباس میرزا با پاسکویچ، عاقبت با مداخله سر جان ماکدونالد سفیر انگلیس و تهیه پول، طرح قرار داد قطعی تهیه گردید و در قریه ترکمن چای بحضور ژنرال پاسکویچ و عباس میرزا در شب پنجشنبه ۵ شعبان ۱۱۴۳ (۱۰ فوریه ۱۸۲۸) این قرار داد شوم بامضاء نمایندگان طرفین رسید. ژنرال پاسکویچ پس از دریافت پنج کروور تومان بابت قسط اول خسارات جنگ بقوای روس امر عقب نشینی داد.

مطابق معاهده ترکمن چای علاوه بر ولایاتی که بموجب معاهده گلستان از ایران منتزع شده بود کلیه ایالات نخجوان، ایروان، طالش، قره باغ و شوره کل بدولت روس واگذار شد و دولت ایران متعهد گردید ده کروور تومان بابت خسارت جنگ بدولت روسیه بپردازد و قسط اول آن نقداً پرداخت شد. آزادی عبور و مرور کشتی های تجارتهی روس بسواحل و بنادر ایران دوباره محرز گردید و باز بودن آبهای دریای خزر منحصراً بروی ناوگان جنگی روس مجدداً تأیید شد و مطابق فصل پانزده این معاهده مقرر گردید دولت ایران از تقصیر اهالی بعضی نقاط آذربایجان که نسبت بروسها مساعدت نموده اند چشم پوشی کند. راجع به برقراری قنسول گری های روس در نقاط مختلف و مساعدت با تجار و عمال روسیه نیز شرایط مفصلی در قرار داد تجارتهی ضمیمه همین معاهده بنفع

نتیجه

در زمستان ۱۲۴۲ یعنی همان وقتی که فتحعلی شاه و عباس میرزا در تهران اوقات خود را بفرغت می گذرانیدند فرماندهی روس در تفلیس مشغول تهیه طرح تعرض به تبریز بود و بطوریکه دیده شد ستون چپ و ستون راست روس ها از حیث آذوقه سخت در مضیقه بودند. اگر فرماندهی ایران بموقع قوائی در ایروان و اصلاندوز تمرکز داده بود بسهولت میتوانست ستون ژنرال بنکندورف را قبل از رسیدن او به آچمیازین ناود ساخته و ستون مدداف را در قره باغ از بین ببرد و پیش از اینکه ژنرال پاسکویچ با قوای عمده از تفلیس حرکت کرده باشد بنه های تدارکاتی روسها را که از استراخان و بادکوبه بطرف گروسی می آمد و همچنین ارباب های آذوقه ای را که از تفلیس به آچمیازین میفرستادند بوسیله دستبرد های سوار نظام متصرف بشود، در اینصورت البته ژنرال پاسکویچ بدون داشتن آذوقه بهیچوجه نمیتوانست عملیات خود را باین سهولت انجام بدهد. اما فرماندهی ایران موقعی بفکر دفاع افتاد که ستونهای چپ و راست روسها بمقصد رسیده و اشغال موضع کرده بودند و در تحت حفاظت آنها جریان تدارکات بصورت مرتبی درآمده بود. در حالی که فتحعلی شاه و عباس میرزا تازه در اینطرف ارس یعنی درخوی و چورس برای جمع آوری قوا دست و پا میکردند.

پس از اینکه هر سه ستون روس در شمال ارس تمرکز یافت باز در اثر شدت گرما سربازان روس دچار ناخوشی شدند و بعلت بروز بیماری واگیر بیشتر ستوران حامل آذوقه تلف گردیده و قوای روس باوجود تدابیر فرماندهی بی آذوقه ماند.

در این موقع هم فرماندهی ایران بواسطه نداشتن اطلاعات از وضعیت دشمن و بی فکری و بی علاقه گی بدفاع کشور نه تنها از اوضاع وخیم قوای روس استفاده نکرد و روسها را مورد تعرض قرار نداد، بلکه پیشنهاد صلحی را که پاسکویچ اضطراراً داده بود

مغتنم نشمرد. در صورتیکه در آنموقع بعلت سختی کار روسها، معاهده صلح قطعاً ب شرایط بهتری ممکن بود بسته شود. باری اینقدر بروسها فرصت دادند که توانستند عده خود را به اردوگاه کوهستانی برده و از ناخوشیها جلوگیری کنند. موفقیتی که عباس میرزا در آچمیازبن پیدا کرد بی نتیجه ماند و نبرد جوانبلاغ هم با وجود فزونی عده عباس میرزا بعلت بی لیاقتی فرماندهی و آشنا نبودن او باصول جنگ و بالاتر از همه واهمه او از روسها بشکست خفت آوری منجر شد. وقتی که پاسکویچ با خیال فارغ بمحاصره سردار آباد و ابروان پرداخت هیچگونه اقدامی از طرف فرماندهی ایران برای کمک رسانیدن بمحصورین نشد و فتحعلی شاه هم از ترس به تهران برگشت. حتی در موقع عبور ستونهای روس از رود ارس و پیشروی ژنرال اریستوف بطرف تبریز با اینکه ممکن بود در پشت مانع طبیعی ارس یا در معابر سخت بین راه به عملیات تأخیری و ایذائی پرداخته و تبریز را بحال دفاع در آورند، قوای ایران بکلی پراکنده شد و عباس میرزا در خوی و بعد در سلماس به تماشای تعرض روسها به تبریز مشغول شد در اثر همین رخوت و سستی فرماندهی بود که تبریز و سایر شهرستانهای آذربایجان به آسانی از طرف ستونهای روس اشغال گردید و معاهده ترکمن چای به دولت ایران تحمیل شد.

بخش ۱۰

جنگ ایران و انگلیس

رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی - محاصره اول هرات - محاصره دوم هرات - محاصره سوم هرات - تعرض انگلیسها بسواحل خلیج فارس
تصرف بوشهر - رزم خوشاب - تصرف محمره - معاهده پاریس

بطوری که در شرح جنگهای روس و ایران گفته شد روسها از زمان پتر کمبیر سودای فتح هندوستان و رسیدن به دریای آزاد را در سر داشتند و پس از تسلط یافتن به کرانه باختری و شمالی دریای خزر از آغاز قرن نوزدهم از راه کرانه خاوری این دریا بطرف آسیای مرکزی سرآزیر شدند و از سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۸۴ بتدریج طوایف قرقیز را مطیع ساخته خانات ترکستان و شهرهای عمده آنجا را مانند خوقند، بخارا، تاشقند سمرقند، خیوه و خجند تصرف نموده عاقبت ترکمنهای آخای تکه و مرو تکه را شکست سختی داده عشق آباد سرخس و مرو را تسخیر نمودند. نفوذ روسها در کرانه های چپ و راست رود جیحون بهترین دلیل توجه آنان به هندوستان بود و در اثر همین پیشرفت ارتشهای روس در ترکستان و پامیر و تمرکز نیروی آنها در مرو که بمنزله کلید هرات بشمار بود رقابت دولتین روس و انگلیس در آسیای مرکزی بمنتهای درجه

او را شکست میدهد و قلعه غوریان را فتح کرده بمحاصره هرات می پردازد. در همین موقع عباس میرزا در مشهد فوت می کند. قایم مقام و سایر سرکردگانی که همراه محمد میرزا بودند از این خبر مطلع شده اینطور صلاح می بینند که با کامران صلح نموده و هرچه زودتر محمد میرزا را برگردانند. اما بواسطه عجله محمد میرزا برای مراجعت به خراسان شرائط صالح مجمل می ماند و از این لشکرکشی نتیجه ای گرفته نمی شود.

محاصره دوم هرات توسط محمد شاه

(۱۲۵۳ هجری - ۱۸۳۷ میلادی)

چند سال بعد در اثر همان رقابت روس و انگلیس برای تصرف افغانستان محمد میرزا که بعد از فتحعلی شاه بسلطنت رسیده بود دوباره عازم محاصره هرات میشود و مدت يك سال این محاصره بطول میآید. زیرا در اینموقع برج و باروی هرات توسط آلدرد بوتینجر افسر انگلیسی مستحکم شده بود و انگلیسها در دفاع این شهر به شاهزاده کامران و وزیر او یارمحمدخان کمک میکردند. موقعی که در اثر پافشاری محمد شاه کار محصور بن هرات سخت شده بود « مکنیل » وزیر مختار انگلیس مقیم تهران به اردو گاه هرات آمده و بعنوان میانجیگری بین محمد شاه و کامران چند مرتبه به شهر هرات رفته در باطن محصور بن را تشویق به پایداری و محمد شاه را چندی اغفل می کند. دبری نمی گذرد که کنت سیمونبیچ سفیر روس هم از تهران به هرات آمده برخلاف وزیر مختار انگلیس محمد شاد را وادار میکند که بر شدت محاصره بیفزاید. وزیر مختار انگلیس چون از پیشرفت مقاصد خود مأیوس می شود پنهانی به کامران پیغام می فرستد که اگر چندی در دفاع پایداری کند بزودی ناوگان انگلیس وارد خلیج فارس شده و محمد شاه را مجبور بمراجعت می کنند.

پس از حرکت « مکنیل » سرهنک « استودارت » از طرف دولت انگلیس به

محمد شاه اخطار می کند که پافشاری او در محاصره هرات مثل عمل خصمانه ای است که مستقیماً نسبت به دولت انگلیس نموده باشد و دولت انگلیس ناچار نیروی دریائی خود را بخلیج فارس خواهد فرستاد .

در همین بین از حکام فارس و کرمان خبر میرسد که ناوگان انگلیس جزیره خارک را اشغال و در خلیج مشغول نمایشاتی هستند . در نتیجه این پیش آمد محمد شاه پس از یک سال معطلی مجبور میشود دست از محاصره هرات برداشته به تهران مراجعت کند . (۱۷ جمادی الاخر ۱۲۵۴ هجری - ۱۱ سپتامبر ۱۸۳۸ میلادی) .

محمد شاه پس از ورود به تهران حسین خان اجودان باشی را از وینه بعنوان سفارت به لندن می فرستد و تقاضا می کند « مکنیل » از تهران احضار شده و وزیر مختار دیگری بعوض او معین شود ولی دولت انگلیس از پذیرفتن نماینده محمد شاه رسماً امتناع میورزد .

محاصره سوم هرات در زمان ناصرالدین شاه

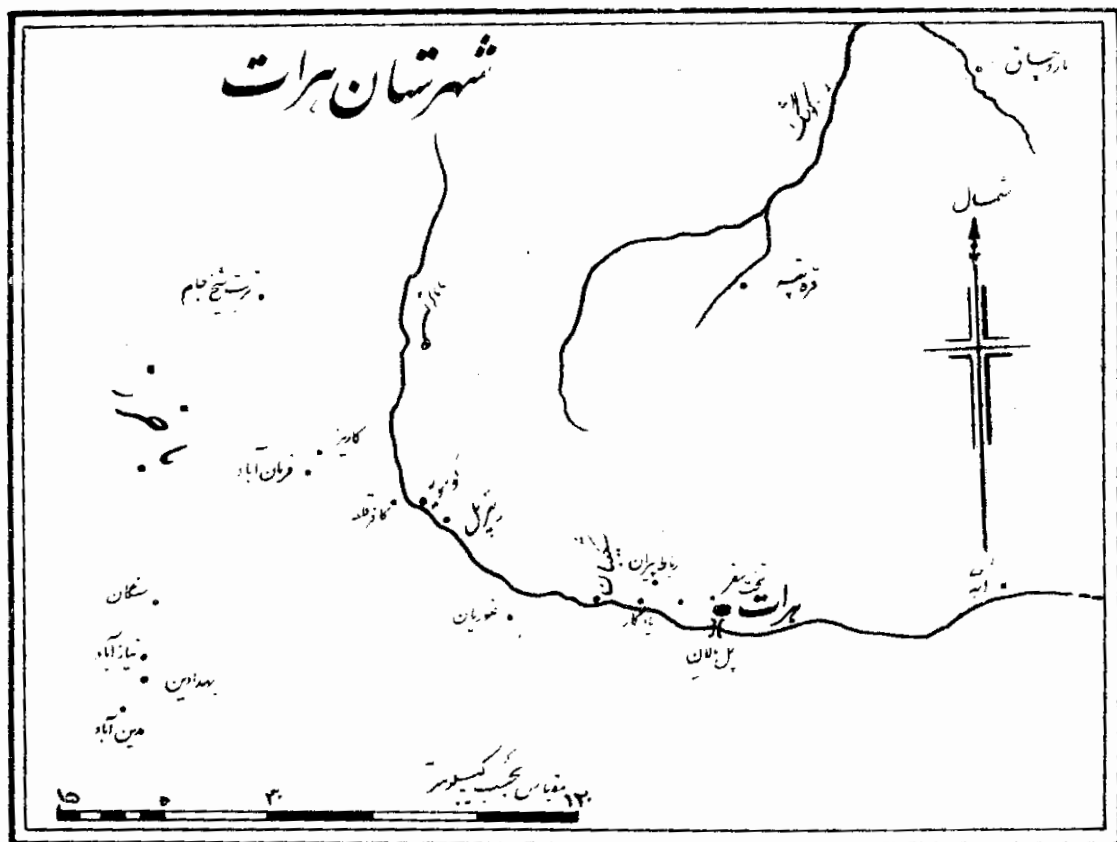
سال بعد در اثر تحریکات روسها در افغانستان ، انگلیسها تصمیم میگیرند افغانستان را با قوای نظامی اشغال کنند و در تابستان ۱۸۳۹ لشگری مرکب از چند هنگ پیاده و سوار و توپخانه از هندوستان با افغانستان حرکت داده قندهار و غزنین و کابل را متصرف و امیر دوست محمد خان را دستگیر نموده به هندوستان تبعید می کنند و شاه شجاع را بجای او بامارت کابل معین مینمایند .

اما افغانها بزودی بر انگلیسها شوریده و به دستگیری محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان تمام پادگان انگلیسها را در افغانستان نابود می کنند و بعد هم که در سال ۱۸۴۲ قوای دیگری از طرف انگلیسها به افغانستان فرستاده میشود گرچه کابل را دوباره تصرف مینمایند ولی نمی توانند در افغانستان پایداری کنند . ناچار امیر

دوست محمد خان دشمن دیرینه خود را از هندوستان بافغانستان معاودت داده و قرار می‌گذارند سالیانه مبلغی از انگلیسها پول گرفته و امارت کابل را بر عهده داشته باشد. این ارتش کشیها که در مدت سه سال به قیمت ۲۰۰۰۰ نفر تلفات و بیست میلیون لیره برای انگلیسها تمام میشود، عاقبت به ناکامی ایشان منجر می‌گردد.

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه که در اثر فعالیت امیر نظام کار ایران رونقی گرفته بود انگلیسها باز نسبت به افغانستان نگران شدند «وشیل» وزیر مختار انگلیس برای جلوگیری از هر گونه تعرض احتمالی ایران بافغانستان بامیرزا آقاخان نوری صدر اعظم وقت قرارداد بست که مطابق آن اگر لشکر بیگانه از قندهار و کابل یا سایر کشورها بخاک هرات تجاوز کند دولت ایران ارتشی بدفاع هرات فرستاده پس از دفع دشمن مراجعت دهد. مشروط بر اینکه اولیاء دولت انگلیس هم در امور داخلی و خارجی هرات مداخله نداشته باشند و نمایندگان با آنجا نفرستند و هر گاه مداخله انگلیسها در هرات مشهود افتد این قرارداد باطل خواهد شد (۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹).

چیزی از این مقدمه نگذشت که «موری» وزیر مختار جدید انگلیس در تهران بنای بد سلوکی را گذاشت و راجع به میرزا هاشم خان مترجم سفارت و قضیه عیال او هیاهوئی برپا کرده از صدر اعظم بر خلاف روابط دوستانه بین دولتین تقاضای بیجائی نمود و عاقبت در دسامبر ۱۸۵۵ م. ۱۲۷۲ ق. پرچم انگلیس را از سفارتخانه پائین آورده و از راه تعرض عازم لندن شد و روابط سیاسی بین دولتین متروک گردید. در این موقع چون فرخ خان امین‌الملک از طرف دولت ایران بعنوان سفارت عازم پاریس بود صدر اعظم باو دستور داد که سوء رفتار سفیر انگلیس را بر دربارهای اروپا و مخصوصاً دربار لندن مکشوف سازد و موجبات برقراری روابط حسنه را بین دولتین ایران و انگلیس دوباره فراهم نماید.



سه سال بعد از قرار دادی که راجع به هرات بین دولتمین بسته شده بود امیر دوستمحمد خان بقصد تصرف هرات لشکر کشید و یکی از پسران خود را با جمعیتی برای تاخت و تاز در سیستان و بلوچستان حرکت داد. شاهزاده محمد یوسف که بعد از شاهزاده کامران از طرف دولت ایران در هرات حکمرانی داشت باتفاق بزرگان هرات از دربار ایران برای دفع امیر دوستمحمد خان درخواست کمک نمودند و سردار علیخان هم تجاوز پسر دوستمحمد خان را بسیستان گزارش داد.

بنابر همان قرارداد سابق که ذکر شده بود اگر بیگانه بخاک هرات بتازد از طرف دولت ایران بدفع او اقدام شود، سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بحکمرانی خراسان تعیین و مأمور شد هرات را از تاخت و تاز دوستمحمد خان حفظ کند.

حسام السلطنه با قوای کافی عازم مقصد شد ولی شاهزاده محمد یوسف همینکه

از آمدن ارتش ایران بطرف هرات مطلع گردید در باطن بادوست محمد خان همدست و مصمم بدفاع شد، عیسی خان سرتیپ که قبلا یا چند هنگ مأمور هرات شده بود شاهزاده محمدیوسف را دستگیر کرد ولی خود او طغیان نموده و حکمرانی هرات را مخصوص خویش دانست.

حسام السلطنه که در اینموقع در خراسان بود همینکه از خبر نافرمانی عیسی خان سرتیپ مطلع گردید بالشگری که فراهم آورده بود عازم هرات شد. چون حصار و برج و باروی هرات را بعد از مراجعت محمد شاه انگلیسها مستحکم کرده بودند محاصره هرات دو سال بطول انجامید و بالاخره بدستیاری « بلر » مهندس فرانسوی از معلمین دارالفنون و میرزا باقر مهندس ایرانی که همراه اردو بودند در اثر نقب زنی و ماریج های زیر زمینی و آتش توپخانه از چند جا در حصار هرات رخنه پیدا کرده و هنگ های پیاده ایران پس از حملات متهورانه هرات را فتح کردند (شنبه ۲۵ صفر ۱۲۷۳ - اکتبر ۱۸۵۶).

بعد از فتح هرات دو باره تسلط و نفوذ دولت ایران در افغانستان محرز گردید و اغلب سرکردگان و رؤساء طوائف آنجا پیش حسام السلطنه آمده اظهار اطاعت کردند.

۴ - تعرض نیروی انگلیس به بوشهر

دولت انگلیس که از آغاز محاصره هرات تصمیم گرفته بود در صورت فتح آنجا توسط ارتش ایران، از راه تعرض بسواحل جنوبی ناصرالدین شاه را وادار به تخلیه هرات نماید و بطور محرمانه قوایی تحت فرماندهی ژنرال « استالگر » در بنادر دریای عمان تمرکز داده بود، همینکه از تصرف هرات مطلع شد قوای خود را با ۸ ناو جنگی و چندین کشتی بخاری و بادی بطرف خلیج فارس حرکت داد و در ۴ دسامبر ۱۸۵۶ (۶ ربیع الثانی ۱۲۷۳) قوای انگلیس جزیره خارک را اشغال کرده جنس قنصل انگلیس مقیم بوشهر که قبلا اعلان جنگ دولت انگلیس را بدولت

ایران دریافت داشته بود موضوع را محرمانه نگذاشته و روزی نزد میرزا حسینعلی خان دریا بکی آمده به بهانه اینکه از طرف دولت انگلیس احضار شده بعضی اشیاء و اثاثیه خود را در منزل او گذاشته مهر و موم نمود و پرچم انگلیس را از بالای درب قنصلخانه فرو آورده از بوشهر بجزیره خارک رفت .

چهار روز دیگر کشتی های انگلیس با آنجا رسیده و پس از تمرکز قوای خود در ساحل بوشهر انگلیسها اعلان جنگ دادند . دریا بکی فوراً مراتب را به مؤیدالدوله حکمران فارس گزارش داد . مؤیدالدوله محمد قلیخان ایلیخانی قشقائی را بالطفعلی خان سرتیپ و چند توپ بجلو دشمن فرستاد و شجاع الملک را با دوهنگ پیاده و صد سوار و چهار توپ و یک خمپاره انداز بدنبال آنها حرکت داد .

چون از طرف ژنرال استالگر به دریابگی اخطار شده بود که یا بوشهر را تسلیم و تمام اسلحه و توپخانه پادگان آنجا را تحویل بدهد و یا اینکه توپهای دریائی انگلیس شهر را بمباران خواهند نمود .

دریا بکی که هنوز از طرف دولت دستور جنگ نداشت و با جمعی سرباز پادگان بوشهر هم قادر بر مقاومت نبود ، از باقر خان تنگستانی که در اینموقع در بهمنی بود درخواست کمک کرد و او با ۴۰۰ تفنگچی و دو توپ به بوشهر آمده در بیرون شهر نزدیک چاه آب استقرار یافت .

اما چون دریا بکی اطلاع پیدا کرد که قوای انگلیس در هلیله دو فرسخی بوشهر مشغول پیاده شدن بساحل هستند شبانه به باقر خان پیغام داد فوراً به بهمنی برگشته قلعه آنجا را حفظ کند . باقر خان شبانه بطرف بهمنی حرکت کرد و در سپیده دم ۱۰۰ نفر از تفنگچهای خود را در نخلستان خلیله قرار داده با بقیه عده به بهمنی رفت و بحال دفاع در قلعه استقرار یافت . قوای انگلیس که در ساحل هلیله پیاده شده بودند بدو ۱۰۰ نفر تفنگچی را با آتش توپخانه متفرق ساخته و روز بعد بر سر قلعه بهمنی تاخته و دو

روز در اطراف قلعه معطل و نظر به رشادت باقر خان و تفنگچیان او ، قلعه را بادادن تلفات زیادی تصرف کردند ولی باقر خان با جمعی از همراهان خود بطرف تنگستان رفت . انگلیسها يك شب در بهمنی مانده و روز بعد بطرف بوشهر حرکت کردند . پس از رسیدن به کنار بوشهر شهر را از دریا و خشکی زیر آتش توپخانه گرفته و بعد از دو روز متصرف شدند و در آنجا حکومت نظامی اعلام کردند (۱۱ دسامبر ۱۸۵۶ - ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۷۳) .

روز ۱۶ ربیع الثانی خیر تصرف بوشهر به مؤیدالدوله رسید و او برای شجاع‌الملک که در راه بود امر فوری فرستاد که در حرکت بطرف بوشهر تعجیل کند . برضاقلی خان سرتیپ عرب حکم داد که از کازرون با قوای خود حرکت کرده بشجاع‌الملک ملحق شود . به محمد قلیخان ایلیخانی قشقائی نیز دستور داد که باسوارهای خود بکمک شجاع‌الملک برود . شجاع‌الملک بواسطه اشکال حرکت دادن توپها روز ۱۰ جمادی‌الاول به برازجان وارد شد و در آنجا مشغول جمع آوری قوا گردید . خوانین دشتستانی و تنگستانی که در بین راه باو ملحق شده بودند با محمد قلی خان ایلیخانی قشقائی که هزارسوار همراه داشت در اردوگاه برازجان تمرکز یافتند و محمد قلی خان با سوارهای قشقائی در «نه نیزک» برقرار شد .

وقتی که خیر تصرف بوشهر به تهران رسید ناصرالدین شاه اعلامیه برضد انگلیسها که نقض عهد کرده و ناگهان بسواحل جنوبی ایران تعرض نموده بودند ، صادر کرد و قرار شد حسام‌السلطنه با نیروی فاتح هرات و قوای خراسان به قندهار حمله نموده و از آنجا امراء هندوستان را بر علیه انگلیسها بشورانند .

ضمناً بتمام ولایات دستور داده شد بجمع آوری قوا پرداخته حاضر بجهنگ باشند . در خوزستان از هنگهای سرباز و تفنگچیان محلی قوایی در حدود دوازده هزار نفر پیاده و سی اراده توپ تحت فرماندهی خانلر میرزا احتشام‌الدوله حکمران آنجا

تمرکز یافت که در صورت تعرض احتمالی ارتش انگلیس به محمره بجلوگیری ایشان پیردازد ولی دستور داشت که از ریختن قوای خود بمنطقه ای که در تیررس توپهای دریائی انگلیس باشد احتراز نماید.

سپاه دیگری تحت فرماندهی محمد خان سرکشیکچی باشی جمع آوری شد که به بوشهر فرستاده شود.

رزم خوشاب

شجاع الملك ازبدو ورود به برازجان برای جمع آوری آذوقه وتشکیل مراکز تدارکاتی، دستور داده بود محصول تمام دهستانهای اطراف و بخصوص معابر احتمالی انگلیسها را به برازجان حمل نمایند. مؤید الدوله هم از شیراز مقدار زیادی باروت و گلوله توپ و فشنگ تفنگ و مبلغی پول فرستاده بود و تمام مخازن آذوقه ومهمات در اردوگاه برازجان تمرکز داده شد.

دراین بین ژنرال «اوترام» که برای فرماندهی ارتش انگلیس و انجام عملیات جنگی تعیین شده بود در ۷ ژانویه ۱۸۵۷ (۱۱ جمادی الاول ۱۲۷۳) به بوشهر وارد گردید و چهار روز بعد از ورود او قسمت دیگر قوای انگلیس که از هندوستان حرکت داده شده بود با کشتیها به بوشهر آمدند. ژنرال اوترام پس از کسب اطلاع ازتهیه هائی که در اردوگاه برازجان برای حمله به بوشهر میشد تصمیم گرفت با اجرای يك حمله ناگهانی به اردوگاه برازجان فرماندهی ایران را مجبور بتخلیه آنجا نموده و تا مدتی قوای بوشهر را از تعرض نزدیک ایرانیان محفوظ دارد تا اینکه قوای دیگر که در راه بودند برسند و برای تعرض به محمره و عملیات در نقاط دیگر سر فرصت تصمیم بگیرد.

روز ۳ فوریه با پنج هزار پیاده و سوار هندی و انگلیسی و ۱۸ توپ عازم برازجان شد. ستون ژنرال اوترام خیلی سبك بار حرکت کرده بود ونفرات جزپالتو و

غذای دو روزه چیز دیگری با خود نداشتند. غذای احتیاطی سه روزه افراد باگاری حمل شده بود.

ژنرال اوترام برای اینکه قوای ایران را بکلی غافلگیر نموده باشد باراه پیمائی معجل پس از ۴۱ ساعت یعنی ۵ فوریه بحدود برازجان رسید در حالی که تمام این مدت عده او زیر باران شدیدی راه پیمائی میکردند و بدون بر خورد بمانعی به اردوگاه ایران وارد و آنجا را خالی از قوا یافت. ژنرال اوترام بملاحظه اینکه مبادا خدعه ای باو زده باشند دستور داد عده برای رفع خستگی در همانجا متوقف و در اطراف اردوگاه پستهای کافی برای تأمین برقرار نمایند.

در مخازن اردوگاه ایران مقدار زیادی باروت و گلوله توپ و فشنگ تفنگ بود که بامر ژنرال اوترام قرار شد در موقع حرکت آنها را آتش بزنند و مقداری هم آرد برنج و حبوبات بود که انگلیسها با خودشان به بوشهر بردند.

اما شجاع الملك که يك روز قبل، از باقر خان تنگستانی خبر یافته بود سیزده هزار نفر انگیسی با ۲۸ غراده توپ از چاکوتاه بقصد شبیخون زدن به اردوی ایران عبور کرده اند، نظر بفزونی عده دشمن صلاح در این می بیند که در بین راه با يك حمله شبانه انگلیسها را غافلگیر کند. مراتب را به ایلیخانی اطلاع میدهد که او هم با سوارهای خود از نه نیزك شبانه بطرف جاده آمده و بعلامت شلیك توپ، ازدو طرف انگلیسها را در حین حرکت مورد حمله قرار بدهند. شجاع الملك با این تصمیم شبانه با دو هزار سرباز پیاده و چهارده توپ و غلامهای سوار حرکت و اتفاقاً در بین راه دچار باران شدید و سیل شده راه را گم کرده بطرف دالکی میرود. محمد قلی خان ایلیخانی هم که موافق با این عقیده نبود و میخواست گردنه هفت ملارا دفاع کند بواسطه گم کردن ارتباط در تاریکی شب وزیر باران با نظر متوجه میشود. این واقعه در شب ۵ فوریه رخ میدهد و روز ۵ که انگلیسها به برازجان میرسند عده مختصری

که در اردوی شجاع الملك باقی مانده بودند با چند سوار قشقائی دو عراده توپی را که در اردو بود بچاه انداخته فرار میکنند و بطوری که دیده شد ژنرال اوترام بدون برخورد بمانعی اردوگاه شجاع الملك را متصرف میشود.

فردای آنروز که شجاع الملك از رسیدن قوای انگلیس به برازجان خبردار میشود تصمیم می گیرد در مراجعت انگلیسها بطرف بوشهر بآنان شبیخون بزند. فوراً یکنفر نزد ایلخانی فرستاده و باو دستور میدهد که شبانه بجاده جنوبی برازجان نزدیک شده و در آنجا بکمین بنشیند. شب ۷ فوریه انگلیسها ذخایر و مهمات ایرانیه را آتش زده براه می افتند. از صدای احتراق باروت ایرانیه که در کمین نشسته بودند ملفت حرکت قوای انگلیس میشوند. در بین راه شجاع الملك و ایلخانی از دو طرف به تعاقب انگلیسها پرداخته بواسطه باران شدید و تاریکی شب در نزدیکی خوشاب موفق میشوند عقب دار و بنه های آنها را با سوار مورد حمله قرار بدهند. سربازها هم که پنج فرسخ راه پیمائی کرده بودند از پشت سر رسیده بلا درنگ داخل در رزم میشوند و توپخانه شجاع الملك بطرف انگلیسها شلیک میکند.

پیاده نظام انگلیس بصورت بندی مربعی در آمده بنهها را در وسط گرفته مشغول دفاع می شود و آتشبار سوار انگلیسها شروع به تیر اندازی نموده توپ های ایران را خاموش میکند. ژنرال اوترام با استفاده از تاریکی هوا و باران شدید در پناه عده ای از پیاده ها که مشغول تیر اندازی بودند بنهها را با بقیه پیاده نظام از راه چاکوتاه منحرف و رزم کنان عقب نشینی مینماید. ایرانیان بواسطه تاریکی و صدای باران قوای دشمن را گم کرده تا نزدیکی صبح در زیر باران در همان حدود میمانند. سپیده دم مشاهده میکنند که پاسداران انگلیسی در روی چند تلی بمسافت ۱۰۰۰ متری قرار دارند. سوار های ایلخانی بمشاهده انگلیسها خود سرانه بیکی از تلها حمله نموده و چند نفر از عده پاسدار انگلیسی را کشته و آن تل را تصرف مینمایند. ژنرال اوترام قوای

خود را با آرایش جنگی در آورده و طرفین دوباره درگیر رزم میشوند. با وجود رشادت و پایداری سربازهای آذربایجانی در زیر آتش توپهای قوی انگلیسها، چون ایلیخان قشقائی اصلاً بارزم در روز روشن مخالف بود با تمام سوارهای خود از میدان رزم خارج میشود و شجاع الملک با عده پیاده چندین ساعت در مقابل انگلیسها پایداری نموده ولی بواسطه زیادی تلفات و خستگی سربازها مشغول بعقب نشینی میگردد. انگلیسها شب در همانجا مانده پس از دفن کشته های خود به بوشهر مراجعت میکنند.

تلفات انگلیسها در این نبرد عبارت از ۱۶ نفر کشته و ۶۲ نفر زخمی و چندین نفر گم شده بود. تلفات ایرانیان به ۲۸۰ نفر کشته و ۸۴ نفر زخمی بالغ میشد. شجاع الملک تقریباً با دو هزار نفر سرباز مدت هشت ساعت با پنج هزار نفر قوای منظم انگلیس و توپخانه قوی ایشان مردانه جنگیده و بعد هم بواسطه نداشتن سوار قادر بر تعاقب انگلیسها نشده بود.

شجاع الملک پس از مراجعت چون از نابودی کامل اردوگاه برازجان با خبر شد با توپچیهای آذربایجانی بزحمت توپها را بیای گردنه خشت رسانیده و علیخان سرتیپ همدانی را بحراست آنها گذاشت و خود به خشت رفت که در آنجا تهیه آذوقه دیده و قوای پراکنده را جمع آوری نماید.

تعرض انگلیسها به محمره

ژنرال اوترام پس از مراجعت از برازجان تصمیم گرفت به محمره تعرض کند تا قبل از رسیدن قوای کشیکچی باشی بطرف بوشهر از راه محمره بتواند شیراز را هم تهدید نماید. در ماه مارس پس از اجرای اکتشافاتی برای تشخیص قوای که خانلر میرزا در محمره حاضر نموده بود و بقیه قوای انگلیس هم از هندوستان به بوشهر رسید روز ۲۴ مارس چهار هزار پیاده انگلیسی و هندی و چهارصد سوار، دو گروهان

نقب زن هندی، يك آتشبار سوار و يك آتشبار صحرائی انگلیسی در بوشهر سوار کشتی نموده با ۸ ناو جنگی بطرف محمره حرکت داد. فرماندهی این لشکر به ژنرال هاولك محول بود و خود ژنرال اوترام نیز در این اردو کشی شرکت نمود. ناوگان انگلیس روز ۲۴ مارس به شط العرب وارد شد.

خانلر میرزا برخلاف دستور صدر اعظم که مقرر داشته بود قوای ایران را در تیررس توپخانه سنگین ناوگان انگلیسی قرار نداده و وارد بجنک نکند، دو باستیان خاکی در کنار شط العرب، يك باستیان در کنار شمالی رود کارون تهیه و در جزیره آبادان نیز يك باستیان در مصب رود کارون و یکی در کنار شط ساخته و ۳۰ عراده توپ در آنها قرار داده و توپها را طوری تقسیم کرده بود که با آتش های متقاطع خود تمام رودخانه و ساحل آنرا بزنند. از این توپها یکی ۲۰ سانتیمتری و بقیه از توپهای صحرائی ۱۲ پونتی و ۹ پونتی بودند.

اشغال باستیانها از طرف قوای ایران بترتیب زیر بود:

آقا جان خان سرتیپ با هنگ بهادران و ۶ توپ در باستیان شط بالا - محمد مراد خان سرتیپ با هنگ بیات زرند و ۶ توپ در باستیان شط پائین - محمد حسن خان سرتیپ با هنگ قدیم و جدید فراهمان و ۳ توپ در باستیان شمالی رود کارون بر خوردار خان سرهنگ باهنگ سیلا خور و هنگ کرازی و ۶ توپ در باستیان جنوبی جزیره آبادان - عیسی خان سرتیپ با هنگ دلفان و هنگ سیستان و ۷ توپ در باستیان شمال جزیره آبادان. تفنگچیان فیلی و بیرانه وند و بویر احمدی و بختیاری در نخلستانهای کنار شط بالا دست باستیان آقا جان خان و سوارهای اینانلو و بختیاری و تفنگچیان عرب و بلوچ در مشرق سنگر های آبادان و سوارهای فیلی و باجلان در سمت مشرق سنگرهای شمالی کارون بر قرار شده بودند.

خانلر میرزا با ۳ توپ و عده مهندس در پشت قلعه محمره قرار داشت

فرمانده قوای انگلیس پس از اکتشاف لازم روز ۲۵ مارس مقارن غروب آفتاب با ۱۲ توپ جزیره الخضر را زیر آتش گرفته و در تلی که در این جزیره بود عده ای از قوای خود را پیاده کرده سنگری تهیه و چهار خمپاره انداز (۲ خمپاره انداز ۵ ر ۵ اینچی و ۲ خمپاره انداز ۸ اینچی) در آنجا گذاشت و از آنجا تا اولین سنگر ایرانیان هزار گام بود. روز ۲۶ مارس ۱۸۵۷ (آخر رجب ۱۲۷۳ هـ) صبح زود ۴ خمپاره انداز مزبور آتشبار های شمالی و جنوبی ایران را توأمآ زیر آتش گرفتند و گلوله های ۸ اینچی خیلی مؤثر واقع شده و باستیان آقا جان خان را زیر و رو نمودند و خود او هم زخمی شد. دو ساعت بعد ، هفت ناو جنگی تدریجاً وارد نبرد شده و با آتشی مؤثر خود تمام آتشبار های ایرانی را خاموش کردند. بعلاوه در اثر آتش توپخانه انگلیس قورخانه باستیان هنگ بهادران و قورخانه خمپاره دچار احتراق شد و تلفاتی وارد نمود. در همین وقت عده پیاده و سوار انگلیسی تدریجاً از کشتیها بخشگی آمده و در ساحل تجمع یافتند.

توپخانه ناوهای جنگی و خمپاره اندازهای انگلیسی سایر سنگرها را بنوبه زیر آتش گرفتند و با وجود رشادت مدافعین و پایداری ایشان تا مقارن شب بواسطه قدرت آتش توپخانه انگلیس ، سنگرها از هم متلاشی شد و تلفات زیادی به نفرات ایرانی وارد گردید. ع قمت خالمر میرزا ملنفت شد که در حد تیررس توپهای دریائی انگلیس قادر بر رزم نخواهد بود و بطرف اهواز عقب نشینی کرد. قوای انگلیس بلادرنگ بمحمره وارد شده ۱۶ توپ و چندین خروار غله و حبوبات مقداری باروت را که خالمر میرزا در آنجا ذخیره کرده بود با تمام چادرها و اثثیه اردو تصرف کردند.

تلفات انگلیسها در این رزم ۵ نفر ملوان کشته و ۲۱ نفر زخمی بود. از عده

ایران ۸۵ سرباز کشته و قریب ۱۰۰ نفر زخمی شده. از کشتی های انگلیسی چهار فروند آنها در اثر آتش توپخانه ایرانی آسیب دیده بودند.

وقایع پس از تسخیر محمره

در این موقع قوای سر کشیکچی باشی تدریجاً در اردو گاه نه نیزك در حال تجمع بود. فضلعلی خان امیر تومان و خوانین دشتی و دشتستانی با تفنگچیان خود بار دو ملحق شده و بالاخره قوای حاضر در اردو گاه نه نیزك به بیست هزار پیاده و چهار هزار سوار و سی عراده توپ رسیده بود و باقر خان تنگستانی همه روزه به سر کشیکچی باشی اصرار میکرد که بواسطه حرکت قوای عمده انگلیس از بوشهر تا جاحمله نمایند. سر کشیکچی باشی فضلعلی خان امیر تومان را با چند هنگ پیاده و سوار و ۷ توپ برای اکتشاف بطرف بوشهر فرستاد. پاسداران انگلیسی بمحض نزدیک شدن قوای ایران پستهای مقدم را خالی نموده بخط مقاومت اصلی خود عقب رفتند و فضلعلی خان وضعیت و استحکامات انگلیسها را اکتشاف و به نه نیزك مراجعت نمود.

در محمره بعد از عقب نشینی خانلر میرزا باهواز غالب طوایف آنحدود به انگلیسها گرویدند و ژنرال اوترام بواسطه نزدیک شدن تاستان و بدی آب و هوای محمره تصمیم گرفت دو گروهان پیاده را با سه ناو توپدار كوچك و سه کشتی بطرف اهواز اعزام دارد بمنظور اینکه :

۱ - وضعیت قوای خانلر میرزا را در اهواز اکتشاف کند.

۲ - در صورت ابراز مقاومتی از طرف قوای ایران، بانجام اکتشاف قناعت وبدون

درگیر شدن به محمره برگردد.

۳ - چنانچه قوای خانلر میرزا قادر بر مقاومت نباشد با اجرای دستبرد هائی نسبت بمخازن آذوقه و مهمات او ضربت دیگری به خانلر میرزا وارد ساخته او را وادار بمتار که جنک کند.

کشتیهای انگلیس بطرف اهواز حرکت و شب اول در کوت عمیره توقف و مقارن سه بعد از نصف شب بسمت اهواز عزیمت و سپیده دم به نزدیکی شهر رسیده، عده پیاده و توپخانه خانلر میرزا را از دور در تپه های ساحل غربی اهواز مشاهده و شروع به بمباران کردند. خانلر میرزا بمشاهده این وضعیت فوراً دستور داد چادرها را خوابانیده و سربازان از حد تیررس توپهای دریائی دشمن دور بشوند و بالاخره با قوای خویش بطرف بند قیر عقب نشینی کرد.

پیاده نظام انگلیس در جنوب اهواز از کشتیها پائین آمده رو بشهر پشروی نمود. ناوهای توپدار نیز بجانب شهر آمده و قبل از رسیدن پیاده ها چند تیر توپ شلیک کردند. عده انگلیس بدون برخورد به مقاومتی وارد اهواز شده يك توپ و تعدادی تفنگ و مقدار زیادی آذوقه را که در اهواز برای خانلر میرزا جمع آوری شده بود تصرف نمود. در نتیجه تحقیقات معلوم شد که قوای خانلر میرزا بواسطه نداشتن آذوقه و مهمات دیگر قادر بر مقاومت نیست و شوشتر و دزفول هم استحکاماتی ندارد. پس از وصول این اطلاعات ژنرال اوترام مصمم شد بمحض رسیدن ذغال برای کشتیها قسمتی از قوای خود را به اهواز فرستاده و کار خانلر میرزا را یکسره کند و بعدبتمام قوای خود متوجه سر کشیکچی باشی بشود. اما در همین وقت از قنسول انگلیس مقیم بغداد به ژنرال اوترام خبر رسید که در ۳ مارس یعنی قبل از حمله انگلیسها بمحمره، فرخ خان امین الملك در پاریس با دولت انگلیس قرار داد صالح بسته است و وی باید جنگ را متار که کند.

پیمان صلح پاریس

(۷ رجب ۱۲۷۲ - ۳ مارس ۱۸۵۷)

فرخ خان بنا بر مأموریتی که از تهران گرفته بود پس از ورود به اسلامبول با لرد کلایف سفیر کبیر انگلیس در آنجا وارد مذاکره صلح شد ولی لرد کلایف در آن موقع برای اغفال نماینده ایران جواب داد از وزارت خارجه انگلیس به صدر اعظم شرحی نوشته شده و پیمان صلح موکول باین است که ارتش ایران خاک افغانستان را تخلیه و اولیاء دولت ایران از « موری » وزیر مختار انگلیس رضاجوئی کنند و چهل روز برای رسیدن جواب مهلت قرار دادند. اما بعد معلوم شد که با وجود این مذاکرات ارتش انگلیس بوشهر را متصرف شده است.

امین الملک از استامبول پاریس آمد و در آنجا با لرد کولی سفیر انگلیس مجدداً داخل مذاکره شد. اما انگلیسها امین الملک را بلندن دعوت کردند که قرارداد مصالحه در آنجا بسته شود. امین الملک راضی برفتن لندن نشد و عاقبت در پاریس قراردادی با شرائط زیر بین دولتمن بسته شد.

۱ - دولت انگلیس قوای خود را از بنادر و آبهای ساحلی خلیج احضار کند.

۲ - اسراء جنگی را طرفین بلادرنک آزاد نمایند.

۳ - پس از مبادله امضاء نامه‌های این قرارداد دولت ایران تمام رعایای خود را

که در موقع اقامت نیروی انگلیس در خاک ایران با ایشان مراوده داشته یا کمک نموده اند مورد عفو قرار بدهد.

۴ - دولت ایران تعهد کند که در ظرف مدت سه ماه پس از مبادله امضانامه‌های

این قرارداد قوای خود را از خاک هرات احضار نماید و بعد از این هیچگونه دخالتی

در امور افغانستان نداشته باشد و در صورت بروز منازعاتی فیما بین، دولت ایران

اصلاح آنرا باهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نماید .

۵ - در صورتی که از جانب هرات یا سایر نقاط افغانستان تجاوزاتی به حدود سرحدی ایران بشود ، هر گاه ترضیه شایسته داده نشود دولت ایران حق دارد برای دفع این تجاوزات بعملیات جنگی متوسل بشود . اما هر لشکری که از جانب دولت ایران برای دفع این تجاوزات از سرحد عبور کند بمحض انجام مقصود باید دوباره به خاک ایران مراجعت نماید .

۶ - دولت انگلیس با دولت ایران قراردادهای تجارتی بسته و بموجب آن قنسولها و بازرگانان انگلیسی و همچنین قنسولها و بازرگانان ایرانی در خاک همدیگر حالت اتباع دول کامله الوداد را خواهند داشت .

۷ - بلافاصله پس از مبادله امضا نامه های این قرارداد سفیر انگلیس بتهران مراجعت و از طرف دولت ایران از او پذیرائی بشود .

۸ - پس از مراجعت سفیر انگلیس به تهران از طرف دولت ایران مأمور مخصوص تعیین و به اتفاق ، راجع به وصول مطالبات رعایای انگلیس از دولت ایران اقدام شود .

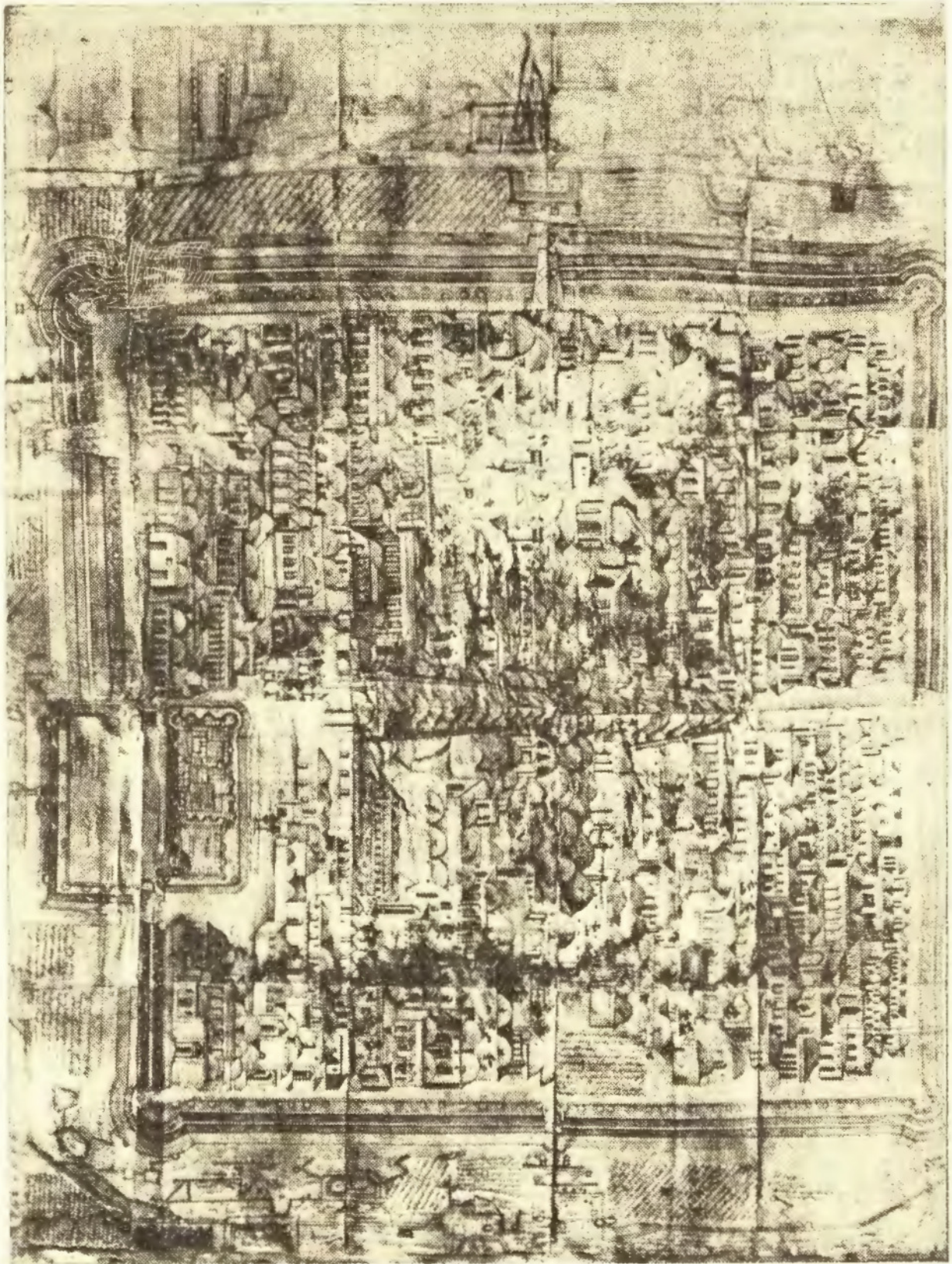
۹ - دولت انگلیس از این ببعد از اتباع ایران که در سفارت یا قنسولخانه های انگلیس استخدام دارند حق حمایت نداشته باشد ، بشرط آنکه چنین حقی بدولت دیگری داده نشود .

۱۰ - قرارداد سال ۱۸۵۱ بین دولتین راجع بمنع برده فروشی در خلیج فارس ده سال دیگر ادامه داشته باشد .

گرچه شجاع الملك و سرکشیکچی باشی از دولت تقاضا کردند که دفع ارتش انگلیس را از بوشهر بعهده بگیرند و معاهده امضاء نشود و بوسیله فرستادن لشکر حسام السلطنه به قندهار در آنطرف هم عملیات را ادامه بدهند ، اما بعد از تصرف محمره



نقشه دورنمای شهر هرات هنگام محاصره این شهر توسط نیروی ایران که در ۱۲۷۵ توسط میرزا باقر مهندس ترسیم شده و اصل این نقشه در موزه دانشکده افریست.



و اغتشاشاتی که در بختیاری و لرستان و بوییر احمدی و غیره بر پا شده بود صدر اعظم مایوس بود و صلاح بر این دید که عهدنامه بامضاء رسیده به بغداد ارسال گردد .
ژنرال اوترام بنا بر دستور دولت انگلیس قرار بود اینقدر قوای خود را در بوشهر و محمره نگاه بدارد تا موقعیکه هرات تخلیه شده و سایر شرائط عهدنامه از طرف دولت ایران اجرا گردد و او حتی مشغول تهیه بناهایی برای اقامت تابستان شد . اما چون ارتش ایران از هرات در شرف حرکت بود و در هندوستان هم شورشی برپا شده و سپاه بنگال انگلیسها را قتل عام کرده بودند ، ژنرال اوترام مأمور شد فوراً با قوای خود برای رفع شورش هندوستان بآنجا برگردد .

نتیجه

بطوریکه دیده شد در این دوره هم بواسطه بی اطلاعی ، عدم لیاقت و بی علاقه گی و کم ظرفی دولت ناصر الدین شاه انگلیس ها با انواع موانع و مشکلاتی که در پیش داشتند بسهولت توانستند بوشهر و محمره را اشغال نموده از راه تهدید دولت پوشالی وقت ، ارتش فاتح ایران را از هرات مجبور به مراجعت کنند . در صورتی که اگر در آن موقع اولیاء دولت و شخص ناصر الدین شاه همت و علاقه ای برای دفاع کشور داشتند اولاً با اعزام سریع قوای کافی به بوشهر و با کمک طوایف و ایلات رشید تنگستان و دشتی و دشتستان مانع از استقرار قوای انگلیس در بوشهر میشدند . ثانیاً بطوری که در نظر گرفته شده بود اگر وسائل بارکشی کافی به حسام السلطنه داده بودند و او را در آغاز کار به قندهار میفرستادند با تسلط و نفوذ ایران در قندهار و تشجیع امراء هندوستان به قیام برضد انگلیسها ، دولت انگلیس را مجبور میکردند قوای خود را از خلیج فارس احضار کند . بخصوص که زمینه این قیام هم حاضر بود و چنانکه دیده شد بلافاصله پس از امضاء قرار داد صالح ابن قیام در هندوستان شروع و دولت

انگلیس مجبور شد قوای خود را بلادرنک از بوشهر و محمره احضار و بهندوستان بفرستد و معطل اجرای سایر شرائط از طرف دولت ایران نشود. ثالثاً مأمور کردن اشخاصی مانند شجاع‌الملک یا خانلر میرزا برای جنگ با قوای منظم خارجی بهیچ وجه صلاح نبود چنانکه شکست خوشاب و محمره فقط ناشی از عدم لیاقت و جنگ نیازمندی کادر فرماندهی بود و الا بنا بر یادداشت‌هایی که از طرف خود انگلیسها دیده میشود افراد ایرانی با رشادت شایانی جنگیده و در سخت‌ترین مواقع حتی زیر آتش‌های شدید توپخانه دریائی دشمن از پایداری و فداکاری دریغ نکرده اند و اکثراً عقب نشینی یا هزیمت عده در اثر هراس و واهمه فرماندهان و فرار بیموقع ایشان وده است. از طرف دیگر موقعی که قوای عمده انگلیس در محمره بودند و در بوشهر عده مختصری باقی مانده بود، سپاه سرکشیکچی باشی مدتی در حدود برازجان معطل و بیکار ماند و با وجود اصرار باقرخان تنگستانی به بوشهر حمله نکرد و فرصت مناسبی را از دست داد. خلاصه واکذاری هرات ننک دیگری بود که بر ننگهای دوره قاجاریه بیفزود و یک مرتبه دیگر بی‌علاقه‌گی سلاطین قاجار را نسبت بسرنوشت ایران محرز ساخت.

بخش ۱۱

ایران در جنگ بین المللی

مختصری از اوضاع ایران در آغاز جنگ بین المللی - پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس
توجه آلمان بآسیای مرکزی و ایران - عملیات ارتشهای خارجی در منطقه
آذربایجان - عملیات نیروهای اجنبی در مرکز و مغرب و جنوب ایران
تغییر نظریه آلمانها و عملیات متقابل انگلیسها

برای روشن شدن اوضاع ایران در آغاز جنگ بین المللی بایستی وقایع یک
قرنی را که بدترین دوره زندگانی کشور ما است خیلی به اختصار در اینجا یاد آور
بشویم . شکستهای پی در پی قاجاریه از روسها و معاهده شوم تر کمن چای که در پایان
کار با دولت تزاری روس بسته شد و همچنین اشغال سواحل جنوب ایران توسط
ارتش انگلیس که منجر بخواستن لشکر فاتح ایران از هرات و انعقاد قرارداد ننگین
پاریس گردید ، کشور ما را یکسره تحت نفوذ اجانب قرار داد . در اثر ناتوانی دولت
مرکزی سرکردگان ایلات که از اول از قاجاریه دلخوش نبودند از هر طرف خودسری
آغاز کردند و مأمورین دولت برای حفظ منافع خویش اغلب باینها پیوسته جان و مال
مردم را دستخوش هوا و هوس و غارتگری خود نمودند و رفته رفته اصول
ملوک الطوائفی با منتهای هرج و مرج در سرتاسر کشور حکمفرما گردید .
رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی که در اینموقع بکمال شدت رسیده

بود در بار سلاطین قاجاریه را بازیچه سیاستمداران این دو دولت نمود و بواسطه بی‌علاقگی و هوس رانی سلاطین قاجار و خیانت کاری و نادانی اطرافیان ایشان شرکتهای و اتباع دول اجنبی بهم چشمی یکدیگر و بایرداخت پول مختصری در گرفتن امتیازات خانه بر انداز بر همدیگر سبقت و پیشدستی جستند.

مسافرت‌های سلاطین قاجار بکشورهای اروپا که فقط برای تفریح و عیاشی بود علاوه بر فروش هستی ایران از راه دادن امتیازات، یک رشته وام‌های کمر شکنی را پیش آورد و این وام‌ها در واقع سخت‌ترین ضربتی بود که بدست قاجاریه بشنون اقتصادی و استقلال ایران وارد میشد.

ازین امتیازات بی‌شماری که بدون هیچ مطالعه و با کمال بی‌اعتنائی به بیگانگان داده شد، ننکین تر و رسوا کننده‌تر از همه امتیازی بود که برای فراهم ساختن هزینه سفر اول ناصرالدین شاه باروپا به «بارون روی‌تر» نام معامله گرانگلیسی داده شد (۱۲۸۸ هجری - ۱۸۷۲ میلادی).

گرزن مورخ اروپائی راجع باین امتیاز اینطور مینوسد:

«امتیاز نامه رویتزر عجیب‌ترین قرار دادهائی بود که در عالم انتشار می‌یافت و مطابق آن تمام منابع ثروتی و صنعتی کشور ایران یکباره بدست بیگانه واگذار میشد: امتیاز کشیدن خطوط آهن و تراموای در مدت هفتاد سال - حق استخراج تمام معادن ایران بجز طلا و نقره و سنگهای قیمتی - تأسیس بانک دولتی و کارخانجات - ساختن جاده‌ها - نهرها و قنات‌ها - استفاده از جنگلها و زمینهای خالصه - کشیدن خطوط تلگرافی - اجاره کمرکات بمدت بیست و پنج سال و غیره. تمام اینها در مقابل وجه بی‌اهمیتی بود که امتیاز گیرنده در مدت شش سال بایستی بپردازد و بعد از آن ۶۰ در ۱۰۰ منافع خالص خود را بدولت ایران بدهد این بود قرارداد حیرت‌آوری

که درست مقارن سفر اول ناصرالدین شاه مثل يك بمبی در اروپا صدا کرد! «
از وامهای متعددی که برای گردش فرنگستان و شهوت رانی سلاطین قاجار
و درباریانشان از اجانب گرفتند و منابع درآمدهای دولت را مانند گمرکات ایران
در برابر آنها بوثیقه گذاشتند، دیناری برای مصالح عمومی کشور مصرف نشد. عجیتر
از همه این بود که در گرفتن این وامها هیچوجه ضرر و زیان کشور را در نظر نداشتند
چنانکه بیست و دو میلیون روبل (۶۰ میلیون فرانک) از روسها قرض کردند و دولت
روسیه این پول را از قرار صدی سه و نیم از فرانسه وام گرفته عین آنرا از قرار صدی
پنج بدولت ایران وام داد.

« ویکتور برار » نویسنده تاریخ انقلاب ایران، راجع باین مسافرتها و پولهای
گزافی که از راه همین وامها در اروپا مصرف شد اینطور مینویسد :

« سلاطین قاجار با پولهایی که از اجانب قرض کرده بودند چندین سفر باروپا
آمدند و چیزهایی را که از آنجا بسوقات آوردند عبارت از رولورها، دوربینها، شمشیرها
پیانوها، سازها، مبلها، اشیاء تجملی و زینتی و انواع خرت و پرت بیهوده ای
بود که نظر بچه گانه این پیر مردان را در نمایشگاه بین المللی اروپا فریفته بود. »

پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس

باری هرج و مرج و فقر و فلاکت ایران در اثر این هوس رانیهاروز بروز
رو بشدت میرفت و دولتین روس و انگلیس هم از عملیات رقابت آمیز خود در آسیای
مرکزی خسته شده در ۳۰ اوت ۱۹۰۷ با استفاده از اوضاع خراب ایران قراردادی
با هم بستند و بموجب آن دو منطقه نفوذ برای خویش قائل شدند.

بر طبق این قرار داد دولت انگلیس بواسطه برقراری نفوذ و تسلط خود در
افغانستان و تبت و خلیج فارس، هندوستان را تأمین میکرد. دولت روس هم ولایات

ماورا خزر را تا اترك و جيحون اشغال و نفوذ خود را در شمال ايران توسعه داد. منطقه نفوذ روسها در ايران در شمال خطی بود که از قصر شیرین شروع شده از اصفهان و یزد و خواف گذشته در کاخ به سرحد افغانستان میرسید. منطقه نفوذ انگلیسها از سرحد افغانستان شروع شده از بیرجند و کرمان گذشته به بندر عباس منتهی می شد. بقیه ایران که منطقه مرکزی را تشکیل میداد بیطرف شناخته شده بود. دولتین انگلیس و روس در مناطق نفوذ یکدیگر و همچنین در منطقه مرکزی تعهداتی را قائل شدند که از جمله محترم شمردن استقلال ایران بود ولی در باطن هیچگونه ارزش و اعتباری نداشت. چنانکه روسها بعد از این قرارداد نسبت باخراج شوسترا امریکائی خزانه دار کل ایران اولتیماتومی دادند و بعد بمهانه نرسیدن جواب آن ارتش روس از راه بادکوبه و جلفا بایران وارد و در تبریز و رشت و قزوین برقرار شد. (۱۹۱۱ م. - ۱۳۲۹ ه.)

روسها در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان از تجاوز بیجان و مال مردم دریغ نکرده و از ارتکاب انواع جنایات خودداری نمودند. ناوگان انگلیس وارد خلیج فارس شده و سواحل آنرا تحت نظر گرفت. از آن طرف پادگان های عثمانی در حدود شمال غرب بخاک ایران تجاوز نموده در نواحی قطور، رضائیه و اشنویه برقرار شدند. در این موقع انقلاب مشروطیت ایران و نفوذ یافتن بیگانگان بخاک کشور ما و خودسری رؤسا ایلات و گردنکشانی که از سالها باینطرف در گوشه و کنار دعوی حکمرانی میکردند، کار خرابی کشور را بجائی رسانید که بهیچوجه امید نجات نبود.



مقارن همین خرابیها و تیره روزیها بود که جنگ بین المللی آغاز گردید. گرچه از بدو شروع جنگ دولت ایران توسط نمایندگان خود در خارجه بیطرفی خویش را رسماً اعلام داشت و از دولی که بخاک وی تجاوز کرده بودند تقاضا نمود که با احترام

بیطرفی او ارتشهای خود را از ایران احضار کنند. اما بواسطه ناتوانی دولت وقت بیگانگان نه فقط باین اعلام بیطرفی اعتنائی نکردند بلکه بر نیروی خویش در ایران افزودند و عملیات خود را از هر طرف توسعه دادند.

در اینجا باید متذکر شد که دولت آلمان هم از چندی باینطرف با آسیای مرکزی و ایران متوجه شده بود و از ۱۸۹۹ يك کشتی تجارتي آلمان در خلیج فارس سیر نموده و یکی از تجارتخانه های آلمانی شعباتی در بغداد، آبادان و بوشهر دائر کرده بود. بعد از قرار داد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، بر فعالیت آلمانها افزوده شد و «واسموس» قنصل جدید آلمان در بوشهر و سایر عمال سیاسی ایشان مشغول یکرشته تبلیغات و عملیاتی شدند که دولت ایران را بطرف عثمانی و آلمان جلب نموده بر ضد روسها و انگلیسها وارد جنگ بکنند.

گرچه در آن موقع دولت عثمانی رسماً داخل جنگ نشده بود ولی بطور یکه دکتر «رایمون فورن» در کتاب تاریخ ایران خود مینویسد «انور پاشا میخواست عالم اسلام را بنفع آلمان به جنبش در آورد. این جنبش می بایستی در مصر و تمام افریقای شمالی، عربستان، فلسطین، شامات و بین النهرین و ایران و افغانستان توسعه یافته و بالنتیجه ایران و افغانستان بیک سپاه متحد عثمانی و آلمان اجازه بدهند از خاک خودشان به هندوستان حمله نموده قسمتی از نیروی انگلیس را از میدانهای نبرد اروپائی باین طرف بکشانند.»

عملیات ارتشهای خارجی در منطقه آذربایجان

چنانکه در بالا گفته شد دولت تزاری روس مدتها پیش از جنگ قوای مهمی در نواحی مختلف آذربایجان تمرکز داده بود و در آغاز جنگ روس و عثمانی نیز بنا بملاحظات سیاسی و نظامی روسها به قوای خود در آذربایجان یعنی جناح چپ

جبهه قفقاز افزوده و فرماندهی کل آنرا بعهدہ ژنرال « چرنوزوبف » واگذار کردند .
مأموریت قوای روس بیشتر از ایحاط تأمین خطوط استراتژیکی از موصل و
رواندوز به تبریز و رضائیه و ازوان برضائیه بود . برای اجرای این مأموریت روسها
تبریز - خوی - دیلمقان (شاهپور) و رضائیه را قویاً اشغال و عناصر مختصری در سمت
مراغه - ساوجبلاغ (مهاباد) بجلو فرستاده بودند و اینها واحدهای سرحدی و امنیه
عثمانی را با دستجات کرد تدریجاً عقب رانده در ماه دسامبر ۱۹۱۴ قطور ، باش قلعه
و سترای را اشغال کردند (محرم ۱۳۳۳ ق .)

در سمت اردبیل هم روسها برای جلوگیری از هر گونه عملیات خصمانه طوایف
شاهسون قوای مختصری بفرماندهی ژنرال «فیدارف» که بین این طوایف نفوذ زیادی
داشت برقرار نموده بودند و بهمین وسیله هم از تحریکات عمال عثمانی در بین طوایف
شاهسون توانستند جلوگیری کنند .

پس از اینکه جنگ روس و عثمانی در این جبهه در گیر شد چون نیروی روس
در نزدیکی « صاری قامیش » از طرف عثمانیها بمحاصره افتاده بود معاون فرمانده کل
قوای قفقاز (ژنرال میشلابوسکی) شتابان به تفلیس مراجعت و به فرمانده قوای مأمور
آذربایجان دستور داد بجانب سرحدات روسیه عقب نشینی نماید . در اثر این عقب نشینی
ناگهانی ، روسها مقدار زیادی از ذخایر خود را جا گذاشته یا نابود ساختند و عده ای از
آرامنه هم که با روسها همراه بودند هر اسناک شده از حدود رضائیه و دیلمقان کوچ
کرده باتفاق عده روس بطرف جلفا رفتند و این حرکت بيموقع به نفوذ و حیثیت
روسها لطمه بزرگی وارد ساخت .

عثمانیها با اینکه در اینموقع قوای خیلی مختصری داشتند با اینحال در خط
مهاباد و رضائیه به تعاقب روسها پرداخته و هر جایی را که روسها تخلیه نمودند

عثمانیها اشغال کردند و قسمتی از قوای عثمانی در اول ژانویه ۱۹۱۵ (۱۴ صفر ۱۳۳۳ ق.) به تبریز وارد شد. عثمانیها بلاد رنک در تمام نقاط مشغول تبلیغات بر ضد روسها شدند و در اثر این تبلیغات و سوء تأثیر عقب نشینی روسها یک قسمت از اکراد عثمانیها گرویدند از جمله طوایفی بودند که بر ریاست سمیتکو با عثمانیها بر ضد روسها متحد گردیدند. در این موقع فرماندهی ارتش قفقاز به ژنرال «یود نیچ» واگذار شد و او به چرنوزوف دستور داد که دوباره به آذربایجان مراجعت کند.

روسها پس از زدو خورد مختصری با اکراد و پادگانهای کوچک عثمانی روز ۱۷ ژانویه دوباره به تبریز برگشتند و عثمانیها بدون ابراز مقاومتی عقب نشینی کردند و دیلمقان مجدداً بتصرف روسها درآمد و قوای روس تا ۱۰ آوریل در خط بین خوی و قطور - دهستان کولان او جان - دیلمقان - تبریز - خوی و جلفا استقرار داشتند. در این موقع لشکر مختلط ۳ عثمانی بفرماندهی خلیل پاشا و لشکر مختلط ۵ عثمانی بفرماندهی کاظم بیگ که از ناحیه «گالی پلی» بطرف وان حرکت داده شده بودند به آنجا رسیدند و قوای عثمانی بفرماندهی خلیل پاشا تا دیلمقان پیشروی نموده و روسها را از آنجا راندند. ولی بزودی از طرف روسها قوایی بفرماندهی ژنرال «نظر بکف» بمقابله عثمانیها فرستاده شد و در حوالی مغانجیق طرفین باهم درگیر شدند و روسها حملات متوالی عثمانیها را باتلفات سنگینی دفع کردند و شب ۱۹ آوریل عثمانیها ناچار از جلو روسها عقب نشینی نمودند (۳۰ جماد الاول ۱۳۳۳ ق.).

چون در اثر عقب نشینی ناگهانی روسها از آذربایجان و ورود

بآنجا لطمه بزرگی بنفوذ روسها وارد آمده بود فرماندهی ارتش

برای جلوگیری از تحریکات عثمانیها و اعاده نفوذ سابقه

نظام در اطراف دریاچه رضائیه تا حدود وان مبادرت ور

ژنرال « شارپانتیه » از راه تبریز -- مهاباد -- ساحل جنوبی رضائیه و در سمت شهر رضائیه با کامیابی اجرا گردید و در ضمن آرامش آنحدود خلیل پاشا را مجبور نمود که بعجله حدود رضائیه را تخلیه کرده بخاک عثمانی عقب نشینی نماید. بعلاوه در اثر عبور سوار نظام روس از میان عشایر تا مدتی منطقه آذربایجان در امان بود و روسها توانستند عده پیاده نظام خود را از این منطقه بطرف « ملازگرد » بفرستند و این برداشت قوانسبت به نفوذ ایشان در آذربایجان تأثیری نکرد. سوار نظام روس پس از انجام این تاخت و تاز در ناحیه وان بسپاه ۴ قفقاز ملحق شد.

عملیات نیروهای بیگانه در مرکز و مغرب و جنوب ایران

بطوریکه دیده شد عمال آلمان از مدتی پیش در عرصه عملیات آسیای مرکزی وارد شده بودند و دولت آلمان برای انجام مقاصد سیاسی خود یک هیئت نظامی و سیاسی تشکیل داد که از او کتبر ۱۹۱۴ از خاک عثمانی شروع به عملیات کردند و واسموس قنصل آلمان مقیم بوشهر قسمتی از این هیئت را در ایران بکار انداخت و بین تنگستانیها و دشتستانیها شروع بتبلیغات ضد انگلیسی نمود.

در کرمانشاه « شونمان » و در اصفهان « پورژن » و در کرمان « زوگک مایر » از عمال آلمانی با کمال جدیت مشغول کار شدند.

در طهران هم « پرنس هائری دورس » وزیر مختار آلمان و « کنت گانیتس » وابسته نظامی آن دوات بین دموکراتها و افسران ژاندارمری و مردم تبلیغات شدیدی آغاز کردند.

بطوریکه دکتر « رایمون فورن » در کتاب خود مینویسد: « نیدر مایر عامل دیگر آلمانی چون میدانست که یک کشتی آلمانی موسوم به « اکباتان » و یک ناو توپدار عثمانی در آبادان است ب فکر افتاد که بنگاه تصفیه نفت آبادان را آتش زده

کتابخانه
موزه
تاریخ

و لوله های نفت را قطع کند و کشتی اکباتان را در بندر گاه غرق نماید. در این باب از برلن کسب تکلیف کرد و آتش زدن بنگاه تصفیه نفت بوی اجازه داده نشد و او به غرق کشتی اکباتان اکتفا نمود. انگلیسها همینکه از قضیه مطلع شدند فوراً آبادان را اشغال کردند. در این مدت بین عمال آلمان و عثمانی کراراً اختلافاتی پیش آمد زیرا مقاصد اینها با هم وفق نمیداد: آلمانها میخواستند مستقیماً بر ضد انگلیس حمله کنند و عثمانیها قصد شان این بود که با اشغال قسمتی از ایران به سیاست روسها لطمه وارد سازند. گفتگو و مشاجره بین طرفین تا ژانویه ۱۹۱۵ بطول انجامید. هیئت مأمورین آلمان از حلب عازم بغداد شد و تصمیم گرفت بتنهائی و بدون کمک عثمانیها وارد کار بشود. این هیئت بدو قسمت تقسیم شد و هدف هر دو آنها کابل بود: و اسموس بدزفول و شوشتر آمد ولی در آنجا توسط انگلیسها سخت تعقیب و بالاخره موفق بفرار شده به شیراز آمد و در آنجا قوائی گرد آورد. نیدرهایر بکرمانشاه آمده از آنجا بطرف طهران رهستار شد و مشغول تبلیغات گردید و افسران آلمانی موفق بجلب و تجهیز عده ای از افراد ایلات شدند. انگلیسها دچار واهمه شده بندر جاسک، چابهار، لنگه، بندر عباس و بوشهر را اشغال کردند. از طرف دیگر باروسها وارد مذاکره شده قرار گذاشتند بسرعت سرحد افغانستان را بروی عمال آلمان ببندند. بطوریکه بعد خواهیم دید روسها توسط قسمتی از دیویزیون قزاق ایران مأمور خراسان از سرخس تا بیرجند و نیروی انگلیس از بیرجند تا بلوچستان خط نظامی محکمی در سر راه آلمانها کشیدند. ولی نیدرهایر با همراهان خود از راه کویر عبور نموده با کمال مهارت از بین دو پست انگلیسی گذشته در تابستان ۱۹۱۵ خود را بهرات رسانید. در نتیجه عملیات جدی آلمانها در ایران و همچنین بواسطه فشار انگلیسها به

« فن اتر » سفیر روس در ایران در او کتبر ۱۹۱۵ (ذی حجه ۱۳۳۳ ق .) فرماندهی روس تصمیم گرفت يك سپاه بطرف قزوین حرکت بدهد . قسمت‌های مختلف این سپاه با راه آهن به بادکوبه سوق داده شد و از آنجا با کشتی به بندر پهلوی آمده بفرماندهی ژنرال « باراتف » به طرف قزوین حرکت کرد .

مأموریت سپاه روس این بود که برای جلو گیری از تبلیغات شدید آلمانها و مانع شدن از رسانیدن اسلحه و مهمات از طرف عمال آلمانی ، بدون ورود بتهران نقاط مهم استراتژیکی را اشغال و از داخل شدن دولت ایران در جنگ برضد روسیه جلو گیری نماید . زیرا در این موقع عملیات تجاوزی روسها بخاک ایران مردم را نسبت بایشان متنفر ساخته بود و دموکراتها و اولیای دولت وقت در صدد بودند که احمد شاه را از تهران به اصفهان حرکت بدهند . اما پس از حرکت سپاه روس بطرف قزوین و مداخله وزرای مختار روس و انگلیس و فرانسه رفتن شاه باصفهان موقوف شد و فقط عده ای از نمایندگان مجالس و رؤساء دموکرات به قم رفته و در آنجا کمیته ای بنام « کمیته دفاع ملی » تشکیل دادند که مانع از تجاوز روس ها بسمت جنوب بشوند .

قوای روس در ۲۰ نوامبر (۱۲ محرم ۱۳۳۴) در قزوین تمرکز یافت و تیپ یکم آن بفرماندهی سرهنک « فیسنکو » بجانب همدان حرکت داده شد و در گردنه سلطان بلاغ گردان ۵ ژانداره‌ری قزوین را که در این گردنه بحال دفاع برقرار شده بود متفرق ساخته و در ۲ دسامبر به همدان وارد و عناصر جلو دار خود را بطرف کنگاور و سنندج پیش راند .

تیپ دوم قوای روس هم در ۷ دسامبر (۲۹ محرم) وارد قم شد و کمیته دفاع ملی با عده ژاندارم از آنجا بسمت کاشان و اصفهان و سلطان آباد عقب نشینی کردند .

قوای روس مأمور همدان توسط عناصر جلودار خود تدریجاً سرتاسر جاده بین‌النهرین به ایرانرا اشغال کرده و از طرف دیگر پس از مدتی زد و خورد کنگاور و سلطان آباد را هم گرفتند و عمال آلمان و طرفداران ایشان را به کرمانشاه و بروجرد فرار دادند. باین ترتیب در ژانویه ۱۹۱۶ روس‌ها موفق شدند در این منطقه تبلیغات و عملیات آلمانها را خنثی نموده و از حمل اسلحه بطرف مشرق ایران جلوگیری نمایند (صفر ۱۳۳۴ ق .)

اقدامات نیدرمایر هم در افغانستان نتیجه‌ای نبخشید و او از کابل مجبور به مراجعت شد و دو باره به تهران آمده و از آنجا به قوای عثمانی مقیم کرمانشاه ملحق شد. بواسطه اغتشاشی که در جنوب رخ داده بود انگلیسها در سال ۱۹۱۶ از افراد داوطلب محل قوایی را با اسم « پلیس جنوب » در حدود یازده هزار نفر و بفرماندهی « سرپرسی سایکس » تشکیل و یک تیپ آنرا در فارس و تیپ دیگر را در کرمان برقرار و یک هنگ آنرا هم به بندر عباس فرستادند.

در همین اوقات روسها بریگاد قزاق ایران را تا یک دیویزیون توسعه داده و ژنرال « بارون مایدل » را بفرماندهی آن انتخاب و چند افسر ارشد و جزء روس را همراه او به تهران فرستاده و توسط قسمتی از همین دیویزیون توانسته بودند خط نظامی سرحد افغانستان را باتفاق انگلیسها برقرار نمایند.



با وجود اینکه عمال آلمان در عملیات خود موفق نشده بودند؛ دولت آلمان باز از نقشه خود که عبارت از متوجه ساختن متفقین و بویژه انگلیسها بطرف ایران و مشغول داشتن قسمتی از قوای ایشان در این سمت بود، صرف نظر نکرده و این دفعه تصمیم گرفت به عوض تبلیغات بعملیات نظامی مبادرت ورزد.

برای این منظور دولت آلمان بقوای عثمانی متوسل شد و تصرف صربستان

توسط « ماکنزن » نیز رسانیدن هر گونه وسائل و قوای امدادی را از این راه به عثمانی میسر میساخت.

در این موقع قوای انگلیس مأمور عراق بفرماندهی ژنرال « تاونشند » در « کوت العماره » از طرف عثمانیها بمحاصره افتاده بود.

در « گالی پلی » هم قوای متحد انگلیس و فرانسه کامیاب نشده و اجباراً این شبه جزیره را تخلیه کرده بودند.

دولت عثمانی با احراز این کامیابیها دیگر از تهدید بغازها و استامبول توسط قوای متحد فرانسه و انگلیس بیمی نداشت و دوباره ب فکر انجام نقشه اتحاد اسلام برآمده بود و با تقویت قوای خود در عراق ارتش ۶ خویس را در بغداد تشکیل و فرماندهی آنرا به « فن در گلتس پاشا » واگذار نمود (۱۳۳۴ ق.)

گرچه تشکیل این ارتش عثمانی با پشتیبانی دولت آلمان برای جنگ با انگلیسها بود، اما در اثر پیشرفت قوای روس تا نزدیکی حدود آنجا فن در گلتس ضمناً عهده دار هدایت عملیات در سمت کرمانشاه برضد روسها گردید و قسمت های موجوده در آن حدود نیز تحت امر او گذاشته شد.

بنابر دستور فن در گلتس چند گردان پیاده عثمانی و یک آتشبار بخط کرمانشاه فرستاده شد و قوایی از ژاندارمها و اکراد ایران جمع آوری گردید و ریاست اینها در ظاهر با نظام السلطنه بود که با پشتیبانی آلمانها و کمک کمیته دفاع ملی در کرمانشاه حکومت موقتی تشکیل داد.

از آنطرف فرماندهی کل قوای قفقاز برای درهم شکستن نیروئی که در کرمانشاه تشکیل میشد به ژنرال بیاراتف دستور داد بکرمانشاه تعرض نموده آنجا را تصرف کند.

ژنرال با راتف پس از يك سلسله رزمهای سختی در نهاوند ، دولت آباد ،
صحنه و بیستون ، روز ۱۳ فوریه به کرمانشاه وارد شده و يك قسمت سوار را بطرف
کردند فرستاد (۸ ربیع الثانی ۱۳۳۴ ق .)

در همانموقع عده های دیگر روس کاشان ، اصفهان و بروجرد را اشغال کردند .
قوای متحد عثمانی و ایران باتفاق افسران آلمانی پس از تخلیه کرمانشاه
در کردند ، قلعه سنجابی ، قصر شیرین و خانقین برقرار شدند .

در اینموقع چون وضعیت ژنرال تاونشنند در کوةالعماره خیلی سخت و گزارش
داده بود که اگر تا آخر آوریل برای او کمک نرسد بواسطه تمام شدن ذخائر خواربار
و مهمات خود مجبور به تسلیم خواهد بود ، از اینرو انگلیسها بفرماندهی کل نیروی
قفقاز اصرار کردند که به ژنرال باراتف امر شود از راه خانقین پیشروی نموده به تاونشنند
کمک برساند (جمادی الثانی ۱۳۳۴ ق .)

اجرای اینکار برای روسها خیلی مشکل بود زیرا در مقابل قوای عثمانی اگر
میخواستند از کرمانشاه بطرف کوةالعماره حرکت کنند مجبور بودند خط مواصلات
پر طولی را پشت سر خود تشکیل بدهند و تأمین آن غیر ممکن بنظر میرسید .

اما ژنرال باراتف با وجود تمام اشکالات در اجرای امر اکید فرماندهی تصمیم
گرفت اینکار را انجام دهد و در نیمه آوریل در خط کردند - قصر شیرین شروع بتعرض
نموده این دو محل را تصرف کرد و قوای عثمانی بفرماندهی شوکت پاشا از جلو
روسها به خانقین عقب نشینی نمود .

در این بین خبر رسید که ژنرال تاونشنند تسلیم شده است و چون منظور از این
تعرض کمک رسانیدن به تاونشنند بود ، پس از تسلیم شدن او پیشروی قوای روس دیگر
موردی نداشت بعلاوه بواسطه شدت گرما و سختی رسانیدن تدارکات و بروز بیماریهای

مختلف بین عده های روس، ژنرال باراتف دستور داد که قوای روس از قصر شیرین جلوتر نروند و طرفین مدتی در جلو یکدیگر بیکار ماندند. تا اینکه در آخر آوریل انورپاشا به بغداد آمد و بنا بمیل و اصرار آلمانها به ارتش ۶ عثمانی امر داد که در جلو انگلیسها حالت تدافعی گرفته با عمده قوای خود در خط مندلیج - رواندوز دوباره بخاک ایران تعرض کند.

بواسطه فوت فن در گلنس فرماندهی ارتش ۶ عثمانی به خلیل پاشا محول و او بنا بدستور انور پاشا قوای جدیدی را بطرف خانقین اعزام و بفرمانده نیروی موصل حکم فرستاد که از سمت سلیمانیه تعرض نموده بقوای خانقین ملحق شود.

ژنرال باراتف پس از اطلاع از اقدامات عثمانیها تصمیم گرفت بلا درنگ بخط موضع های عثمانیها در نزدیکی خانقین حمله نموده و مانع از این تعرض بشود. اما حمله روسها بواسطه آتش شدید و مقاومت متهورانه عثمانیها با تلفات سنگینی دفع شد و روسها دوباره بطرف قصر شیرین عقب نشینی کردند.

تا ۲۳ ماهه قسمتهائی از لشگر ۲ عثمانی نیز با دو هزار سوار چریک که در حدود کوة العماره بودند از راه موصل بخانقین آمده و تمام سپاه ۱۳ عثمانی مرکب از لشگر های ۲ و ۶ در تحت فرماندهی علی احسان پاشا در خانقین متمرکز گردید و روز ۲۶ مه از خط خانقین - مندلیج شروع به تعرض نمودند (۲۳ رجب ۱۳۳۴) در همان وقت يك لشگر مختلط عثمانی که بسلیمانیه رسیده بود پیشروی خود را در خط سنندج ادامه داد.

روسها به کردند عقب نشینی نموده در ارتفاعات نزدیکی « گهواره » مورد حمله عثمانی ها واقع شده از ترس اینکه مبدا خط رجعتشان قطع بشود کردند را تخلیه و به کرمانشاه رفتند. قوای عثمانی پس از چند رزم روسها را از کرمانشاه رانده این شهر را تصرف و سنندج را هم اشغال کرد.

گرچه علی احسان پاشا مایل نبود تعرض خود را بداخله خاک ایران باین زودی ادامه بدهد ولی در اثر اصرار آلمانها دوباره شروع به پیشروی نموده در حوالی بیستون، صحنه، گردنه بید سرخ و کنگاور روسها را عقب رانده بالاخره در گردنه اسدآباد مقاومت سپاه سوار قفقاز را در هم شکست.

روز ۲۸ ژویه عثمانیها وارد همدان شده و عناصر مقدم ایشان تا بیجار و دولت آباد جلو راندند (۲۷ رمضان ۱۳۳۴)

ژنرال باراتف یکسره بطرف قزوین عقب نشینی و در «سلطان بلاغ» خط دفاعی تشکیل داد.

قوای ژنرال باراتف در این عملیات از حیث تدارکات، خوار باز و علیق باشکالات بزرگی برخوردارند و علاوه بر ضایعات جنگ جمعیت زیادی از روسها بیمار و تلف شدند بالاخره متعاقب انقلاب روسیه تمام قوای روس از ایران احضار و با کمال بی نظمی و عجله از راه رشت و بندر پهلوی بجانب روسیه رهسپار و جبهه روس در واقع متلاشی گردید.

تخلیه خاک ایران توسط قوای روس مدت چهار ماه طول کشید و حمل و نقل اثاثیه جا مانده آنها بعهده سرهنک «بیچراخوف» که مأمور عقب داری سپاه باراتف بود محول گردید و در این عقب نشینی روسها بواسطه بی پولی مقدار زیادی آذوقه و علیق دهات سر راه خود را مصرف کرده و قیمت آنرا نپیداختند از این رو بمردم آبادیهای بین راه خسارت و صدمه فوق العاده ای وارد شد. چنانکه ژنرال باراتف در یادداشتی خود مینوسد «از بابت آذوقه و علیق قوا که بمصادره گرفتیم مبلغ هشت ملیون ونیم ریال باهالی بدهکار شدیم و چون کمک مالی انگلیسها هم موقوف شد از عهده پرداخت بدهکاری خود برنیامدیم».

تغییر نظریه آلمانها و عملیات متقابل انگلیسها

پس از اینکه در ماه مارس ۱۹۱۷ قوای ژنرال «مد» وارد بغداد شد و شکست کوه‌العمار را تلافی نمود و امید استرداد بغداد بوسیله قوای عثمانی از بین رفت آلمانها بفکر این افتادند که راه نفوذ خود را با آسیای مرکزی تغییر داده خط برلن - بادکوبه - بخارا را اختیار کنند و در این نقشه جدید هدف اصلی ایشان شهرستانهای ماوراء قفقاز، بادکوبه و بحر خزر بود. انقلاب روسیه هم راه عبور عثمانیها و نفوذ آلمانها را از اینطرف تسهیل میکرد (رجب ۱۳۳۵ ق.)

انگلیسها در مقابل در صدد برآمدند که برای جلوگیری از تجاوز آلمانها و عثمانیها باین حدود آنجا را تحت نظر خود بگیرند.

چون برای انگلیسها مقدور نبود قوای کافی باین صحنه جدید بفرستند تصمیم گرفتند هیئتی بفرماندهی ژنرال «دونسترویل» به تفلیس فرستاده و از طوایف گرجی و ارمنی در خود محل قوایی تجهیز و جلو عثمانیها را از اینطرف بگیرند. ژنرال «دونسترویل» روز ۲۷ ژانویه با همراهان خود از بغداد بسمت ایران حرکت کرد و در بین راه بعده روس که با کمال بی نظمی عقب نشینی میکردند بر خورد نموده روز ۱۷ فوریه وارد قزوین شد و در آنجا اطلاع پیدا کرد که میرزا کوچک خان و جنگلیها باتفاق کمیته انقلابی متجاسرین مانع از عبور او خواهند شد (ربیع الثانی ۱۳۳۵ ق.)

با تمام اشکالاتی که در بین بود ژنرال دونسترویل شخصاً به بندر پهلوی رفت و پس از ملاقات با سران کمیته از حرکت بطرف بادکوبه منصرف و بقزوین مراجعت کرد و بلا درنگ بهمدان رفت.



بعد از اینکه در اثر عقب نشینی قوای روس در سمت جناح راست نیروی بین‌النهرین شکاف بزرگی بمسافت چهارصد میل پیدا شد و عبور عناصر عثمانی یا

عمال آلمان از این شکاف مورد بیم گردید انگلیسها در صدد برآمدن عده‌ای از سربازان روس را که در حال عقب نشینی بودند بطور داوطلب استخدام و تحت فرماندهی افسران خود قوایی تشکیل و این شکاف را مسدود سازند و ژنرال باراتف هم با این نظریه موافق بود. اما بعد چون انگلیسها ملتفت شدند که وجود این عده مضر است از این قصد خود صرف نظر کردند و فقط سرهنگ بیچراخوف را با عده ابوابجمعی او با پرداخت پول زیادی نگاهداشتند.

در این بین به انگلیسها خبر رسید که جنگلیها راه رشت را تصرف و در نزدیکی منجیل سنگر بندی نموده هیچکس را نمی گذارند از آنجا عبور کند. باین واسطه بعجله قوایی از بین النهرین بطرف ایران حرکت داده و چند هواپیمای انگلیسی از بغداد پرواز و در همدان فرود آمدند و روز اول ژوئن ستاد قوای انگلیس از همدان بقزوین انتقال یافت.

روز ۵ ژوئن در اثر اصرار سرهنگ بیچراخوف که میخواست هر چه زودتر به میهن خود بر گردد، ژنرال دونسترویل موافقت کرد که سرهنگ نامبرده با قوای خویش به موضع جنگلیها در نزدیکی منجیل حمله کند (شعبان ۱۳۳۵ ق.).

سرهنگ بیچراخوف با چند هزار سوار قزاق پیاده و توپخانه و با تقویت یک اسواران از هنگ ۱۴ هوسار انگلیس و دوزره پوش از قزوین بحرکت آمد و بناشد که بمحض نزدیک شدن قوای بیچراخوف به سنگرهای دشمن هواپیما برای پشتیبانی عده مهاجم از قزوین پرواز بکند.

بیچراخوف با چند حمله خط دفاعی جنگلی هارادرهم شکسته منجیل را متصرف و عده زیادی از جنگلی هارا باسارت گرفت و باقیمانده آنها را تارودبار تعاقب و متفرق ساخت.

پس از کاهیبی انگلیسها رشت را هم متصرف شدند و با وجود چندین حمله

جنگلیها برای پس گرفتن رشت آنها را شکست داده مجبور بعقب نشینی نموده و حکومت نظامی انگلیس در رشت برقرار شد

در این موقع در باد کوبه کودتا شد و حکومت بالشویکی ساقط گردید و بجای آن هیئتی به نام « هیئت مرکزی خزر » بروی کار آمد و از انگلیسها تقاضای استمداد نمود. انگلیسها يك نفر افسر با عده مختصری از هنگ « کنت » را بعنوان جلودار به باد کوبه فرستادند و در اثر رسیدن قوای کمکی جدیدی به بندر پهلوی تعرض نموده و آنها را هم گرفتند و قراردادی با کوچک خان بسته اسراء نظامی را فیما بین خود مبادله کردند.

در ۲۶ اوت ژنرال دونسترویل برای انجام مأموریت خود بباد کوبه رفت و فرماندهی قوای انگلیس در ایران بعهدۀ ژنرال « شامپین » واگذار شد باین ترتیب قوای انگلیس تا پایان سال ۱۹۲۰ یعنی دو سال بعد از خاتمه جنگ بزرگ هم در ایران بماند و در اواخر این سال بود که از خاک ایران خارج گردید.

قلیچچاد

بطوریکه مشاهده شد نزدیک ده سال سرزمین ایران معرض زد و خورد و تاخت و تاز ارتشهای اجنبی واقع شد و بدون اینکه کوچکترین دخالتی را در جنگ بین المللی داشته باشد، در اثر ضعف و ناتوانی دولت وقت و بی علاقه گی و سستی آخرین پادشاه قاجار سرتاسر کشور ماعرضه رقابت آلمانها و عثمانیها و از یکطرف روسها و انگلیسها از طرف دیگر قرار گرفته در اثر تبلیغات و تحریکات آلمانها قسمتی از قوای امنیه و ایلات ایران پراکنده و نابود شدند. همچنین در نتیجه تعرض و عقب نشینی پی در پی روسها و عثمانیها شهرها و آبادی های ایران دچار خرابی و خسارات جبران ناپذیری گردید. بعلاوه در اثر عملیات نظامی بیگانگان و قتل و غارت پی در پی

انواع بلیات از قبیل قحطی ، گرسنگی ، بیماریهای گوناگون بر مردم این کشور مستولی شد و تلفات زیادی بر ایرانیان وارد ساخت که کمتر از تلفات دول کوچک داخل جنگ نبود . پس از پایان جنگ هم هنگامی که ملل کوچک دنیا مانند استونی ، فنلاند ، مجار و غیره خود را از قید حکومت دیگران خلاص کرده دولت مستقلی تشکیل میدادند ، نمایندگان اعزامی ایران بکنفرانس پاریس برای مطالبه خساراتی که ارتش های اجنبی بخاک آن وارد ساخته بودند ، جواب رد شنیدند و سر پرستی کاکس مستقیماً با دولت وقت ایران وارد مذاکره شد و در نتیجه قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ بین انگلیس و ایران بسته شد که کاملاً بضرر ایران بود و انتشار این قرارداد تمام هوا خواهان ایران و حتی خارجیان را که علاقمند باستقلال این کشور بودند دچار یأس کرد و زوال و نیستی میهن ما را در نظر هر بیننده ای امری ناگزیر نمود . زیرا کشور ایران در هیچ دوره ای از تاریخ خود تا این اندازه ضعیف و ناتوان و دچار هرج و مرج و نا امنی و فقر و فلاکت نشده بود .

در جریان همین بدبختی ها و پریشانی ها و در بحبوحه همین تیره روزی ها و نا امنی ها بود که ناگهان قائد با عظمت و نجات دهنده ایران یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی دست توانای خود را برای نجات میهن از گرداب فنا دراز کرد و در سایه همت بلند و اراده آهنین وجود مقدس ملوکانه اش در ظرف مدت فوق العاده کمی نه تنها اجانب از هر طرف از خاک ایران رانده شدند و ریشه های کهن سال ملوک الطوائفی قطع گردید و استقلال از بین رفته ایران دوباره پا بر جا شد بلکه کشور ما از حیث وضعیت نظامی ، اقتصادی و سیاسی بترقیات و کامیابیهای بزرگی نائل آمد که حتی تصور آنها چه در نظر خود ایرانیان و چه در نظر بیگانگان امری محال مینمود .

سرچشمه های کتاب تاریخ نظامی ایران

چاپ پاریس ۱۹۱۴	قوانین ابدی جنگ	ژنرال آرتور بوشه
چاپ کپنهاگ ۱۹۰۷	شاهنشاهی ساسانی	آرتور کریستن سن
« « ۱۹۳۶	ایران در عصر ساسانیان	« «
چاپ پاریس ۱۹۱۴	پیشرفت روسها در آسیای مرکزی و نگرانی انگلیسها	آرمینیوس وامبری
چاپ تهران ۱۳۱۰ ش.	خلیج فارس	سرهنگ دوم سر آرنولد ویلسن
چاپ تهران ۱۱۳۴ ق.	ترجمه محمد سعیدی	اسکندریک ترکمان
چاپ پاریس ۱۸۲۱	عالم آراء عباسی	آمده ژوبر
چاپ پاریس ۱۸۸۵	مسافرت بایران و ارمنستان در سالهای ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶	(منشی و مترجم ناپلئون)
چاپ لندن ۱۹۳۰	تاریخ روم	امی بن مارسلن
چاپ تهران ۱۳۱۰ ش.	کتاب ۱۸ تا ۲۵ راجع به جنگ یولیانوس باشاپور بزرگ	ژنرال سر پرسی سایکس
چاپ پاریس	تاریخ ایران	پرو کوپیوس
چاپ پاریس	جنگهای ایران و روم از کتاب تاریخ جنگها ترجمه محمد سعیدی	پلوتارک
چاپ دون ۱۷۴۵	گزارش حال مردان نامی یونان و روم . کتابهای مربوط به تمیستوکل و کراسوس	بییر دولاول
چاپ بمبئی ۱۳۲۳ ق	سفر نامه بایران از ۱۶۱۷ تا ۱۶۲۲ و گزارش جنگهای شاه عباس	سرجان مالکم
چاپ کرمانشاه ۱۳۲۷ ق	تاریخ ایران	جیمس فریزر
	ترجمه حیرت	
	تاریخ نادرشاه	
	ترجمه فارسی	

- | | | |
|-------------------|---|------------------------------------|
| چاپ پترسبورغ ۱۸۹۰ | زندگانی نظامی و سیاسی فیلد مارشال
باسکویچ و جنگهای او با عباس میرزا
جلد دوم و سوم | ژنرال چرباتف
افسر ستاد ارتش روس |
| چاپ تهران ۱۳۱۴ ش. | ایران باستان
جلدهای ۱ - ۲ - ۳ | حسن پیرنیا
(مشیرالدوله) |
| چاپ تهران ۱۳۰۹ ش. | از پرویز تاجنکیز
از استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران | حسن تقی زاده |
| چاپ پاریس ۱۸۸۵ | نظری به تاریخ ایران | دارمستر |
| چاپ لندن ۱۹۳۳ | سرگذشت سر آنتونی شرلی
روسها و انگلیسها | سردنیس راس |
| چاپ تهران ۱۳۰۸ ش. | در آسیای مرکزی ترجمه فارسی | سروان دیدرل |
| چاپ تهران ۱۳۱۰ ش. | یادداشتهای ژنرال تره زل
فرستاده ناپلئون بایران و هند | ژنرال دوما |
| چاپ پاریس ۱۹۳۶ | ترجمه عباس اقبال
تاریخ ایران | دکتر رایمون فورن |
| چاپ تهران ۱۲۷۰ ق | روضه الصفاء
تاریخ آسیا | رضاقلی هدایت
رنه گروسه |
| چاپ پاریس ۱۹۲۲ | جلد ۳ دوات مغول از زمان چنگیز
تا تیمور لنگ | |
| چاپ پاریس ۱۹۰۸ | رقابت روسها و انگلیسها
در آسیا (قرن ۱۹) | دکتر رویر |
| چاپ رن ۱۷۲۳ | سیاحت نامه بایران
درده جلد | شوالیه شاردن |
| چاپ پاریس ۱۸۲۰ | تاریخ انقلاب ایران
در قرن ۱۸ | شارل بیکو |
| چاپ تهران ۱۳۱۲ ش. | تاریخ مفصل ایران
جلد اول از حمله چنگیز
تا تشکیل دولت تیموری | عباس اقبال |

عبدالرزاق ابن نجفقلی
دکتر علی بیضا

معاصر سلطانیه

چاپ تبریز ۱۲۴۱ ق.

اوضاع ایران در آغاز قرن ۱۹
معاهده گلستان و ترکمن چای (تر)

این کتاب که بیشتر مطالب آن از روی نوشته های نمایندگان سیاسی خارجه مأمور دربار ایران در کنجینه اسناد رسمی تاریخی و پرونده های مربوطه و همچنین کتابهای خطی کتابخانه ملی پاریس و بریتیش موزوم لندن بررسی و با مراجعه بمدارک مهم تاریخی تهیه شده راجع باوضاع ایران در آغاز قرن ۱۹ و گزارش جنگهای ایران و روس اطلاعات بس سودمند و دقیقی دارد و از هر حیث شایان بررسی است .

چاپ پاریس ۱۹۳۹

چاپ تهران ۱۳۱۵ ش.

چاپ تهران ۱۳۱۳ ش.

چاپ تهران ۱۳۱۶ ش.

جنگهای هفتصدساله ایران و روم

شاه عباس بزرگ و نادر شاه افشار

نبرد تمیره

سرهنگ غلامحسین مقتدر

< < <

< < <

گزارش جنگهای بزرگ شاه عباس

پرفرانسوا آنتوان

با سلطان محمدخان و سلطان احمدخان

پادشاهان عثمانی و شرح فتوحات درخشان او

نویسنده کتاب که جزو هیئت اعزامی پاپ

کلمان هشتم و فیلیپ سوم پادشاه اسپانی

در فوریه ۱۶۰۲ از راه خلیج فارس بایران

آمده در تمام جنگهای شاه عباس بر ضد

عثمانیها شرکت داشته وقایع این جنگها

را بشکل روزنامه عملیات و بتفصیل با ذکر

تاریخ و محل نوشته و یادداشتهای او بهترین

مدرك این جنگها بشمار میآید .

- این کتاب شامل سه بخش است . بخش
اول راجع بشرح مسافرت - بخش دوم راجع
بجنگهای ایران و عثمانی - بخش سوم راجع
به کوچ دادن ارامنه از آذربایجان باصفهان
این کتاب از زبان پرتغالی بفرانسه قدیم ترجمه
شده و در تاریخ ۱۶۴۶ در روف بچاپ
رسیده و نسخه آن خیلی کمیاب است
- فردوسی
کلمان هوار
- شاهنامه (چاپ خاور)
ایران قدیم
و تمدن ایران
- چاپ روف ۱۶۴۶
چاپ تهران ۱۳۱۱ ش.
- کنت آلفرد دو گاردان
- مأموریت ژنرال گاردان
در ایران ترجمه عباس اقبال
- چاپ تهران ۱۳۱۰ ش.
- ژنرال کیشمیش اف
- لشکر کشی نادر شاه
به هندوستان و ترکستان که از
طرف ستاد نیروی قفقاز بچاپ رسیده
- چاپ تفلیس ۱۸۸۹
- ژنرال گاردان
- سیاحت نامه به ترکیه و ایران
در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸
- چاپ پاریس ۱۸۰۹
چاپ پاریس
- گزنفون
کنت گوینو
- پرورش کورش و بازگشت ده هزار نفره
سه سال در آسیا
از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸
- چاپ پاریس ۱۹۰۵
- لاکهارت
- تاریخ نادر شاه
- تازه ترین و مفصل ترین کتابی است
که از روی مدارك معتبر تاریخی راجع
بنادر شاه نوشته شده و شامل ۳۴۴ برگ
و چندین نقشه و تصویر است
- چاپ لندن ۱۹۳۸
- لوسین بوات
- تاریخ عالم
جلد هفتم و هشتم راجع بدولت مغول
- چاپ پاریس ۱۹۲۷
- لوئی دوبو
- تاریخ ایران
- چاپ پاریس ۱۸۴۱

چاپ پاریس ۱۹۲۱	تاریخ قدیم ملل شرق	ماسپرو
چاپ تهران ۱۳۱۱ ش	نامه تنسر	مجتبی مینوی
چاپ تهران ۱۲۹۳ ق	مرآت البلدان	محمدحسن (اعتماد السلطنه)
	ناسخ التواریخ	محمد تقی سپهر
چاپ تبریز ۱۳۱۹ ق.	جلد اول قاجاریه	
چاپ تهران ۱۳۳۸ ق.	تاریخ ایران	محمد علی فروغی (ذکاء الملک)
چاپ تهران ۱۳۲۷ ق.	تاریخ روم	« « «
چاپ پاریس ۱۹۳۴	نبرد چالدران	سرگرد مقبل بیک
		میرزا مهدیخان مستوفی
چاپ تهران ۱۲۶۴ ق.	جهانگشای نادری	استرآبادی
		میرزا مهدیخان مستوفی
چاپ تبریز ۱۲۷۴ ق.	دره نادره	استرآبادی
	روابط ایران و اروپا	نصرت الله فلسفی
چاپ تهران ۱۳۱۶ ش.	دردوره صفویه	
چاپ تهران ۱۳۱۹ ش.	زندگانی نادر شاه	نورالله لارودی
چاپ پاریس ۱۹۳۴	تاریخ مختصر نادر شاه	ولادیمیر مینورسکی
	انقلاب ایران	ویکتور برار
چاپ پاریس ۱۹۱۰	دردوره قاجاریه	
چاپ پاریس ۱۹۱۴	طغیان آسیا	« «
	تاریخ هرودت ترجمه لارشر	هرودت
	کتابهای ۱-۳-۵-۶-۷-۸ و ۹	
چاپ پاریس	م. ن. بروئه	فرهنگ مفصل تاریخی و جغرافیائی
چاپ پاریس ۱۹۱۴	دلا مارش	اطلس تاریخی
	ویدال لابلش	« «
	شرادر	« «
	آ. بروئه	« «

که از نظر جنگهای ایران و روم دارای
بهترین و کامل ترین نقشه ها و در دانشگاه
جنک و دانشکده «سن سیر» فرانسه مورد
مراجعه است

از خوانندگان محترم خواهشمند است اغلاط زیر را که در اثر حروفچینی رخ داده قبلاً تصحیح فرمایند :

صحيح	غلط	صفحه	سطر	صحيح	غلط	صفحه	سطر
دوه بیونی	دره بیونی	۲۵۰	۱۳	میشد	میباشد	۵۲	۱۰
قشلاق	قشلان	۲۶۱	۴	تا دریای	دریای	۷۸	۱۴
سرباز	سرباز	۲۶۹	۱۰	نمی گذاشت	نمی گذارد	۹۶	۱۹
بدون اینکه کسی بتواند	بدون بتواند	۲۶۹	۱۲	آن روز زیاد بوده	آن روز بوده	۱۱۲	۲۱
بست	بست	۲۷۶	۷	متفرق	متفرن	۱۳۴	۵
تشویش	تشویق	۲۷۶	۱۱	زن و بچه	زن بچه	۱۳۵	۲۰
گودوویچ	گردوویچ	۲۷۸	۱	باطاعت	باطاقت	۱۴۰	۱
ساخت	ساخت داشت	۲۸۹	۱۸	بمانند	بمایند	۱۵۱	۲۱
تار سیدن	یار سیدن	۲۹۴	۴	بفرمان	در بفرمان	۱۵۳	۲۰
رئیس پادگان	پادگان	۲۹۶	۱۱	بیشتر	نیشتر	۱۵۵	۱۸
تیررس	نیررس	۳۰۰	۳	بدربار	بدربای	۱۵۸	۲۱
کافی	گفی	۳۱۸	۵	کلمان هشتم	کلمات هشتم	۱۵۹	۱۲
ایروان	ایران	۳۱۸	۱۱	خواهد نمود	خواهد نماید	۱۶۲	۲
تسهیل	تسهمل	۳۱۸	۱۳	درمیان	میان در	۱۶۹	۷
روس	روش	۳۲۰	۲	دیاربکر	دیاربک	۲۰۴	۱۲
نفرات	نفرات های	۳۳۷	۱۶	۱۱۴۵ هجری	۸۱۴۶ هجری	۲۰۴	۱۵
رهسپار	رهستار	۳۵۷	۱۲	مشرق	مشرن	۲۲۳	۲۰

کتابخانه ملی